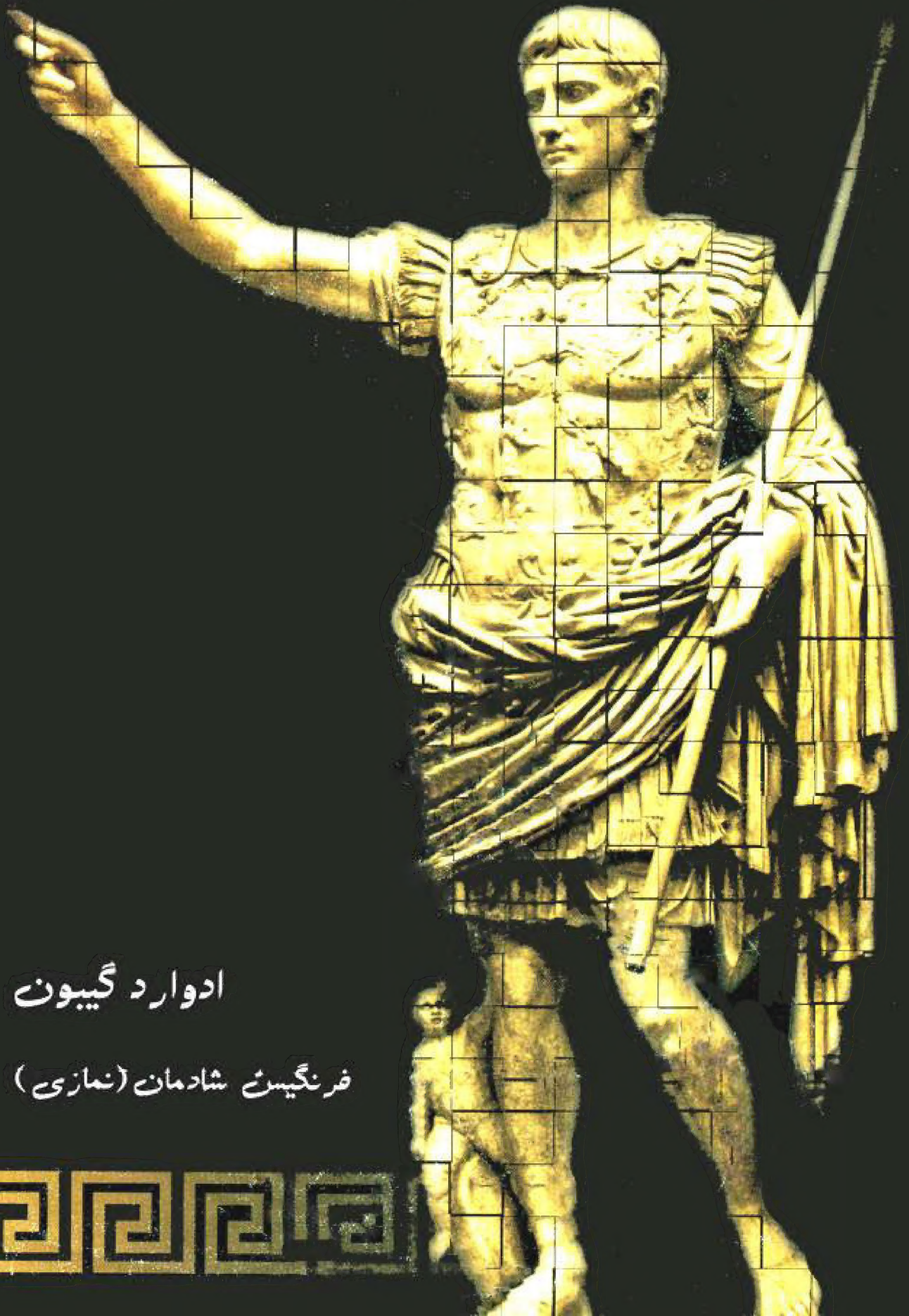


انحطاط و سقوط امپراطوری روم

ادوارد گیبون

فرنگیسٹ شادمان (نمازی)



انحطاط و سُقوط امپراطوری رُوم

نوشتۀ

ادوارد گیبون

تلمیخس

دی . ام . لو

ترجمۀ

فرنگیس شادمان (نمازی)

جلد سوم

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

گیبون، ادوارد، ۱۷۹۲-۱۷۳۷. Gibbon, Edward

انحطاط و سقوط امپراطوری روم / تلخیص دی. ام. لو.
ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی).

ج ۳

عنوان اصلی:

The Decline and Fall of the Roman Empire.

۱. روم - تاریخ - امپراطوری، ۳۰ ق. م. - ۴۷۶ م. ۲.
بیزانس، امپراطوری - تاریخ. الف. نمازی (شادمان)، فرنگیس،
مترجم، ب. لو، دی. ام. خلاصه‌کننده.

ج. عنوان.

۹۳۷/۰۶

DG ۳۱۱



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

انحطاط و سقوط امپراطوری روم

چاپ اول: ۱۳۵۳؛ ... چاپ دوم: ۱۳۷۱

تعداد: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

فهرست مندرجات

فصل پنجاه و نهم : جنگهای صلیبی . لوئی مقدس و جنگ صلیبی ششم و هفتم . از دست رفتن انتاکیه . از دست رفتن عکا و اورشلیم .	۱۱۸۷	فصل پنجاه و یکم : انجام کار کتب خانه اسکندریه . کتب خانه اسکندریه .	۱۰۹۷
فصل شصتم : انشقاق مذهبی و خصوصیت لاتینیان و یونانیان . جنگ صلیبی چهارم . اتحاد فرانسویان با ونیزیان . فتح قسطنطنیه . غارت شهر قسطنطنیه .	۱۱۹۵	فصل پنجاه و سوم : انحطاط امپراطوری روم در مشرق . وضع امپراطوری شرقی در قرن دهم . ثروت و مصنوعات و عواید امپراطوری . کاخ شاهنشاهی . فراسوش شدن زبان لاتینی . احیاء دانش یونانی . انحطاط ذوق .	۱۱۰۱
فصل شصت و یکم : بالدوین دوم و تاج مقدس خار . تصرف مجدد قسطنطنیه بدست یونانیان . نتایج کلی جنگهای صلیبی .	۱۲۴۸	فصل پنجاه و ششم : منازعات اعراب با فرانکها و یونانیان در ایتالیا . ظهور نورمانها . فتوحات روبرگیز کار .	۱۱۳۸
فصل شصت و پنجم : پایان امپراطوری روم . محاصره قسطنطنیه بدست سلطان مراد ثانی .		فصل پنجاه و هفتم : مملکت روم . فتح اورشلیم بدست ترکان سلجوقی .	۱۱۷۸

- سیطره پاپها در روم .
روش انتخاب پاپها . هجرت
پاپها به آوین یون . اقامه
مراسم یوویل یا جشن
مقدس . اشراف روم . ۱۳۶۸
- فصل هفتم : پترارک . ری ین زی**
و تجدید حکومت و
استقلال روم . بهروزی
جمهوری روم . لقب یافتن
ری ین زی و تاجگذاری
و حماقتهای او . بازگشت
پاپها بروم . انشقاق عظیم
مذهبی در ممالک اروپای
غربی . حکومت روم در
قرن پانزدهم . حکومت
دستگاه دین . ۱۳۹۲
- فصل هفتم و یکم : مقالات پوجیوس**
در باب ویرانه های روم .
علل چهارگانه ویرانی .
عمارت کلیسیوم . مرمت
شهر روم . تأمل نهائی
در انحطاط و سقوط
امپراطوری روم . ۱۴۲۸
- انضباط ترکان . اختراع
باروت . ۱۲۶۵
- فصل شصت و ششم : استمداد**
یونانیان از اروپائیان .
رفتن جان پلیولوگوس
بزیارت رم . دیدار سانوئل
از ایتالیا و فرانسه و
انگلستان . لشکرکشی
جان پلیولوگوس دوم .
اتحاد سوقت یونانیان و
لاتینیان . احیاء دانش
یونانی در ایتالیا . پاپ
نیکلاس پنجم . استفاده
و سوء استفاده از دانش
قدیم . ۱۲۷۵
- فصل شصت و هشتم : سجایای**
سلطان محمد ثانی و
سلطنت او . محاصره شهر
قسطنطنیه . دهشت و
اندوه اروپائیان . ۱۳۳۰
- فصل شصت و نهم : پسین گفتار**
روم قرون وسطی و طلوع
سحرگاهان رنسانس .

فصل پنجاه و یکم

انجام کار کتب خانه اسکندریه

فصل پنجاه و یکم و پنجاه و دوم در این ملخص محذوف است. دو فصل مذکور حاوی داستان فتوحات تازیان و گسترش تمدن و سلطه ایشان است به افریقا و اسپانیا. پیروزی شارل مارتل در سال ۷۳۲ میلادی سد راه اعراب و مانع دخول ایشان به فرانسه گردید، و پس از رسیدن اعراب به مغرب هر سرزمینی که به تصرف ایشان در آمد به حقیقت بیرون از مرزهای امپراطوری روم قرار داشت. از فصل پنجاه و یکم فقط قسمتی را که بازگوینده داستان کتب خانه اسکندریه و انهدام آنست چاپ کرده ایم زیرا که امحاء آثار نویسندگان یونان نماینده تیره شدن انوار فرهنگ باستانی است و چنان که گیبون میگوید از آن غافل نباید ماند. بازگفتن این داستان گیبون را وسیله ای شده است برای اداء احترام به آثار مذکور و این آخرین بار است که وی زبان به ثنا گوئی می گشاید. آثار نویسندگان روم و یونان قدیم برای گیبون معیار کمال مطلق بود و او را در کشف چگونگی رشد و نمو تمدن باستانی و انحطاط و سقوط آن یاری بسیار نمود. با این همه وی داستان رشد تمدن و سقوط آن را با روش انتقادی نقل کرده و نتیجه تحقیقات امروزیین مؤید شک اوست در صحت بعضی از آراء نویسندگان قدیم.

کتب خانه اسکندریه

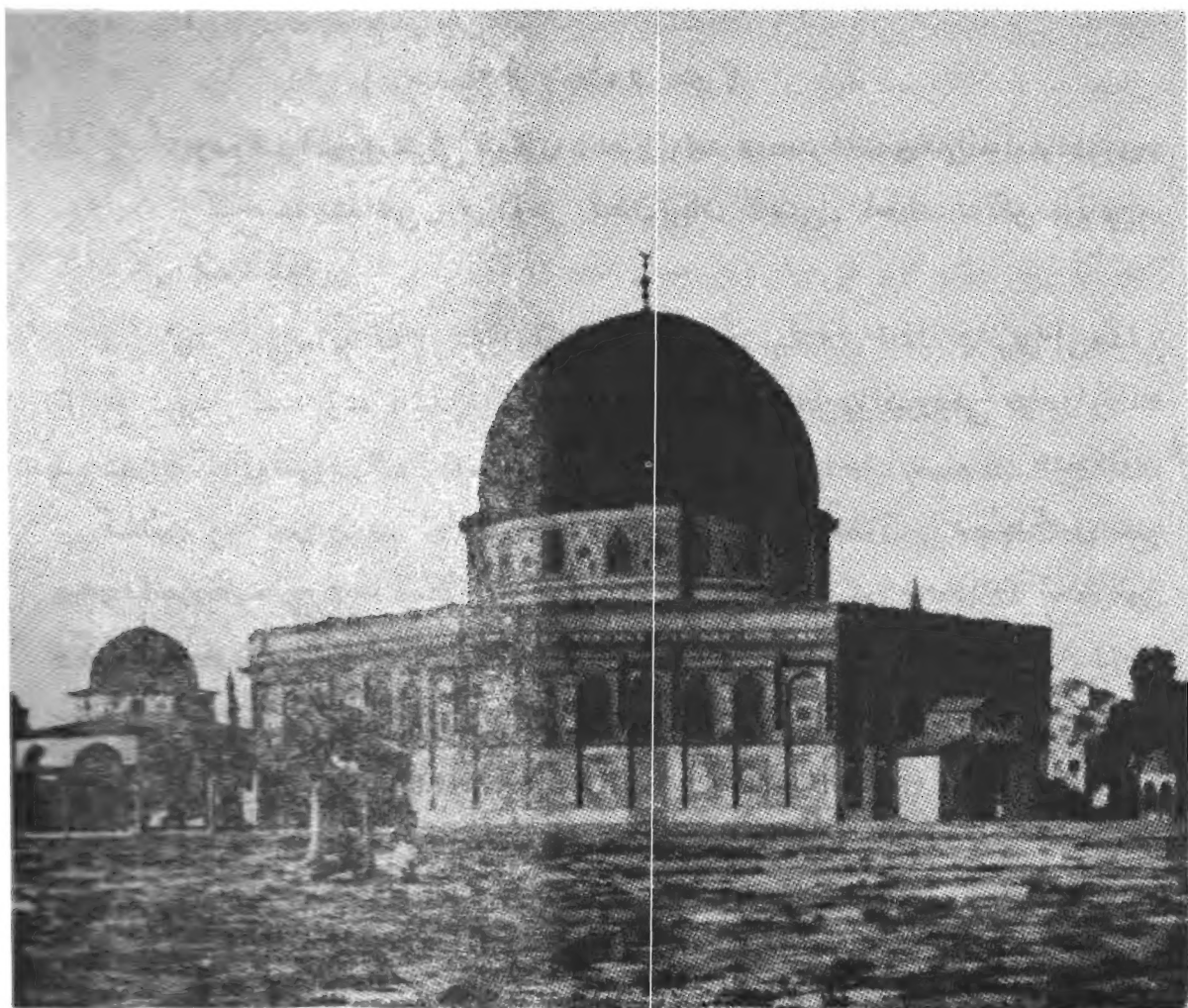
اگر من در باره آخر و عاقبت کتابخانه اسکندریه خاموشی گزینم و شرح انهدام آن را چنان که ابوالفرج گفته است در این کتاب نیاورم سکوت من برخلاف توقع خوانندگان خواهد بود. عمرو، یکی از رؤساء قبائل عرب، را روحی آزاده تر و

طبعی کنجکاوتر از تازیان دیگر بود و همصحبتی یحیی آخرین مرید آمونیوس او را خشنود میکرد. کنیه یحیی، فیلوپونوس^۱ بود به سبب مطالعات دقیق او در علم صرف و نحو و فلسفه. وی بواسطه همصحبتی دوستانه با رئیس قبیله جرأت آورد تا از او تحفه‌ای بخواهد که در نظر عرب کم فرهنگ حقیر و ناچیز و به زعم فیلوپونوس موهبتی بی بها بود و آن کتابخانه سلطنتی و تنها غنیمتی از غنائم اسکندریه بود که فاتحان پابدرون آن نهاده و مهر تملک بر آن نزده بودند و عمرو مایل به برآوردن حاجت یحیی بود و اما بواسطه سخت کوشی در امانتداری نمیخواست اندکترین چیزی را بی رضای خلیفه به دیگری ببخشد. پس اجازه خواست و پاسخ بسیار مشهور خلیفه نماینده غفلت و بی خبری مردیست متعصب و اینست پاسخ او: «اگر مصنفات یونانیان موافق با کتاب خداست پس بیفایده است و نگاهداری آنها ضروری نیست و اگر با قرآن موافق نیست پس مضر است و باید نابودش کرد». عمرو حکم خلیفه را به لایعقلی اجراء کرد باین طریق که مجلدات بر کاغذ و پوست نوشته را میان چهار هزار گرمابه شهر توزیع کردند و شمار کتابها چندان بود که برای مصرف این سوخت گرانبها شش ماه تمام وقت لازم آمد. چون کتاب «مختصر تاریخ الدول» تصنیف ابوالفرج^۲ به لاتینی ترجمه شده و در دسترس جهانیان بوده است داستان کتابخانه اسکندریه را به کرات از زبان او نقل کرده و نسخه‌هایی از آن را نوشته‌اند و هر دانشمندی که دوستدار دانش و هنر و نبوغ یونان بوده با خشم و تأسف بسیار از شکستن کشتی فرهنگ باستانی سخن گفته است. طبع من بیشتر مایل به انکار صحت این واقعه و نتایج آنست، واقعه‌ای به حقیقت بسیار حیرت افزا چندان که ابوالفرج میگوید «بخوانید و متحیر شوید!» اما سکوت دو وقایع نگار قدیمتر که هردو مصری و مسیحی بوده‌اند وزین تر است، از گزارش تنها بیگانه‌ای که هشتصد سال بعد در مرز مدینه به وصف این واقعه پرداخته است. یکی از دو مورخ مصری یعنی یوتی کیوس اسقف که در روزگاری کهن‌تر میزیسته فتح اسکندریه را مشروحاً گفته

۱ - Philoponus - ۲ - ابوالفرج ملقب به ابن العبری. شرح حال او خواندنیست. رجوع شود به دائرة المعارف اسلامی ذیل نام Barhebraeus تاریخ تولد او ۱۲۲۶ میلادی است.

است. مفتیان مسلمان که فتاوی ایشان منجیده و مبنی بر تعالیم مذهب تسنن است حکم سختی را که عمر صادر کرد بسیار زشت دانسته و به صراحت گفته‌اند که کتب دینی یهودیان و مسیحیان را که بموجب حقوق جنگی در تصرف فاتحان قرار گرفته است هرگز نباید در آتش بسوزانند و استفاده از مصنفات عالمان بت‌پرست و مورخان و شاعران و طبیبان و فیلسوفان مشروع است. شاید ولع نخستین جانشینان پیغمبر (ص) برای ویران کردن آثار دشمنان مغلوب گشته بیش از آن بوده است که به ایشان نسبت داده‌اند. با اینهمه چون کتاب در کتابخانه اسکندریه کم بود اگر آتشی هم برافروختند حریق باید بسرعت خاموش شده باشد. شرح مصائب کتابخانه اسکندریه را تکرار نخواهم کرد؛ مصائبی از قبیل حرقی که قیصر به خلاف میل برای حفظ جان خود از خطر برافروخت و نیز تعصب و موذیگری مسیحیان که بادقت بسیار به انهدام آثار کیش بت‌پرستی پرداختند، و اگر مسیر تاریخ را از روزگار امپراطوران آنتونینی تا عهد تئودوسیوس به تدریج طی کنیم از نوشته‌های کسانی که در این دوران زیسته و خود شاهد و ناظر وقایع آن بوده‌اند به این حقیقت پی‌می‌بریم که کاخ پادشاهی و معبد سراپیس دیگر حاوی چهارصد هزار یا هفتصد هزار مجلدی نبود که بواسطه کنجکاوی پادشاهان بطلمیوسی و دلبستگی ایشان به افزایش جلال و شکوه سلطنت، فراهم آمده بود. شاید دستگاه کلیسایی و مقر فرمانروائی اسقف اعظم اسکندریه از نعمت وجود کتابخانه‌ای غنای بیشتر یافته بوده است ولیکن اگر انبوه ثقیل وزن کتابهایی که درباب مباحث مذهبی آریوسیه‌ها و مونوفیزی تیه‌ها نوشته شده بود واقعاً در آتشخانه گرمابه‌های عمومی سوخت شاید حکیمان فرزانه بالبخندی اذعان نمایند که ابناء بشر رامالاً از آن کتابها خیری رسیده است. من از ویرانی کتابخانه‌های ارزنده ترکه در انهدام امپراطوری روم از میان رفت قلباً متأسفم، اما چون فترت دورانها و فاجعه جنگها و خسران جهل و غفلت را به دقت حساب میکنم، از زیان بنی نوع بشر چندان متحیر نمیشوم که از ذخائر فرهنگی بر جای مانده از او. حقایق عجیب و خواندنی بسیار در زیر خاک نسیان مدفون شده و آثار سه مورخ بزرگ رومی سرودست و پا شکسته بدست ماریسیده است

و از خواندن بسیاری از اشعار دلکش غنائی و موزون و دراماتیکی یونانیان محروم مانده‌ایم؛ با اینهمه باید سپاسگزارانه در یاد داشته باشیم که مصنفات نویسندگان باستانی که قدما باتفاق رأی آنها را در نخستین مقام نبوغ و فخر و جلال قرار داده‌اند از بلیات ایام و حوادث اتفاقی مصون مانده است. آموزندگان دانش قدیم که در میان ما نیز هستند، مصنفات نویسندگان سلف را مطالعه کرده و با هم سنجیده بودند و به حکم انصاف گمان نتوان کرد که حقیقتی مهم یا کشفی مفید در هنر و جهان مادی را ناگهان از دسترس اندیشه کنجکا و مردم عصر جدید بیرون کشیده باشند.



قبة الصخرة یا مسجد عمر در اورشلیم. از آثار هنر اسلامی پایان قرن هفتم میلادی

انعطاط امپراطوری روم در مشرق

فصل پنجاه و سوم

وضع امپراطوری شرقی در قرن دهم. ثروت و مصنوعات و عوائد امپراطوری.
کاخ شاهنشاهی. فراموش شدن زبان لاتینی. احیاء دانش یونانی.
فساد ذوق.

چنین می‌نماید که از درون ظلمت قرن دهم میلادی اندک پرتوی از روشنی تاریخ نمودار شده بوده باشد. ما مجلدات شاهانه کنستانتین پورفیروجنی توس^۱ را که در دوران کمال سن برای تعلیم فرزند خود نوشته است با احترام و کنجکاوی می‌گشائیم زیرا امیدواریم که این کتابها وضع امپراطوری مشرق را در جنگ و صلح و در داخل و خارج برما آشکار کند. در نخستین مجلد این مجموعه، کنستانتین چگونگی تشریفات پرشکوه اما جلف کلیسا و دربار قسطنطنیه را جزء به جزء وصف می‌کند به روشی که در کاخ او و پیشینیان او معمول بوده است. مجلد دوم حاوی شرحی دقیق و صحیح در باب ایالات بیست و نه گانه امپراطوری شرقی در آسیا و اروپا است که در آن ایام مسمی به THEMES بودند. شرح نظام جنگی و علم صف‌آرایی و تغییر موضع افواج و انضباط و فرمانبرداری ایشان و عملیات رزمی بری و بحری رومیان در سومین مجلد این مجموعه آموزنده گرد آمده است که آن را از کنستانتین یا پدرش لیو^۲ دانسته‌اند. در کتاب چهارم که شرح اداره امور امپراطوری است

کنستانتین اسرار سیاست بیزانسی و روابط دوستانه یا خصمانه قسطنطنیه را با دیگر ملل دنیا برملا می‌کند. نتیجه کوششهای ادبی آن عصر واسلوب عملی قانون و زراعت و تاریخ نویسی به سود اتباع و موجب سرافرازی پادشاهان مقدونی بوده است. شصت مجلد مجموعه‌ای به اسم «نامه‌شاهان» و مجموعه قوانین و حقوق مدنی تدریجاً در دوران سلطنت با رونق اولین و دومین و سومین پادشاه مقدونی تنظیم شد. فن زراعت بهترین و خردمندترین نویسندگان باستانی را در ایام فراغت مایه تفریح خاطر و ورزش قلم بود و کنستانتین منتخب تعالیم ایشان را دریست کتاب بنام «فنون ژئوپونیک» جمع آورده است. به فرمان این پادشاه مثالهای تاریخی مفاسد و فضائل اخلاقی سلاطین را با ترتیب خاص در پنجاه و سه کتاب تنظیم کردند تا همگان از درس ایام گذشته متنبه شوند و در امور خود و معاصران خویشان از مثال گذشتگان عبرت آموزند. امپراطور شرق در واقع از منصب با شوکت قانونگذاری پای فرو می‌نهد و به عمل دبیری دیوان و کاتبی و معلمی می‌پردازد و اگر اتباع و جانشینانش از عنایات پدرانه وی غافل مانده‌اند میراث جاودانی او به ما رسیده است و از آن تمتع برمی‌گیریم.

اما تفحص دقیقتر در مجموعه مذکور از ارزش هبه امپراطور و حق شناسی اخلاف میکاهد زیرا که این گنجینه‌های شاهانه از آن ماست و با این همه هنوز از اوضاع آن ایام بی خبریم و از نقص دانش خود متأسف، و بی مبالاتی و تحقیر مانور بی‌رمق افتخارات نویسندگان آنها را زائل خواهد کرد. از شصت مجلد «نامه‌شاهان» جز نسخه‌ای ناقص و سرودست و پاشکسته به زبان یونانی در مجموعه قوانین ژوستی نیانی باقی نمانده، و تأثیر تعصب مذهبی مفهوم قوانین مدنی قدیم را منسوخ نموده است و ممنوع کردن طلاق و رسم همزیستی مردی با سریده‌ای، و منع رباخواری قیودی است که آزادی تجارت و سعادت زندگی شخصی را سلب میکند. اتباع کنستانتین ممکن بود که بخواندن کتاب تاریخش ستاینده فضائل

بی مانند رم و یونان شوند و بیاموزند که چگونه پیشینیان آرزومند نیل به عالیتین درجه نیرومندی و فضیلت اخلاقی بوده‌اند. اما نسخه جدیدی از شرح زندگی قدیسین که عامل بزرگ دیوان یا صدراعظم امپراطوری مأمور تهیه آن گردید باید اثری عکس تاریخ مذکور پدید آورده باشد و قصص مزخرف و باور نکردنی زندگی سیمون ملقب به متافراست^۱ زینت بخش مجموعه عقاید مشووم خرافاتی گردید. اما فضائل و معجزاتی که شرح آنها کتاب زندگی قدیسین را سرامر اشغال کرده در نظر مرد حکیم کمتر است از قدرکوشش و زحمت برزگری که افزاینده نعمت خالق عالمیان است و فراهم آورنده رزق هموعان خود. با اینهمه مصنفان کتاب «فنون ژئوپولیتیکی» که مأموران امپراطور بودند با دقت و توجه بیشتر به تشریح اصول فن مضری پرداخته‌اند که از ایام گزنفون به آدمیان تعلیم شده و آن داستان پادشاهان و قهرمانان است. اما کتاب «نظام جنگی» منسوب به لیو و کنستانتین با عیار فلز ناپاک روزگاری مخلوط بود که این دو پادشاه در آن می‌زیستند. کتاب «نظام جنگی» خالی از اصالت نبوغ است و نویسندگان آن اصول و قواعدی را که مؤید به گواهی پیروزی بوده بی‌چون و چرا استنساخ کرده‌اند و نامتناسب بودن سبک با موضوع حاکی از عدم مهارت نویسندگان کتاب است که بواسطه غفلت و بی‌خبری نظاماتی بکلی متفاوت و بعید فاصله را به خطا همانند شمرده‌اند. فی‌المثل فالانکس^۲ اسپارتی و فالانکس مقدونی را، ولژیون کی‌توئی و تراژانی را، ولژیون اگوسوستوسی و تئودوسیوسی را. در فایده یا لااقل اهمیت این اصول ابتدائی شک آوردن خلاف انصاف نیست زیرا نظریه کلی نویسندگان کتاب تابع عقل و منطق است ولیکن ارزش و نیز مشکل هر نظریه‌ای در بکار بستن آن است. درس سربازی را به تمرین می‌آموزند نه به مطالعه، و هنر فرماندهی خاص مردان باطمأنینه و سریع اندیشی است که سرنوشت سپاه‌ها و ملتها بسته به رأی و تصمیم ایشانست.

۱ - متافراست یعنی کسی که نوشته‌ای را در قالبی دیگر می‌ریزد مثلاً نثری را شعر میکند. ۲ - Phalanx اسم خاص صفوف سربازان پیاده که چندان بهم فشرده بودند که سپرهای ایشان بهم پیوسته و نیزه یکی با نیزه دیگری مقاطع بود.

فن جنگاوری حاصل یک عمر تمرین و ممارست است ، اما نیک و بد انجام کار لشکرها و ملتها منوط به یک لحظه بینش است و شماره نبردهائی که به مدد فنون نظامی به پیروزی انجامیده بیش از قصائد حماسی نیست که شاعر آنها را ییاری علم عروض و قواعد سخن‌سنجی ساخته باشد. نخستین مجلد «نامه شاهان» در باب مراسم و تشریفات درباری و شرح مطول اما ناقص و ملال‌آوری است از جشنهای نفرت‌انگیزی که از آغاز انحطاط تدریجی قدرت دولت و محو خلوص و صفای دین مرض‌وار در جان این دو دستگاه رخنه کرد. مجلدی که در باب متصرفات امپراطوری است باید حاوی اطلاعاتی سودمند و مستند باشد از آن قبیل که فقط کنجکاوی حکام بدست تواند آورد ، اما پس از نظری اجمالی در عوض آنچه می‌جوئیم افسانه‌هائی در باره مبدأ بلاد و اییاتی خبث‌آمیز در هجو ساکنان آنها می‌یابیم. اگر اطلاعات مستند سودمند در دسترس مورخ باشد وی آنها را به خشنودی ضبط میکند، و بی‌توجهی لیوی فیلسوف و پسرش کنستانتین را به چیزهائی خواندنی از قبیل عدد سکنه پایتخت و ایالات امپراطوری و مقدار عوائد دولتی و مالیاتها و شمار اتباع و یگانگانی که تحت لوای امپراطور بخدمت سربازی مشغول بودند باید قصور بدانیم نه تقصیر. رساله امپراطور در باب چگونگی اداره امور حکومت نیز به شائبه نقائصی از آن قبیل که گفتیم آلوده است اما ارزشی خاص دارد که آن را ممتاز میکند. تاریخ باستانی ملتها ممکن است که مشکوک یا افسانه‌ای باشد و لیکن جغرافیای دنیای کم فرهنگ و رسم و روش مردمان آن با دقتی عجیب وصف شده است ، و چون ملل کم فرهنگ قدرت یافتند در میان ایشان تنها قوم فرانک اهلیت آن را داشت که به نوبت خود در وضع پایتخت امپراطوری شرقی به دقت بنگرد و آن را وصف کند ، چندان که در اواسط قرن دهم سفیر اوتوی کبیر که اسقف کریمونا^۱ بود وضع قسطنطنیه را شرح داد. سبک نگارش او گرم و دلپذیر و داستانی که میگوید زنده و نشاط‌انگیز و دید او نافذ است ، و حتی نوشته‌های لیوت پراند^۲ با وجود تعصب و تندى عواطف او از مهر اصالتی نشان دارد حاکی

از نبوغ و استقلال فکر نویسنده. من برای شناخت ترکیب ماهیت امپراطوری در ذخائر مکتوب و بسیار اندک موجود، اعم از داخلی و خارجی، و نیز در وضع ایالات و حکومت مدنی و نیروی جنگی و ثروت و ادبیات و خصائص اخلاقی امپراطوران یونانی در ششصد سالی که از دوران سلطنت هراکلیوس آغاز شد و با هجوم قوم فرانک و اقوام لاتینی زبان و پیروزی ایشان پایان پذیرفت تفحص میکنم. پس از آن که ناسازگاری پسران تئودوسیوس عاقبت به افتراق انجامید جماعات فزون از شمار ملل کم فرهنگ از سرزمین قوم سکائی^۱ و آلمانی در سراسر متصرفات امپراطوری قدیم روم منتشر شدند و آن را از صفحه روزگار محو کردند. ضعف امپراطوران قسطنطنیه بواسطه وسعت قلمرو حکومت آن از نظرها پنهان و مرزهایش از تجاوز مصون بود و هیچ کس به حریمش دست نیافته بود. عرصه حکمرانی ژوستینیان پس از افزایش متصرفات افریقا و ایتالیا وسیعتر شد و لیکن تملک این متصرفات زودگذر و سست بنیان بود و سپاه تازیان تقریباً نیمی از امپراطوری شرقی را از پیکر آن جدا کردند. سوریه و مصر به ستم خلفای عرب گرفتار آمدند و پس از شکست افریقا نواب خلفالشکر به اسپانیا کشیدند که قلمرو سلطنت قوم گت شده و پیش از آن از متصرفات امپراطوری روم بود. جزائر مدیترانه نیز از دسترس نیروی دریائی تازیان بیرون نبود و امیران فرمانبردار یا عصیانگر از دورترین مواضع دریائی خود یعنی از لنگرگاههای کرت و قلاع سیلیسیه به مقام بابا بهت سلطنت و پایتخت امپراطوری اهانتها مینمودند. بقیه ایالات را که فرمانبردار امپراطوری بودند به هیئتی جدید در آوردند و حکومت نظامیان که رسمی تازه استقرار یافته و در دوران سلطنت جانشینان هراکلیوس رائج بود حکومت فرمانروایان ایالات و کنسولها و کنتها را منسوخ کرد و جایگزین آن گردید، و قلم امپراطور این تشکیلات همه را وصف کرده است. مبدأ بیست و نه ایالت مسمی به Theme که دوازده تای آنها در اروپا و هفده تا در آسیا بود در تاریکی ابهام پوشیده است

۱ - چنان که پیش از این در یادداشتی ذکر شده است سرزمین قوم سکائی شامل لهستان و اروپای شرقی و قسمتی از آسیا بود. اما اروپائیان قرون سابق مانند گیون اقوام سکائی را پراکنده در سراسر صحرای چین تا جیحون و دانوب می دانستند و مجارها را تیره ای از این قوم.

و معلوم نیست که اسامی آنها از چه مشتق می‌شده و اصیل بوده است یا پدید آمده هوس آنی، و حدود و ثغور آنها نیز تحکمی و هردم در تغییر بود. اما آهنگ بعضی از اسامی که بگوش ما بسیار عجیب می‌آید مشتق از صفات و خصائص فوجی است که بخرج ایالتی برای حراست آن در محل مستقر می‌گردید. پادشاهان مغرور و خویشان بین یونانی با اشتیاق هرچه تمامتر در پی شبح جهانگشائی بودند و یاد سلطه از دست رفته را در خاطر نگاه می‌داشتند، و بین‌النهرین تازه‌ای را در ساحل غربی رود فرات به وجود آوردند و نام سیسیل را به باریکه‌ای از خاک «کالابریا» دادند و حاکم پریطور منصب آن را به کالابریا منتقل کردند. قطعه‌ای از سرزمین دولک‌نشین بنه‌ونتوم^۱ ترفیع یافت و ملقب به Theme و موسوم به لومباردی گردید. در ایام زوال امپراطوری اعراب، جانشینان کنستانتین امتیازاتی بیشتر کسب کردند و شاید غرور ایشان مبتنی بر دلائلی متین‌تر بود. فتوحات نیسی فوروس^۲ و یحیی زی‌می‌سیز^۳ و بازیل دوم شهرت نام امپراطوری روم را احیاء و حدود آن را افزونتر کرد و متصرفه سیلیسیه و شهر عظیم انتاکیه و جزائر کرت و قبرس دگر باره باعیسای مسیح و قیصر بیعت نمودند. یک‌سوم ایتالیا در قلمرو سلطنت امپراطوران شرقی قرار گرفت و کشور پادشاهی بلغارستان منهدم گردید، و عرصه فرمانروائی سلسله پادشاهان مقدونی شامل سرزمین پهناوری شد که از سرچشمه رود دجله تا نزدیکی شهر رم را فرا می‌گرفت. در قرن یازدهم با پدید آمدن دشمنانی تازه و مصائبی جدید تیره گون ابری افق امپراطوری را دگر باره تاریک نمود. بقایای ایتالیا را حادئه جویان نورمانی در ربوده و فاتحان ترك تقريباً همه شاخه‌های آسیائی را از تنه شجر روم قطع کرده بودند. پس از این خسارتها امپراطوران خاندان کومننوسی همچنان در سرزمینی سلطنت می‌کردند که از دانونب تا پله‌پونوس و از بلگراد تا نیسی و طرابوزان و نهر پیچ پیچ می‌یاندرد^۴ را شامل میشد و متصرفات عظیم تراس و مقدونیه و یونان فرمانبردار این پادشاهان بودند، و گذشته از مالکیت قبرس و رودس و کرت پنجاه جزیره بحر اژه، یا دریای مقدس نیز به ایشان تعلق داشت

و وسعت قلمرو فرمانروائی این امپراطوران فزونتر از بزرگترین کشورهای امروزی اروپا بود.

ثروت و مصنوعات و عوائد امپراطوری

امپراطوران کومننوسی حق داشتند که بگویند در میان تمامی پادشاهان جهان عیسوی هیچ یک را شهری بزرگتر از قسطنطنیه و عوائدی بیش از درآمد ایشان و کشوری معمورتر و آبادان تر نیست و اگرچنین میگفتند سخنان راست بود و نماینده عزت و منزلت ایشان. با انحطاط و سقوط امپراطوری بلاد غربی نیز تدریجاً متلاشی و ساقط شده بود و ویرانه‌های شهر رم یا دیوارهای گلی و مساکن محقر چوبی و فضای تنگ پاریس و لندن نمونه‌هایی نبود که بیگانه لاتینی‌زبان به دیدن آنها موضع و وسعت قسطنطنیه و جلال و شکوه کاخهای سلطنتی و کلیساها و فنون ظریفه و اسباب رفاه و تجمل مردم پیشمار آن را در خیال خود مشاهده کند. ذخائر قسطنطنیه شاید ایرانیان جسور و بلغاریان و اعراب و روسها را بخود می‌خواند اما این شهر را نیروئی بکر بود که همیشه حملات بیگانگان را دفع میکرد. ولیکن متصرفات روم شرقی برخلاف قسطنطنیه نه از یاری بخت برخوردار بودند و نه چندان مستحکم که دشمن را بدانها راهی نباشد و کمتر ناحیه‌ای یا شهری یافته میشد که از تجاوز بیگانه‌ای جبار مصون مانده باشد که چون از تصاحب این بلاد ونواحی نومید میشد میخواست که ذخائر آنها را به یغما ببرد. از روزگار ژوستی نیان امپراطور شرقی بتدریج از مقام سابق خود تنزل کرد و قوای فعال ویرانگری از نیروی سودمند اصلاح‌طلبی مؤثرتر بود و مظالم عمال دیوان و روحانیون بر تلخی مصائب جنگ افزود و عمال پادشاه غالباً اموال اسیری را که از دست بیگانگان میگریخت به یغما میبردند و او را به زندان می‌افکندند. نیروی فکری پیروان مذهب کاتولیکی یونانی بر اثر دعا خواندن مست و جسمشان به روزه گرفتن ضعیف میشد و کثرت دیر و صومعه و اعیاد مذهبی روزهای بیشمار را تلف میکرد و دستهای بسیار را از خدمت خلق باز میداشت. با اینهمه باید گفت که اتباع امپراطوری ییزانسی هنوز

کوشنده‌ترین و زبردست‌ترین ملل بودند و کشورشان از برکت طبیعت از مواهب بسیاری مانند خاک خوب و آب و هوای خوش و موضع نیکو برخوردار بود و مردمش که طبعی آرام و بردبار داشتند در احیاء و حمایت انواع هنر از مردم جنگجوی و فتنه‌گر اروپای «ملوک الطوائفی» بیشتر بکار آمدند. اهالی مصیبت‌زده ایالات از دست‌رفته بدیگر نواحی امپراطوری روی آوردند و باین طریق نواحی مذکور دوباره معمور و ثروتمند شد و مردم کاتولیکی مذهب سوریه و مصر و افریقا پس از رهایی از بند خلفاء عرب دگرباره با پادشاه خود پیمان بستند و بجمع برادران خویش پیوستند و اموال منقولی را که جائز ستمگر با جستجوی بسیار نیز بر آنها دست نتواند یافت با خود بردند و این سرمایه مشکلات دوری از وطن را برایشان آسانتر نمود، و قسطنطنیه بازرگانان گریخته از صور و اسکندریه را نیز در آغوش خود جای داد و زعماء ارمنستان و قوم سکائی را که از کین دشمن یا آزار مذهبی به امپراطوری شرقی گریخته بودند به رسم مهمان‌نوازی گرمی داشتند و پیروان ایشان را تشویق کردند تا شهرهای نو بسازند و اراضی بئر را با کشت و زرع آبادان کنند، و نام و آداب و رسوم مردمی از ملل مختلف که در ییزانس متوطن شده بودند در نقاط بسیاری از آسیا و اروپا محفوظ ماند یا لااقل از یاد نرفت. حتی عشایری از اقوام کم‌فرهنگ اروپائی که در اقلیم امپراطوری ساکن و مسلح نیز بودند کم‌کم رام قوانین دولت و دستگاه مذهب شدند و مادام که از یونانیان جدا ماندند از میان اخلاف ایشان سربازانی به سپاه امپراطور پیوستند همه مطیع و وفادار. اگر مواد کافی برای امعان‌نظر در ایالات بیست و نه‌گانه امپراطوری ییزانس در دست بود یکی از آن ایالات را نمونه وار می‌تواندیم و شاید عطش کنجکاوی ما به این طریق سیراب میشد. با این همه طالع‌چندان که باید به مایاری نموده و اطلاعاتی سودمند و فارغ از ابهام در دست هست در باب پلوپونسوس که دیدنی‌ترین ایالت امپراطوری بود و کنجکاوی خواننده آثار یونانی به مشاهده نام آن برانگیخته میشود. از قرن هشتم یعنی در ایام سلطنت درهم آشفته امپراطوران بت‌شکن،

یونان و حتی پلوپونسوس سراسر پایمال دسته‌هائی از اقوام اسلاوی گردید که در قدرت جنگاوری از سپاهیان پادشاه بلغارستان در گذشتند. پادشاهان و خدایان اساطیری قدیم که اکنون ناشناخته بودند مانند کدموس^۱ و دانائوس^۲ و پلوپس^۳ تخم دانش و تدبیر ملکداری را در خاک بارور یونان کاشته بودند، اما اقوام وحشی صفت شمالی هر ریشه بیمار پژمرده‌ای را نیز که هنوز برجای بود از بیخ برآوردند و مردم یونان در این حمله سریع و شدید دگوگون شدند و خون یونانی فاسد گردید و براشراف گردن فراز پلوپونسوس داغ ننگ زدند و ایشان را برده اجنبی خواندند. با جد و جهد سلاطین بعد این سرزمین تا حدی از لوٹ بیگانگان وحشی صفت پاک گردید و کسانی از ایشان که برجای مانده بودند خاضع و سرافکنده سوگند یاد کردند که فرمانبردار و خراج پرداز و در سپاه امپراطوری خدمتگزار باشند اما این عهدی بود که بستند و بارها شکستند. محاصره پاتراس^۴ با توافق اسلاوهای مقیم پلوپونسوس و اعراب، افریقا صورت پذیرفت و توافق ایشان بسیار عجیب بود. هنگامی که مردم پاتراس را مشقت به حد نهایت رسیده بود خبری دروغ شایع شد که پریتورکورینث^۵ عنقریب بشهر میرسد و دروغ خیراندیشان روح دلاوری را در مردم پاتراس زنده کرد و حمله ناگهانی ایشان به سپاه دشمن جسورانه و قرین توفیق بود چندان که بیگانگان به عزم بازگشت به کشتی نشستند و متمردان تسلیم شدند و افتخار پیروزی آن روز را از شبخی یا بیگانه‌ای دانستند که در صف اول جنگیده و دارای صفاتی مانند یکی از حواریون عیسی یعنی آندره مقدس بود و به این سبب مزار شریفی را که حاوی بقایای وی بود به غنائم جنگ آراستند و قوم شکست خورده و اسیر شده را الی‌الابد محکوم بخدمت و عبودیت دستگاه مذهبی پاتراس کردند. طغیان دو عشیره اسلاوی نژاد در همسایگی هلوس^۶ و لاسدمون^۷ آرامش شبه جزیره را غالباً برهم میزد و ایشان زمانی به سبب ضعف بیزانس جسارت مینمودند و زمانی در برابر مظالم آن پایداری میکردند تا سرانجام

۴ - بندری یونانی در شمال غربی پلوپونسوس

۷ - Lacedaemon اسپارت قدیم.

۲ - Danaus

۶ - شهری در لاکونیا - اسپارت.

۱ - Cadmus

۵ - Corinth

نزدیک شدن برادران همنژاد و معاند ایشان باعث آمد که از پاپ بزور فرمانی بگیرند که حقوق و تکالیف از ریتها^۱ و سی لنگوسیها^۲ را مشخص کند و خراج سالانه ایشان را هزار و دویست سکه طلا تعیین کردند. نویسنده^۳ رساله روش اداره حکومت در میان این بیگانگان به وجود گروهی پی برده بود از نژادی اصیل و آشنا که شاید خون مردم رنج کشیده و زیان برده هلوته^۴ در رگهای ایشان جاری بوده است. کرم و آزاده فکری رومیان و علی الخصوص اگوستوس باعث آمد که بلاد مجاور دریا از سلطه اسپارت آزاد شود و نتیجه مزیتی که ایشان را از آزادی حاصل آمده بود عنوان شرف افزای الوتیرو^۵ یا لاکونی آزاد بود. در عهد کنستانتین ملقب به پورفیرو جنیوس^۶، لاکونیها تمامی دیگر یافته و سی نوتز^۷ خوانده میشدند و سی نوتزها هر آنچه را از سفائن غرق شده بر روی صخره های ساحلی می یافتند بوضعی غیر انسانی غارت میکردند و نام آزادی را ننگین مینمودند. سرزمین این مردم به دماغه مالیا^۸ میرسید و غله در آن نمی روئید اما زیتون فراوان بیار می آورد و امیر ایشان راحا کم پریطور منصب بیزانسی به فرمانروائی منصوب میکرد و چهارصد سکه زری که به رسم خراج میپرداختند مالیاتی اندک و ضمان مصونیت ایشان بود نه نشان تبعیت، و مردم لاکونیا که برده نبودند راه و روش رومیان را اختیار کردند و دیر زمانی پیرو مذهب یونانیان بودند تا بازیل امپراطور که در دینداری غیور بود ایشان را به غسل تعمید پیرو دین مسیح کرد. اما پانصد سال پس از آن که دنیای روم پرستش ونوس و نپتون را تحریم کرد این روستائیان که پیرو دو الهه یونانی بودند پرستشگاههای ایشان را همچنان به تاجهای گل می آراستند. در ایالت پلوپونسوس هنوز چهل شهر بر می شمردند و وضع آرگوس و اسپارت و کورینث همچنان در انحطاط بود تا قرن دهم که حدفاصل میان جلال و شکوه قدیم و ویرانی کنونی آنهاست. در سراسر پلوپونسوس و املاک تیولی آن خدمت سربازی را چون

۳ - که ذکرش سابقا در این فصل آمده است.

۲ - Milengus جمع Milengi

۱ - Ezzerites

۴ - Helot مردم هلوس را گویند و چون اسپارتهای ایشان را سخت می آزرند و به بردگی میبردند این کلمه معنی

غلام و برده نیز پذیرفته است.

۵ - Eleuthero

۶ - Mainotes

۷ - Malca

تکلیفی بر اشخاص یا بدیل ایشان تحمیل میکردند ، و برای هر مستأجر ثروتمند املاک مزروعی مالیاتی تخمین کردند بمبلغ پنج سکه طلا ، و مقرر شد که مالیاتی سرانه برابر با همین مبلغ را چند مستأجر کم بضاعت به مشارکت بپردازند . هر وقت که ایتالیا اعلان جنگ میکرد مردم پلوپونسوس به دلخواه خود یکصد پوند طلا (که معادل است با چهار هزار پوند استرلینگ) و هزار اسب با یراق و آلات جنگی آنها تقدیم و خویشتن را از شرکت در جنگ معذور میداشتند . کلیساها و صومعه ها نیز از میان اعضاء خود گروهی را به سربازی میفرستادند . از دستگاه دین عایدی دیگری به زور حاصل آمد و آن فروش امتیازات کلیسایی بود ، و اسقف بینوای لوکادیا^۱ را مسؤول پرداخت مقرری مرتبی کردند بمبلغ یک صد سکه طلا .

اما ثروت ایالت پلوپونسوس و اعتبار عوائد آن بر اساس تجارت و صناعت مبتنی و محصول این هر دو خوب و فراوان بود ، و علائم سیاست خردمندانه را در قانونی میتوان یافت که بموجب آن ملاحان پلوپونسوسی و استادکارانی که از پوست نفیس حیوان^۲ « کاغذ » برای نسخ خطی میساختند یا کسوت ارغوانی منصب میدوختند از پرداخت انواع مالیات شخصی معاف بودند و شاید بافندگان منسوج کتان و پشم و علی الخصوص ابریشم نیز در زمره بخشودگان از مالیات بودند و بافتن کتان و پشم از روزگار هم در یونان رونق بسیار داشت و حریر را شاید رومیان از عهد ژوستی نیان نیز می شناخته اند . سراز این فنون کورینث و طیبیت و آرگوس بود و مردم بسیاری را شغل و نان از هنرهای مذکور حاصل می آمد و زن و مرد و طفل بر حسب سن و نیروی جسم بکارهای مختلف گماشته میشدند و بسیاری از ایشان بردگان خانگی بودند اما اربابان کارفرما که از سود کارگاه متمتع میشدند آزاد بودند و از محترمین بشمار می آمدند . هدایائی که بانوئی سخی و ثروتمند از مردم پلوپونسوس برای فرزند خوانده خود یعنی بازیل امپراطور میفرستاد بی شک در کارگاههای یونان بافته و تهیه میشد . این بانوی محترم که نامش دانیلیس^۳

Leucadia - ۱

۲ - معمولا از پوست گوسفند یا بز استفاده می کردند .

Danielis - ۳

بود فرش برسم تحفه به کلیسائی نوساخته داد که بنام عیسی و میکائیل و الیاس نبی برپا کرده بودند و فرش لطیف پشمین چندان بزرگ بود که کلیسا را سراسر فرا میگرفت و طرح آن به نقش و نگار پربطایوس میمانست. دانه لیس ششصد قطعه منسوج کتان و پرنیان از انواع گوناگون و برای مصارف مختلف اهداء کرد. پرنیان را به لون ارغوانی صوری رنگ میکردند و انگشتان^۱ هنرمندان زحمتکش و طرح-پرداز بیاری سوزن آنها را بانواع نقشها می آراست، و کتانی که میبافتند چندان لطیف و ظریف بود که یک قطعه محصول کارگاه را ممکن بود بیچند و استوانه وار درون نی مجوف قرار دهند. مورخی از اهل سیسیل که منسوجات یونانی را وصف کرده است هر منسوجی را برحسب وزن و جنس ابریشم و ظرافت بافت و زیبایی الوان، و حسن ذوق و نیز موادی که در گلدوزی آن بکار می رفته امت تعیین میکند. رشته ای از یک یا حتی دو یا سه تار را برای پارچه ای عادی کافی می دانستند، اما صنعتگر ماهر از رشته شش تار پارچه ای محکمتر و گرانبها تر تهیه میکرد. مورخ در ذکر رنگها فصاحت نمائی میکند و سرخی آتش گون رنگ قرمز و جلوه ملایم رنگ سبز را می ستاید. نقش پارچه را با تار ابریشم و زر می دوختند و ساده ترین آنها طرح مخطط یا حلقه ای و طرح های ظریفتر نقشهائی به تقلید از گلهای طبیعی بود. البسه ای که برای کاخ پادشاهی و پوششهایی که برای محراب کلیسا تهیه میکردند غالباً از تلالؤ سنگهای قیمتی که در تزیین آنها بکار میرفت درخشان بود، و گرد هر نقشی را رشته ای از مروارید می دوختند. تا قرن دوازدهم در میان ممالک مسیحی مذهب تنها یونان حشره ای داشت که طبیعت ساختن ابریشم را بدو تعلیم کرده است، و استادکارانی که روش تهیه پرند لطیف و ممتاز را استعداد ذاتی بدیشان آموخته بود. اعراب این هنر را به زبردستی و جهد بسیار از یونانیان ربودند. اما خلفای مشرق و مغرب از تقلید اثاث و البسه کفار عار داشتند و دوشهر اسپانیائی لیسبون^۱ و المریه^۲ بسبب تهیه ابریشم و بافتن و پوشیدن و شاید صادر

۱ - آشبونه یا لیسبون Almeria - ۲ که دارای انبار اسلحه و بندری مهم و پایتخت ایالت اندلس و مملکت غرناطه در آخرین قسمت جنوبی اسپانیا بود.

کردن آن مشهور بودند. ابریشم را اول بار نورمانها به سیسیل بردند، و حرفه‌ای جدید را به مردمی شکست خورده آموختن پیروزی روجر را از مخاصمات همانند و بی‌ثمر دورانه‌های دیگر ممتاز میکند. پس از غارت کورینت و آتن و طیبیت، سران لشکر روجر با موکبی از زنان و مردان اسیر که بافنده و هنرپیشه بودند به کشتی نشستند و این گروه غنیمتی بودند باعث سرافرازی روجر و ننگ امپراطور یونانی. پادشاه سیسیل از ارزش تحفه درباقتی غافل نبود و چون هنگام بازگرداندن اسیران جنگی فرارسید وی فقط صنعتگران طیبیتی و کورینتی را مستثنی کرد، و به گفته مورخ بیزانسی این صنعتگران به فرمان خداوند گاری بیگانه و بی‌فرهنگ کار جان فرما میکردند مانند اسیران ارتزائی^۱ که داریوش بخدمت گماشته بود. در کاخ پالرمو عمارتی شاهانه برای این گروه کوشنده هنرپیشه بنا کردند و فرزندان و شاگردان ایشان هنر ابریشم بافی را رواج بیشتر دادند تا مقدار کالائی که عرضه میکردند اروپائیان را راضی کند زیرا که تقاضا روزافزون بود. علت ازمیان رفتن کارگاههای ابریشم بافی سیسیل هرج و مرجهای این جزیره و رقابت بلاد ایتالیائی بود و در سال هزار و سیصد و چهارده میلادی در میان جمهوریه‌های ایتالیا فقط لوکا^۲ بود که تهیه و تجارت منسوج ابریشم را در انحصار خود داشت. اما انقلابی داخلی باعث پراکنده شدن صنعتگران و سکونت ایشان در فلورانس و بولونیا و ونیز و میلان و حتی ممالک آن سوی جبال آلپ گردید و سیزده سال پس از این واقعه شهر مودینا^۳ قوانینی وضع کرد و بموجب آنها کاشتن درخت توت از فرایض شد و حقوق گمرکی ابریشم خام تابع مقرراتی گردید. آب و هوای اقالیم شمالی با پرورش کرم ابریشم چندان سازگار نیست ولیکن صنعت فرانسه و انگلستان از محصول حشرات چین و ایتالیا بهره‌مند میشود و بر غنای این دو کشور می‌افزاید.

اکنون باید شکایت سابق را تکرار کنم که یادداشتهای قلیل و مبهم آن ایام مقدار دقیق مالیاتها و عوائد و منابع ثروت امپراطوری یونانی را بدست نمیدهد.

۳ - Modena در شمال ایتالیا.

۲ - Lucca شهری در شمال غربی ایتالیا.

۱ - Eretria

از پیوند جویهای زر و سیم که از متصرفات آسیائی و اروپائی روان بود نهری عظیم پدید می‌آمد و نقد فراوان پیوسته به خزانه امپراطور فرو می‌ریخت . جدا شدن شاخه‌های درخت امپراطوری از تنه آن بر عظمت قسطنطنیه افزود و پیروی از اصول استبداد باعث آمد که دولت در پایتخت و پایتخت در کاخ و کاخ در وجود شخص امپراطور متمرکز شود . سیاحی یهودی و بنیامین نام از مردم تطیله^۱ که در قرن دوازدهم به امپراطوری شرقی سفر کرده است میگوید: « در این شهر است ، در این خاتون بلاد عالم که خراج سالانه امپراطوری بیزانسی برای مصارف عمومی به ودیعه نهاده میشود ، و درون برجهای رفیع آن مخازنی است انباشته از پرند گرانبهای ارغوانی و زربفت ، و میگویند که قسطنطنیه روزانه بیست هزار سکه طلا به سلطان خود میپردازد و این مبلغ را از دکانها و میخانه‌ها و بازارها میگیرند و از بازرگانان ایران و مصر و روسیه و مجارستان و ایتالیا و اسپانیا که از راههای دریائی و زمینی پیایی به پایتخت امپراطوری می‌آیند . » سخن مردی یهودی در باره امور مالی بی هیچ شکی معتبر است و محترم ، اما چون از وجوه پرداختی در سیصد و شصت و پنج روز باید سالانه عایدی متجاوز از هفت میلیون لیره استرلینگ بدست می‌آمده باشد پس لااقل اعیاد بیشمار یونانی را که در تقویمها آمده است باید از شمار روزهای سال کاست . ذخائری که تئودورا و بازیل دوم اندوختند بسیار عظیم بود و از این ذخائر میتوان بوجود منابع ثروت و عوائد بسیار ایشان پی برد اما مقدار آنها را دقیقاً تعیین نتوان کرد . مادر میکائیل پیش از ترك دنیا و عزلت گزیدن در دیر رهبانی بر آن شد که فرزند حق ناشناس و مسرف و مبذر خود را از اتلاف مال مانع آید و چاره را در تهیه صورتی دقیق و درست از ثروتی یافت که این فرزند بارث برده و عبارت بود از یکصد و نه هزار پوند طلا و سیصد هزار پوند قره و اینها همه ثمره تدبیر مادر میکائیل و شوهر متوفای او و اندازه نگاهداشتن ایشان در خرج بود . آزمندی بازیل چندان شهره است که دلاوری و ثروت او . وی لشکریان

۱ - Tudela شهری کوچک که امویان در اسپانیا بنا نهادند.

پیروزمند خود را مزد و پاداش میداد بی آنکه به ذخیره عظیم طلائی دست یازد که در دخمه های زیرزمینی قصر خود نهفته بود و بالغ بر دویست هزار پوند طلا (در حدود هشت میلیون پوند استرلینگ) میشد. بر روی هم انباشتن ذخایر بسیار را سیاست و علم اقتصاد در روزگار ما مردود می شمارد و چنین روشی را بکار نمی بندد و مقدار ثروت ملی را بیشتر از استفاده یا سوءاستفاده از اعتبار عمومی تخمین میکنند. با این همه پادشاهی که دشمنان از او می هراسند و حکومتی منتخب مردم که در نزد دوستان همپیمان خود محترم است، هنوز اصول اعصار قدیم را به طیب خاطر می پذیرند و هر دو بمقاصد خود نائل آمده اند بدین معنی که سلطان سهمگین از قدرت نظامی و دولت جمهوری از امن و آرامش داخلی برخوردار است.

کاخ شاهنشاهی

هرمقداری که برای حوائج حال مصرف یا برای مخارج آینده ذخیره میکردند هزینه جلال و تجمل دستگاه سلطنت و فراهم آوردن اسباب لذت و تمتع امپراطور بیشترین و مهمترین رقم خرج مملکت و فقط پادشاه بود که مقدار و حدود مخارج شخصی خود را تعیین می توانست بکند. سلاطین قسطنطنیه را از طبیعت و سادگی های آن فاصله بسیار بود معذک ایشان بگردش فصول و برحسب ذوق یارسم روز از هوای دودآلوده و غوغای پایتخت به نقاطی که هوایش صافی بود پناه میبردند و جشن روستائی انگورچینی را دوست می داشتند یا به دوست داشتن آن تظاهر مینمودند و شکار ایشان را مایه تفریح و ورزش ایام فراغ، و ماهی گیری اشتغالی آرامش بخش بود، و در گرمای تابستان از آفتاب محفوظ بودند و نسیم ملایم دریا ایشان را نیروئی تازه میبخشید. سواحل و جزائر اروپا و متصرفات آسیائی سراسر پوشیده از ویلاهای مجلل شاهانه بود. اما بر خلاف اعتدالی که زینده هنری چون ساختن ویلا است که سعیش همه باید در پنهان کردن خود و آراستن طبیعت باشد، کاخهای مرمرین باغهای شاهانه را برای آن عمارت میکردند که ثروت خداوندگار خانه و کوشش مهندس و معمار را جلوه گر سازد. امپراطور

مالک خانه‌های مجلل بسیاری در شهر و حومه آن بود که بر اثر حوادث گوناگون و تقسیم میراث و یا مصادره اموال مردم بی صاحب مانده بود و دوازده خانه از اینها به وزیران دولت اختصاص داشت. سرای خسروی در قلب اقامتگاه شاهانه قرار داشت و موضع آن یازده قرن تمام همچنان ثابت و در میان هیپودروم و کلیسای اعظم ایاصوفیه و جنات معلق بود که کم فروتر می‌آمد تا به ساحل دریای پروپونتیس میرسید. نخستین عمارتی که کنستانتین اول بنا نهاد نسخه و نمونه رم قدیم بود و جانشینان وی آنرا بتدریج بهتر کردند و همت به تقلید عجائب دنیای قدیم گماشتند چندان که در قرن دهم میل لاتینی فرهنگ از جلال و ابهت و برتری و عظمت و استحکام کاخ بیزانس در حیرت بودند و آن را تحسین می‌نمودند. اما محصول زحمت و صرف ذخائر بسیار در دورانهای متمادی عمارات بی‌شماری بود که هر یک بموجب قاعده‌ای خاص بنا شده و اصل تناسب را در میان آنها رعایت نکرده بودند و هر بنائی از خصائص ایام خود و بنیانگذار آن نشان داشت و اگر پادشاهی آثار پیشینیان خود را شاید با خشنودی نهانی منهدم میکرد او را به سبب تنگی عرصه برای ساختن عمارتی جدید در صحن اقامتگاه سلطانی معذور می‌توان داشت. عوائد مالیاتی، تنوفیلوس^۱ امپراطور را مجالی وسیع تر و آزادی بیشتر برای افزایش اسباب تجمل و شکوه و جلال زندگی داخلی خود بدست داد. یکی از سفیران مقرب امپراطور که حتی خلفاء عباسی از کبریا و گشاده دستی وی متحیر بودند پس از بازگشت به قسطنطنیه نمونه‌ای از قصر خلیفه را در بغداد که اخیراً در کنار دجله بنا شده بود به امپراطور تقدیم نمود و امپراطور فوراً عمارتی مانند نمونه و برتر و بهتر از آن برپا کرد. بناهای جدید تنوفیلوس دارای باغهای وسیع و پنج کلیسا بود و بر تارك یکی از آنها که در وسعت و زیبایی بارز و ممتاز بود سه گنبد نشسته و سقفی از برنج مذهب بر ستونهای از مرمر ایتالیائی قرار یافته بود و دیوارها را با مرمرهایی به رنگهایی گوناگون پوشانده بودند. روبروی کلیسا رواقی بشکل نیم دایره بود مانند حرف یونانی سیگما^۲ و به همان نام که برپانزده

ستون از مرمر فریجیه‌ای استوار بود و دخمه‌های زیر زمینی رواق نیز بنائی نظیر آن بود و سنگابی فضای مربع شکل پیش رواق را زینت میبخشید، و لبه سنگاب را با نواری از نقره پوشانده بودند. در آغاز هر فصلی بجای آب قح را از انواع میوه‌های نفیس پر میکردند و در دسترس عامه مردم میگذاشتند تا مایه تفریح خاطر امپراطور شود. امپراطور نشسته بر تختی از زروگوهر رخشنده از تماشای هنگامه خلق خشنود میشد. تخت زرین چندان برافراشته بود که گوئی بر ایوانی رفیع قرار داشت و امپراطور از پلکانی مرمرین بدان برمیشد. در پای تخت صاحبمنصبان رسته نگهبانان شاهی و عمال دولت و سران دسته‌های سیرکی می‌نشستند و پلکان پست تر را مردم اشغال میکردند و قسمت زیرین پرمیشد از دسته‌های رقاصان و خوانندگان و مقلدان^۱. گرداگرد میدان را عمارات دیوان عدل و قورخانه و تجارتخانه‌های مختلف و اماکن تفریحی و تالار «ارغوانی» فرا گرفته بود و تالار را «ارغوانی» نام نهاده بودند زیرا زن امپراطور همه ساله جامه‌های سرخ ارغوانی مناصب را خود بدست خویشتن از آنجا توزیع میکرد. صف دراز حجره‌های کاخ سلطانی چنان ساخته شده بود که متناسب با تغییر هوای فصول باشد و همه مزین به مرمر و سنگ سماق آذر افشان و زروسیم و گوهر گرانبهای بسیار و نقش و نگار و تمثالها و تصاویری بود که از تلفیق قطعات خرده سنگ و شیشه پدید می‌آمد. تئوفیلوس امپراطور در جلال و تجمل طالب غرائب بود و از اینرو آن چنان هنرمندانی را بکار میگماشت که دقیق و بردبار بودند، اما محصول کار و کوشش پرخرج ایشان حقیر و بی ارزش بود و هنرمندان آتن قدیم بی‌شک در چنین آثاری به دیده حقارت مینگریستند، آثاری چون درختی زرین با شاخ و برگ بسیار که پرندگان بی‌شمار در آن مأسنی یافته و به نغمات مصنوعی مترنم بودند، و دوشیر زرین سنگین وزن به اندازه شیر زنده که شکل و غرش آنها به برادران جنگلی این حیوانات می‌مانست. جانشینان تئوفیلوس یعنی پادشاهان سلسله بازیلی و کومننوسی را جاه‌طلبی کمتر نبود و ایشان نیز میخواستند که اثری از اقامت خود در

کاخ شاهنشاهی برجای گذارند و آن قسمت از قصر را که مجلل تر و باشکوه تر بود به لقب سفره خانه^۱ زرین مشخص و ممتاز کردند. یونانیان نجیب زاده دولتمند با تواضعی که زیبنده بود از سلطان خود تقلید میکردند و هنگامی که سوار بر اسب و ملبس به کسوت پرنیانی گل دوخته از کوچه ها میگذشتند کودکان ایشان را به اشتباه پادشاه می پنداشتند. بانوئی از اهل پلوپونسوس و دانیه لیس نام که بازیل مقدونی را از هنگام کودکی عزیز داشته بود به سائقه محبت یا غرور و خود پسندی بر آن شد که به ملاقات فرزندخوانده خود برود و عظمت جاه او را به چشم خود ببیند. از پاتراس تا قسطنطنیه پانصد میل راه بود و این زن بواسطه رخوت یا کبر سن به خستگی اسب سواری یا نشستن در مرکوبی دیگر تن در نداد و او را که در محملی بر روی بستری نرم آرمیده بود بر دوش ده غلام قوی بنیه می بردند و برای آن که غلامان در فواصل اندک از حمل بار خلاص شوند گروهی سیصد نفری را برای انجام دادن این کار برگزیدند. دانیه لیس را در کاخ بیزانسی با احترامی که از فرزندی سزد و با تشریفات که خاص زنان امپراتوران بود نواختند. منبع ثروت این زن هر چه بوده است هدایای وی به امپراطور مهابت منزلت سلطانی را نازیبنده نبود. من صنایع ظریف و عجیب پلوپونسوس را پیش از این وصف کرده ام یعنی صنعت بافندگی کتان و ابریشم و پشم، ولیکن تحفه ای که پادشاه را مقبول تر افتاد عبارت از سیصد جوان خوبروی بود و یکصد تن از اینان خصی بودند. مورخ میگوید: «زیرا دانیه لیس غافل از این نکته نبود که هوای کاخ سلطنت با چنین حشراتی سازگارتر است از هوای دکه شیرفروشی مگسان تابستان را». این زن در دوران عمر خود قسمت اعظم املاک و دارائی خویشان را در پلوپونسوس به بازیل اهداء و در وصیت نامه خود لیو فرزند بازیل را وارث اموال خویشان کرد، و پس از آن که میراث وی به میراث خوار رسید هشتاد ویلا یا مزرعه به املاک سلطانی افزوده شد و خداوند گار جدید سه هزار برده دانیه لیس را آزاد و ایشان

۱ - Triclinium یعنی سفره خانه علی الخصوص سفره خانه ای که کنار میزش نیمکتی بود که سمت آن را فرا میگرفت. رومیان را رسم بر این بود که هنگام صرف غذا بر روی چنین نیمکتی بیارمند.

همه را به نقطه‌ای ساحلی در ایتالیا منتقل کرد. ملک و مال این بانوی پلوهونسوسی نمونه‌ایست که ثروت و ابهت امپراطوران را از آن قیاس میتوان گرفت. با این همه باید گفت که تمتع از لذات مال را مجال تنگ است و اگر در این تمتع قدری و ارزشی هست آن کس که مالک ثروت خویشتن است با ایمنی و برائتی بیشتر از مسؤول مال ملت از اسباب رفاه و تجمل بهره بر میگیرد.

در حکومتی استبدادی که تفاوت شریف‌زاده و عامی نسب را از میان بر میدارد سلطان یگانه مصدر عنوان و افتخار است و مرتبت هرکسی چه در کاخ سلطنت و چه در مملکت منوط به القاب و مناصبی است که وی به اراده استبدادی خویش میدهد و باز پس میستاند. پس از آن که لقب اعلای «اگوستوس» را به سهولت بیشتر به پسران و برادران سلطان وقت نیز اطلاق کردند «قیصر» متجاوز از هزار سال یعنی از دوران وسپاسیان تا الکسیوس کومننوس عنوان شخص دوم در مراتب اعلای فرمانروائی بود. الکسیوس محتال برای آنکه خویشتن را از قید عهدی با همکاری مقتدر، یعنی شوهر خواهر خود، برهاند بی‌آن که پیمان شکنی کند و برای خود «همرتبتی» بسازد لقبی جدید و ممتازتر از «قیصر» به پاداش وفاداری برادر خود ایزاک به او داد و آن عنوانی بود میان «امپراطور» و «قیصر». در زبان یونانی خاصیتی هست نیکو و آن انعطاف پذیری است که ساختن لغتی جدید از ترکیب دو یا چند لغت را ممکن میسازد. الکسیوس دو اسم اگوستوس و امپراطور را (که در یونانی سباستوس و اتوکراتور است) ترکیب کرد و از پیوند این دو نام لقبی سنگین صوت پدید آمد که «سباستوکراتور»^۱ بود. هنگام جلوس امپراطور بر سریر شاهی جایگاه سباستوکراتور برتر از قیصر و نخستین پله تخت بود و نام ویرا هنگام شادی در هلهله آفرین گوئی مکرر میکردند و تنها تفاوت او با شخص سلطان در زیورهای عجیبی بود که وی بر سرو پای می‌بست. اما کسوت ارغوانی یا نیم چکمه‌های سرخ را فقط سلطان برتن و پای میکرد و تاج امپراطور تقلیدی از

افسر پادشاهان ایرانی و بالای آن کلاه وار پوشیده و مخروطی شکل و از منسوج ابریشمین یا پارچه‌ای دیگر بود و چندان گوهر و مروارید بر آن میدوختند که زمینه کلاه دیده نمیشد. پایه تاج چنبره‌ای زرین بود و دوسوی آن دو منحنی طاق مانند از پایه برمیآمد و در بالای کلاه در نقطه تقاطع دو منحنی کره‌ای یا صلیبی قرار میدادند و دو رشته مروارید از دوسوی بر روی گونه‌های شاه می‌آویخت. نیم‌چکمه - های سباستوکراتور و قیصر سرخ نبود و سبز بود و بر روی نیمتاجهای ایشان سنگهای قیمتی کمتر مینشانند. الکسیوس خیال‌پرداز دو لقب دیگر نیز درست کرد که یکی با «قیصر» همپایه و عنوان «پان‌های پرسباستوس»^۱ و دیگری از آن کمتر و عنوان پروتوسباستوس^۲ بود و آهنگ این دو لفظ و معنی آنها بگوش یونانیان خوش می‌آید و در قیاس با عنوان ساده اگوستوس مفهوم برتری و اولویت از آنها مستفاد می‌شود و لقب مقدس و بسیار قدیم پادشاهان رومی چندان تنزل کرد که از آن پس به خویشاوندان و خادمان درباری سلطان بیزانس اطلاق گردید. دختر ساده فکر الکسیوس زیرکی پدر خود را در برقراری تسلسل مراتب تحسین میکند اما اسفل استعدادها را به علم لغات دسترسی هست و جانشینان الکسیوس از سرکبر و غرور به سهولت براین فرهنگ عناوین بیهوده افزودند و برادران یا فرزندان مقرب خویشان را لقب «خداوندگار» یا «دسپوت»^۳ دادند که عنوانی برتر و عالیت و علائم صوری آن زیورها و امتیازات بیشتر و جایگاه ایشان بلافاصله پس از شخص امپراطور بود. القاب پنجگانه دسپوت، سباستوکراتور، قیصر، پان‌های پرسباستوس و پروتوسباتوس معمولاً منحصر به شاهزادگان دودمان پادشاه بود که پرتو ذات با مهابت او بودند اما چون این شاهزادگان کاری و منصبی نداشتند وجودشان بی‌حاصل و اعتبار قدرتشان متزلزل بود.

ولیکن در هر دولتی که پادشاهی زمامدار امور است قدرت واسع حکومت ناچار باید میان عمل دربار و خزانه‌داری و امراء لشکر و دریا سالاران تقسیم شود و تنها چیزی که تغییر پذیر است همانا عناوین صاحبان مشاغل است

چندان که در گردش احوال و ادوار کتتها و عمال بزرگ و پريتورها و کووستورها^۱ کم کم تنزل و خادمان ايشان ترقی کردند و از خداوند گاران خود برگزشتند و به برترین عناوین و امتیازات دولتی رسیدند. ۱ - در آن سلطنتی که هرچیز به شخص پادشاه مرجوع و منتسب است نگاهداری کاخ پادشاهی و ترتیب مراسم و تشریفات آن محترمتترین اداره حکومت است. کیوروپالاتا^۲ امین قصر بود و منصب او در روزگار ژوستینیان بسیار ممتاز اما اکنون دیگری به نام پروتووستیر^۳ جایگزین او شده و شغل اصلیش منحصر به حفاظت البسه امپراطور بود ولیکن دامنه حکمرانی وی کم کم گسترش یافت و شامل خادمان بی شمار و وضع دربار شد که دستگاه جلال و تجمل پادشاه را بدیشان نیاز است، و پروتووستیر هنگام بارعام و بارخاص با عصای سیمین خود بر مراسم نظارت میکرد. ۲ - در نظام قدیم کنستانتینی نام لوگویت^۴ یا حسابدار را به وصول کنندگان عوائد دولتی اطلاق میکردند. و صاحب منصبان عمده هر یک حسابدار دایره خاصی بودند از قبیل خزانه داری کل و چاپارخانه و سپاه و خزانه اموال عمومی و اختصاصی و لوگویت اعظم که حافظ قانون و عوائد دولتی بود، و سمت او را با صدراعظم دربارهای پادشاهان لاتینی فرهنگ اروپا مقایسه کرده اند. دیدگان بصیر لوگویت اعظم ناظر بر همه امور حکومت مدنی بود و اپارک^۵ یا رئیس شهر که تابع وی بود در حد وظیفه تابعیت وی را معاونت مینمود چنان که دبیر اول و مهرداد سلطنتی و ضابط اوراق و اسناد دولتی و نگاهدارنده مرکب^۶ سرخ یا ارغوانی که مخصوص توشیح قوانین به نام مقدس امپراطور بود او را یاری مینمودند. معرف و مترجم سفیران خارجی چاوش اعظم و ترجمان بودند و این هر دو نام در اصل ترکی است و با بعالی یا دربار پادشاهان عثمانی را هنوز با آنها آشنائی است. ۳ - خدمتی که نگهبانان کاخ مینمودند ناچیز و عنوان ايشان حقیر بود ولیکن نگهبانان قصر شاهی اندک اندک ترقی کردند و به منصب سالاری لشکر رسیدند و میان متصرفات لشکر نشین شرق و غرب و افواج

۱ - Quacstor - ۲ - Curopalata - ۳ - Protovestiare - ۴ - Logothete - ۵ - Eparch

۶ - مرکب ارغوانی که هنوز بر روی بعضی از نسخ اصلی قوانین مرئی است مخلوطی از شکر و سیماب و گوگرد بود.

اروپا و آسیا غالباً خلاف و نزاع بود تا آنکه سرانجام نگهبان اعظم را به فرماندهی تام و مطلق قوای بری منصوب کردند. وظیفه اصلی پروتوستراتور معاونت امپراطور هنگام سوار شدن او بر اسب بود. اما او نیز به تدریج نائب نگهبان اعظم در شکارگاه شاهی شد و حوزه حکومتش شامل اصطبلها و سواره نظام و ملازمان امپراطور در وقت صید و شکار با باز بود. استراتوپی دارک^۱ قاضی اعظم اردو و پروتوسپاتر فرمانده گارد نگهبان، و حاجب اعظم و ایتی ریاک^۲ و آکولیت^۳ هر یک رئیس قومی بودند از قبیل قوم فرانک، و اقوام بی‌فرهنگ و قوم وارنجی یا انگلیسها، و سربازان بیگانه مزدور که در دوران انحطاط روح مردانگی در امپراطوری ییزانسی قوت و نیروی سپاهیان ییزانسی از ایشان بود. ۴ - قوای بحری تحت فرمان دوک اعظم و در غیبت او مطیع درونگر^۴ بزرگ بود و امیر یا امیرالبحر که عنوانی مأخوذ از عربی و در همه زبانهای اروپای جدید رائج است و با دیگر لغات آنها همجنس شده شده نیز در مواقعی جایگزین درونگر میشد، و از مجموع این صاحبمنصبان و بسیاری دیگر مانند ایشان بود که هیئت عمال دیوانی و لشکری و سلسله مراتب ایشان تشکیل می‌یافت و ذکر مقام و عنوان همه در اینجا بی‌فایده خواهد بود. درجات و امتیازات مالی این اشخاص و لباس و القاب و درود و سلام ایشان و تفوق منزلت یکی بر دیگری با کوششی دقیق‌تر از آن تعیین شده بود که تنظیم قانون اساسی مردمی آزاد و مستقل را بکار می‌آید، و هنگامی که مجموعه مقررات و مراسم تقریباً کامل شده بود عمارت بی‌بنیانی که یادگار کبر و ابهت امپراطوران و عبودیت مردم بود چنان در زیر ویرانه‌های امپراطوری ییزانسی مدفون ماند که هرگز دیگر باره سر از خاک برنیاورد.

رفیع‌ترین القاب و خاضعانه‌ترین رسوم عبودیت را که ولاء دینی به ذات باری تعالی اختصاص داده است مردم از سرترس یا برای تملق‌گوئی چندان حقیر کردند که آنها را در حق مخلوقات چون ما دارای طبع و خوی انسانی نیز بکار

بردند. طریقه «نیایش» یا به خاک در افتادن و بوسیدن پای امپراطور را دیو کلیسیان از رسم عبودیت ایرانیان تقلید نمود و این روش تا آخر دوران سلطنت «یونانیان» همچنان دوام یافت و بدتر نیز شد و بجز روزهای یکشنبه که شکوه و جلال مراسم مذهبی دلها را به اجتناب از رسم عبودیت برمی انگیزخت در ایام دیگر هر کس که در پیشگاه امپراطور بار می یافت ناچار باید خاضعانه نیایش کند و خویشتن را حقیر و ذلیل نماید، حتی پادشاهان تاجدار که به کسوت ارغوانی سلطنت ملبس بودند و سفیرانی که نمایندگان سلاطین مستقل و فرستادگان خلفای آسیا و مصر و اسپانیا و پادشاهان فرانسه و ایتالیا و امپراطوران لاتینی فرهنگ رم کهن بودند. لیوتپرانند اسقف کریمونا که برای معامله ای به دربار قسطنطنیه آمده بود به رسم فرانکها روشی در پیش گرفت چون آزاده ای مستقل روح و در خور منزلت خداوندگار خود یعنی اوتو، با این همه اسقف راستگو ذلت و حقارت نخستین باریابی خویشتن را پنهان نتواند کرد. لیوتپرانند را مجبور کردند که با دو همراه خود کمر خم کند و به خاک در افتد و پیشانی بر زمین بساید، و پس از آن که وی برپای خاست مشاهده کرد که در این اندک فاصله زمان سریر سلطنت را به وسیله ماشینی از زمین به سقف برافراشته اند و امپراطور جامه ای تازه و مجلل تر از پیش بر تن دارد و ملاقات به این طریق با سکوت کبريائی پایان پذیرفت. در این داستان عجیب و صادقانه اسقف کریمونا مراسم دربار بیزانسی را وصف می کند، مراسمی که هنوز در باب عالی یا دربار سلاطین عثمانی معمول است و در دورانی پیش از این دوکهای روسیه نیز در آنها مداومت می نمودند. سفیر و نیز پس از سفری دراز از طریق دریا و خشکی و رسیدن به قسطنطنیه اندکی در پیش دروازه زرین توقف کرد تا صاحبان مناصب درباری وی را رسماً به کاخ مهمان نوازی هدایت کردند که برای پذیرائی وی آماده شده بود، اما این کاخ چون زندانی بود و «زندانبانان» وی را از هم صحبتی بیگانگان و مردم قسطنطنیه نیز ممنوع کردند. نخستین بار که سفیر و نیز به پیشگاه امپراطور راه یافت تحف خداوندگار خود را اهداء نمود و اینها عبارت بودند از غلامان و گلدانهای زرین و درع سنگین قیمت. در این هنگام وظیفه صاحب منصبان و افواج را

باتفاخر بسیار در پیش چشمان او پرداختند تا سفیر و نیز ثروت امپراطوری را معاینه ببیند ، و او را به ضیافت شاهانه خواندند ؛ ضیافتی که به دعوت امپراطور یونانی سفیران همه ملل با مراسمی در آن حضور می یافتند، هم آنان که در نزد وی محترم بودند و هم آنان که در نظر وی پست و حقیر می نمودند. امپراطور از خوان خود غذائی را که شخصاً چشیده بود به نزد میهمانان میفرستاد و این بزرگترین نشان لطف او بود و مقربان خاص را خلعت می بخشود و رخصت خروج میداد. صبحگاهان هر روز و شامگاهان نیز خادمان درباری و لشکری در کاخ سلطنت به خدمت در می ایستادند و پاداش زحمت ایشان مشاهده خداوند گار خود یا شاید لبخند او بود و امپراطور اوامر خویشتن را با اشارت سر یا علامتی دیگر ابلاغ مینمود و ابهت او چندان بود که گوئی عظمت دنیائی همه خاضع و خاموش در برابر او از حرکت باز می ایستد. در مواقع معمولی یا هنگامی که مهمی خاص در پیش بود و موكب او باید از كوچه ها بگذرد وی برون از پرده در برابر خلق ظاهر میشد تا مردم همه او را ببینند. مراسمی که تدبیر ملکداری آنها را ایجاب مینمود همه مربوط به مذهب و زیارت کلیساهای مهم منطبق با اعیادی بود که تقویم یونانی مقرر داشته است. در شب پیش از حرکت موكب شاهانه منادیان مردم را از نیت اخلاصمندانۀ امپراطور آگاه میکردند ، و كوچه ها را می شستند و تطهیر میکردند و گل بر روی زمین می افشاندند ، و گرانبهاترین اثاث منزل و ظروف طلا و نقره و پرده های ابریشمین را در پشت پنجره ها و ایوانهای مشرف بر كوچه در معرض تماشای خلق قرار میدادند و رسم انضباط را به شدیدترین وجهی رعایت مینمودند تا هنگامه خلق را مانع آیند و غوغای ایشان را خاموش کنند. در پیشاپیش موكب شاهانه صاحبان مناصب لشکری در رأس افواج خود راه میپیمودند و از پی ایشان صف دراز عمال دولت و اداره کنندگان حکومت مدنی ، و گرداگرد امپراطور و برای حفاظت او دسته نگهبانان درباری و خواجه سرايان قرار داشتند و بطریق اعظم و روحانیون دیگر در آستانه کلیسا امپراطور را رسماً استقبال مینمودند و هلهله شادی برآوردن و کف

بر کف زدن را بمردم وانمی گذاشتند بلکه بهترین مواضع را دسته های سیرکی سرخ پوشان و ازرق پوشان اشغال میکردند و طغیان منازعات بسیار سخت ایشان که سابقاً در پایتخت لرزه می افکند بتدریج فرو نشسته و مبدل به نوعی عبودیت گردیده بود. هردو گروه سرود مدح و ثنای امپراطور را صدا اندر صدا باز میگفتند و شاعران و نوازندگان ایشان دسته خوانندگان را رهبری مینمودند و برگردان هر سرودی پیوسته دعا برای پیروزی و طول عمر امپراطور بود، و اینها همه را هنگام بار یافتن سفیران و ضیافتهای شاهانه و در کلیسا نیز برای نمایش سیطره بی حد و حصر امپراطور به السنه مردم لاتینی و گتی و ایرانی^۱ و فرانسوی و حتی انگلیسی زبان تکرار میکردند و این کار را سربازان مزدوری انجام میدادند که به حقیقت یا به فرض از افراد ملل مذکور بودند. قلم کنستانتین پورفی روجنی توس فن تملق گوئی و آداب و رسوم آن را با بیانی غلوآمیز در مجلدی سبکمایه به ایجاز شرح داده است، و ای کاش که امپراطوران خویشن بین روزگاران بعد ملحقاتی بسیار بر آن افزوده بودند. با این همه هر سلطانی که هنگام سکون خاطر در این رسوم چاپلوسی تأمل می نموده بی گمان به این نکته پی برده است که درود و ثنای تملق آمیز را در حق هر امپراطوری و در هر سلطنتی نثار شخص پادشاه نمیکرده اند اعم از این که وی پسندیده صفات یا نکوهیده خصائل بوده است و اگر چنین پادشاهی از مراتب نازلتر و غیر شاغل به مقام سلطنت رسیده بود باید به یاد می آورده باشد که بانگ او خود در وقت ثناخوانی از بانگهای دیگر بلندتر و حاکی از شور و شوق بیشتر بوده حتی در لحظه ای که وی بر نکوطالعی سلف خویشن حسد میبرد یا به قصد جان او توطئه میکرده است.

آرزوی پادشاهان شمال اروپا، که به گفته کنستانتین پورفی روجنی توس بر مردمانی بی نام و ایمان فرمان می راندند، آمیختن خون خود با خون قیصران بود

۱ - گیبون میگوید ای کاش نویسنده کتاب الفاظ انگلیسی را که در آن زمان به دعا برای پیروزی و طول عمر امپراطور بکار می بردند یادداشت کرده بود. این بنده مترجم و خوانندگان فارسی زبان نیز بی شک آمرزش روح پورفی روجنی توس را از خدا میخواستیم اگر او الفاظ فارسی آن روز را حتی به تلفظ غلط ضبط کرده بود.

و میخواستند که با شاهزاده خانمی با کره وصلت کنند یا دختری از آن خود را به شاهزاده‌ای رومی به زنی بدهند. پادشاه سالخورده در وصایائی به فرزند خویشان رموز ملکداری و حفظ منزلت پادشاهی را بر او افشاء میکند و دلائلی بسیار درست می‌آورد که چرا مستدعیات گستاخانه و نا معقول ایشان را رد باید کردن. امپراطور حکیم مدبر میگوید که هرحیوانی به حکم طبیعت جفت خویشان را در میان حیوانات ممنوع خود می‌جوید، و نوع بشر بر حسب تفاوت زبان و مذهب و سلوک زندگی به دسته‌های مختلف تقسیم شده است و اگر پاکی نژاد را چنان که باید رعایت کنیم وفاق و آرامش را در زندگی شخصی و اجتماعی نیز حفظ می‌توانیم بکنیم. اما اختلاط خون رومی با خون ییگانه منبع بارور نفاق و بی‌نظمی می‌شود و رومیان عاقل دانا را همواره عقیده چنین و وصلت ایشان با ییگانگان به حکم قانون ممنوع بوده است. در روزگاران آزادی و فضیلت و پرهیزگاری سناتوران از وصلت دختران خود با پادشاهان نیز عار داشتند و معتقد بودند که نام بلند مارك - آنتونی بواسطه مواصلت وی با زنی مصری ننگین گردید و تی‌توس امپراطور بر اثر ملامت مردم مجبور شد که برخلاف میل خود برنیس^۱ را بیرون کند و برنیس خود جدائی از امپراطور را به اکراه پذیرفت. می‌گویند که این تحریم دائم را کنستانتین بزرگ تصویب کرد اما این گفته باور نکردنی است، و به سفیران ملل علی‌الخصوص ملل نامؤمن بر سهیل آگهی رسماً اخطار می‌کردند که پیوندهائی چنین عجیب و نامتجانس را مؤسس مذهب و شهر قسطنطنیه خود جرم بشمار آورده است. این قانون منسوخ ناشدنی را بردیوار محراب کلیسای ایاصوفیه نوشته بودند و پادشاه بی‌تقوائی که ارغوانی کسوت با جلالت سلطنت را به لوث چنین گناهی می‌آلود از حقوق مدنی رومیان و هم‌مذهبی ایشان محروم و ممنوع می‌گردید. اگر برادری خدعه‌گر در میان سفیران خارجی تاریخ بی‌زانس را به ایشان تعلیم می‌کرد سفیران می‌توانستند سه نمونه مهم از نقض این قانون خیالی را ارائه دهند. از این سه نمونه یکی مواصلت لیو،

۱- Berenice برنیس زنی یهودی و خوبروی و در آن وقت پنجاه ساله بود. اما راسین محتاط در نمایشنامه معروف خود از سن و نژاد این زن ذکر بی‌ان نیاورده است.

یا درست‌تر گفته باشیم ، پدرش کنستانتین چهارم بود با دختر پادشاه قوم خازار ، و دیگری زفاف نوۀ رومانوس با شاهزاده‌ای بلغاری و سومین نمونه عبارت بود از وصلت شاهزاده خانمی فرانسوی یا ایتالیائی بنام برتا بارومانوس جوان یعنی فرزند شخص کنستانتین پورفی روجنی توس .

فراموش شدن زبان لاتینی

به موجب فرمان مشهور کاراکالا اتباع او همه ، از بریتانیا تا مصر ، قانوناً حق یافتند که از عنوان «رومی» و مزایای رومی بودن برخوردار شوند و امپراطور سلطان همه این ملل و مجاز بود که در هر ناحیه‌ای از کشور مشترك همه مقری دائم یا موقت برای خود تعیین کند . پس از آن که امپراطوری روم به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شد مفهوم وحدت را با دقت و وسواس تمام حفظ کردند و القاب و قوانین و مقررات جانشینان آرکادیوس و ،اونوریوس همه حاکی از همکاری و پیوند ناگسستنی ایشان در منصب سلطنت بود و هر دو خویشان را شهریاران رم و پادشاهان ملک روم میدانستند که حدود آنها مرزی مشترك بود . پس از سقوط امپراطوری مغرب شوکت منصب سلطنت خاص پادشاهان قسطنطنیه شد و نخستین کسی از ایشان که پس از جدائی شصت ساله فرمانروائی رم قدیم را دوباره بدست آورد ژوستینیان بود که به حکم حق کشورگشائی عنوان شامخ «امپراطور رومیان» را احرار کرد . یکی از جانشینان ژوستینیان یعنی کنستانس دوم به وسوسه نفس خویشان بین یا بواسطه نارضائی آن قسمت از بسفرا که مجاور تراس بود رها کرد و برآن شد که مفاخر قدیم رود تیبر را احیاء کند . مورخ کین‌توز بیزانسی میگوید : «عجیب نقشه سنگین خرج نابخردانه‌ای» چنان که گوئی کنستانس با کره‌ای خویروی را که گل جمالش تازه شکفته است از زیبایی محروم کرده تا چهره زنی عاجز و پژمرده رخسار را بیاراید ، یا به حقیقت عیوب وی را آشکارتر کند . ولیکن لومباردیان به نیروی شمشیر با استقرار کنستانس در ایتالیا مخالفت نمودند و او وارد رم شد اما نه چون جهانگشائی فاتح بلکه مانند گریزنده‌ای از خطر ، و پس

از اقامتی دوازده روزه کهن پایتخت دنیا را غارت و آنگاه ترك کرد و هرگز دیگر باره پای در آنجا نهاد. آخرین قیام ایتالیا و جدائی نهائی آن دو قرن پس از فتوحات ژوستینیان روی نمود و تاریخ فراموشی تدریجی زبان لاتینی را میتوان از سلطنت وی حساب کرد. ژوستینیان قانونگذار مجموعه قوانین خود و ملخصات^۱ آن را به زبانی نگاشته است که خود آن را می‌ستاید و زبانی میداند متناسب باروش حکومت رومی و اسلوب منشآت اداری و زبان مقدس درباری و سنای قسطنطنیه و محاکم عدالت در امپراطوری شرقی. ولیکن مردم و سربازان متصرفات آسیائی را با این زبان بیگانه آشنائی نبود و بیشتر مفسران قانون و عمال دیوان مفاهیم آن را چنان که شاید در نمی‌یافتند و پس از اندک تنازعی سرانجام عادت و طبیعت بر مقررات منسوخ شده‌ای فائق آمد که پدید آمده قدرت انسانی بود و ژوستینیان به رعایت مصلحت عام و استفاده اتباع خود قوانین^۲ جدید را به دو زبان یونانی و لاتینی منتشر کرد و چندین قسمت از مجلدات ضخیم قوانین مدنی وی را یکی پس از دیگری ترجمه کردند و نسخه‌های اصلی فراموش شد و ترجمه مورد مطالعه قرار گرفت و زبان یونانی که شایستگی بیشتر در ذات آن نهفته بود رجحان یافت و در سلطنت پادشاهان بیزانسی مستقر گردید و لسان قانون و نیز زبان عامه مردم شد. ولادت و اقامت شاهزادگان خلف در قسطنطنیه ایشان را با زبان رومی بیگانه کرد چندان که اعراب تی‌بریوس، و ایتالیائی‌ان موریس را نخستین قیصران یونانی و مؤسس سلسله‌ای و امپراطورئی تازه دانسته‌اند. این تحول آرام پیش از مرگ هراکلیوس^۳ انجام پذیرفت، و از زبان مفلس لاتینی جز کلماتی غامض باقی نماند که در قوانین مدنی و در درودها و هلهله‌های تحسین آمیز درباری بکار میرفت. پس از آن که شارلمان و اوتو امپراطوری غرب را احیاء کردند قوم فرانک را نام و وسعت قلمرو سلطنت چندان بزرگ شد که در اهمیت با لاتینیان برابری نمودند،

۱ - Pandects ملخصی است از قوانین این امپراطور در پنجاه مجلد که در قرن ششم میلادی برای وی تنظیم کردند. ۲ - Novel قوانین جدید را میگفتند علی‌الخصوص ملحقات تازه‌ای که به مجموعه قوانین

ژوستینیانی افزودند ۳ - هراکلیوس امپراطور بیزانس در ۶۴۱ میلادی مرد.

و این بیگانگان مغرور گردنکش مدعی شدند که حقی برتر از دیگران به زبان رومی و احراز سلطه رومیان دارند ، و بیگانگان شرقی را اهانت مینمودند زیرا که ایشان زبان رومیان را انکار کرده و کسوتی دیگر برگزیده بودند و کاری که شرقیان کردند ایشان را به حق مزاور نام «یونانی» میکرد و غالباً باین نام خوانده میشدند ولیکن پادشاه و مردمی که این اسم به تحقیر به ایشان اطلاق میشد آن را به خشمگینی انکار مینمودند و باهمه دگرگونی‌هایی که به گذشت اعصار روی نموده بود مدعی پیوند نسبی با اگوستوس و کنستانتین بودند و خویشتن را وارث بلاانقطاع آن دو می‌دانستند و در پست ترین دوران انساد و انحطاط نیز هنوز نام رومی به آخرین خرده پاره‌های امپراطوری قسطنطنیه چسبیده بود .

در حل و فصل امور حکومت امپراطوری شرقی ، زبان لاتینی را بکار میبردند اما یونانی زبان ادب و فلسفه بود و خداوگاران این زبان غنی و بی‌عیب را هرگز موجبی نبود که بر علم عاریتی و ذوق تقلیدی شاگردان رومی خود حسد ببرند . پس از سقوط کیش بت پرستی و از دست رفتن سوریه و مصر و انقراض مدارس اسکندریه و آتن مطالعات یونانی کم کم محدود به صومعه نشینان شد و در دیرهای راهبان پناهگاهی یافت و برترین جایگاه آن دارالعلم سلطنتی قسطنطنیه بود که در سلطنت لیوی ایزوریائی آن را به آتش سوختند . موافق رسم تظاهر پسنده آن ایام رئیس دارالعلم قسطنطنیه را خورشید دانش می‌خواندند و دوازده همکار وی که اساتید فنون در شعب مختلف دارالعلم بودند هریک بنام یکی از علائم دائرة البروج شناخته میشد ، و می‌گفتند در کتابخانه‌ای حاوی سی و شش هزار و پانصد کتاب که درش پیوسته برای تفحص و تجسس به روی این استادان گشوده بود نسخه‌ای خطی و بسیار کهن از اشعار همر هست و بموجب داستانها این نسخه نوشته بر پوستی به طول صدویست پا و آن پوست روده ماری عجیب و بسیار عظیم بود . اما قرن هفتم و هشتم دوران نزاع و خلاف و روزگار جهل و ظلمت بود چندان که کتابخانه را سوختند و دارالعلم را از میان برداشتند ، و به این علل است که امپراطوران

بتشکن را دشمنان تمدن باستانی خوانده‌اند و جهل پادشاهان وحشی صفت سلسله هراکلیوسی و ایزوریائی و پست شمردن ایشان ادب و دانش را مایه ننگ سلاطین مذکور شده است.

احیاء علم و دانش یونانی

در قرن نهم نخستین آثار احیاء علم مشهود میشود. پس از آن که غلیان تعصب اعراب فرو نشست خلفا بر آن شدند که در عوض گرفتن متصرفات امپراطوری بیزانسی به گشودن ملک هنر و دانش یونانیان پردازند، و کنجکاوی فارغ از تعصب ایشان را به تقلید از یونانیان برانگیخت و گرد نسیان را از کتابخانه‌های قدیم اعراب بزدود و بدیشان آموخت که چگونه فیلسوفانی را بشناسند و پاداش دهند که مزد زحمتشان تا آن زمان فقط لذت مطالعه و کوشش در کشف حقیقت بود. بارداس قیصر عم میکائیل سوم حامی سخاوتمند ادب و دانش بود و این تنها امتیازی است که وی را با وجود جاه‌طلبی معذور و یادش را محفوظ داشته است. بارداس گاهگاهی اندک سهمی از دقائن برادرزاده خویشان را که او به نابخردی برای ارضاء مفساد و رذائل نفسانی خرج میکرد صرف چیزهائی دیگر مینمود منجمله مدرسه‌ای که در کاخ ماگنورا^۱ گشود و حضور بارداس استادان و طالبان علم را به پیروی از مثال وی برانگیخت. در رأس این گروه لیوی فیلسوف یعنی اسقف اعظم تسالونیک بود که پیگانگان مشرق از تبحر وی در علم ستاره شناسی و ریاضیات در حیرت بودند و آنرا تحسین مینمودند و ساده‌لوحی و خوش - باوری عوام مردم اهمیت این دانش اسرارآمیز جادوانه را عظیم‌تر می‌نمود زیرا عوام مردم چنین می‌پندارند که هر دانشی که برتر از فهم ایشان است باید نتیجه الهام یا ساحری باشد. بارداس قیصر به اصرار و الحاح از دوست خود فوتیوس^۲ شهیر خواست که آزادی زندگی غیردینی خود را که همه در مطالعه میگذشت ترك کند، و او نیز به تقاضای قیصر به کرسی ریاست اسقفان مشرق و مغرب برنشست

و شورا‌های مذهبی مشرق و مغرب نوبتی وی را تکفیر و از جمع خود طرد کردند و نوبت دیگر او را بخشودند و با این همه کشیشان حقوق کینه‌توز اعتراف کرده‌اند که فوتیوس جامع همه علوم و فنون بود به جز فن شعر و با هیچ دانشی بیگانه نبود و پیوسته مستغرق دریای فکر و به گاه مطالعه خستگی‌ناپذیر و مردی فصیح گفتار بود. هنگامی که فوتیوس شاغل منصب ریاست گارد نگهبان بود وی را به سفارت نزد خلیفه در بغداد فرستادند و او ساعات ملال‌آور تبعید یا شاید اسارت را بالذت و خوشنودی به تنظیم «کتابخانه»^۱ خود پرداخت که یادگاری زنده از وسعت دانش و سخن‌سنجی اوست. وی آثار دویست و هشتاد نویسنده و مورخ و خطیب و فیلسوف و عالم علوم الهی را مطالعه نموده است اما بی‌رعایت ترتیبی خاص، و عقائد یا حکایات ایشان را خلاصه کرده و به سنجش ارزش اسلوب نویسندگی و خصائص ایشان نیز پرداخته و درباره بزرگان صدر مسیحیت که اقوالشان در باب اصول دین معتبر است آزادانه اما به احتیاط حکم کرده چندان که حتی در سد عقاید خرافاتی آن ایام نیز شکافی پدید آورده است. بازیل امپراطور که از نقائص تعلیم و تربیت خود سخت متأسف بود تعلیم فرزند و جانشین خویشتن را بدست فوتیوس سپرد و او پس از این لیوی فیلسوف لقب یافت و دوران سلطنت لیو و پسرش کنستانتین پورفیروجنی توس یکی از بارورترین دورانهای ادبی تاریخ بیزانس است. بیاری جود و سخای این دو پادشاه گنجینه‌های دانش کهن همه در کتابخانه سلطنتی قرار گرفت و ایشان بقلم خود یا همکاران خویشتن ملخصات و مستخرجاتی از کتب قدیم را در دسترس خلق قرار دادند تا عوام بطالت پیشه کنجکاو را مایه تفریح باشد نه بار خاطر. گذشته از تنظیم مجموعه قوانین، فنون کشاورزی و جنگاوری یعنی خوراندن و کشتن بنی‌نوع انسان را بادقتی همانند تعلیم میکردند و رواج میدادند و تاریخ

۱ - داستان این سفارت بی‌شک عجیب و عبرت‌آموز بوده است. اما فوتیوس چگونه موفق به جمع‌آوری کتابهای خود شد؟ کتابخانه‌ای چندین بزرگ نه در بغداد یافته میشد و نه در بارونه سفیر بدانجا منتقل گردید و نه حافظه وی را گنجایش نگاهداشت آن همه دانستی بود. اما با آن که باور نکردنی می‌نماید فوتیوس خود ظاهراً تأیید میکند که دانستی‌ها همه را در حافظه خویشتن نگاهداری نموده است.

یونان و روم را ذیل پنجاه و سه عنوان تلخیص کردند و از این ها فقط دو مجلد (یکی در باب سفارت ها و دیگری در باب فضائل و رذائل آن ایام) از گزند زمانه مصون مانده است. خواننده در هر مقام و مرتبتی که باشد بمطالعه این دو کتاب در نقش ایام گذشته تأمل و تفکر تواند کرد و درس عبرتی را که در هر صفحه هست بکار تواند بست و شاید آشنائی باعث تحسین و تقلید او شود از مثال دورانی با سعادت تر. من در باب کوششهای یونانیان ییزانسی به اطناب سخن نخواهم گفت اما جد و جهد ایشان در مطالعه آثار قدما تا حدی سزاوار ذکر خیر و سپاسگزاری معاصران ماست. دانشمندان این ایام هنوز میتوانند از فوائد گلچین فلسفی استوبائوس^۱ و قاموس تاریخی و نحوی اسویداس^۲ و مجموعه ای به نام کلیاد یا «هزاران هزار»^۳ که کار تزی تزیس^۴ و مشتمل است بر ششصد داستان در دوازده هزار بیت و نیز از تفاسیر یوستاسیوس اسقف تسالونیک بر اشعار هر بهره مند شوند. از ظرف معرفت یوستاسیوس نام چهارصد نویسنده بیرون تراویده است که قول ایشان همه سند است و معتبر، و آثار نویسندگان اصیل و خیل عظیم دانشمندان و نقادان معیاری است که غنای ادبی قرن دوازدهم را تا حدی با آن میتوان سنجید. آثار نبوغ هر و دموستن و ارسطو و افلاطون چراغ معرفت را در قسطنطنیه برافروخت و ما که از ثروت دانش امروز متنعم یا از آن غافلیم باید بر نسلی غبطه بریم که هنوز تاریخ تئوپومپوس^۵ و خطابه های هی پریدیز^۶ و کمدیهای میناندر^۷ و غزلهای الکائوس^۸ و سافورا میتوانست بخواند. زحمات بسیاری که غالباً برسر شرح و تفسیر آثار قدیم یونانی کشیده اند خود نماینده دلبستگی مردم است به آثار مذکور و دانش عمومی آن ایام را از مثال دو زن دانشمند قیاس میتوان گرفت یعنی بودوچیای امپراطریس و شاهزاده خانم آنا کوم نینا^۹ که با علوم مقام به تهذیب فکر و کسب علوم فلسفی و معانی و بیان می پرداختند. زبان عامیانه در شهر قسطنطنیه خشن و نا مهذب بود اما محاورات

۱ - Stobaeus ۲ - Suidas ۳ - Chiliad در لغت به معنی هزار است و در این جا نام «جنگی» است
 مشتمل بر ۱۲۹۷۴ بیت سیاهی و حاوی ۹۰۰ حکایت تاریخی و داستانهای اساطیری با حواشی بسیار.
 ۴ - Tzetzes ۵ - Theopompus ۶ - Hyperides ۷ - Menander ۸ - Alcaeus
 ۹ - Anna Comnena

یا لا اقل اسلوب تألیفات درباری و کلیسایی به سبکی درستتر و کوشش و دقتی بمراتب بیشتر، از زبان عوام مردم، ممتاز بود و در اسلوب درباری و کلیسایی بعضی اوقات تمایلی به تقلید از نمونه‌های اتیکی سره یعنی یونانی فصیح مشهود بود.

انحطاط ذوق

در روش تعلیم و تربیت عصر ما آموختن دو زبان مرده کاریست لازم اما طاقت فرسا و شاید وقت دانشجوی جوان را تلف و او را دلسرد نیز بکند. شاعران و خطیبان مالیان دراز در زندان السنه نامهذب اجداد غربی ما اسیر بودند: زبانهای ناپخته و عاری از لطف زیبائی، و نبوغ درس ناموخته ایشان که مثالی برای پیروی نداشت دستخوش نیروی قضاوت فطری و خیال پردازیهای ایشان میشد. ولیکن یونانیان قسطنطنیه پس از تصفیه زبان عامیانه خود دوباره تکلم به زبان قدیم را به روانی آموختند و به نیکوترین آثار هنری تألیف دست یافتند و با نوشته‌های خداوند گاران سخن که برترین ملت عالم را فرح افزوده و درس آموخته بودند معرفت یافتند و الفت گرفتند. ولیکن این مزایای حاصل آمده جز بر ننگ بیزانسیان منحنی نمی افزاید و باعث میشود که ایشان را بیشتر نکوهش کنیم زیرا که ثروت پدران ایشان را در دست بی‌جان خود داشتند اما روحی را به ارث نبرده بودند که خلاق میراث مقدس این مردم بوده و هر دم نکوترش آراسته بود. یونانیان آن روزگار آثار پیشینیان خود را میخواندند و می‌ستودند و تنظیم می‌نمودند، ولیکن روح سست و ملول ایشان گوئی از اندیشه عاجز و از کردار ناتوان بود چندان که در گردش ده قرن یک کشف تازه هم نکردند که بر منزلت انسان یا رفاه و سعادت ابناء بشر بیفزاید و یک اندیشه تازه هم بر نظام تفکری قدما نیفزودند و نسلهای پی‌درپی شاگردان بردبار ایشان خود به نوبت معلمان متعصب نسل بعد شدند که برده‌وار سخن استاد را می‌پذیرفتند و دلیل و برهان از او نمی‌خواستند. حتی یک تألیف تاریخی یا ادبی یا فلسفی از آن روزگاران در دست نیست که به سبب زیبائی سبک

یا لطف احساس یا فکر بکر یا حتی تقلید درست از دستبرد نسیان جان بدر برده باشد. در میان نثرنویسان بیزانسی آنان که ذوق خواننده را کمتر آزرده و از عقویت نکوهش بخشوده شده‌اند مصنفان ساده نویسند که در نثرشان تصنع و زیب و زیور نیست ولیکن خطیبان فصیح بیان که در گفتار خود صنعت بسیار بکار میبردند به خود نمائی نمونه هائی را تقلید کرده‌اند که از آنها بسیار دور بودند و بخواندن هر صفحه‌ای از نوشته‌های ایشان ذوق و رأی صواب آزرده میشود به سبب لغات درشت پیکر منسوخ که نویسند برگزیده است و عبارت پردازی خشک معقد، و تشبیهات نامتجانسی، و صنایع نامتناسب و زخارف کاذب که چون کودکان به بی مبالاتی بکار میبردند، و کوشش پررنج و زحمت ایشان برای بزرگ نمودن خود و متحیر کردن خواننده و نهان کردن معانی مبتذل سبک مایه در غبار غلو و ابهام. نثر ایشان از حد خود چندان برتر می‌پرد که شعر پر غلط میشود و شعرشان چندان تنزل میکند که به نثر بارد بی‌مزه می‌ماند. عرائس شعر اعم از قصائد تراژیکی و حماسی و اشعار غنائی همه خموش و بی قرب و منزلت شدند و شاعران قسطنطنیه به ندرت از اشعار لغزی یا لطیفه سازی و نکته پردازی یا داستان گوئی و مداحی به مقامی برتر رسیدند و حتی قواعد علم عروض را فراموش کردند و با آن که الحان شعری هم هنوز در گوش ایشان صدا میکرد معیارهای شعری بحر و وزن را با هم مخلوط کردند و اشعاری ساختند که «آلوده دامن»^۱ یا «شهری» نام یافته‌اند. فکر یونانیان در این ایام بسته به زنجیر خرافات پست جاثرانه‌ای بود که سلطه آن دائره علوم غیردینی رانیز در بر میگرفت و فهم ایشان از مباحث ماوراء طبیعی سرگشته وادی حیرت میشد، و بواسطه اعتقاد به رؤیا و معجزه، ایمان به اصل لزوم شواهد معنوی را از دست داده بودند و ذوقشان بواسطه شنیدن مواعظ راهبان فاسد گشته بود زیرا که این مواعظ مخلوطی سخیف از خطبه و انجیل خوانی بود، و نبوغ برتری یافته نمیشد که حتی در مطالعات سخیف دانشمندان بیزانسی تصرفی کند و بزرگان جماعت

۱ - اصطلاح «شهری» و «آلوده دامن» را به نوع خاصی از شعر اطلاق میکردند که پای‌بند اصول علم عروض نبود و آن را «روسپی» نیز میگفتند زیرا به این سبک شعر سرودن هنری بود که آسان پست می‌آمد.

مسیحی مذهب یونانی بهمین راضی بودند که مصنفات فیلسوفان معتبریونان قدیم را به فروتنی تحسین و استنساخ کنند، و مدارس مذهبی نیز واعظانی نپروردند که در شهرت سخنوری با آتانازیوس و کریزوستوم برابری کنند.

در تمام اشتغالات فکری و عملی زندگی، رقابت دولتها و افراد مردم نیرومندترین محرکی است که بنی نوع انسان را بکوشش و مجاهدت در بهبود وضع خود برانگیخته است. بلاد یونان قدیم ممزوجی خوش قالب از اتحاد و استقلال بودند که ملل اروپای امروزی آن را در مقیاسی بزرگتر اما با اتفاقی کمتر تجدید کرده اند. اتحاد اروپائیان بواسطه زبان و مذهب و راه و رسم مشترک است که یکایک ایشان را ناظر و قاضی نیک و بد رفتار دیگران میکند و استقلال ایشان در روش حکومت است و منافع خاص ملی و به استناد این دو حق است که همه از هم جدا و آزادند، و استقلال ایشان را بر آن میدارد تا برای کسب تفوق و مفاخر بیشتر مجاهدت کنند. رومیان را وضع و حال بخوبی اروپائیان امروزمین نبود، با این همه باید گفت که در قدیمترین دوران جمهوری که خصائص ملی ایشان مسجل گردید همجواری ایالات مستقل حکومت ایتالیا و لی تیوم^۱ رقابتی چنین را در میانشان پدید آورد و همه آرزومند برابری با خداوندان هنر و علم یونان و برگزشتن از ایشان شدند. سلطه قیصران بی شک مانع فعالیت و پیشرفت فکری مردمان گردید اما قلمرو حکومت ایشان چندان عظیم بود که در واقع مجالی برای رقابت داخلی بدست میداد. اما پس از کاهش تدریجی قلمرو امپراطوری و محدود شدن آن به متصرفات شرقی و سرانجام به یونان و قسطنطنیه، اتباع بیزانسی تنزل کردند و دنی طبع و سست همت شدند و این کیفیات نتیجه طبیعی تنهائی و جدائی ایشان از دیگران بود. از شمال اروپا عشایری بی فرهنگ و بی نام و نشان بر اتباع امپراطوری حمله میبردند که بیزانسیان نام آدمی بر ایشان نمی نهادند، و زبان و مذهب اعراب نیز مانع هر نوع معامله و معاشرتی با تازیان بود: دو مانعی که غلبه بر آنها امکان نداشت. فاتحان اروپا

۱ - Latium - مملکتی بسیار قدیم در ایتالای مرکزی و جنوب شرقی رم.

برادران دینی بیزانسیان بودند و لیکن لغت قوم فرانک و اقوام لاتینی زبان ناشناخته و راه و روش ایشان نامذهب بود و به ندرت با جانشینان هراکلیوس در جنگ یا صلح پیوندی داشتند و چون یونانیان در عالم تنها مانده بودند نفس مغرور و خویشن بین ایشان هرگز از مقایسه خود با فضائل و حسنات بیگانگان مشوش نمیشد . پس ، از واماندن یونانیان در مسابقه پیشرفت متعجب نشویم زیرا که نه رقیبی داشته بودند که ایشان را به شتافتن برانگیزد و نه داوری که چنبرافتخار برتارکشان بنهد . ملل اروپائی و آسیائی در لشکرکشیهای خود به فلسطین با هم مخلوط شدند و در دوران سلطنت امپراطوران کومننوسی است که آرزوی برابری با دیگران در دانش و صفات شجاعت و جنگاوری و لوبه نحوی ضعیف دوباره در امپراطوری بیزانس پدید آمد .

در فصل پنجاه و چهارم گیبون چگونگی ظهور فرقه نوستیکی پولسی^۱ (۶۰۰ تا ۸۸۰ میلادی) و آزدن ایشان را شرح میدهد و گفتار او دلالت بر این میکند که عقائد فرقه مذکور تا حدی رهنمون نهضت اصلاح طلبی^۲ در میان پیروان مذهب کاتولیکی بوده است . در فصل پنجاه پنجم گیبون از استقرار ملل بلغاری و کروآسی^۳ و مجارستانی در تصرفات قدیم دانوبی و اصل و منشأ سلطنت روسی سخن میگوید و عیسوی شدن روسها و اروپائیان شمالی را شرح میدهد . این هر دو فصل در ملخص کتاب محذوف است .

فصل پنجاه و ششم

منازعات اعراب با یونانیان و ایتالیای.

ظهور نورمانها. فتوحات روبرگیز کار.

سه ملت بزرگ جهان یعنی یونانیان و اعراب و فرانکها در پیکارگاه ایتالیا با هم رویاروی شدند. ایالات جنوبی ایتالیا که مملکت ناپل اکنون متشکل از آنها است بیشتر اوقات تابع دوکهای لمباردی و پادشاهان بنی‌ون‌توم^۱ بودند و نیروی جنگی اینان چندان بود که اندک زمانی قدرت نبوغ شارلمان را نیز مانع آمدند. اینان هنگام صلح از کیسه فتوت خود مخارج می و دو فیلسوف و عالم صرف و نحو را در پایتخت کشور می پرداختند و از جمع این دو گروه آکادمی دولتی تشکیل می یافت. از تقسیم این مملکت آبادان با رونق امارات مخاصم بنی‌ون‌تو^۲ و سالرنو^۳ و کاپوآ^۴ پدید آمد و مطامح نابخردانه و خصومت انتقامجویانه رقیبان، اعراب را اغوا کرد و نتیجه حمله، انهدام میراث مشترک سه دولت بود. در مدت دوست سال پربلا و مصیبت جراحات مکرر بر پیکر ایتالیا وارد آمد و مهاجمان عرب نتوانستند که با پیروزی کامل اتحاد و آرامش بر قرار کنند و به این طریق بر جراحات ایتالیا مرهم شفا بخش نبهند. دسته‌هایی از قسمتهای جنگی ایشان تقریباً هر ساله از بندر پالرمو بیرون می آمدند و مسیحیان ناپل ایشان را با تلافی بیش از اندازه چون میهمانان می نواختند. اما کشتیهای سهمگین تر ایشان در ساحل

افریقا آماده کار بودند و می آمدند و می رفتند و حتی اعراب اندلس گهگاهی اغوا و بر آن میشدند که مسلمانانی از فرقه مخالف را یاری کنند یا با ایشان مقابل شوند. در تحول وقایعی که روی نمود گروهی در معبر دو شاخه کودین^۱ نهانی در کمین بودند و از خون افریقائیان دگر باره بردشتزارهای کانه^۲ ژاله بارید. سلطان رم دوباره به دیوارهای کاپوآ و تارن^۳ توم^۴ حمله کرد یا از آنها دفاع نمود. گروهی از اعراب را در «باری» که مشرف بر مدخل خلیج آدریاتیک است ساکن کرده بودند و غارتگریهای ایشان هر دو امپراطور را خشمگین کرد و باعث آشتی و اتحاد ایشان شد و میان بازیل مقدونی و لوئیس که نواده شارلمان بود پیمانی عدوانی منعقد گردید و هر دو متحد نقایص کار یکدیگر را رفع کردند. اما انتقال افواج برای پیکار در ایتالیا کاری بر خلاف حزم بود و سلطان بیزانس بی احتیاطی نکرد و اگر نیروی دریائی لوئیس برتر و قوی تر نبود و دهانه خلیج را اشغال نکرده بود قوای جنگی لاتینیان نیز برای مقابله با اعراب کفایت نمیکرد. پیاده نظام فرانکها و سواران یونانی و کشتیهای بادی ایشان قلعه باری را محاصره کردند و پس از چهار سال جنگ دفاعی امیر عرب تسلیم رحم و رأفت لوئیس گردید که خود شخصاً عملیات جنگی را رهبری مینمود. این پیروزی مهم بر اثر وفاق و اتفاق شرق و غرب حاصل آمده بود اما مودت تازه یافته ایشان بزودی بدل به خصومت گردید و معاهدان از حسد و غرور هم شکایت میکردند. یونانیان افتخار فتح را از خود و جشن پیروزی را نیز حق خویشان می دانستند و در مدح عظمت قوای جنگی خود سخن میگفتند و درستی و بدمستی گروهی اندک از یگانگان کم فرهنگ که در زیرلوی پادشاهان کارلووینجیائی^۵ به پیکار آمده بودند به تحقیر مینگریستند. لوئیس نواده شارلمان، یونانیان را به بیانی فصیح که نشان صدق و خشم اوست پاسخ میدهد و میگوید: «ما به عظمت تجهیزات شما معترفیم و میدانیم که لشکریهای شما

۱ - دو معبر کوهستانی در کامپانیای ایتالیا. Cannae - ۲ شهری بسیار قدیم در جنوب شرقی ایتالیا. در جنگی معروف در کانه هانیال رومیان را در ۲۱۶ قبل از میلاد شکست داد و روش خاص او محاصره دشمن و انهدام کامل او بود. روش هانیال اکنون در فن صف آرایی و تغییر مواضع صفوف از اصول جنگ بشمار می آید.

Carlovingian - ۲

Tarentum - ۳

بحقیقت کثیرند مانند سپاه ملخان که چون ابری سیاه چشمه خورشید را در روز تابستانی تیره و تار میکنند و بالهای خود را بر هم میزنند و پس از پروازی کوتاه خسته و نفس در سینه گرفته بزمین می افتند. تو نیز مانند ملخها پس از کوششی عاجزانه مغلوب شدی و شکست تو از جبن تو بود و میدان کار زار را ترك کردی تا اتباع مسیحی ما را در ساحل اسلاوی بیازاری و اموالشان را تاراج کنی. ما را شمار کم بود اما چرا چنین کم بود؟ چون پس از انتظاری ملال آور به امید ورود تو من لشکر مهاجم خود را مرخص کردم و فقط دسته ای منتخب از مردان جنگی را نگاه داشتم تا همچنان در کار محاصره شهر مداومت نمایند، و اگر اینان که با مرگ و خطر رویاروی بودند در ضیافت های همان نوازانه تا حد اشباع خوردند و نوشیدند آیا لذت خورونوش از نیروی ایشان در جنگ کاست؟ و آیا از روزه داشتن تست که دیوارهای باری را سرنگون کرده اند؟ و آیا فرانکهای دلاور نبودند که سه تن از مقتدرترین امرای عرب را متوقف و مغلوب کردند با آن که شمارشان بر اثر ضعف و فرسودگی کاهش یافته بود. و آیا شکست ایشان سقوط شهر را سریعتر نکرد؟ باری! اکنون مسخرو ویران گردیده است و تارن توم می ترسد و می لرزد، برادر! ما کالابریا را آزاد خواهیم کرد و اگر در دریا فائق باشیم ممکن است جزیره سیسیل را نیز از دست کفار نجات دهیم. (یونانیان مغرور کلمه «برادر» را از دهان ییگانه ای کریه میدانند و بشنیدن آن خشمگین میشوند) در فرستادن کشتیهای جنگی خود به یاری ماشتاپ کن، و متحدان خویشتن را محترم بدار و به مداهنان اعتماد مکن».

به مردن لوئیس و انحطاط سلسله کارلووینجیائی امید هانقش بر آب شد و افتخار تسلیم باری از آن هر کس باشد مزایای آن به دو امپراطور یونانی یعنی بازیل و فرزندش تعلق گرفت. ایتالیائیان آپولیو و کالابریا را به اصرار یا اجبار بر آن داشتند که تفوق امپراطوران شرقی را تصدیق کنند و از جبل گارگانوس^۲ تا خلیج

سالرنورا در اندیشه خود مرزی انگاشتند که قسمت اعظم مملکت ناپل را درحوزه فرمانروائی امپراطوری شرقی قرار میداد. در آن سوی این مرز خیالی دوک آمالفی و ناپل که فرمانروایان جمهوری ناپل و آمالفی بودند هرگز بیعت ارادی خود را به غرامت از دست نداده و از همجواری سلطان مشروع خود بسیار خشنود بودند، و آمالفی در نتیجه تجارت یعنی فروش امتعه و مصنوعات آسیا به اروپا ثروتمند شد. ولیکن پادشاهان بنیون^۱ و سالرنو و کاپوا^۲ را که همه از لمباردی بودند به اکراه از جهان لاتینی فرهنگ جدا کردند و ایشان غالباً و در واقع بیش از آنچه باید سوگند عبودیت و خراج پرداختن را شکستند. شهر «باری» از خاکستر ویرانی برخاست و پایتخت ایالت جدید لمباردی شد و در این سمت قدر و ثروت بسیار یافت. لقب «نبیل» و پس از آن نام عجیب کاتاپان^۳ را به فرمانروای کل اختصاص دادند و سیاست مذهبی و دولتی نمونه کاملی بود مبتنی بر تابعیت دقیق از سلطان قسطنطنیه. تاروژی که سلاطین ایتالیا بر سر قضیب سلطنت با هم نزاع میکردند مجاهدات ایشان ضعیف بود و به زیان ایشان، و یونانیان در برابر لشکریان آلمانی که تحت لوای امپراطوران اوتو^۴ نام از فراز جبال آلپ فرومی آمدند مقاومت یا از ایشان اجتناب مینمودند. نخستین و بزرگترین سلاطین ساکسونی مجبور شد که دست از محاصره باری بازدارد، و دومین ایشان پس از فقدان دلیرترین اسقفان و بارونها شرافتمندانه از میدان جنگ خونین کروتونا^۵ جان بدر برد. در آن روز شجاعت اعراب جنگ را پایان داد و فرانکها شکست خوردند. بحریه بیزانسی ناوهای اعراب را پیش از این از قلعه ها و سواحل ایتالیا بیرون رانده بودند، ولیکن احساس سودجوئی بردشمنی و حب مذهب غالب آمد و خلیفه مصر هم اکنون چهل هزار مسلمان را

۱ - Catapan - معروفترین ایشان اوتو اول است که از ۹۳۶ تا ۹۷۳ پادشاه آلمان و از ۹۶۲ تا ۹۷۳ امپراطور امپراطوری مقدس روم بود و او را کبیر خوانده اند. امپراطوری مقدس روم در مرکز اروپا قرار داشت و اتباع آن اکثر مردم آلمانی زبان بودند و با تاجگذاری اوتو اول بهست پاپ در ۹۶۲ مستقر گردید یا چنان که بعضی معتقدند با تاجگذاری شارلمان در سال ۸۰۰ میلادی. این امپراطوری با استعفاء فرانسیس دوم امپراطور اطریش در ۱۸۰۶ منقرض گردید. اما تا روزی که پایدار ماند آن را بمنزله امپراطوری احیاء شده روم و مملکتی واحد با سیاسی واحد میدانستند و پاپ را فرمانروای روحانی آن. قوی است معروف که این امپراطوری نه مقدس بود و نه رومی.

و در این «مذبح» هر شب بکارت راهبه‌ای مسیحی را قربانی کرد! شبی هنگام کشمکش امیر باراهبه‌ای که تن به هم‌خوابگی در نمی‌داد تیرسقف اتفاقاً با به دست تیرافکنی ماهر بر سر وی افتاد و مرگ امیر شهوت‌ران را از عیسی دانستند که سر انجام به خشم برانگیخته شده و از «زوجه» وفادار خود دفاع کرده بود.

۲- اعراب بلاد بنی‌ون توم و کاپوآرا محاصره کردند و لمباردی‌ان پس از استمداد یهوده از جانشینان شارلمان به امپراطور یونانی متوسل شدند و از او خواستند که برایشان ترحم نماید و یاریشان کند. آنگاه مردی جسور و بی‌باك از فراز دیوار پائین جست و از سنگرها گذشت و مأموریت خویشتن را انجام داد و هنگامی که با خبر خوب به آن سوی دیوار باز میگشت بدست ییگانگان بی‌فرهنگ گرفتار آمد. اعراب‌وی را امر کردند تا در مهمی که داشتند ایشان را مدد کند و هموطنان خود را بفرید و با او عهد کردند که پاداش دروغگوئی وی فخر و ثروت و احترام، و جزای یکدلی او با هموطنان خویشتن مرگ عاجل باشد. این مرد چنان کرد که گوئی تسلیم شده است اما به مجرد این که او را بجائی هدایت کردند که مسیحیان ایستاده بر روی استحکامات قلاع آوازش را می‌شنیدند وی فریاد برآورد که «دوستان و برادران من! جسور باشید و بردبار و از شهر همچنان دفاع کنید. سلطان شما از محنت شما آگاهست و نجات دهندگان شما نزدیکند. من میدانم که هلاک خواهم شد و زن و فرزندانم را بشما می‌سپارم زیرا که سپاسگزار من خواهید بود». شدت غضب اعراب مؤید گفتار مستدل وی گردید و تن وطن‌پرست جانباز را به زخم صدسنان سوراخ سوراخ کردند. نام این مرد به حق باید در یاد مردم بافضیلت زنده بماند ولیکن تکرار این قصه در ایام قدیم و جدید نیز صحت عمل جوانمردانه‌وی را مشکوک^۱ مینماید. ۳- وصف واقعه سوم ممکن است با وجود وقایع هولناک جنگ تبسمی برانگیزد. تثوبولد مارکی کامرینو^۲ واسپولتو متهمردان بنی‌ون توم را حمایت میکرد و اعمال خونخوارانه او در آن ایام با سجایای قهرمانی نامتجانس نبود.

۱- وقوع چنین حادثه‌ای غم انگیز را پولس شماس در پای همین دیوار شهر بنی‌ون توم در سال ۶۶۳ میلادی شرح میدهد. اما بازیگران حادثه کسانی دیگرند و ناقل داستان تقصیر را از یونانیان می‌داند. ۲- Camerino

وی اسیرانی را که یونانی یا از دسته یونانیان بودند بی هیچ رحمی خصمی میکرد و خبیث شرارت را به افزودن مزاحی ظالمانه دوصد چندان مینمود و میگفت که میخواهم گروهی خواجه سرا به امپراطور پیشکش کنم که این طایفه گرانبهاترین زیور دربار ییزانند. در حمله ای به سربازان مدافع یکی از قلاع و شکست ایشان اسیران را به کیفر معمول محکوم نموده بودند اما دخالت زنی از خشم و اندوه به هیجان آمده اوضاع را برآشفست زیرا که این زن با گونه های خونین و موی پریشان و ضجه و الحاح بسیار مارکی را مجبور کرد که شکایت وی را بشنود و به او گفت ای قهرمانان بزرگوار آیا به این طریق است که بازنان می جنگید ، زنانی که هرگز شما را نیاززده و جز چرخ نخ ریزی و کارگاه بافندگی حربه ای ندارند. تثوبولد اتهام را انکار کرد و معترضانه گفت که پس از دوران آمازونها من هرگز از جنگ بازنان چیزی نشنیده ام . اما زن که سخت خشمگین بود فریاد بر آورد که « حمله به زنان پنحوی قاطع تر از این چگونه ممکن است، و چگونه مهمترین عضو حیاتی بدن ما را مجروح توان کرد مگر به محروم کردن شوهران ما از آنچه بسیار عزیزش می داریم و سر چشمه شادیهها و مایه امید فرزند آوردن ماست؟ من به غارت رفتن گله و ربه خود را بی زرمه شکایتی تحمل نموده ام اما این جراحت مهلک و این خسران جبران ناپذیر صبرم را تمام کرده است و فریاد کنان داد خود از زمین و آسمان می خواهم» . حاضران به خنده فصاحت وی را تحسین کردند و فرانکهای وحشی صفت که رحم و شفقت را در دلشان راهی نبود از ثومیدی مضحک اما منطقی وی متأثر گردیدند و به آزاد شدن اسیران ، زن نیز مال مشروع خود را باز یافت . هنگامی که وی پیروزمندانه به قلعه بازگشت رسولی براو سبقت گرفت تا به اعتبار فرمان تثوبولد از وی بپرسد که اگر شوهرش را باردیگر در جنگ به اسیری بگیرند او را چگونه قصاص کنند؟ زن بی تأمل جواب داد «اگر به چنین گناهی و نکبتی گرفتار آیدوی را چشم هست و بینی و دست و پای و اینها همه ملک خاص اوست و شاید که از دست دادن آنها به غرامت در خور تقصیر او باشد . ولیکن خداوند کار من عنایت

فرماید و از آن چیزی^۱ درگذرد که کنیز ناچیز او به جرأت مدعی مالکیت خاص و مشروع آن است!»

ظهور نورمانها

استقرار نورمانها در مملکت ناپل و سیسیل واقعه‌ای است که مبدائی‌ترین و خیال‌انگیز دارد و نتایجی بسیار مهم برای ایتالیا و امپراطوری شرقی. متصرفات از هم گسسته یونانیان و لمباردها و اعراب در معرض حمله هرمهاجمی قرار داشت و راهزنان دریائی اسکاندیناوی که روحی خطرجوی داشتند به هردریائی و هر سرزمینی حمله‌ور میشدند. نورمانهای فرانسه پس از آن که دیر زمانی به مراد دل به قتل و غارت پرداختند سرزمینی وسیع و زیبا را اشغال و نامگذاری کردند و خدایان خود را انکار نمودند و بخدای مسیحیان ایمان آوردند و دوکهای نورماندی خویشان را تابع و خادم جانشینان شارلمان و کاپت^۲ دانستند. نورمانها که از کوههای پر برف نروژ آمده بودند وحشی صفت و درنده خوی بودند ولیکن اقامت در سرزمینی گرمترخوی ایشان را مهذب نمود و فسادی در آن راه نیافت. همراهان رولو^۳ کم کم با مردم بومی آمیختند و زبان راه و رسم ملت فرانسه و دلاوری و صفات پهلوانی ایشان را فرا گرفتند و در عصری چون قرن نهم که عصر پهلوانی بود نورمانها سزاوار نخل پیروزی و دعوی مآثر افتخار آمیز شدند، و از خرافات مرسوم آن ایام زودتر از هر چیز بزیارت دل بستند و با شوق به دیدار رم و ایتالیا و فلسطین شتافتند و این عبادتی بود که تن و جان را به تمرین نشاط و نیرومی بخشید و خطر مشوق ایشان در تحمل رنج سفرهای پرحادثه بود و پاداش سفرها بدیع بودن آنها، و امید نیل به مطامح و اعتقاد بی‌شک، وریب و اعجاب و تحسین منظر جهان را در چشمشان خوش می‌آراست. زوار نورمانی برای دفاع از جان یکدیگر با هم می‌پیوستد

۱ - این کلمات از لیوت پرانداست، و اگر نقل این داستان را برخلاف موازین اخلاقی انکارند باید بگویم که مشکل است بازنگفتن قصه‌ای با رعایت احتیاط که اسقفی چون لیوت پراندا آن را بی‌هیچ وسواسی با ذکر نام عضوی خاص نگاشته است. ۲ - Capet از ۹۸۷ تا ۹۹۶ پادشاه فرانسه بود. ۳ - Rollo رئیس راهزنان دریائی نروژی که نخستین دوک نورماندی شد.

وراهزنان آلپ که به مشاهدهٔ جامهٔ زیارت اغوا شده بودند غالباً به شمشیر زائری جنگاور به عقوبت جسارت خود گرفتار می‌آمدند. در یکی از سفرهای زائران به غاری در جبل گارگانوس در آپولیا که به ظهور شبیح میکائیل متبرک شده بود غربی در لباس یونانی با ایشان سخن گفت و بزودی معلوم نمود که او مردیست متمرّد و فراری و دشمن سرسخت امپراطوری یونان. نام وی میلوا و او خود از نجباء شهر باری بود که پس از قیامی به نامرادی انجامیده مجبور شد یارانی تازه و انتقامجوی بیابد و داد وطن خود بستاند. پدیدار شدن زائران جسور وی را دوباره امیدوار کرد و نورمانها به جد تمام از او خواستند که به ایشان اعتماد کند و شکایات مرد وطن دوست را شنیدند و بیش از شکوه‌ها به وعده‌های او گوش فرادادند و اطمینان به وجود ثروت و مال حقانیت مدعای وی را ثابت نمود و سرزمین باروری که به ظلم ستمگران زن صفت گرفتار آمده بود در اندیشهٔ ایشان میراث دلاوران به شمار می‌رفت. بازگشت زائران به نورماندی بارقه شوق کوشش را در مردم برافروخت و گروهی اندک از مردان بی‌باک به دلخواه خود برای نجات آپولیا با هم پیوستند و از راههای مختلف متحرّکوار در جامهٔ زائران از جبال آلپ گذشتند، اما در نزدیکی رم رئیس شهر باری ایشان را درود و تحیت گفت و در میان جماعت آن کسان را که فقیرتر بودند اسب و سلاح داد و همه را فوراً بمیدان جنگ فرستاد. در نخستین پیکار دلاوری ایشان موجب غلبه بر خصم گردید، اما در نبرد دوم فزونی سربازان یونانی و ماشینهای جنگی ایشان زائران را سخت مغلوب کرد و ایشان با خشم بسیاری آن که به دشمن پشت کنند عقب نشستند و میلوی برگشته بخت چون ملتسمی داد. خواه در دربار آلمان زیست و هم در آنجا بود که عمروی به آخر رسید، و پیروان نورمانی او که دیگر به مرزوبوم ارض موعود خود راهی نداشتند آوارهٔ وادیها و کوهستانهای ایتالیا شدند و معاش روزانه خود را با شمشیرزنی بدست آوردند و امیران کاپوآ و بنی‌ون‌توم و سالرنو و ناپل در نزاعهای داخلی هر یک به نوبت از شمشیر سهمگین اینان مدد می‌جستند، و تفوق روح دلاوری و انضباط نورمانها

پیروزی را نصیب کسی میکرد که ایشان به یاریش برمی‌خاستند و نورمانها با سیاست احتیاط آمیز خود مراقب توازن قدرت بودند از ترس آن که برتری یکی از دول متخاصم از اهمیت معاونت ایشان بکاهد و از خدماتشان سود کمتر حاصل آید. نخستین مأمّن ایشان اردوگاهی مستحکم در عمیق‌ترین قسمتی از مردابهای کامپانیا بود. اما دوک ناپل بزودی از منبع سخای خود مقری وسیعتر را علی-الدوام وقف بر ایشان کرد و در هشت میلی کاخی که منزلگاه او بود شهرآورسا^۱ را با حصنی مستحکم برای سکونت نورمانها ساختند تا سنگری باشد در برابر کاپوا، و ساکنان جدید این شهر از غله و سیوه و از مرغزارهای خرم و بیشه زارهای این سرزمین حاصلخیز که اکنون ملک و مال ایشان بود بهره‌مند میشدند. خبرتوفیق ایشان هر سال جمعی عظیم از زائران و مردان جنگی را به آورسا می‌کشید، و نیازمندان را فشار تنگدستی و توانگران را هیجان امید عازم مینمود، و مردان شجاع و فعال نورماندی که از تن آسانی متنفر و طالب شهرت بودند رهسپار آن دیار می‌شدند، و متمردان محروم از حمایت قانون از نقاط مختلف به آورساروی می‌آوردند و در ذیل لوای استقلال آن پناهگاهی مییافتند و تأیید و تشویق میشدند چندان که آورسا مأمّن همه گریختگانی گردید که از عدالت یابیدادگری امیران خود مقری جسته بودند و آموختن راه و رسم زندگی و زبان مردم گال این ییگانگان به هم پیوسته را بزودی با گالیان ممزوج کرد. نخستین رهبر نورمانها کنت رینولف^۲ بود و هنگام پیدایش هر جماعتی برتری مرتبت پاداش و گواه فزونی لیاقت است. از روزی که اعراب سیسیل را به تصرف آوردند امپراطوران یونانی آرزومند باز پس گرفتن این جزیره ارزنده بودند ولیکن دریا و بعد مسافت پیوسته با کوششهای شاق ایشان مخالفت نموده بود. پس از اندک درخشش پیروزی، سلاحهای گران قیمت یونانیان صفحات جدیدی در شرح ننگ و مصیبت بر تاریخ وقایع امپراطوری بیزانس افزود. بیست هزار تن از بهترین سربازان ایشان در یک حمله سریع کشته

شدند و مسلمانان پیروزمند سیاست ملتی را استهزاء نمودند که نه فقط مراقبت زنان بلکه کار فرمانروائی بر مردان را نیز بدست خواجه سرایان می سپرد. پس از سلطنت دویست ساله کار اعراب بر اثر نزاع و نفاق خراب شد و امیر سیسیل اعتبار قدرت پادشاه تونس را منکر آمد اما مردم به ضد امیر خود قیام و رؤساء شهرها خود بلاد را غصب کردند، و هر متمرّد دون مرتبتی در قلعه یاد هکده خود علم استقلال برافراشت و از میان دو برادر با هم دشمن آن که ضعیف تر بود به التماس از مسیحیان تمنای دوستی کرد. در هر کاری که با خطر ملازم بود نورمانها آماده خدمت و سودمند بودند و آردوون^۱ عامل و مترجم یونانیان پانصد سوار جنگاور را تحت لوای مانیا سیز^۲ حاکم لمباردی بخدمت گرفت. اما پیش از ورود اینان میان دو برادر آشتی افتاد و افریقا و سیسیل دوباره با هم پیوستند و جزیره راتاکنار دریا به نیروی جنگی حراست نمودند. نورمانها طلایه دار لشکر شدند و اعراب مسینا^۳ که هنوز نیروی دلاوری دشمن تازه را نیازموده بودند اکنون زخم شمشیر وی را احساس کردند. در نبرد دوم امیر سیرا کوز^۴ را از اسب به زیر افکندند و ویلیام اوت ویلی^۵ به زور بازوی آهنین بدن او را سوراخ کرد چنان که نوک نیزه از آن سوی بیرون آمد. در پیکار سوم یاران جسور وی لشکر شصت هزار نفری عرب را منهزم کردند و یونانیان را کاری نماند جز زحمت تعقیب ایشان، و این فتحی عظیم بود که قلم مورخ و سنان نورمانها را به یک اندازه از ثواب آن سهمی هست. این راست است که نورمانها در پیشرفت کار مانیا سیز که سیزده شهر و قسمت اعظم جزیره سیسیل را مسخرو فرمانبردار امپراطور کرد اساساً او را یاری نمودند، ولیکن شهرت جنگی این مرد به ننگ ستمگری و حق ناشناسی ملوث گردید زیرا که در تقسیم غنائم جنگ، وی حقوق یاوران خویشان را فراموش کرد و آز و غرور ایشان از تحمل این معامله زیان بخش عاجز بود و بوسیله مترجم شکایت کردند، اما به شکایت ایشان توجهی ننمودند و مترجم را تازیانه زدند. و به این طریق درد

کشیدن سهم مترجم گردید و خشم و اهانت قسمت آن کسانی که وی افکار و عواطف ایشان را ترجمان شده بود. با این همه نورمانها بخدعه تظاهر نمودند تا دزدانه یا بمدد کوشش مأمون از خطر از دریا گذشتند و به ایتالیا رسیدند. برادران آورسائی ایشان خشمگین شدند و همدردی نمودند و به آپولیا حمله بردند تا غرامت بگیرند. متجاوز از بیست سال بعد از مهاجرت نخستین، نورمانها بالشکری که بیش از هفتصد سوار و پانصد پیاده نبود به میدان کارزار روی آوردند و پس از فراخواندن افواج بیزانسی از جنگ سیسیل شمار ایشان را افزونتر و بالغ بر شصت هزار نفر نیز گفته اند، و پیک لشکر به ایشان پیشنهاد کرد که از میان جنگ با هزیمت یکی را برگزینند. نورمانها به اتفاق رأی بانگ بر آوردند که می جنگیم، و یکی از نیرومندترین جنگاوران نورمائی بضرب یک مشت اسب پیک یونانی را بخاک در افکند و آنگاه او را سوار بر اسب دیگری مرخص کرد و اهانتی را که بوی نموده بودند از افواج امپراطور پوشیده داشتند ولیکن در دو نبرد پیاپی نورمانها قدرت دلاوری معاندان خود را به سخت ترین وضعی دریافتند. آسیائیان^۱ در دشتزارهای کانه از پیش حادثه جویان فرانسوی گریختند و دوك لمباردی اسیر شد و مردم آپولیا به حکومت فرمانروائی دیگر رضا دادند و فقط باری ووترانتو^۲ و بروندوزیوم^۳ و تارنتوم از کشتی طوفان زده طالع نحس یونان جان بدر بردند و تاریخ استقرار قدرت نورمانها را از این عهد تعیین توان کرد؛ قدرتی که بزودی بر کلنی نوبنیاد آورسا فائق آمد. دوازده کنت به انتخاب مردم برگزیده شدند و ملوک انتخاب سن و اصالت نسب و لیاقت برگزیده شدگان بود، و خراجهای ناحیه خاص هر یک از کنتها برای مصارف و مخارج وی اختصاص یافت و هر کنتی قلعه ای مستحکم در مرکز سرزمین خود برپا کرد تا براتباع و رعایای خود فرمان براند. در مرکز این ایالت جایگاهی را برای سکونت کنتها معین کردند که در واقع حصن حصین و پایتخت جمهوری جدید شد و محله ای و خانه ای بهر یک از اینان تعلق گرفت و این گروه در واقع سنای نظامی و حاکم بر امور مهم ملی بود. در میان این

بزرگان برترین ایشان رئیس و سپهسالار و ملقب به کنت آپولیو گردید و این منزلت شریف را به ویلیام آهنین بازو مفوض کردند که در اصطلاح آن ایام هنگام پیکار ملقب به شیربود و جامعه او را مردی مهربان و بردبار می دانست و در انجمن های مشورتی فرشته اش میخواند. مورخی مالاترا^۱ نام که معاصر آن ایام و نویسنده تاریخ ملی این قوم بود راه و رسم هموطنان خویشان را به انصاف وصف میکند و میگوید که «نورمانها مردمی انتقامجوی و حيله گرند و طلاقت بیان و خدعه و ریا از صفات موروثی ایشان است و برای تملق گفتن کمرخم میکنند و خویشان را خوارمینمایند و اگر لجام قانون ایشان را مانع نیاید به فرمان شهوت و طبیعت چندان که بخواهند در فسق و فجور افراط میکنند و پادشاهان ایشان دوست دارند که جود و سخای خلق را بستانند، و مردم اعتدال را رعایت میکنند یا درستتر بگویم حرص بیرون از اندازه را با اسراف و تبذیر در هم می آمیزند، و عطش اشتیاق ایشان در کسب مال و قدرت باعث میشود که در آنچه دارند به دیده تحقیر بنگرند و آنچه را آرزو میکنند امیدوار به یافتنش باشند و اسلحه و اسبان و البسه فاخر و ممارست در صید، و شکار با باز نورمانها را مسرت می بخشد، اما به هنگام ضرورت ایشان با صبری باور نکردنی شداوند هر گونه آب و هوای ناملایم و رنج زندگی سربازی را تحمل میتوانند.

نورمانهای آپولیو در مرز دو امپراطوری مقرر داشتند و به اقتضای سیاست وقت از سلطان آلمان و زمانی از سلطان قسطنطنیه رسماً زمین و ملک به عطیه می گرفتند و لیکن حق ثابت و مسلم این حادثه جویان همانا حق بود که از راه کشورگشائی بدست آورده بودند. نورمانها نه کسی را دوست میداشتند و نه به کسی اعتماد مینمودند و دیگران نیز نه دوستشان می داشتند و نه به ایشان اعتماد میکردند و پادشاهان در ایشان به دیده حقارت و بیمناسکی مینگریستند و خوف مردم بومی آمیخته به نفرت و خصومت بود. هرآن چیزی که مطلوب طبع هوسناک است از قبیل اسب و زن و باغ و بوستان این بیگانگان حریص را اغوا و خشنود میکرد و تفاوت آزمندی رؤساء ایشان فقط در آراستن آن بصفاتی بظاهر نیکو چون بلند -

همتی و نامجوئی بود . دوازده کنت گاهگاهی در بیداد گری همداستان میشدند اما بر سر آنچه از مردم به غارت برده بودند میانشان خلاف و نزاع می افتاد . فضائل ویلیام با او در خاک گور مدفون گردید و برادر و جانشین وی یعنی دروگوارا اهلیت بیشتر در رهبری اقران خود در جنگاوری بود نه بازداشتن ایشان از تعدی و خشونت . در سلطنت کنستانتین مونوماکوس^۲ « سلطان بیزانس نه از سر خیراندیشی بل به فرمان تدبیر بر آن شد که ایتالیا را از این شخص مودی که زیانش بیش از خیل بیگانگان بی تمدن بود برهاند و آرژیروس^۳ فرزند میلورا برای این کار منصب دادند با القاب بسیار عالی و تفویض اختیارات وافر . شاید یاد پدرش آرژیروس را به نزد نورمانها مقبول مینمود و پیش از این نیز او برای فرونشاندن قیام مانیاسیز و انتقام گرفتن از کسانی که به نورمانها و عموم مردم ستم نموده بودند نورمانها را به خواست ایشان به پیکار گماشته بود . مقصد کنستانتین انتقال این گروه از ولایات ایتالیا به میدان کارزار و جنگیدن با ایرانیان بود و فرزند میلوزر و مصنوعات یونان را بمنزله نخستین نمونه ثمرات جود و سخای امپراطور در میانشان توزیع کرد . ولیکن روح دلاوری و فهم و شعور فاتحان آپ یولیا تدابیر نیرنگ آمیز وی را خنثی نمود و ایشان تحفه ها یا لااقل پیشنهادهای فرزند میلورارد کردند و به اتفاق رأی گفتند که نه مایملک خویشتن را ترك خواهیم کرد و نه امید بعید المنال کامیابی و پیشرفت در آسیا را . پس از آن که انواع تدابیر برای راضی کردن ایشان همه بی نتیجه ماند آرژیروس بر آن شد که ایشان را مجبور یا هلاک کند و از دول نیرومند لاتینی به ضد دشمن همگانی یاری خواست ، و پاپ و امپراطوران مشرق پیمان اتحاد عدوانی بستند . در این هنگام لیوی نهم که مردی پارسا و ساده دل بود بر کرسی فرمانروائی پطرس مقدس نشسته بود و او خوئی خویشتن فریب و دنیا فریب داشت تابدان حد که اقداماتی بسیار نامتناسب با عرف مذهبی را تقوی و دینداری می شمرد و طبع با شفقت او از شکایات و شاید بهتان گوئیهای مردمی زیان برده و ستم کشیده متأثر می گردید . نورمانهای بی تقوای ناپرهیز کار پرداخت عشیره

کلیسا را مانع آمده بودند و چون گوش این غارتگران که به هتک حرمت دین میپرداختند سخن ملامت آمیز رهبر دین را نمی شنید پس پادشاه مجاز بود که شمشیر از نیام برکشد و مشروعاً با ایشان بجنگد، و چون لیو شریف زاده ای آلمانی بود و نسب از پادشاهان داشت لذا معتمد هانری^۱ سوم بود و وصول به دربار وی برای او سهل و بی مانع بود. لیو که در نگاهداشت جانب مذهب غیرت بیحد داشت در جستجوی متحدان و سلاحهای جنگی از آپ یولیا به ساکسونی و ازالب به تیبررفت در اثناء این تجهیزات خصمانه آرژیروس با وقوف به گناهی که مرتکب میشد به مراد دل در نهان هر نوع سلاحی را بکاربرد و جمعی از نورمانها قربانی انتقامجویی مردم و خصوصتهای شخصی شدند و دروگوی دلاور در کلیسایی به قتل رسید. قاتلان را سیاست نمودند و پسر میلورا مغلوب و مجروح از میدان جنگ بیرون کردند تا ننگ خود و خویشان را نیز در پشت دیوار باری پنهان کند و در انتظار مساعدت دیررس متحدان خود بسر برد.

ولیکن قوای جنگی کنستانتین در این هنگام به جنگ با ترکان مشغول و هانری ضعیف فکر و مردد بود و پاپ در عوض آن که با سپاهی ژرمنی از آلپ بگذرد جز گروهی هفتصد نفری از اسواییان^۲ و چند تنی از لورن که داوطلبانه همراه وی شده بودند لشکری با خود نداشت. در سفر دراز او از مان توا^۳ به بنی ون توم گروهی مختلط از مردم فرومایه ایتالیائی در زیرلوی مقدس پاپ بخدمت سربازی پیوستند و کشیش و راهزن در یک خیمه خفتند و سنان و صلیب در پیشاپیش این جمع در کنار هم قرار گرفتند و قدیس پیکارجوی درس لشکرکشی و خیمه برافراشتن و جنگیدن را که در جوانی آموخته بود اکنون تکرار کرد. نورمانهای آپ یولیا نتوانستند بیش از سه هزار سوارومشتی پیاده در میدان جمع آورند و بومیان فراری آذوقه ای را که باید به نورمانها برسد ضبط میکردند و عقب نشینی ایشان را مانع می آمدند و روح دلاوری این قوم که ترس نمی شناخت لحظه ای از رعب اوهام

۱ - پادشاه آلمان و ایتالیا که با پاپ گرگوری هفتم و نورمانها در افتاد و با لشکری به رم داخل شد و در ۷۴۱ میلادی عقب نشینی کرد.

۲ - عشیرای آلمانی در جنوب غربی باوار.

۳ - Mantua

و خرافات هراسان گردید چندان که به ورود دشمن پیکارجوی بی هیچ ننگی واکراهی در پیش لیو پدر روحانی خود به زانو در افتادند. ولیکن التماس و تمنا را در پاپ اثری نبود و آلمانی‌هایی که با او بودند چنان کردند که گوئی در خردپیکری معاندان خود به استهزا مینگرند و به نورمان‌ها گفتند که مخیرید که از مرگ یا تبعید یکی را برگزینید، اما نورمان‌ها را از گریز ننگ آمد و چون بسیاری از ایشان سه روز تمام طعم غذا نچشیده بودند به اطمینان این که مرگی آسانتر و شرافتمندانه‌تر امکان پذیر است بخشنودی به مردن رضا دادند و آنگاه به فراز کوه سی‌وی‌تلا^۱ بر شدند و از آن سوی به دشت فرود آمدند و به سه لشکر منقسم شده بر سپاه پاپ حمله ور گردیدند. ریشارکنت آورسا ازیسار به جمع کثیر ایتالیائیان حمله ور گردید و روبر که همان گیزکار معروف است به قلب لشکر دشمن تاخت و آن را در هم شکستند و منهزم کردند و در تعقیب ایشان رفتند و ایتالیائیان که بی نظم و انضباط می‌جنگیدند بی هیچ شرمی گریختند. اما کنت هامفری دلاور فرمانده سواران جناح راست را امتحانی سخت‌تر در پیش بود. در وصف آلمانیان آن روزگار گفته‌اند که ایشان نه اسب‌داری می‌دانستند و نه زوین افکنی ولیکن پیادگان ایشان صفوفی به هم چسبیده تشکیل میدادند چندان نیرومند که در هم شکستش ممتنع بود، و نه انسان و نه اسب و نه درع پولادین را در مقابل شمشیر بلند ایشان که بادو دست بکار میبردند تاب مقاومت نبود. پس از نبردی سخت دسته‌های سربازانی که از تعقیب دشمن بازگشته بودند ایشان را محاصره کردند و همه در صفوف خود کشته میشدند خشنود از انتقام گرفتن و محترم در نزد دشمنان خویشتن. فاتحان متدین بر پاپ گریزنده پای سبقت گرفتند و دروازه‌های سی‌وی‌تلا را بستند تا خروج وی را مانع آیند و به زمین در افتادند و بر پای او بوسه زدند و به التماس دعای خیر و عفو پیروزی گناه آلوده خود را طلب کردند. سربازان در وجود پاپ که دشمن و اسیر ایشان بود نائب مسیح را معاینه میدیدند و با آن که رفتارشان را میتوان از سیاست رؤساء ایشان پنداشت محتمل است که اعتقادات مذهبی عوام مردم نیز

در ایشان تأثیر نموده بوده باشد. در آرامش عزلت پاپ خوش نیت از گناه ریخته شدن خون مسیحیان که ناچار در حساب وی بشمار میآمد متأسف بود و احساس میکرد که او خود مسبب گناه و رسوائی بوده است، و چون در جنگ شکست خورده بود لذا بی‌لیاقتی او را در امور رزمی عموماً ملامت مینمودند. با احوالی چنین پاپ به پیشنهاد صلحی که سودمند بود گوش فرا داد و بامتحدان خود پیمان گسست - پیمانی که سابقاً در مواعظ خود آن را کار خدائی خوانده بود - و فتوحات گذشته و آینده نورمانها را تأیید و تصویب نمود. غاصبان آپ‌یولیا و کالابریا هر که بودند اکنون این دو ایالت قسمتی از هبه کنستانتین به دستگاه دین و میراث پطرس مقدس بود و هبه کنستانتین و قبول آن دعوی پاپ و حادثه جویان نورمانی را تأیید مینمود و اینان همه عهد کردند که با سلاح جنگ و حربه مذهب یکدگر را حمایت کنند. بعد از این پرداخت خراجی^۱ به مبلغ دوازده پنی برای هر قطعه زمین^۲ مزروعی جزء شرایط موافقت شد و از آن هنگام که متجاوز از هفتصد سال است مملکت ناپل همچنان ملک موروثی دستگاه فرمانروائی پاپ بشمار می‌آید.

فتوحات روبرگیز کار

بعضی گفته‌اند که روبرگیز کار از برزگران نورماندی نسب می‌برده و بعضی گفته‌اند که از نسل دوکهای نورماندی بوده است. غرور و نادانی شاهزاده خانمی باعث آمد که گیز کار را برزگر زاده بدانند و جهل و تملق گوئی اتباع ایتالیائی موجب شد که وی را از نسل دوکها بشمار آورند. نسب واقعی او را از اوساط نجباء دانسته‌اند زیرا که وی از *زبلقبه‌والواسورهای*^۳ ناحیه اسقف‌نشین کوتانس^۴ در نورماندی برخاست که قلعه اوت ویل مقر و نماینده شرف مرتبت ایشان بود. پدر وی تنکرد^۵ در دربار و در سپاه *دوک نورماندی* مردی بارز بود و در میان

۱ - در انگلیسی *quit-rent* و آن مال الاجاره‌ای بوده است که رعیتی در دوران فتودالی به مالک می‌پرداخت تا از خدمت معاف شود. ۲ - *plough-land* در اصطلاح ترون وسطی مقداری از زمین را میگفتند که هشت گاو نر آن را در یکسال شخم میتوانستند بزنند. ۳ - *valvassor* یا *banneret* در اصطلاح فتودالی به کسی از اتباع مالکی بزرگ می‌گفتند که پنجاه سرباز در خدمت داشت. ۴ - *Coutances* ۵ - *Tancred*

سربازانی که به خدمت وی گماشتند ده شهسوار جنگاور بود. وی دو زن کرد در خورشان خود که در قدر و منزلت از او کمتر نبودند و او را دوازده پسر آوردند و زن دوم با مهربانی و بی‌غرضی دوازده پسر را در خانه درس‌آموخت و تربیت کرد. ولیکن میراث اندک، اولاد جسور و متعدد وی را کفاف نمی‌داد و چون ایشان زیان و خسران فقر و خلاف و نزاع را در جوار خود در میان همسایگان مشاهده کردند بر آن شدند که میراثی در جنگهای خارجی کسب کنند عالتر و موجب سربلندی بیشتر. از دوازده پسر فقط دو تن برای گرامیداشت پدر پیر و ابقاء خاندان خود در وطن ماندند و ده برادر دیگر چون مرد شدند و از نیروی تن برخوردار یکی از پی دیگری قصر و قلعه پدری را ترک کردند و از جبال آلپ گذشتند و به اردوگاه نورمانها در آپولیا پیوستند. برادران مهتر را دلاوری فطری به پیکار برانگیخت و توفیق ایشان مشوق برادران کهنتر گردید و سه برادر بزرگتر یعنی ویلیام و دو روگو و هامفری استحقاق آن یافتند که به مقام ریاست قوم خود نائل آیند و مؤسسين جمهوری جدید شوند. از زن دوم هفت پسر پدید آمده بود که مهتر ایشان «روبر» بود و حتی دشمنان که به اکراه وی را مدح گفته‌اند روبر را از موهبت سجایائی بر خوردار دانسته‌اند خاص مردان جنگی و رجال سیاسی. قامت او برتر از بلندترین سربازان سپاه وی بود و اندامهای او نماینده حسن تناسب و نیروی قدرت بود، و تا وقت انحطاط عمر و ضعف پیری وی به تحمل و بردباری سلامت تن و وقار هیئت خویشتن را همچنان حفظ کرد. رنگ رخسار او سرخ و کتف او فراخ و موی سرو ریش او دراز و زرد کم رنگ و چشمانش چون اخگر تابنده بود، و بانگ او مانند اشیل در میان غوغای جنگ نیز لشکریان را هراسناک و مجبور به فرمانبرداری میکرد. در اعصار کم فرهنگ تر قرون و سطائی شاعران و مورخان صفاتی را که بر شمردیم در خور توجه خود می‌دانستند و مشاهده میکردند که روبر در یک آن با دست راست شمشیر میزند و با دست چپ نیزه پرتاب میکند و در هر دو کار ماهر است، و دیدند که در نبرد سی‌وی‌تلا سه‌نوبت وی را از اسب به زیر آوردند و در پایان آن روز بزرگ رأی صادر شد که در میان جنگاوران هر دو سپاه جاززه دلاوری

را وی ربوده است. جاه طلبی بی حد و حصر روبر متکی به وقوف او به تفوق لیاقتش بود. و چون در پی کسب جاه افتاد هرگز وسواس عدل و انصاف وی را از پیشرفت مانع نیامد و حس رأفت و نوع دوستی بندرت متأثرش نمود، و با آن که غافل از حسن شهرت نبود انتخاب طریق نهان یا آشکار به نزد وی بسته به مصلحت وقت بود. روبر ملقب به گیزکار در حکمت، سیاسی استاد بود و این هنر را غالباً به اشتباه ریاکاری و دغل بازی می دانند چندان که شاعر آپ یولیائی در مدح روبر می گوید که وی در حيله گری از اولیس و در فصاحت از سیسرون برتر بود. اما چون روبر به ظاهر مانند مردان جنگی صریح گفتار بود لذا مکرو فصاحت او پوشیده می ماند. در اوج نکوطالعی نیز گیزکار بیرون از دسترس همکاران جنگی خود نبود و به ایشان لطف و ادب مینمود و با آن که در عقائد تعصب آمیز اتباع تازه یافته خود به تساهل می نگرست دوست می داشت که در لباس پوشیدن و راه و رسم زندگی پیرو سبک قدیم وطن خود باشد و آن را حفظ کند، و به دست حرص و آزمال می گرفت تابه دست کرم توزیع کند. فقیرزادگی وی را رسم قناعت آموخته بود اما هنگام گرفتن حتی سود کاسبی دکان دار را در خور توجه می دانست و اسیران را سنگین دلانه و به تدریج شکنجه می نمود تا به زور زر و سیم یا زیورهای نهفته ایشان را بیابد. بنا به گفته یونانیان هنگامی که وی نورماندی را ترك کرد پیروان او پنج سوار و سی پیاده بودند و حتی این گروه اندك بیش از حد وفور بود. ششمین فرزند تنکرد اوت ویلی در لباس زائری از آلپ گذشت و نخستین دسته سربازان خویشان را از میان حادثه جویان ایتالیائی فراهم آورد. برادران و هموطنان او اراضی حاصلخیز آلپ یولیا را میان خود تقسیم کرده بودند و ایشان با غیرتی که از حرص و آز است هر يك سهم خود را حراست می نمودند. و جوان آرزومند جاه ناچار شد که پیشتر براند و سرانجام به کوههای کالابریا رسید و در نخستین پیکارهای وی با یونانیان و مردم بومی باز شناختن پهلوان از راهزن در وجود فرزند تنکرد آسان نبود. شبیخون زدن به قلعه ای یا دیری یا به دام افکندن شخصی ثروتمند یا غارت کردن روستاهای مجاور برای بدست آوردن غذای لازم کوششهایی بود

بی‌نام و نشان که استعداد های فکری و جسمی و نیروی او را به تمرین و ممارست پرورش داد. در نورماندی جمعی به میل و اراده خود به رایت وی پیوستند و برزگران کالابریائی تحت فرمان او چون نورمانها شدند و خود را نورمانی خواندند.

چون قدرت فکری و جسمی روبر و جاه و ثروت وی فزونی گرفت حسد در سینه برادر مهتر او بیدار شد و در نزاعی زود گذر هافری روبر را بمرگ تهدید نمود و عنان برآزادی اوزد. پس از مرگ هافری فرزندان خرد سال او را از فرمانروائی ممنوع کردند و جاه طلبی عم و وصی طفلان خردسال باعث تنزل مقام و پیوستن ایشان به جمع مردمی شد بی منصب و برکنار از عمل دیوان. گیزکار را در این هنگام بر روی سپری مدور قرار داده به منصب برافراشتند و کنت آپ یولیا و سپهسالار جمهوری خواندند و درود و تحیت گفتند، و با افزایش قدرت و اعتبار سلطنت، روبر دوباره به فتح کالابریا پرداخت و به زودی آرزومند نیل به مرتبتی شد که وی را سر سروران و برتر از همه اقران می کرد. بواسطه غارتگری یا هتک حرمت دین پاپ روبر را از جماعت مسیحیان مطرود نموده بود ولیکن نیکولاس دوم به یاری استلالال آسان دریافت که خلاف و نزاع دوستان را پایانی جز زیان هر دو نیست و نورمانها حامیان وفادار قدرت و اعتبار دستگاه مقدس مذهبند و اعتماد به پیمان امیری نیرومند از اتکاء به اعیان بلهوس به سلامت نزدیکتر است. پس شورائی متشکل از یکصد اسقف در مدنی انجمن کرد و کنت آپ یولیا کار مهمی را متوقف نمود تا از شخص پاپ حراست و احکام وی را اجراء کند، و پاپ به سبب حق شناسی و تدبیر رأی لقب دوک را به روبر و اخلاف او اعطاء کرد و آپ یولیا و کالابریا و هر آنچه زمین را که در ایتالیا و سیسیل بود و شمشیر روبر آنها را از دست یونانیان انشقاقی و اعراب نامؤمن بیرون می توانست کند رسماً به او بخشید. تصویب و موافقت پاپ شاید روبر را در کار لشکر کشی محق می نمود، ولیکن مردمی آزاد و پیروزمند را نمی توان بی رضای ایشان بر آن داشت که تن به امثال فرمان امیری جدید در دهند و گیزکار ارتقاء منزلت خویشان را پوشیده داشت تا جنگی

دیگر که بواسطه فتح کونسنزا^۱ و ریجیو مشهور شد . در ساعت پیروزی روبیر افواج خود را فراهم آورد و از نورمانها درخواست که هم آواز شوند و رأی نائب مسیح را تأیید کنند و سربازان هلهله کنان دوك دلاور خود را به شادی درود و تحیت گفتند و کنتها که پیش از این هم‌رتبه او بودند سوگند وفاداری را بر زبان راندند با خشم نهان و لب‌خنده‌ای که از دل بر نمی‌خاست. پس از این مراسم روبیر خویشتن را چنین ملقب کرد به « فیض خدا و پطرس مقدس منم دوك آپ‌یولیا و کالبریا و از این پس دوك سیسیل نیز. » واستحقاق القابی چنین عالی و نیل‌به‌آنها حاصل بیست سال رنج و کوشش او بود . پیشرفتی چنین بطیء در فضائی کم‌شاید در خور لیاقت رئیس و روح دلاوری قوم او نباشد ، ولیکن عدد نورمانها قلیل و اسباب و وسائلشان اندك و خدمت سربازیشان داوطلبانه بود و بدان اعتمادی نه . مجلس ملی نورمانها مجمع بارونها بود که بعضی اوقات با رأی آزاد بامقاصد دلیرانه دوك مخالفت می‌نمودند . دوازده کنتی که به رأی عامه مردم انتخاب شده بودند به ضد او همدستان شدند و پسران هامفری از عم غدار خود دادخواستند و به انتقام‌جویی برخاستند . گیزکار به نیروی جهد و تدبیر مقاصد سری ایشان را کشف کرد و شورش ایشان را مانع آمد و تقصیر کاران را به مرگ یا تبعید سیاست نمود اما سالهای عمر او و نیروی ملی نیز در این نزاعهای داخلی بیهوده تلف گردید . پس از شکست دشمنان ییگانه روبیر، یعنی یونانیان و لومباردیان و تازیان ، لشکریان در هم شکسته ایشان به بلاد معمور و مستحکم ساحلی عقب نشستند و در فنون قلعه سازی و دفاع سرآمد. دیگران شدند . نورمانها را عادت بر این بود که در عرصه کارزار سواره بجنگند و کسب توفیق جز به یاری مجاهدت و پایداری در شجاعت امکان‌پذیر نبود زیرا که در کار جنگ ناپخته بودند . « سالرنو » بیش از هشت ماه همچنان مقاومت نمود و محاصره « باری » تقریباً چهار سال دوام یافت و در این جنگها دوك نورمانی در هر خطری در صف پیشین و در خستگی تعب از همه کس دیر پای‌تر و بردبار تر بود . هنگام حمله به قلعه سالرنو سنگی عظیم

از فراز دیوار قلعه فرو افتاد و یکی از ماشینهای جنگی وی را در هم شکست و قطعه‌ای از آن سینه او را مجروح کرد. روبر در برابر دروازه شهر باری در کلبه‌ای بسیار محقر که از شاخه‌های خشک درختان تعبیه کرده و سقف آن را با برگ و کاه پوشانده بودند منزل کرد و این کلبه در موضعی بسیار خطرناک قرار داشت زیرا که از هر سو در معرض شدائد سرمای زمستان و سنان دشمن قرار داشت.

متصرفات ایتالیائی روبر درست در درون مرز کشور ناپل امروزی بود و کشورهایی که به نیروی جنگی وی با هم پیوستند با وجود تحولات هفتصدساله اخیر از هم نگسسته‌اند. امپراطوری آلمان متشکل شده است از متصرفات یونانی کالابریا و آپولیا و امارت لومباردی و سالرنو و جمهوری آمالفی و ولایاتی در قلب امپراطوری و دور از دریا که در قدیم تابع دولتشین عظیم بنی‌ون توم بودند. فقط سه ناحیه از قوانین نامدون مربوط به تابعیت معاف بودند؛ یکی علی‌الدوام و دودیکر تا اواسط قرن بعد. شهر بنی‌ون تو و اراضی پیرامون آن را امپراطور آلمانی به منزله تحفه به پاپ داده و بعضی از اراضی را در عوض زمینهای دیگری به وی منتقل کرده بود و با آن که بعضی اوقات به این اراضی مقدس حمله می‌کرد سرانجام نام پطرس مقدس نیروئی مؤثرتر از شمشیر نورمانها گردید. نخستین متصرفه ایشان یعنی آورسا کاپووا را مقهور کرد و به تصرف آورد و شاهزادگان کاپوآئی چندان بیچاره شدند که برای لقمه‌نانی در پیش کاخ پدران خود به گدائی رفتند. دوکهای ناپل (ناپل در آن هنگام پایتخت بود) آزادی عمومی را با وجود نزدیکی به امپراطوری بی‌زانس حفظ کردند. در میان چیزهایی که گیزکار تازه حاصل آورده بود دانش سالرنو و تجارت آمالفی بود که شاید لحظه‌ای توجه خواننده کنجکاو را مشغول بدارد: الف. در میان مؤسسات دانش آموزنده وجود مدرسه حقوق خود دلالت بر این می‌کند که قانون و حق مالکیت قبلاً مستقر شده است، و شاید پس از آن که نور و خرد و ایمان دلهای همگان را روشن کند تدریس علوم الهی منسوخ گردد. ولیکن دانا و نادان هر دو باید هنگام بیماری از علم مدد بجویند، و اگر

بیماریهای ما اکنون بواسطه اسباب عیش و رفاه شدیدتر شده است در ایامی که جامعه بشری را تمدن کمتر بود زحمت و زیان ضرب و جرح^۱ بیشتر روی می نمود. اعراب متصرفات اسلامی افریقا و اسپانیا و سیسیل به ذخائر دانش طبی یونانیان پی بردند و در مراوده صلح و جنگ شراره دانش در سالرنو افروخته شد: شهری بنام که مردانش امین و زنانش جمیل بودند و علم تازه آموخته را عزیز می دانستند. نخستین مدرسه ای که در دوران ظلمت جهل اروپائی به وجود آمد مختص فن شفا بخش طب بود، و ضمیر راهبان و کشیشان نیز با این حرفه سودمند سودآور موافق شد و جمعی کثیر از بیماران والا مقام از اقالیم بسیار دور طبیبان سالرنورا به نزد خود می خواندند یا خود به ملاقات ایشان می رفتند، و فاتحان نورمانی حامی پزشکان بودند و با آن که خود فنون جنگاوری می آموختند قدر و فضیلت فیلسوفان را نیز در می یافتند. پس از سفری سی و نه ساله، مسیحی مردی افریقائی و کنستانتین نام که زبان و علوم تازیان را فرا گرفته و در آنها استاد شده بود از بغداد بازگشت و سالرنو از طبابت و تدریس و تألیفات این شاگرد ابن سینا شهری مهمتر و ارزنده تر گردید. مدرسه طب سالرنو قرنهایست که در بطن دانشگاه سالرنو به خواب فرورفته است ولیکن تعالیم آن مجموعاً در سلسله ای از امثال خلاصه شده و در مجلدی از اشعار مقفای لاتینی قرن دوازدهم با هم پیوسته است. ب. در هفت میلی مغرب سالرنو و سی میلی جنوب ناپل شهر گننام آملفی نمایشگر قدرت کار و کوشش و پادشاهای آن بود. اما زمین بارورش کم وسعت و درعوض دریا نزدیک و کشتی رانی در آن آزاد بود و ساکنان آملفی کار وارد کردن کالاهای مصنوع مشرق زمین را که اروپائیان به آنها محتاج بودند خود بر عهده گرفتند و این معامله سودمند منشأ ثروت و استقلال ایشان شد. حکومت آملفی مقبول عام بود و یکی از دوکها امور آن را تحت سیادت فائقه امپراطور اداره میکرد. شمار ساکنان آملفی در درون حصار شهر پنجاه هزار تن و مقدار طلا و نقره و اشیاء گرانبهائی که از اسباب رفاه عیش است در آملفی وافرتر از هر جای دیگر بود. گروه کثیر ملاحانی که در این

۱ - زبان ضرب و جرح در ایام ما بیشتر از هر دوران دیگری در تاریخ بشر است، کیون در دورانی آسوده تر می زیسته. (مترجم)

شهر جمع می‌آمدند در علم کشتی‌رانی ممتاز و در حرفه خود استاد بودند و کشف قطب‌نما که دنیا را در دسترس ابناء بشر قرار داد ناشی از قدرت ابداع و ابتکار ایشان است. مردم آمالفی در کار تجارت چندان پیش‌رفتند که سواحل افریقا و عربستان و هندوستان یا لااقل کالاهای این مناطق در دسترس ایشان قرار گرفت و جماعتی از این مردم که در قسطنطنیه و اتناکیه و اورشلیم و اسکندریه مستقر گشتند از امتیازات کلنیهای مستقل بر خوردار شدند. اما سرانجام آمالفی پس از سیصد سال رونق اقتصادی مغلوب نیروی جنگی نورمانها گردید، و حسد پیزا را به غارت این شهر برانگیخت و زندگی یک هزار ماهیگیر فقیری که ساکن این شهرند هنوز از برکت وجود ویرانه قورخانه و کلیسای اعظم و نیز قصور شاهانه بازرگانان دولتمند وقاری دارد.

خرد سالی روجر دوازدهمین و آخرین فرزند تنکرد و سالخوردگی پدرش باعث آمد که وی ناچار مدتی مدید همچنان در نورماندی بماند و هنگامی که او را به اردوگاه آپولیو فراخواندند وی به خشنودی تمام از برادر بزرگتر خود فرمان برد و اول مستوجب تقدیر و آنگاه محسود او گردید. این دو در شجاعت و جاه‌طلبی یکسان بودند اما جوانی و جلوه جمال و لطف رفتار روجر دل مردم و سربازان را که محبتشان فارغ از شائبه بود به او مشغول داشت. وظیفه‌ای که به روجر و چهل سربازش می‌رسید چندان کم بود که وی ناچار شد از کشورگشائی بگذرد و تن به ذلت راهزنی و آنگاه به ننگ‌دزدی از خانه‌ها در دهد، و مفهوم مالکیت چندان مبهم و نادقیق بود که نگارنده وقایع زندگی روجر به فرمان خاص او وی را متهم میکند به دزدیدن اسبان از اسطبل در ملفی. اما روح دلاوری او از ورای قهروننگ آشکار گردید و پس از اشتغال به این گونه حرفه‌های ننگین روجر را کاربردانجا رسید که به فخر و ثواب جهاد نائل آمد و حمله او به سیسیل مؤید به تدبیر و تعصب مذهبی برادرش گیزکار بود. پس از عقب‌نشینی یونانیان، بت‌پرستان (نکوهشی است جسارت‌آمیز در حق مردم کاتولیکی مذهب) آنچه را از دست داده بودند باز

پس گرفتند ، اما نجات جزیره سیسیل سرانجام به دست گروهی قلیل از مردان حادثه جوی صورت پذیرفت و کوشش نیروی جنگی امپراطوری شرقی همه جایه‌ده بود. در نبرد اول روجر در کشتی بی دفاعی متهورانه با خطرهای حقیقی و افسانه‌ای صخره سیلا^۱ و گرداب کاریب دیس رویاروی شد و با شصت مرد جنگی بر ساحلی که در دست دشمن بود فرود آمد و اعراب را تا دروازه مسینا عقب‌راند و با غنائم جنگی که از نواحی مجاور به دست آورده بود به سلامت بازگشت. هنگامی که وی در قلعه‌ترانی^۲ بسر می‌برد شجاعت و پایداری صابرا نه او در وقت مجاهدت بارز و آشکار بود. در ایام پیری روجر با مسرت نقل میکرد: که چگونه بر اثر محاصره او و زنش را کار بجائی رسید که یک رداء بیش نداشتند و نوبتی زن آن را برتن میکرد و نوبت دیگر شوهر: که در یکی از حملات اسبش کشته شد و تازیان وی را کشان کشان بردند اما او به یاری شمشیر کار آمد خود نجات یافت و زین اسب را بر پشت نهاده عقب نشینی کرد تا حقیرترین نشانی از پیروزی در دست کفار نماند. در محاصره ترانی سیصد سرباز نورمانی در برابر قوای جنگی جزیره پایداری نمودند و حملات ایشان را دفع کردند. در میدان جنگ سرامیو پنجاه هزار سوار و پیاده را با یکصدوسی و شش سرباز مسیحی منهزم کردند سواء سنت جورج که بر پشت اسب در صف مقدم می‌جنگید. رایت‌های گرفته شده و چهار شتر را برای جانشین پطرس مقدس نگاه داشتند ، و اگر غنائم به دست آمده از بیگانگان بی‌فرهنگ را در «کاپی‌تول» در معرض تماشا قرار داده بودند درواتیکان ممکن نبود که یاد پیروزیهای جنگهای پونیک را زنده کنند. این گروه قلیل نورمانها به احتمال بسیار فقط شامل شهسواران ایشان یعنی جنگاوران شریف منزلتی بوده است که هر یک را پنج یا شش سرباز در میدان جنگ ملازم بودند. معذک اگر خواننده عاقل به این محاسبه استناد نماید و حق شجاعت و نام‌آوری و فزونی قدرت جنگی نورمانها را نیز منصفانه ادا کند هزیمت هزاران هزار تن از دشمنان ایشان را ناچار باید معجزه بداند یا افسانه بخواند. اعراب سیسیل از هموطنان نیرومند افریقائی غالباً مدد می گرفتند

و در محاصره پالرمو کشتیهای بادی پیزا سواران نورمانی را یآوری کردند و در وقت جنگ حسد دو برادر بدل شد به رقابتی عالی و جوانمردانه . پس از جنگی که سی سال دوام یافت روجر با لقب کنت بزرگ فرمانروائی بزرگترین و ثمربخشترین جزیره مدیترانه را حاصل آورد ، و حکومتش نماینده آزادمردی و روشنفکری اوست در حدی برتر از سن و سال او و دانش و تربیتی که آموخته بود . در حکومت وی مسلمانان همچنان از مزایای آزادی مذهب و مالکیت برخوردار بودند . طبیعی فیلسوف از قوم محمد (ص) که از مردم مزاره بود خطبه‌ای در مدح فاتح خواند ، و او را به دربار روجر دعوت و کتاب جغرافیای هفت اقلیمش را به لاتینی ترجمه کردند و روجر پس از آن که ترجمه را به دقت خواند نوشته مرد عرب را بهتر از آثار بطلمیوس یونانی دانست . از بومیان مسیحی آنان که در جزیره باقی مانده بودند باعث پیشرفت کار نورمانها شدند و پاداش ایشان پیروزی صلیب بود . جزیره گر باره در حوزه حکومت پاپ رومی قرار گرفت و اسقفان دیگری را در بلاد عمده مستقر گردانیدند و املاک فراوان وقف کلیساها و صومعه‌ها کردند و روحانیون راضی و خشنود شدند . اما این قهرمان مذهب کاتولیک اختیارات بزرگ عامل دیوان را خود بر عهده گرفت و در عوض آن که حق اعطاء مناصب روحانی و مزایای مربوط به آن را به پاپ واگذار کرد حقوق شرعی پاپ و منافع حاصل از آنها را نیز با زبردستی به سود خود بکار گرفت و تفوق مقام سلطنت را به وسیله فرمانی عجیب صادر از مقام پاپ تحکیم کرد و به موجب همین فرمان عجیب بود که سلطه روجر بیشتر شد و ملوک سیسیل را نمایندگان دائم و موروثی مرقمقدس پاپ اعلان کردند .

برای روبرگیز کار فتح سیسیل فخر و عزت بیش از منفعت یار آورد . آپ یولیا و کالابریا مطامح وی را کفایت نمیکرد و او بر آن شد که نخستین فرصت را برای لشکرکشی به امپراطوری روم شرقی مغتنم شمارد یا خود فرصتی به وجود آورد و آن امپراطوری را مقهور و مطیع گرداند . روبر زن اول خود را که شریک زندگی او در وقت ذلت بوده بود به بهانه قرابت نسب طلاق داده بود و بوهی موند^۱

فرزند این زن را سرنوشت تقلید از پدر نامدار خود بود نه جانشینی وی. دومین زن گیزکار دختری از سلسله ملوک سالرنو بود و لمباردیان جانشینی وراثی روجر فرزند این دو را پذیرفتند؛ و پنج دختر ایشان هر یک را به مردی از خاندانی شریف به زنی دادند و یکی از اینان را در خرد سالی نامزد کنستانتین کردند که جوانی خوبروی و فرزند و جانشین میکائیل امپراطور بود. ولیکن تخت سلطنت قسطنطنیه بر اثر انقلابی متزلزل گردید و اعضاء خاندان سلطنتی دوکاس در کاخ پادشاهی یا در صومعه محبوس شدند و روبر از ذلت دختر و طرد متحد خود از ایتالیا اندوهگین و خشمناک گردید. مردی یونانی که خویشتن را پدر کنستانتین می‌نامید در اندک وقتی در سالرنو پدیدار شد و داستان حوادث سقوط و فرار خود را نقل کرد و دوک سالرنو مدعای دوست برگشته بخت خویشتن را تأیید کرد و او را به نشانهای عز و شأن و عناوین منزلت شاهنشهی آراست. هنگامی که موکب میکائیل امپراطور از آپولیا و کالابریا می‌گذشت مردم اشک ریزان و فریادکنان او را درود و آفرین گفتند و پاپ گریگوری هفتم اسقفان را پند داد که جماعات مسیحی را متذکر شوید که بازگشت میکائیل به مقام پادشاهی امریست مقدس و مردم کاتولیکی را نصیحت فرمود که در این راه بجنگند. پاپ غالباً با روبر چون دوستی از هردی سخن میگفت و شجاعت نورمانها و خزائن مشرق مؤید وعدهای این به آن و آن به این بود. اما چنان که یونانیان و لاتینیان همه اقرار آورده‌اند این میکائیل امپراطور بازیگری محتال و راهبی از دیرگریخته بود یا خادمی که زمانی در کاخ پادشاهی خدمتگزاری نموده و طرح این خدعه را گیزکار زیرک مکار در انداخته و مطمئن بود که مدعی تاج و تخت سلطنت پس از آن که لشکرکشی وی را کاری پسندیده جلوه گر سازد به یک اشاره گیزکار جهانگشای به گمنامی پیشین بازگردد. اما پیروزی تنها حجتی بود که می‌توانست عقیده یونانیان را تثبیت نماید و لاتینیان را نیز اعتقاد بی‌شک و ریب بیش از شور ایمان بود. دلاوران جنگ آزموده نورمانی می‌خواستند که از حاصل کار پرنج متمتع شوند و ایتالیائیانی که جنگجو نبودند از

خطرهای شناخته و ناشناخته نبردی در آن سوی دریا می‌ترسیدند و می‌لرزیدند. روی در سربازگیری‌های تازه خود از تأثیر بذل تحفه و وعده‌های خوش‌آیند و ترساندن سربازان از قدرت عمل دیوان و حکام کلیسا غافل نبود و همه اینها را معمول داشت و کارهای خشونت آمیزی که کرد شاید به حق باعث سرزنش او شده است که خردسال و سالخورده را بی هیچ تفاوتی به زور در خدمت پادشاهی بی‌رحم و مروت به سربازی می‌گماشتند. پس از دو سال کوشش بی‌وقفه در کار تجهیز سپاه، قوای بری و بحری در اوترانتو^۱ واقع در پاشنه پای یا آخرین نقطه دماغه ایتالیا فراهم آمدند. زن و فرزند او یعنی بوهی‌موند و نماینده میکائیل امپراطور نیز همراه وی بودند وزن در کنارشوی خود می‌جنگید. یک هزار و سیصد شهسوار از نژاد نورمانی یا کسانی که نظام جنگ را از ایشان آموخته بودند منبع نیروی سپاهی بود که با پیوستن افرادی از هر ملتی و طایفه‌ای شاید شمار آن به سی هزار نیز می‌رسید. مردان و اسبان و سلاحها و ماشین افزارهای جنگی و برجهای چوبی پوشیده با پوست دباغی نشده را در یکصد و پنجاه کشتی نهادند و وسائل نقل همه در بنادر ایتالیا ساخته شده بود، و جمهوری راگوسا^۲ پس از پیمان اتحاد سپاه روجر را با سفائن بادی مجهز کرد.

در دهانه خلیج آدریاتیک ساحل ایتالیا و اپروس بهم نزدیک میشوند چندان که فاصله میان بروندوزیوم و دوراتزو^۳ گذرگاه کشتیهای رومی یش از یکصد میل نیست و در آخرین ایستگاه که اوترانتو است معبر تنگتر میشود و به پنجاه میل می‌رسد و به واسطه تنگی معبر بود که اندیشه ساختن پلی در ذهن پیرهوس و پمپئی راه یافت: اندیشه‌ای هم عالی و هم عجیب. پیش از آن که همه در کشتی بنشینند دوک نورمانی بوهی‌موند را با پانزده سفینه بادی به کورفو فرستاد تا آن جزیره را تهدید کند یا بگیرد، و ساحل مقابل را به دقت بنگرد و در نزدیکی والونا^۴ پناهگاهی امن برای فرود آمدن افواج بیابد. افواج از معبر گذشتند و در ساحل فرود آمدند بی‌آن که دشمنی بینند و آزمایش توفیق‌آمیز دوک آشکار

کننده غفلت یونانیان و اضمحلال نیروی بحری ایشان بود. جزائر اپیروس^۱ و شهرهای ساحلی را سپاه روبر یا هیبت نام او مطیع و منقاد کرد و روبر خود قوای بحری و سپاه خویشان را از کورفو به دوراتزو رهبری و آن جا را محاصره کرد. حافظ شهر دوراتزو، یعنی باب غربی امپراطوری، شهرت قدیم و استحکامات اخیر آن بود که ژرژ پالیولوگوس از اشراف زادگان فاتح جنگهای شرقی بنیان نهاده بود، و نیز پادگانی از خیل سربازان آلبانیائی و مقدونی که در هر عصری و دورانی صفات جنگاوری را همچنان حفظ کرده اند. در پیشبرد مهم خود گیزکار به انواع خطرات و بلیات گرفتار آمد، و در مساعدترین فصل سال که مبشر خیر است هنگامی که سفائن او از کنار ساحل می گذشت ناگهان طوفان بادو برف برخاست و تند. بادی از جنوب امواج سهمگین در دریای ادریاتیک پدید آورد و شکستن کشتیها نحوست قدیم صخره های آکروسرونی^۲ را تأیید نمود. بادبانها پاره پاره شد و دگلها و پاروها همه در هم شکست و دریا و ساحل دریا پوشیده شد از خرده پاره های کشتیها و اجساد مردگان. قسمت اعظم آذوقه ملاحان در آب غرق یا فاسد گردید. کشتی دوک را بازحمت بسیار از امواج نجات دادند و روبر هفت روز در دماغه ای نزدیک صحنه طوفان توقف کرد تا هر آنچه را که از خسارت طوفان زدگی باقی مانده بود جمع آورد و سربازان ملول و دل مرده خویشان رازنده روح گرداند. نورمانها دیگر آن دریانوردان جسور و کار آزموده ای نبودند که اقیانوس را از گرئولند تا جبال اطلس در نور دیده و کشف کرده بودند و به مشاهده خطرات حقیر و ناچیز مدیترانه لبخند زده بودند. ایشان هنگام طوفان گریستند و از نزدیک شدن ونیزیها که به خواهش و تمنا و وعده های دربار بیزانس به قصد پیکار می آمدند سخت هراسناک گردیدند. نخستین روز نبرد برای بوهی موند جوان نورسیده بی تجربه که گرد عارضش هنوز خط ندمیده بود ولیکن سفائن جنگی پدرش را در کارزار رهبری می نمود روزی نامساعد نبود. سفائن بادی جمهوری از شامگاهان تا بامدادان به شکل هلال مه نو در کنار هم لنگر انداخته بودند و پیروزی دومین

روز به واسطه مهارتی بود که در تغییر و تحول صف‌آرایی کشتیها بکار بردند، و نیز به سبب موضع درست تیر اندازان و سنگینی زوینها و سلاحهای آتش افکنی که از یونانیان به عاریت گرفته بودند. کشتیهای آپولیائی و راگوسائی گریختند و به ساحل رسیدند اما سردار فاتح چند سفینه از رسن گسسته را به نیروی زورکشان کشان با خود برد، و حمله‌ای ناگهانی از درون شهر باعث کشت و کشتار و جزع بسیار در خیمه‌های دوك نورمانی گردید. سیل خواربار و دیگر وسائل اعانت درست در وقتی که باید به شهر دوراتزو سرازیر شد و به محض این که محاصره کنندگان سیطره خود را در دریا از دست دادند جزائر و بلاد ساحلی از دادن خراج و فرستادن خواربار به اردوی نورمانها دست باز داشتند، و ساکنان خیمه‌ها به بیماری مهلکی گرفتار آمدند چندان که پانصد شهسوار جنگاور به وضعی ننگین هلاک شدند و فهرست اموات مدفون شده بالغ بر ده هزار تن گردید (اگر ممکن شده بوده باشد که مردگان همه را به نحوی که باید و شاید به خاک بسپارند). در میان این همه مصائب تنها گیزکار را دلی محکم و رائی ثابت و استوار بود که شکست را نمی‌پذیرفت. در ضمن جمع‌آوری لشکریان تازه نفس از آپولیا و سیسیل وی قسمتی از دیوار دوراتزو را در هم کوفت و از قسمتی دیگر بالا رفت و پایه قسمتی را سست کرد، اما با دشمنی رویاروی شد که در شجاعت با او برابر و در کار و کوشش راست‌تر بود. برجی گردنده و بس عظیم را که گنجایش پانصد سرباز داشت غلطان به دامن پشته خاکی رساندند که قلعه را در برمی‌گرفت ولیکن در لحظه‌ای که پل متحرك در شرف نزول بود تا برج گردنده را به آن سوی رساند تیری سترگردش آن را متوقف کرد و برج چوبی در یک دم به کلام حریق فرو رفت که آلات آتش زای دشمن برافروخته بود.

در آن هنگام که امپراطوری روم از مشرق به هجوم ترکان و از مغرب به حمله نورمانها گرفتار بود میکائیل امپراطور سالخورده قضیب سلطنت را تسلیم الکسیوس کرد که سرداری نامدار و مؤسس سلسله کوم‌ننوسی بود. شاهزاده خانم

آنانا که دختر و نگارنده تاریخ سلطنت اوست به سبک تکلف آمیخته خود می گوید که هرکول را نیز آن قدرت نیست که در دو جانب پیکار کند و موافقت او با صلح شتابزده با ترکان مبتنی بر همین اصل است، صلحی که پدروی را فرصتی داد تا خود شخصاً در اعانت دوراتزو مباشرت کند. هنگام جلوس بر تخت سلطنت الکسیوس اردوگاه را خالی از سرباز و خزانه راتهی از نقدینه یافت، با این همه او را قوت و فعالیت چندان بود که در شش ماه سپاهی از هفتاد هزار سرباز فراهم آورد و در پیشاپیش ایشان پانصد میل راه پیماید. وی در اروپا و آسیا از پله پونسوس^۱ تا دریای سیاه سرباز می گرفت و اسلحه سیمین و زین وجل گرانبهای اسبان فوج سوار نگهبان، نماینده عزت و فخامت او بود، و گروهی از نجبا و شاهزادگان در ملازمت امپراطور بودند و بعضی از ایشان را یکی پس از دیگری به سرعت خلعت ارغوانی پوشاندند، و چون تساهل رسم مردم آن ایام بود لذا اعیان و شاهزادگان در زندگی از نعمت ثروت و شرف منزلت متمتع می شدند. غیرت و حرارت این جوانان ممکن بود که در عامه مردم شوری برانگیزد ولیکن عشرت پرستی و تحقیر نمودن ایشان رسوم اطاعت و فرمانبرداری را حاصلی جز آشوب و خسران نبود و بانگ و فریاد الحاح ایشان که باید هر چه زودتر با عزم جزم پیکار کرد الکسیوس مدبر را آشفته و مشوش نمود چندان که ممکن بود سپاه محاصره کننده را در میان گیرد و از گرسنگی هلاک گرداند. بر شمردن متصرفات امپراطوری مقایسه ای حزن انگیز خواهد بود میان حدود گذشته و حال دنیای روم. سربازان کار ناموخته را بادهشت جمع می آوردند و سربازان نگاهبان آناتولی یا آسیای صغیر را به بهای واگذاری بلادی بخدمت گرفتند که به مجرد خالی شدن از سرباز ترکان آنها را اشغال کردند. نیروی سپاه یونان از نگاهبانان وارانجیائی و اسکاندیناویائی بود و گروهی از تبعید شدگان و داوطلبان اخیراً از جزیره تولی^۲ به ایشان پیوسته

۱ - Peloponnesus ۲ - Thule از جزایر بریتانیا است. این نام در اعصار بسیار قدیم محتملاً به نروژ و یسلند نیز اطلاق می شده است.

و بر شمارشان افزوده بودند. دانمارکیها و انگلیسیها بسبب طوق اسارت فاتح نورمانی که برگردن داشتند گرفتارستم اما متحد بودند، و دسته‌ای از جوانان خطر جوی بر آن شدند که کشور بردگی را ترك كنند و راه فرار از طریق دریا برایشان گشوده بود. در این سفر دراز جوانان در هر سرزمینی در کرانه دریا که اندك امید آزادی و انتقامجویی را برایشان عرضه می‌نمود پیاده می‌شدند و در آن تفحص می‌کردند و عاقبت به خدمت امپراطور یونانی پیوستند و نخستین پایگاه ایشان شهری جدید در ساحل آسیای صغیر بود، اما الکسیوس بزودی از ایشان خواست که بازگردند و شخص او و کاخ سلطنتش را از خطر حفظ کنند، و دلاوری و وفاداری این گروه میراثی بود که الکسیوس برای جانشینان خود بر جای نهاد. به شنیدن نام مهاجمی نورمانی یاد ستمهایی که برایشان رفته بود در دل این پاسبانان امپراطور زنده شد و ایشان با اشتیاق هر چه تمامتر برضد دشمن ملی به پیکار رفتند و نفس از شوق در سینه‌ها گرفته بود تا مگر مفاخر از دست رفته درنبرد هیستینگز^۱ را دگر باره در اپیروس به دست آورند. بعضی از افواج فرانکی یا لاتینی لشکر وارانجیائی را مدد می‌کردند و متمرّدانی که از جور گیزکار به قسطنطنیه گریخته بودند مشتاق غیرت نمائی و ارضاء حس انتقامجویی بودند. در این وقت ضرورت امپراطور را از مدد خواهی از مرتدان ناپاک یعنی پولسیان و مانویان تراس و بلغارستان عارنیامد و این مرتدان با بردباری مردان جان باخته و روح انضباطی که خاص جنگاوران دلیر در نبرد است با هم متحد شدند. پس از عقد پیمان با سلطان ترکان در حدود هزار سرباز ترك به سپاه الکسیوس پیوستند و سواران تیر انداز سکائی با سواران نیزه افکن نورمانی جنگیدند. چون خبر به رویرسید که لشکر دشمن کثیر و سهمگین است اما در فاصله‌ای بعید است، وی مهمترین سرداران خود را در شورائی فراهم آورد و به ایشان گفت: « شما خطر را می‌بینید که عاجل است و از آن گریزی نیست و تپه‌ها سراسر پوشیده از لشکر و رایت‌های دشمن و جنگ

۱ - Hastings عرصه پیکاری معروف در انگلستان. این پیکار در سنه ۱۰۶۶ میلادی روی نمود و با شکست انگلیسیها و بلیام فاتح نورمانی ۲۲ سال در انگلستان سلطنت کرد.

و پیروزی عادت امپراطور یونانیان است و سلامت مادر یگانگی و فرمانبرداری است و من آماده‌ام که حق فرمانروائی را به رهبری لایق‌تر از خود تسلیم کنم. « رأی شورائیان (حتی آن کسانی که در نهان خصم وی بودند) و بانک احسنت و آفرین ایشان در آن لحظه خطرناک خاطرش را مطمئن نمود که به او اعتماد دارند و محترمش می‌شمارند. پس دوک نورمانی گفت: «بیائید دل به پاداش پیروزی امیدوار و ترسندگان را از وسائل فرار محروم کنیم و آلات جنگ و کشتیهای خود را بسوزانیم و در همین مکان با دشمن چنان بجنگیم که گوئی این سرزمین مالدو مدفن ماست. « تصمیم دوک را جملگی به اتفاق رأی تصویب کردند و گیزکار با سپاه خود که به رسم جنگ صف در صف ایستاده آماده کارزار بودند از حدی که باید پای فراتر نهاد و به دشمن نزدیکتر شد. مؤخر سپاه وی را نه‌ری از حمله دشمن محفوظ می‌داشت و جناح راست آن به دریا می‌رسید و جناح چپش به کوه، و شاید گیزکار را به این نکته توجه نبود که قیصر و پمپئی پیش از این در همان جایکه بر سر سلطانی این جهان با هم جنگیده بودند.

الکسیوس به رغم مصلحت، دید داناترین سرداران خود تصمیم گرفت که خویشتن را در معرض خطر جنگی بزرگ قرار دهد و از سربازان پادگان دوراتزو به پند و انداز خواست که در نجات خودیاری نمایند و در وقت مناسب از درون شهر به دشمن حمله کنند، و صبحگاهان، پیش از دمیدن فجر برای آن که از دو سوی به نورمانها شبیخون زند در پیشاپیش دو صف طویل حرکت کرد. سواره نظام سبک اسلحه او در سراسر دشت پراکنده شدند و تیراندازان صف دوم را تشکیل دادند و سربازان وارانجیائی طلیعه جیوش او و مدعی امتیاز خاص بودند. در نخستین حمله نبرد زخم تبرزین لشکر بیگانه در سپاه گیزکار اثری چنان مهلک کرد و شمار ایشان را چنان کاست که پانزده هزار سرباز بیشتر زنده نماندند. سربازان لمباردی و کالابریائی تن به تنگ در دادند و پشت به دشمن نمودند و به سوی رود و دریا منهزم شدند، اما پل را شکسته بودند تا حمله پادگان را متوقف کنند

و کرانه دریا پوشیده از سفائن بادی و نیزیان و ماشینهای آنها در میان ازدحام لشکریان در کار بود. هنگامی که لشکر گیز کار مشرف به شکست بود رهبری و روح دلاوری سالاران سپاه سربازان را از مهلکه نجات داد. گائی تا^۱ زن روبرو یونانیان چون آمازونی جنگجوی یا پالاسی^۲ ثانی وصف کرده اند که برخلاف الهه آتنی در فنون هنری زبر دست نبود اما دهشتی در جنگ بر می انگیخت که او را از پالاس کمتر نمی نمود، و با آن که تیر خورده و زخمگین بود همچنان ایستادگی نمود و کوشید تا به پند و تحذیر و مثالی از دلاوری و پایداری که بر ایشان عرضه می نمود سربازان گریز پای را دو باره جمع آورد و لشکر دوک نورمانی و بانگ نیرومندتر او که گاه پیکار آرام و در وقت مشورت بلند نظر و کریم طبع بود مؤید آوای زنانه گائی تا گردید. «گیز کار فریاد بر آورد بکجا می گریزید؟ کجا؟ دشمن شما را خصومت تسکین پذیر نیست و عذاب مرگ از عذاب عبودیت کمتر است.» اکنون لحظه قاطع و نهائی فرا رسیده بود و چون لشکریان وارانجیائی حرکت کردند و به صفوف مقدم رسیدند دریافتند که هر دو جناح ایشان بی حفاظ و دفاع است. قسمت عمده سپاه دوک نورماندی که عبارت بود از هشتصد شهنسوار جنگاور تام و کامل و استوار ایستاده و نوک سنانها را آماده حمله به زیر آورده بودند، و یونانیان از ضربت شدید و مقاومت ناپذیر سواره نظام فرانسویان سخت متأسف شده اند. الکسیوس در بجای آوردن تکالیف سربازی و فرماندهی قصور نمود اما به محض مشاهده کشتار سربازان وارانجیائی و گریز ترکان در اتباع خود به دیده حقارت نگریست و از طالع خویشتن نومید گردید. شاهزاده خانم آنا که از این واقعه غم انگیز اندوهگین است کاری نمی تواند بکند جز آن که قوت و سرعت اسب پدر خود را بستاید و کوششی نیرومندانه او را تحسین کند زیرا نزدیک بود که بر اثر اصابت سنانی که کلاه خود شاهانه را اندکی متزلزل کرده بود وی از اسب به زیر افتد. الکسیوس که از نومییدی دلیر و متهور شده بود به نیروی زور صف سربازان فرانکی را که مانع گریز او بودند شکافت و از میانشان گذشت و پس از آن دو شبانروز در

کوهساران آواره و سرگردان می گشت و سرانجام در لیک نی دوس^۱ تنش یاسود اما روانش آرامشی نیافت. روبر پیروزمند کسانی را که در تعقیب الکسیوس سستی و کندی نموده و گذاشته بودند که غنیمتی نامدار از دستشان بدر رود ملامت نمود، اما یادگارهای پیروزی و رایت‌های دشمن که در میدان کارزار بدست آمده بود و ثروت و اسباب رفاه که در اردوگاه بیزانسی یافته شد و نیز افتخار درهم شکستن سپاهی که شمار سربازانش پنج چندان بود که سربازان او بودند مایه تسلی خاطر وی گردید. جمع کشیری از ایتالیائیان قربانی بیم و هراس خود شدند اما از شهسواران جنگاور فقط سی تن در این روز مقتول گردیدند. از سپاه روم شمار مقتولان ترك و یونانی و انگلیسی بالغ بر پنج یا شش هزار گردید و جلگه دوراتزو به خون اشراف و شاهزادگان آغشته شد و انجام کار میکائیل خدعه گر شرافتمندانه تر از زندگانی او بود.

محتمل است و بیش از محتمل که دل گیزکار از ناممکن شدن جشن پرخرج پیروزی دردناک نگردید؛ جشنی که مستوجب تحقیر و استهزاء یونانیان می شد. یونانیان پس از شکست نیز همچنان در دفاع از دوراتزو پایداری نمودند و فرماندهی ونیزی جایگزین ژرژ پالیولوگوس گردید زیرا که ژرژ را بر خلاف حزم و تدبیر از پایگاه وی باز خوانده بودند. خیمه های محاصره کنندگان را با تغییراتی بدل به سربازخانه کردند تا شدائد زمستان را تحمل کند و هنگامی که افراد پادگان نافرمانی نمودند روبر به اشاره و کنایه متذکر گردید که صبر او اگر بیش از لجاج ایشان نباشد لااقل از آن کمتر نیست و شاید هم اکنون به توافق نهانی با یکی از نجباء و نیز مطمئن بود که شهر را در ازاء وصلتی با یکی از خاندانهای اشرافی سودا کرده بود. در تاریکترین وقت شب چندین نردبان رسی را از دیوار شهر آویختند و سربازان سبک اسلحه کالابریائی آهسته آهسته از نردبان بالا رفتند و یونانیان به شنیدن نام و بانگ شیپورهای کشورگشای فاتح بیدار شدند و سه روز تمام علیه دشمنی که هم اکنون پشته های خاکی پیرامون شهر

را در تصرف داشت در دفاع از کوی و برزن جنگیدند و از نخستین محاصره شهر تا تسلیم نهائی آن هفت ماه گذشت. دوک نورمانی از دوراتزو تا قلب اپیروس یا آلبانی پیش رفت و از نخستین جبال تسالی گذشت و به سیصد انگلیسی در شهر کاستوریا شبیخون زد و به تسالونیک نزدیک شد و لرزه در قسطنطنیه افکند، اما وظیفه‌ای عاجلتر پیشبرد تداییر جاه طلبانه وی را متوقف کرد. لشکر او بسبب طاعون و کشتی شکستگی و شمشیر دشمن به یک ثلث عده اصلی آن رسیده بود و در عوض این که روبر را از ایتالیا تقویت کنند و سربازان تازه به یاری او بفرستند نامه‌های شکایت‌آمیز بدو می‌رسید حاکی از زیانها و خطراتی که غیبت وی به بارآورده بود، فی‌المثل شورش بلاد و بارونهای آپولیا و اضطراب و نگرانی پاپ و حمله هانری پادشاه آلمان یا نزدیک شدن او. روبر گمان می‌کرد که حضور شخص وی سلامت عامه را کافست و به این گمان چندان مطمئن بود که به کشتی در نشست که یک بادبان بیش نداشت و بقیه سپاه خود را تحت فرماندهی پسرش و کنتهای نورمانی نهاد و بوهمی‌موندرا نصیحت فرمود که آزادی کسانی را که همشأنان ویند محترم شمارد و کنتها را اندرز داد که سیادت رهبر خود را فرمانبردار باشند. فرزند گیزکار قدم در جای پای پدر نهاد و یونانیان این پدر و پسر ویرانگر را به کرم درخت و ملخ تشبیه کرده‌اند که آنچه از برگ درختان را که از آفت دندان کرم برکنار مانده است ملخ فرومی‌بلعد. پسر گیزکار پس از پیروزی در دو نبرد با امپراطور به جلگه تسالی فرود آمد و لاریسارا که مملکت داستانی اشیل و حاوی خزائن ثروت و ذخائر جنگی امپراطور بیزانس بود محاصره کرد. با این همه نباید از تمجید ثبات و دلاوری و حزم و تدبیر الکسیوس امتناع نمائیم که چنین تمجیدی به حق است زیرا که وی شجاعانه با مصائب آن ایام مبارزه کرد. فی‌المثل هنگامی که دولت فقیر و محتاج بود الکسیوس به جسارت هر چه تمامتر اشیاء گرانبهائی را که زینت بخش کلیساها بود و زائد می‌نمود متصرف گردید و عشائری از مالداویا^۱ را جایگزین مانویانی کرد که خدمت سپاه وی را ترك کرده بودند، و هفت هزار ترك

دیگر را برای جایگزینی و انتقام قتل برادران ایشان و تقویت سپاه خود به سربازی گماشت، و سربازان یونانی را به تمرین-سواری و تیراندازی آموخت و بر آن داشت که هر روز در فن کمین کردن و تغییر موضع ممارست نمایند. چون الکسیوس به تجربه آموخته بود که سواران هول‌انگیز فرانکی هنگامی که از اسب به زیر می‌آیند دیگر لایق پیکار نیستند و تقریباً از حرکت عاجزند پس تیراندازان خود را فرمان داد که اسب را نشانه کنند نه سوار را، و انواع دامها و تیغ‌های تیز آهنین بر روی زمینی می‌پراکندند که ممکن بود حمله‌گاه سواران فرانکی گردد. در حوالی لاریساطول حوادث جنگ بسیار و موازنه برقرار بود. شجاعت بوهی موند پیوسته بارز و غالباً قرین توفیق بود اما یونانیان به دسیسه‌ای اردوگاه وی را غارت کردند. دست یافتن به شهر لاریسا بواسطه استحکامات آن امکان پذیر نبود و کتتهای ناراضی ورشوت‌ستان لوای بوهی موند را ترك کردند و در وفای به عهد خیانت نمودند و در سپاه امپراطور به خدمت او پیوستند. الکسیوس بر خوردار از مزیت پیروزی اما نه از شرف آن به قسطنطنیه بازگشت و فرزند گیزکار پس از تخلیه سرزمینهای که گشوده بود و دیگر قادر به دفاع از آنها نبود به کشتی در نشست و به ایتالیا بازگشت و پدری که قدر لیاقت وی را می‌شناخت و در بد حادثه با او همدردی مینمود وی را در آغوش گرفت.

در میان ملوک لاتینی که متحد الکسیوس و دشمن روبر بودند نیرومندترین و آماده‌ترین ایشان در یاری و مددکاری هانری سوم یا چهارم پادشاه آلمان و ایتالیا و امپراطور آینده مغرب بود. نامه سلطان یونانی به برادرش پراز اظهار دوستی صمیمانه و حاکی از آرزومندی اوست که اتحادشان به وسیله پیوندها و علائق کشوری و خانوادگی تقویت شود. الکسیوس هانری را هنگام پیروزی در جنگی که به حق و برای دین بود تبریک می‌گوید و شکایت می‌کند که اقدامات گستاخانه روبر نورمانی وضع اقتصادی امپراطوری وی را در هم آشفته و بی‌رونق نموده است. سیاهه هدایای وی نماینده آداب و رسوم عصر او و عبارت بود از زرین تاجی کنگره‌دار و صلیبی مروارید نشان که برسینه بیاویزند و جعبه‌ای حاوی آثار

و بقایای قدیسین با نام والقاب ایشان و گلدانی بلورین و گلدانی دیگر از نوعی سنگ عقیق و روغن بلسان که به احتمال بسیار از مکه می‌آوردند و یک صدخلعت ارغوانی، و براینها همه تحفه‌ای گران وزن‌تر افزود و آن عبارت بود از چهل و چهار هزار بیزانسی^۱ طلا و وعده پرداخت دویست و شانزده هزار سکه دیگر از همان نوع به مجرد اینکه هانری با سپاه وارد سرزمین آپ‌یولیا شود و همپیمانی خود را با الکسیوس به ضد دشمن هر دو به سوگند تأیید کند. هانری آلمانی که هم اکنون در رأس سپاهی در لمباردی بود پیشنهادها و تحفه‌های سخاوتمندانه را پذیرفت و لشکر به جنوب برد، اما آوازه نبرد دوراتزو سرعت حرکت وی را متوقف گردانید و بازگشت شتابزده روبر که از اثرات نیروی سپاه و نام‌آوری هانری بود بارشوه امپراطور یونانی برابر و از آن نیز بیشتر بود. هانری بانورمانها که دشمن آشتی ناپذیرا و متحد و تابع گریگوری هفتم بودند صادقانه خصومت می‌ورزید، و آتش نزاع دیرین پاپ و سلطان اخیراً به سبب تعصب دینی و مطامح این کشیش مغرور شعله ور شده و برسبیل قصاص هر یک از ایشان معاند خود را بی‌منزلت نموده و رقیبی را بر سریر فرمانروائی دینی یا دنیوی او نشانده بود. پس از شکست و مرگ متمرّد اسواییائی^۲ که به ضد او قیام نموده بود هانری به ایتالیا فرود آمد تا تاج شاهنشاهی را بر سر نهد و کشیش غاصب را از واتیکان بیرون راند. اما مردم رم دوستدار گریگوری بودند و جانب مدعای وی را نگاه داشتند، و قوت بخش عزم ایشان نقدینه و سربازانی بودند که از آپ‌یولیا می‌فرستادند، و به این سبب پادشاه آلمان شهر مذکور راسه بار محاصره کرد ولیکن سعی او همه‌بی اثر بود. چنان که گفته‌اند هانری در سال چهارم اشراف رم را به زریزانسی فاسد و رشوت‌ستان کرد یعنی اشرافی را که قلاع و قصرها و املاک ایشان بر اثر جنگ ویران گردیده بود. دروازه‌ها و پلها و پنجاه اسیر که در گرو گرفته بودند همه را تسلیم وی کردند و پاپ غاصب کلمان سوم را در کلیسای لاترانی با مراسم خاص مذهبی وقف خدمت خدا کردند، و پاپ حق‌شناس سپاسگزار در واتیکان تاج بر سر حامی خویش نهاد

و هانری که اکنون امپراطور بود به منزله جانشین قانونی اگوستوس و شارلمان در کاپی‌تول منزل کرد. برادر زاده گریگوری هنوز از ویرانه‌های سپتی‌زونیوم^۱ دفاع می‌کرد و پاپ را در قلعه سن آنژلو منصوب کردند و امید نهائی او به ولاء و دلاوری تابع نورمانی خود بود. در دوستی این دو بعلت زیانهائی که از هم برده و شکایتی که از یکدیگر داشتند زمانی وقفه‌ای به میان آمده بود اما در این هنگام ضرورت، آنچه گیزکار را به عمل برانگیخت سوگندی بود که وی را ملزم به اداء تکلیف نموده و نیز نفع شخصی که مؤثرتر است از سوگند، و دوستداری شهرت و دشمنی او با دو امپراطور، و هم به این سبب بود که وی رایت مقدس دین را برافراشت و بر آن شد که به یاری سلطان رهبران دینی (یعنی پاپ) بشتابد، و برای این کار فی الفور لشکری فراهم آورد از شش هزار سوار و سی هزار پیاده و این کثیرترین سپاه او بود و هنگام لشکرکشی به سالرنو تحسین و آفرین مردم و امید فضل الهی مشوق وی گردید. هانری که در شصت و شش نبرد هرگز شکست نیافته بود اکنون با نزدیک شدن گیزکار لرزان و هراسان شد و ناگهان اموری ضروری به یادش آمد که حضور وی را در لمباردی لازم می‌آورد، و رومیان را وصیت نمود که در ولاء و اخلاص پایداری نمایند و سه روز پیش از دخول نورمانها شتابزده عقب نشینی کرد. در مدتی کمتر از سه سال فرزند تانکرد اوت ویلی از افتخاری عظیم برخوردار گردید زیرا که وی پاپ را نجات داد و دو امپراطور مشرق و مغرب را به نیروی قدرت مجبور کرد که از پیش سپاه پیروزمند او بگریزند. ولیکن بلایائی که بررم گذشت پیروزی روبرگیزکار را تیره‌گون نمود. به یاری دوستان گریگوری دیوارها را سوراخ کرده یا از آنها بالا رفته بودند اما هواخواهان امپراطور هنوز فعال و نیرومند بودند و روز سوم مردم شوریدند و فتنه‌ای شدید بر پا کردند و کلامی شتابزده در انتقام گرفتن یا دفاع از فاتح به منزله اشاره‌ای برای غارتگری و آتش افروزی بود. اعراب سیسیل که اتباع روجر و در خدمت سپاه برادر وی بودند از این فرصت نیک استفاده کردند تا شهر مقدس مسیحیان را غارت کنند و بی حرمت

نمایند ، و هزاران تن از مردم شهر در پیش چشم متحدان پدر روحانی خود وبه دست ایشان در معرض خطر تجاوز و قتل و اسارت قرار گرفتند و قسمت عظیمی از شهر از کلیسای لاترانی تا کلیسیوم در کام آتش فرو رفت و متروک گردید . گریگوری از شهری که اکنون در آن منفور خلق بود و شاید مردمش دیگر از او نیمی نداشتند به کاخ سالرنو پناه برد و ایام آخر عمر را هم در آنجا سپری کرد . پاپ حيله گر ممکن بود که گیزکار را به دریافت تاج سلطنت امپراطوری روم امیدوار و نفس خویشتن بین او را به این طریق خشنود کند ، اما اقدامی چنین که آتش مطامح روبر نورمانی را شعله ور می نمود اخلاصمندترین ملوک آلمان را ناچار بر آن می داشت که مهر از او بگیرند و الی الابد با او بیگانه شوند .

بقیه این فصل شرح مختصر دیگر نزاعهای نورمانها با امپراطوری مشرق و مغرب است . روجر پادشاه سیسیل به یونان لشکر کشید و لوئی هفتم پادشاه فرانسه را در سال ۱۱۴۶ میلادی نجات داد . در عوض مانوئل امپراطور نورمانها را عقب نشاند وبه آپ یولیا و کالابریا حمله برد (۱۱۴۸-۱۱۵۵) ولیکن تدابیر وی برای باز پس گرفتن امپراطوری مغرب از این پیشتر نرفت . در ۱۱۹۴ میلادی هانری ششم سیسیل را متصرف گردید و سلسله نورمانها در ناحیه مدیترانه ضعیفتر شد چندان که در سال ۱۲۰۴ به پایان رسیده بود .

مملکت روم

فصل پنجاه و هفتم

فتح اورشلیم به دست ترکان سلجوقی

ترکان سلجوقی نخستین ملت در میان مللی بودند که به فرمان تقدیر سقوط نهائی امپراطوری روم را باعث آمدند. پس از لشکرکشی به هندوستان و مسخر نمودن ایران، ترکان سلجوقی به متصرفات آسیائی روم حمله بردند و در سال ۱۰۷۱ میلادی به رهبری الب ارسلان رومیان را شکست دادند و رومانوس دیوژن امپراطور را به اسیری گرفتند. در دوران بیست ساله بعد امپراطوری سلجوقی در ظل سلطنت ملکشاه فرزند الب ارسلان به اوج رونق و کامکاری رسید و متصرفات رومی آسیای صغیر تحت سلطه سلیمان قرار گرفت که سلاله سلجوق بود.

مملکت روم

پس از فتوحات خلفاء عرب تأسف انگیزترین زیان و خذلانی که بر دین عیسوی و دستگاه امپراطوری رسید استقرار ترکان در آناتولی و آسیای صغیر بود. سلیمان دین اسلام را منتشر کرد و به این سبب به حق ملقب به غازی گردید و نام مملکت جدید رومیان یا ملک روم بر فهرست اسامی جغرافیائی شرقی افزوده شد. در وصف مملکت روم گفته اند که عرصه آن از فرات تا قسطنطنیه و از دریای سیاه تا مرزهای سوریه را فرا میگرفت و پر بود از معادن نقره و آهن و زاج و مس، غله و انگور و شراب فراوان و گاو و گوسفند و اسبان بسیار به بار می آورد. از ثروت لیدیه و هنر یونان و جلال و شکوه دوران اگوستوسی جز در کتابها و ویرانه های

قدیم اثری نبود و اما چشم فاتحان ترك^۱ نه کتاب و نه ویرانه را باز نمی‌شناخت. با اینهمه در انحطاط کنونی نیز آناتولی هنوز حاوی چند شهر معمور ثروتمند است ولیکن در دوران امپراطوری بیزانسی شمار بلاد به مراتب افزونتر و ثروت و وسعت آنها به مراتب بیشتر بود. به انتخاب سلطان شهر نیس را که پایتخت بیت‌نیا بود برای ساختن قصر و باروئی مستحکم برگزیدند، و مقر سلسله سلجوقی روم را در یکصد میلی قسطنطنیه برپا کردند و الوهیت مسیح را در همان عبادتگاهی انکار و استهزاء نمودند که نخستین شورای عمومی پیروان مذهب کاتولیکی آن را رسماً اعلان کرده بود، و اصل توحید و رسالت محمد(ص) را در مساجد به وعظ ابلاغ و معارف عربی را در مدارس تعلیم کردند، و رأی قضات موافق با قوانین اسلامی صادر میشد، و آداب و رسوم ترکان و زبان ایشان در بلاد آسیای صغیر رائج گردید و اردوهای لشکریان ترك در سراسر دشتزاران و کوهستان‌های آناتولی استقرار یافت. مسیحیان یونانی در بجای آوردن آداب مذهب خود آزاد بودند اما شرائط برخورداری از این آزادی سخت و عبارت بود از پرداخت جزیه و عبودیت مطلق. با این همه کلیساهای ایشان را بی‌حرمت و کشیشان و اسقفانشان را موهون نمودند، و مسیحیان را مجبور کردند که رنج پیروزی کافران^۲ و ارتداد برادران دینی خویشان را تحمل نمایند و نشان ختانت را به گزلك بر هزاران كودك نهادند و هزاران اسیر را بخدمت اربابان گماشتند یا وقف لذت ایشان نمودند. پس از آن که آسیای صغیر از دست رفت اثناکیه همچنان در اخلاصمندی نخستین خود به قیصر و مسیح پایداری می‌نمود، ولیکن این متصرفه اکنون یکه و تنها و از حمایت رومیان محروم و از هر سوی در میان دول نیرومند مسلمان محصور بود. اگر فرزند فیلاریتوس^۳ حاکم شتابزده به کاخ نیس نیامده و وعده نکرده بود که جائزه‌ای ارزنده یعنی پدر خویشان را تسلیم سلیمان نماید فیلاریتوس از فرط نومیدی بر آن

۱ - در متن Scythian یا سکائی. این نام را گیبون به رسم ایام خود به چند قوم مختلف اطلاق کرده است منجمله ترکان و اعراب اما تحقیقات علمی در ایام ما سرزمین این قوم و حدود آن را مشخص تر نموده و اطلاعات دیگری نیز به دست داده است.

۲ - کنایه از مسلمانان

۳ - Philaretus

میشد که دین خود و پیمان وفاداری را فدا کند اما فرزند گناه پدر را مانع آمد. سلطان جاه طلب سوار بر اسب شد و در دوازده شب (زیرا که روزها می‌آسود) راه ششصد میلی رفت و مهم خطیری را که در پیش گرفته بود نهان از همه کس چنان به سرعت انجام داد که انتاکیه مغلوب و فرمانبردار شد و بلاد تابع آن تا لاذقیه و حدود حلب همه از مثال پایتخت پیروی نمودند. متصرفات سلیمان و قلمرو سلطنت او از لاذقیه تا تراس در کنار بسفر که بازوی سن ژرژ خوانده میشود، چندان وسیع بود که طی درازنای آن سفری سی روزه و مسافت پهنایش از صخره لیقیه تا بحر اسود سفری تقریباً ده پانزده روزه میشد. بی‌اطلاعی ترکان از فنون دریانوردی حافظ سلامت امپراطور بود اما سلامتی ننگین، و به محض این که کاروانی از دوستان کشتی جنگی به دست اسیران یونانی برای ترکان ساخته شد الکسیوس را در درون حصار پایتخت لرزه بر جان و تن افتاد و مراسلات حزن‌انگیزی نوشت و در سراسر اروپا منتشر کرد تا لاتینیان را به رحم آورد و نقشی از ضعف و خطر و غنای شهر کنستانتین را برای مشاهده ایشان بنگارد.

فتح اورشلیم به دست ترکان

جالب‌ترین فتوحات ترکان سلجوقی همانا فتح اورشلیم بود که بزودی عرصه پیکار ملل مختلف گردید. ساکنان شهر تسلیم عمر خلیفه اسلام شدند به این شرط که مالشان و مذهبشان در امان باشد ولیکن مقررات معاهده را خداوند گاری تفسیر می‌کرد که با او مخالفت نمودن خطرناک بود و در چهارصد سال سلطنت خلفاء جو سیاسی اورشلیم دائم در تغییر و تحول و زمانی طوفان زده و گاه از پرتو آفتاب امن و وفاق تابناک بود. بواسطه افزایش جمعیت و شمار کسانی که اسلام آوردند مسلمانان شاید خود را در غصب سه ربع از شهر معذور دانستند و لیکن محله خاصی به بطریق اعظم و کشیشان و پیروان او اختصاص یافت و خراجی بمبلغ دو سکه طلا وجهی بود که ایشان برای حفظ خود به مسلمانان می‌پرداختند و مدفن حضرت مسیح و کلیسای رستاخیز همچنان در دست پیروان عیسی بود،

پیروانی که قسمت اعظم ایشان با اورشلیم بیگانه و مردمی به نسبت خوب بودند. فتح اعراب مانع زیارت اورشلیم نشد بلکه مسیحیان را به زیارت ارض مقدس برانگیخت و شوقی که همیشه مردم را عازم این سفرهای خطرناک نموده بود اکنون از نیروی عواطف خشم و اندوه که دویار متجانسند قوت پذیرفت. خیلی از زائران از مغرب و از مشرق پیوسته به زیارت مدفن مقدس مسیح و حریمهای مجاور آن می‌شتافتند علی‌الخصوص هنگام عید فصح و یونانیان و لاتینیان و نستوریان و یعقوبیان و قبطیان و حبشیان و ارمنیان و گرگوریانها هر یک مخارج نگاهداشت نمازخانه‌ها و معاش کشیشان و فقیران جماعت مذهبی خویشان را می‌پرداختند. آهنگ موزون دعاخوانی به آن همه السنه گوناگون و عبادت آن همه ملل مختلف در مکانی که معبد مشترک ایشان بود باید تماشاگهی مهذب روح و نماینده آرامش و وفاق بوده باشد ولیکن تعصب پیروان مذاهب مختلف مسیحی بواسطه کینه‌توزی و بدخواهی و انتقام‌جویی ایشان باخشونت‌ی بیشتر آمیخته شد. در مملکت عیسای درد کشیده‌ای که دشمنان خود را بخشوده بود مسیحیان خواستند که بر برادران دینی خود فرمان برانند و ایشان را به سبب معتقدات مذهبی که داشتند بیازارند. در میان مسیحیان قوم فرانک به سبب کثرت عدد و روح دلاوری تفوق را حق خویشان دانست و عظمت شارلمان حافظ سلامت زائران لاتینی و کاتولیکی شرقی گردید و این امپراطور متدین به دادن صدقه نیازمندان کارتاژ و اسکندریه و اورشلیم را دستگیری کرد و ایمان و اخلاص او موجب تأسیس یا تعمیر صومعه‌های بسیاری در فلسطین شد. هارون الرشید، بزرگترین خلیفه عباسی «برادر» مسیحی را به سبب مشابَهت وی در علو نبوغ و قدرت سلطانی محترم می‌شمرد و دوستی ایشان پیوسته به دادن و گرفتن هدایا و فرستادن سفیران به نزد یکدیگر مستحکم می‌شد، و خلیفه عباسی بی‌آنکه حقوق سلطانی خویشان را بدو واگذارد کلید مدفن مقدس مسیح و شاید شهر اورشلیم را نیز به امپراطور تقدیم نمود. در ایام انحطاط سلطنت کارلوینجائی^۱ جمهوری آمافی پیشبرنده منافع دین و تجارت بود و کشتیهای آن

زائران لاتینی را به سواحل مصر و فلسطین می‌رسانید و کالاهائی وارد می‌کردند که ایشان را مستوجب لطف خلفای فاطمی و پیمان اتحاد نیز کرد. بازار مکاره‌ای همه ساله بر فراز تپه جلجشه (قتلگاه عیسی) ترتیب می‌یافت و بازرگانان ایتالیائی صومعه و بیمارستانی به نام یحیای مقدس اورشلمی تأسیس کردند و این دو مؤسسه مهد جماعتی زهبانی و جنگی گردید که از آن وقت همچنان در جزیره رودس و مالت فرمانروائی کرده است. اگر زائران مسیحی به تبجیل و توقیر مزار پیامبر خود اکتفاء می‌نمودند آنگاه پیروان محمد (ص) در عوض ملامت نمودن به تقلید از زهد و ولاء ایشان می‌پرداختند، ولیکن مسلمانان که موحدینی سخت‌کوش بودند از آداب عبادتی که نماینده ولادت و مرگ و رستاخیز پروردگار بود غضبناک می‌شدند و تمثالهای قدیسین مسیحی را بت می‌خواندند و به این طریق بر آنها داغ ننگ می‌نهادند و به آتشی که معجزآسا در شب عید فصیح در ضریح مقدس شعله‌ور می‌گردید به خشمگینی تبسم می‌نمودند. این خدعه مذهبی را که اول بار در قرن نهم اختراع شد صلیبیون لاتینی اخلاص‌مندان عزیز می‌داشتند و کشیشان فرقه‌های مذهبی یونانی و ارمنی و قبطی هر سال آن را تکرار می‌کنند و ناظران ساده لوح را از برای نفع خود و فرمانفرمایان ستمگر خویشتن می‌فریبند. در هر دوری از زمان اصل تسامح از عقل سلیم که طالب سود است نیرو پذیرفته و تقویت شده است، و دخل پادشاه و سردار سپاه او هر سالی به واسطه خرجی که هزاران زائر بیگانه می‌کردند و خراجی که می‌پرداختند افزونتر می‌شد.

تحوالی که قضیب سلطنت را از خلفای عباسی به خلفای فاطمی منتقل کرد به سود اورشلیم بود نه به زیان آن زیرا که پادشاهی مقیم مصر به اهمیت دادوستد با مسیحیان واقف‌تر و امراء فلسطین را از سلطه وی و قدرت قانون فاصله کمتر بود. اما سومین خلیفه فاطمی یعنی الحاکم مشهور جوانی سودازده بود که بواسطه استبداد و بی‌دینی نه از خدا و نه از خلق خدا می‌ترسید و سلطنت او مخلوطی از حماقت و فسق و فجور لجام گسیخته بود. این خلیفه غافل از قدیمترین عادات و رسوم مصریان زنان را مجبور کرد که مطلقاً پای از خانه بیرون نهند و قیدی

که برایشان نهاد زن و مرد همه را به فریاد و فغان آورد و غوغای مردم خشم او را برانگیخت و برآتش داشت که به قسمتی از قاهره قدیم آتش در زند و سربازان نگهبان و مردم شهر چندین روز درگیر و دار نبرد بودند و خون بسیار ریخته شد. در ابتدا خلیفه خویشتن را مسلمانی غیور و منعمی خیر و مؤسس مساجد و مدارس خواند و هزار و دویست و نود نسخه قرآن را بخرج او به خط زر نوشتند، و به فرمان وی تا کستانهای مصرعلیا را ویران کردند، و این مرد خودیین بزودی به امیدی تازه خشنود شد و آن آوردن دینی جدید و شهرتی برتر از شهرت پیامبری بود و او خویشتن را صورت مرئی ذات نامرئی باریتعالی خواند که پس از نه بار «ظهور» در این دنیا سرانجام خویشتن را در وجود شاهانه الحاکم برعالمیان آشکار نمود. به ذکر نام الحاکم یعنی خداوندگار زندگان و مردگان زانوها همه به عبادت خم می‌شد و آداب و رسوم مذهب وی را بر فراز کوهی نزدیک قاهره به جای می‌آوردند. شانزده هزار نفر که به مذهب وی گرویده بودند ذیل آئین‌نامه وی امضاء نهادند، و هم اکنون نیز مردمی مستقل و جنگجوی یعنی دروزیهای جبل حوران در لبنان به خدائی حاکم و زنده بودن این دیوانه مرد ستمگر معتقدند و آن را باور دارند. الحاکم در سمت خدائی خود از یهودیان و عیسویان نفور بود زیرا که ایشان خادمان رقیبان او (یعنی عیسی و موسی) بودند اما بقایائی از معتقدات پیشین و نیز خرم و تدبیر او را هنوز به ظاهر هواخواه شریعت محمد(ص) می‌نمود، ولیکن مظالم جائزانه وی در مصر و فلسطین باعث آمد که گروهی شهید و جمعی مرتد شوند و به حقوق و مزایای خاص پیروان مذاهب دیگر نیز توجهی نمود و ایشان را اعم از بومی و بیگانه از بجای آوردن آداب عبادت خود ممنوع نمود. پرستشگاه مسیحیان عالم یعنی کلیسای رستاخیز را تا پی ویران و نور باران ایام عید فصیح را که آیتی بود متوقف کرد، و برای خراب کردن غاری در صخره که در واقع شامل مدفن مسیح است بی‌حرمتی‌ها نمودند و جدوجهد بسیار کردند. به شنیدن خبر هتک حرمت مدفن مسیح ملل اروپائی متعجب و غمگین شدند اما در عوض آن که سلاح برگیرند و به دفاع از اورشلیم بپردازند به

سوزاندن و طرد یهودیان اکتفا کردند زیرا که ایشان را مشاوران سری آن کافر بی‌فرهنگ دانستند. با اینهمه بواسطه ناپایداری یا توبه الحاکم خلیفه مصائب اورشلیم تا حدی کمتر گردید و تسکین پذیرفت و فرمانی برای مرمت یا تجدید بنای کلیساها به مهرشاهانه مهوور شد اما در همین وقت فرستادگان خواهرالحاکم، خلیفه ستمگر را کشتند. خلفای بعد دوباره از اصول مذهب و مبادی ملکداری پیروی نمودند و مردم را آزادی مذهب اعطاء و بیاری امپراطور متدین قسطنطنیه مدفن مقدس را دگر باره بر روی ویرانه سابق آن برپا کردند و زائران پس از اندک زمانی که از سفر زیارت امساک کرده بودند با اشتهای بیشتر به خوان ضیافت روحانی بازگشتند. امکان سفر به فلسطین از طریق دریا نادر بود و خطر به کرات روی می‌نمود و لیکن ایمان آوردن مردم مجارستان به مسیحیت باعث آمد که راهی ایمن از خطر میان آلمان و یونان گشوده شود. استفان مقدس که مبلغ دین مسیح در مملکت خود بود برادران دینی خویشان را مدد میکرد و رهبری می‌نمود و اینان از بلغراد تا انتاکیه یعنی فراخنای ملک عیسویت را سراسر پیاده طی می‌کردند. در میان قوم فرانک شور زیارت چنان رایج بود که از مثال ایام پیشین نیز برگذشت و راهها پوشیده از جمع کثیر زائران زن و مرد از هر طبقه‌ای و مرتبتی به مجرد بوسیدن قبر عیسای مسیح به بیزاری خود از دنیا و هراچه در اوست اقرار می‌آوردند چندان که پادشاهان و اسقفان دیگر به امور قلمرو فرمانروائی خود عنایتی نمی‌نمودند، و جماعات کاروانیان مؤمن که به زیارت می‌رفتند مقدمه لشکرهای بسیاری بودند که در دوران بعد تحت لوای صلیب به جنگ رفتند. تقریباً سی سال پیش از نخستین جنگ صلیبی اسقفان منتز^۱، اوت رخت^۲، بامبرگ^۳ و رتیزبون^۴ رهسپار این سفر پرزحمت شدند که آغازش رود رن و انجامش نهر اردن بود و جمع کثیر همراهانشان بالغ بر هفت هزار نفر می‌شد، و هنگامی که به قسطنطنیه فرود آمدند امپراطور ایشان را به رسم مهمان‌نوازی پذیرفت و لیکن تفاخری که به ثروتمندی نمودند اعراب حریص متهور را به حمله برانگیخت. زائران به اکراه

و دقت و وسواس شمشیر کشیدند و در دهکده کاپرنوم^۱ به محاصره دشمن گرفتار آمدند و آن را تحمل کردند و امیر رشوتستان لشکر خلیفه فاطمی ایشان را حمایت کرد و نجات داد. پس از زیارت اماکن مقدس زائران به عزم بازگشت به ایتالیا به کشتی درنشتند، اما فقط دوهزار تن به سلامت به وطن رسیدند. اینگلفوس^۲ دیر ویلیام فاتح که زائران را رفیق راه بود می گوید که چون از نورماندی عزم رحیل کردیم سی سوار ستر دلاور مجهز به همه اسباب لازم بودیم و هنگام بازگشت و عبور از جبال آلپ بیست زائر نخل به کف^۳ عصا به دست انبان بر پشت. پس از شکست رومیان حمله ترکان آرامش خلفاء فاطمی را برهم زد. یکی از نواب ملک شاه یعنی آتسیز^۴ خوارزمی در پیشاپیش سپاهی نیرومند به سوریه لشکر کشید و دمشق بسبب قحط تسلیم شمشیر تیز مهاجمان گردید. شهر حمص^۵ و دیگر بلاد این متصرفه رومی سیادت خلیفه عباسی و سلطان ایران را پذیرفتند و سپهسالار فاتح بی آنکه با مقاومتی مقابل شود همچنان پیش رفت تا به کرانه رود نیل رسید. خلیفه فاطمی خویشتن را آماده فرار به قلب افریقا می کرد، اما مردم قاهره و زنگیانی که جزء نگهبانان وی بودند از نوبیدی حمله ای سخت کردند و سردار ترك را از مرز مصر عقب راندند. آتسیز خوارزمی هنگام عقب نشینی به مراد دل غارت و کشتار کرد و قاضی و دبیران اورشلیم را به اردوگاه خود فرا خواند و به قتل رساند، و بعد از اعدام ایشان سه هزار تن از مردم شهر را نیز کشت و سلطان تکش برادر ملک شاه که با عنوانی برتر و سپاهی سهمگین تر در سوریه و فلسطین ملک میراند آتسیز را به سبب خونخواری یا شکست او بزودی سیاست نمود سلسله سلجوقی تقریباً بیست سال در اورشلیم سلطنت کرد، اما سپهسالاری وراثی و سرزمین شهر مقدس اورشلیم نیز به آرتق رئیس یکی از عشائر ترکمن سپرده یا به حقیقت به دست او رها شده بود. فرزندان آرتق پس از رانده شدن از

۳ - علامت مسرت و شادمانی و پیروزی

۲ - Ingolfus

۱ - Capernaum

۴ - آت سیز پسر محمد پسر انوشته کین که در سال ۵۲۱ یا ۵۲۲ هجری جانشین پدر خود شد و مانند وی از ملوک تابع سلطان سنجر بود. رجوع شود به دائرة المعارف اسلامی. ۵ - Hems - معرب اسمای قدیم در مرکز سوریه.

فلسطین دو سلسله پادشاهی در مرزهای ارمنستان و آشور تشکیل دادند. مسیحیان شرقی و زائران لاتینی از تحولی که در عوض دولت قانونی و اتحاد قدیم با خلفاء، آهنین طوق حکومت بیگانگان «شمالی» را برگردن ایشان نهاده بود متأسف بودند. سلطان ترکان در دربار و اردوگاه هنر و راه و رسم ایرانیان را اختیار کرده بود، اما از جماعت ترکان و مخصوصاً عشایر گله دار ایشان هنوز رایحه بهائم صفتی بیابانیان به مشام می رسید. ممالک آسیای غربی از نیس تا اورشلیم صحنه منازعات داخلی و خارجی بود و مردم شبانزاده فلسطین در مرز بی ثبات این عرصه پهناور تسلطی ناپایدار داشتند و ایشان را نه فراغ و نه اهلیت آن بود که در انتظار سود کندرسی بسربرند که از آزادی تجارت و مذهب حاصل می آید. زائرانی که از خطرات بسیار می گذشتند و به اورشلیم می رسیدند پیش از آنکه به توفیق زیارت مدفن مقدس نائل آیند و سلامی کنند گرفتار ظلم دولتیان می شدند یا اسیر مردمی که مالشان را به یغما می بردند. خشونت ذاتی یا تعصب تازه یافته، ترکمن ها را بر آن می داشت که به روحانیون هر فرقه ای توهین نمایند، چندان که دست در موی بطریق اعظم انداختند و او را کش کشان از روی سنگفرش کوچه ها بردند و به درون سیه چالی افکندند تا از مریدان مشفق و دلسوخته او به زور فدیة بستانند. مراسم عبادت نیز غالباً بواسطه خشونت اربابان بهائم صفت اورشلیم در کلیسای رستاخیز مشوش می شد و داستان حزن انگیز اسقف و شرح آشفستگی کلیساها هزاران هزار از مردم هیجان زده اروپا را بر آن داشت که تحت لوای صلیب برای اعانت ارض مقدس رهسپار اورشلیم شوند. اما چه ناچیز می نماید مجموع نابکاریهایی که گفتیم اگر آنها را با کفران الحاکم خلیفه و هتک حرمتی که وی از دین نمود مقایسه کنیم؛ کفرانی که مسیحیان لاتینی چنان به شکیبائی تحملش کردند! اما اخلاف مسیحیان آن روز را محرکی خفیفتر برمی انگیزخت زیرا که ایشان مردمی تند خشم تر بودند، و روحی تازه در جانبداری از دین و سیادت پاپ ظاهر گشته و عصبی سخت حساس به درد آمده و تا قلب اروپا را مرتعش کرده بود.

جنگهای صلیبی

فصل پنجاه و نهم

لوئی مقدس و جنگهای صلیبی ششم و هفتم. از دست رفتن انتاکیه و عکا و اورشلیم.

تسخیر اورشلیم به دست ترکان شوری روحانی و دلبستگی وافر به امور دنیوی در اروپای غربی پدید آورد و نتیجه این دو جنگهای صلیبی بود. در سال ۱۰۹۹ میلادی گودفری دوبوئیون اورشلیم را باز پس گرفت و دولتی در آن جای استقرار یافت. صلاح الدین ایوبی اورشلیم را در ۱۱۸۷ میلادی فتح و آن دولت را منقرض کرد و از کوششهای بعد برای تسخیر مجدد اورشلیم توفیقی حاصل نیامد.

گیبون شرح جنگهای صلیبی را در فصل ۸ آغاز میکند و جنگ صلیبی چهارم را که بلا واسطه اثر بسیار در انهدام امپراطوری روم داشت وصف نمیکند تا فصل شصتم و ما شرح مذکور را به تمامی در این کتاب آورده ایم.

لوئی مقدس و جنگ صلیبی ششم و هفتم

از هفت جنگ صلیبی دوتای آخرین را لوئی نهم پادشاه فرانسه برعهده گرفت و آزادی خود را در مصر و جان خویش را در ساحل افریقا از دست داد. بیست و هشت سال پس از مرگ این پادشاه وی را رسماً در رم در زمره قدیسین بشمار آوردند و سهل و آسان شصت و پنج معجزه کشف کردند و به سوگند مؤکد شهادت دادند که معجزات مذکور حق پادشاه متقی را به مقام قداست ثابت مینماید. اما گزارش تاریخ گواهی صادق تر و درست تر است و تاریخ میگوید که فضیلت

مردانگی و ملکات پادشاهی و قهرمانی همه در وجود لوئی جمع آمده و روح جنگاوری در او با لطف دوستداری عدالت در آمیخته بود. لوئی در روابط شخصی و امور دیوانی پیوسته جانب عدل را نگاه میداشت و پدر ملت و دوست همسایگان و خصم رعب‌انگیز کفار بود. ولیکن تعصب مذهبی در کمال قدرت و با همه اثرات مشؤومش یگانه چیزی بود که او را تیره رای و سیه اندرون کرد، و زهد و ولاء دینی وی را برآن داشت که مانند راهبان فرانسیسی و دومینیکی تن به ننگ سؤال در دهد و دشمنان دین را با تعصبی خونخوارانه و بیرون از حد شعور ییازارد، و او که بهترین پادشاهان بود دوبار تخت سلطنت را ترك کرد و چون فارسان^۱ دوره گرد در طلب تجارب روحانی رهسپار دیارهای دیگر شد. اگر مورخی راهب میخواست در وصف خصائص ذاتی لوئی چیزی بنگارد بی شک به شرح پست‌ترین خصیصه او که ذکر کرده‌ایم اکتفا مینمود و از کار خود نیز راضی میشد. ولیکن ژوان ویل^۲ شریف جوانمرد که دوست لوئی و رفیق اسارت او بوده بود به قلم طبع خود نقشی فارغ از غرض از عیوب و فضائل وی کشیده و از اطلاع مفصلی که دوستی صمیمی بدست داده است به آراء سیاسی شاهنشاهانی بدگمان میشویم که مسبب جنگهای صلیبی بودند و درمی‌یابیم که چنان که غالباً در حقشان گفته‌اند هدف جنگ برانداختن ملوک مهمی بوده است که تابع ایشان بودند. لوئی نهم بیش از همه پادشاهان قرون وسطی در برقراری مجدد امتیازات خاص شاهنشاهان کوشید و در این کار توفیق حاصل کرد، ولیکن این امتیازات را در کشور خود و برای خویشان و اخلاف خویشان حاصل آورد نه در امپراطوری شرقی، و سوگند او نتیجه شور هیجان و بیماری روان بود زیرا لوئی نه فقط جنون زهد و دینداری را رائج کرد بلکه خود نیز بدان گرفتار آمد، و ذخائر مالی و لشکری فرانسه همه را صرف لشکرکشی به مصر کرد و دریای قبرس را سراسر به یک هزار و هشتصد کشتی بادی پوشاند. رقمی خالی از غلو که از شمار لشکر او ذکر کرده‌اند پنجاه هزار نفر

۱ - Knight - errant شهسوارانی در قرون وسطی که برای خطر جوئی و شجاعت نمائی یا رفع مظالم از

Joinville - ۲

دیاری به دیار دیگر می‌رفتند.

است و اگر به اعتراف وی اعتمادی شاید نه هزار و پانصد سوار و یکصد و سی هزار سرباز پیاده از کشتیهای او در ساحل فرود آمدند و در ظل قدرت و سطوت وی ، راسم زیارت را بجای آوردند .

نخستین کسی که از کشتی به ساحل جست لوئی بود سراپا پوشیده از درع آهنین و پیشاپیش وی رایتی از ابریشم^۱ سرخ فام در اهتزاز بود و مسلمانان لرزنده بیمناک اکنون شهر مستحکم دمیاط^۲ را که محاصره شانزده ماهه آن برای پادشاهان پیشین زیان بار آورده بود به اولین حمله لوئی ترك کردند و لیکن دمیاط اولین و آخرین فتح لوئی بود ، و در جنگهای صلیبی پنجم و ششم از همان علل و اسباب در پیکار گاهی تقریباً در همان مکان بلیاتی مشابه پیش آمد و پس از تأخیری که باعث خسارت بسیار شد و تخم مرضی مسری را در اردوگاه سربازان پراکند فرانکها از ساحل دریا به جانب پایتخت پیش رفتند و سخت کوشیدند تا بر سیلی بی موقع که رود نیل را فرا گرفته و مانع پیشرفت ایشان شده بود فائق آیند . بارونها و شهبسواران فرانسوی در منظر چشم پادشاه دلاور خود شجاعتها نمودند و نشان دادند که چگونه در خطر و قواعد انضباط نیز بدیده حقارت می نگرند . برادر پادشاه یعنی کنت آرتوا^۳ با شجاعتی تهورآمیز به شدت بر شهر منصوره حمله برد و کبوتران قاصد به ساکنان قاهره خبر رساندند که کار جنگ بشکست کامل انجامیده است ولیکن سربازی که بعد قضیب سلطنت را به غصب گرفت افواج گریزنده را دوباره گردهم آورد . قسمت اعظم لشکر مسیحیان از طلیعه سپاه خود بسیار دور بودند و آرتوا مغلوب و مقتول گردید . سپاه امپراطور بیزانس پیوسته بر سرمهاجمان بارانی از آلات قتاله فرو میریختند . کشتیهای بادی مصریان بر رود نیل ، و اعراب بردشت و بیابان نامحصور مسلط بودند و ورود خواربار و دیگر وسائل را مانع می آمدند و با گذشت هر روز بر وخامت قحط و مرضی می افزود و مقارن همین ایام دریافتند که عقب نشینی لازم است اما انجام پذیرفتنی نیست . نویسندگان بیزانسی معتقدند که اگر لوئی اتباع خود را بی دفاعی رها کرده

۱ - Oriflamme رایت سلطنت فرانسه که از ابریشم سرخ و کناره اش چاک زده بود تا بشعله آتش بماند.

۲ - Damietta ۳ - Artois

بود شاید خود جان بدر میبرد اما چنین نکرد و او را با اکثر اشراف زادگان فرانسوی به اسارت گرفتند و کسانی از ایشان را که قادر به پرداخت فدیة یا خدمت نمودن نبودند به سنگین دلی کشتند و دیوارهای قاهره را به حلقه ای از سرهای بریده مسیحیان آراستند ، پادشاه فرانسه را به غل و زنجیر سنگین بار کردند اما فاتح جوانمرد که نواده برادر صلاح الدین بود خلعتی گرانقدر به نزد پادشاه اسیر شده فرستاد نجات لوئی و سربازانش حاصل نیامد مگر با استرداد دمیاط و پرداخت چهارصد هزار سکه طلا. در محیطی که اسباب رفاه و تن آسانی فراهم بود فرزندان منحط یاران پیکار گرنورالدین و صلاح الدین را در برابر زبده جنگاوران اروپائی قدرت پایداری نمانده بود و ایشان به یاری بردگان مسلح خود یعنی مملوکان پیروزمند شدند ، مملوکان بومیان شجاع و جسور تاتاری بودند که در کودکی از بازرگانان سوری خریده شده و در کاخ وارد و گاه سلطان تربیت یافته بودند. ولیکن مصر بزودی نمونه تازه ای شد از خطر دسته هائی از این قبیل ، زیرا این حیوانات درنده خوی را که به جان بیگانگان نشان افکنده بودند خشم چندان برانگیخته شد که ولینعمتان خود را نیز فرو بلعیدند ، و مملوکان مغرور از پیروزی و کشورستانی تورانشاه را که آخرین کس از خاندان خود بود کشتند و از میان قاتلان جسورترین ایشان خنجر از نیام برکشیده به درون خوابگاه پادشاه اسیر رفتند و به کشتن سلطان خود دستهایشان را به خون آلودند. اما ثبات عزم لوئی محترم داشتن او را برایشان لازم آورد و حرص و آز بر سفاکی و تعصب مذهبی فائق آمد و پیمان صلح بسته شد و پادشاه فرانسه و بقیه سپاه او رخصت یافتند که به کشتی نشینند و به فلسطین بروند. لوئی چهار سال تمام در درون حصار عکا وقت تلف کرد و نتوانست اورشلیم را زیارت کند و مایل نیز نبود که عاری از هاله پیروزی به زادگاه خود بازگردد.

پس از شانزده سال که لوئی با حزم و رای درست درسکون و فراغ بسر برد یاد شکست گذشته ناگهان او را برانگیخت تا عازم هفتمین جهاد با مسلمانان شود. در این شانزده سال وضع مالی او به کیفیت سابق بازگشته و مملکتش وسیعتر شده بود و نسلی جدید از مردان جنگاور در عرصه وجود آمده بودند و لوئی

با ایمانی و یقینی تازه در رأس سپاهی شامل شش هزار سوار و سی هزار پیاده عازم سفر دریائی شد. از دست رفتن انتاکیه پادشاه را به خشم آورده و به این جهاد جدید برانگیخته بود و به سبب امیدواری و شوق شدیدی که به عیسوی کردن پادشاه تونس و شستن او به آب تعمید داشت، لوئی به اغوای نفس به ساحل افریقا کشتی راند و سربازان او بشنیدن خبری که دلالت بر وجود گنجینه‌های عظیم در تونس مینمود به تأخیر در سفر اورشلیم رضا دادند. لوئی در تونس به محاصره دشمن گرفتار آمد و فرانسویان را نفس از گرما در سینه گرفت و در روی شن سوزان صحرا مردند و پادشاه در خیمه خود جان سپرد و به مجرد این که چشمش بسته شد فرزند و جانشین او به عقب‌نشینی اشارت کرد. چنان که نویسنده‌ای خوش ذوق گفته است: «و به این طریق است که پادشاهی مسیحی هنگام جنگ با پیروان محمد (ص) نزدیک ویرانه‌های کارتاژ در سرزمینی هلاک گردید که دیدوا پرستش خدایان صوری^۲ را به مردمش آموخته بود».

از دست رفتن انتاکیه

قانونی سخیفتر و جائزانه‌تر از قانونی تنظیم نتوان کرد که بومیان مملکتی را محکوم به عبودیت دائم و قبول سلطه بردگان و بیگانگان نماید. با این همه چنین بوده است وضع مصر در مدتی متجاوز از پانصد سال. نامدارترین سلاطین سلسله بحری و برجی خود از دسته‌های سربازان تاتاری و چرکسی برخاستند، وجانشینان ییست و چهار ییگ یا امیرلشکر همیشه خادمان ایشان بوده‌اند نه فرزندانشان. این سلاطین منشور^۱ بزرگ آزادی خود را ارائه میکنند و آن متن معاهده سلطان سلیم اول است با کشور مصر، و مصر هنوز خود اندکی تابع و خراج-گزار سلطان عثمانی است. سلطنت دوسلسله مذکور بجزدمی کوتاه که گهگاهی صلح و آرامش به میان می‌آید دوران غارتگری و خونریزی بود ولیکن تخت

۱ - Dido به موجب افسانه‌ای رومی نام شاهزاده خانمی صوری است که مؤسس کارتاژ و فرمانروای آن بود.

۲ - Tyrian - سلطان سلیم با چرکسیان یا مملوکان مصر پیمانی منعقد کرد و قدرت و ثروت و

اسباب جنگ را از ایشان باز نگرفت.

سلطنتشان بر دو رکن انضباط و شجاعت قرار یافته بود و سلطه ایشان مصر و نویه و عربستان و سوریه همه را در برمیگرفت و مملوکان ایشان از هشتصد سوار به بیست و پنج هزار سوار رسیدند و شمار لشکر ایشان با افزایش یکصد و هفت هزار سرباز پیاده بیش از پیش شد و شصت و شش هزار عرب گاهگاهی ایشان را یاری مینمودند. پادشاهانی چنین دلیر و نیرومند را دیر زمانی یارای تحمل ملتی مستقل و خصومت پیشه در مجاورت ساحل کشورشان نبود و اگر دمار قوم فرانک تقریباً چهل سال به تأخیر افتاد این تأخیر بواسطه قلق و اضطراب سلطنتی متزلزل و هجوم مغولان و یاری اتفاقی بعضی از زائران جنگجوی بود. در میان اینان خواننده انگلیسی نام نخستین ادواردما را مشاهده می‌کند که در حیات پدرش هانری تحت لوای صلیب به ضد مسلمانان قیام کرد و در رأس یک هزار سرباز، وی که بعد ویلز و اسکاتلند را بتصرف آورد، عکا را از محاصره نجات داد و بالشکری نه هزار نفری تا ناصره پیش رفت و در نام‌آوری باعم خود ریچارد برابر شد و از او نیز برگذشت و به نیروی دلاوری و زور از دشمن ده ساله صلحی موقت حاصل آورد و پس از جراحتی خطرناک که از خنجر متعصب مردی از فرقه ملاحده بر او وارد آمده بود، فرار کرد. انتاکیه که بواسطه موقع خاصش کمتر در معرض بلیات جهاد مقدس قرار گرفته بود سرانجام اشغال و بدست بُندقدار یا بیبرس سلطان مصر و سوریه ویران و این امارت لاتینی منقرض گردید و نخستین مقرر عیسویت به کشتن هفده هزار و اسارت یکصد هزار از مردم آن خالی از سکنه شد. بلاد دریائی لازقیه و طرابلس و بریتوس و صیدا و صور و حیفا و قلاع مستحکمتر هوسپی‌تالرها^۱ و تمپلرها^۲ یکی پس از دیگری ساقط گردید و هستی فرانکها همه محدود شد به شهر عکا و کلنی مذهبی یحیای مقدس که گاهی آن را بنام قدیمترش بطلمائیس^۳ خوانده‌اند.

۱ - Hospitalers نام فرقه‌ای جنگی و مذهبی در قرون وسطی که کارشان جنگیدن و امداد بیماران و ینوایان بود.

۲ - Templars نیز فرقه‌ای مذهبی و جنگی بود که صلیبیون تأسیس کردند از برای حمایت زائران و حراست مدفن

مقدس مسیح. Ptolemais - ۳

از دست رفتن عکا و اورشلیم

پس از آن که اورشلیم از دست رفت عکا که تقریباً هفتاد میل دورتر است پایتخت مسیحیان لاتینی شد، و به عمارات مستحکم شاهانه و مجاری آب زیرزمینی و بندری ساخته دست انسان و دیواری دو پوسته مزین گردید، جمعیت آن باسیل زائران و فراریان که پیوسته روان بود افزایش پذیرفت و هرگاه در مخاصمات وقفه‌ای به میان می‌آمد تجارت شرق و غرب به این مکان کشیده میشد زیرا که وصول به آن آسان بود و در بازارش محصول هر اقلیمی عرضه میشد و هر زبانی را در آنجا مترجمانی بود ولیکن در این اجتماع ملل هرگونه فسق و فجوری رائج و منتشر میشد و در میان پیروان محمد و عیسی زنان و مردان عکا را فاسدترین ایشان میدانستند، و این مردم فاجر را به انضباط قانون نیز اصلاح نتوانستند کرد. شهر عکا را فرمانفرمایان بسیار بود اما حکومتی نبود. ملوک اورشلیم و قبرس از خاندان لوزین‌یان^۱ و ملوک اتناکیه و کنتهای طرابلس و صیدا و روساء اعظم فرقه‌های مذهبی و جنگی هوس پیتالرو تامپلروتونیک^۲ و جمهوری ونیز و جنوا و پیزا و سفیر پاپ و پادشاهان فرانسه و انگلستان هریک خویشان را فرمانفرمای مستقل میدانست، و اختیار مرگ و زندگی مردم در دست هفده محکمه بود که با قدرت تام عمل میکردند، اما هر جنایتکاری در محله مجاور حوزه قضائی خود از مجازات مصون بود و حسادت ورزیدن ملل مختلف غالباً چنان به شدت بروز میکرد که باعث خونریزی میگردد. بعضی از مردم حادثه جوی که لوای صلیب را ننگ آلوده کردند در عوض کمی مزد به غارت دهکده‌های مسلمانان میپرداختند و اموال نوزده تاجر سوری مسلمان را که به دادوستد اشتغال داشتند به یغما بردند و ایشان را به دار آویختند و چون از جبران خسارت سرباز زدند سلطان خلیل لشکر کشید و حق با او بود که چنین کند. وی در رأس شصت هزار سوار و یکصد و چهل هزار پیاده به عکا حمله برد و توپهای او (اگر آلات تیر افکنش را توپ بتوان خواند) متعدد و سنگین وزن بود چندان که قطعات مجزای یک ماشین تنها را در یکصد ارابه حمل

میکردند و ابوالفدا، مورخ دربار، خود با افواج حمات^۱ به خدمت مشغول و ناظر این جهاد مقدس بود. هرچند مفاصد فرانکها بسیار بود اما بواسطه یأس و غیرت اخگر آتش شجاعت دوباره در وجودشان شعله ور گردید ولیکن خلاف و نزاعی که در میان هفده امیر شهر در افتاده بود در میان فرانکها نیز تفرقه افکند و قوای جنگی سلطان از هر سو ایشان را مغلوب و مقهور کرد. پس از محاصره ای سی و سه روزه مسلمانان دیوار دو پوسته را در هم شکستند و برج بزرگ بر اثر حمله ماشین های آتش افکن ایشان فرو ریخت و مملوکان ناگهان حمله ای کلی کردند و شهر را گرفتند و قسمت شصت هزار مسیحی مقیم آن مرگ بود یا بردگی. صومعه یا به حقیقت قلعه فرقه تامپلر سه روز بیشتر مقاومت نمود ولیکن تیری در بدن رئیس اعظم فرقه فرو نشست و آن را سوراخ کرد و از پانصد شهسوار عضو این گروه فقط ده تن زنده ماندند. اما یاران ایشان که به شمشیر دشمن کشته شدند مردمی سعادتمند تربودند علی الخصوص اگر این ده تن چندان زنده ماندند که هنگام تحریم و تبعید جائزانه تمامی فرقه بر روی سکوی اعدام جان بسپارند. پادشاه اورشلیم و بطریق بزرگ و رئیس صومعه عقب نشینی کردند و به ساحل دریا رسیدند ولیکن دریا متلاطم و کشتی کم بود و گروه کثیری از فراریان پیش از رسیدن به جزیره قبرس غرق شدند و این خود در قبال از دست رفتن لوزین یان مایه تسلائی بود. به فرمان سلطان کلیساها و استحکامات بلاد لاتینی را منهدم کردند اما به انگیزش حرص یا بیم هنوز در مدفن مقدس مسیح را به روی بعضی از زائران متعبد بی دفاع میگشودند، و سراسر کرانه دریا را که سالیان دراز از بانگ مجادله جهانیان پرغوغا بوده بود اکنون سکوتی چون سکوت ماتم فرا گرفت.

فصل شصتم

انشقاق مذهبی و خصومت لاتینیان و یونانیان. جنگ صلیبی چهارم. اتحاد فرانسویان و ونیزیان و سفر ایشان به قسطنطنیه. فتح قسطنطنیه و غارت آن به دست لاتینیان.

پس از استقرار مجدد امپراطوری غربی به دست شارلمان جماعات مسیحی لاتینی و یونانی بسرعت هرچه تمامتر از هم جدا شدند و تا امروز خصومت ملی و مذهبی میان دو جماعت از بزرگترین جماعات عیسوی جهان تفرقه می افکند ؛ و جدائی قسطنطنیه از مسیحیان لاتینی مفیدترین متحدان آن را با او ییگانه کرد و خطرناکترین دشمنان او را به خشم برانگیخت و این دو کیفیت انحطاط و سقوط امپراطوری روم را در مشرق تسریع کرد .

در خلال این کتاب نفرت یونانیان از لاتینیان غالباً بارز و آشکار بوده است نفرتی که در اصل مشتق از ییزاری یونانیان از عبودیت بود ، و پس از روزگار کنستانتین غرور برابری با لاتینیان یا تسلط برایشان آتش نفرت یونانیان را برافروخت و سرانجام غضبناکشان نمود زیرا که اتباع عصیانگر ایشان اتحاد با فرانکها را اولیتر دانسته بودند . یونانیان در همه قرون و اعصار به برتری خود در معارف دینی و غیر دینی مباحثات نموده اند ، و ایشان نخستین دریابندگان انوار عیسویت بودند و آئین نامه های مصوب هفت شورای عمومی مذهبی را اعلان نمودند ، و تنها ایشان بودند که زبان کتب مقدس و فلسفه را میدانستند و معتقد بودند که

اقوام کم فرهنگ اروپائی و فرو رفته در ظلمت جهل را نباید آن جسارت باشد که در مسائل عمیق و مرموز علم لاهوت مجادله کنند، و اقوام کم فرهنگ نیز در عوض سبکسری ییزانسیان و افکار مبهم و در هم آشفته ایشان را تحقیر مینمودند و ییزانسیان را مبدع هراتدادی میدانستند و شاگرد بودند که خود به پاك دلی به تعلیم حواریون و سنت پای بند و به عقیده مذهبی خود راضیند. ولیکن در قرن هفتم شوراهای مذهبی اسپانیا و پس از آن فرانسه ماده‌ای از آئین‌نامه شورای نیسیه را در باب مبحث اسرارآمیز سومین شخص ثالث اقدس تغییر دادند و اصلاح یا تحریف کردند. در مناقشات مذهبی مشرق که دیر زمانی دوام یافت طبیعت عیسوی و چگونگی تولید او را با دقت و وسواس بسیار تعریف کرده بودند و چنین مینماید که نسبت پدری و فرزندى که نسبتی نیک شناخته است صورتی پریده‌رنگ در ضمیر مردمان منعکس میکرد. ولیکن مفهوم ولادت با روح القدس چندان راست نمی‌آمد و پیروان مذهب کاتولیکی روح القدس را در عوض آن که فیض خدائی یا صفتی از صفات پروردگاری بدانند جوهر یا ماده میدانستند یعنی شخصی یا خدائی که زاده نشده بلکه در اصطلاح اهل سنت «صادر» گردیده بود. پس آیا وی از «اب» و محتملاً بوسیله «ابن» صادر شده بود یا از «اب» و «ابن» هر دو؟ یونانیان عقیده نخستین را اختیار کرده بودند و لاتینیان دومین را، و افزودن لفظ «فی لیوک» آتش خلاف و نزاع را میان مذاهب شرقی و گالی شعله‌ور کرد. در آغاز مناقشات، پاپهای رومی به اعتدال و رعایت بی‌طرفی تظاهر نمودند و نوآوری را سخت نکوهش کردند ولیکن به عقیده برادران همدین و متفاوت مذهب خود که در آن سوی آلپ بودند بی‌هیچ اعتراضی رضا دادند و چنان مینمود که میخواهند به محبت نقاب خاموشی بر روی کنجکاوی زائد بیفکنند، و در مکاتبه شارلمان بالیوی سوم پاپ چون سیاستمداری روشن‌فکر سخن میگوید اما پادشاه از منزلت خود میکاهد و مانند کشیشی متعصب و غضبناک میشود. ولیکن تسنن رم بی‌هیچ تأملی فرمانبردار قدرتی شد که پدید آورنده سیاست دنیوی آن بود و لفظ «فی لیوک» را که لیو میخواست محو

کند جزء علامت واتیکان کردند و در ادعیه عشاء ربانی بذکر آن مترنم شدند. آئین‌نامه‌های شورای نیسیه و آتانازیوسی اکنون اصول مذهبی کاتولیکی است یعنی هیچکس را رستگاری حاصل نمیشود مگر آن که به این اصول ایمان آورد، و پیروان مذهب کاتولیکی و پروتستانی باید لعن یونانیان را بشنوند و تحمل کنند و ایشان را دشنام گویند زیرا که یونانیان «صدور» روح القدس را از دو «شخص» یعنی «اب» و «این» انکار میکنند. در اینگونه اصول دینی نه امکان بحث هست و نه توافق، و قواعد سلوك در کلیساهای دور افتاده و میان مذاهب مستقل ناچار متفاوت است، و عالمان لاهوتی نیز شاید به حکم رأی صواب تفاوت را مجاز و اجتناب ناپذیر و بی‌ضرر بدانند. خدعه‌گری یا شاید خرافه‌پرستی دستگاه مذهبی رم بار عزوبت را بر کشیشان و شماسان تحمیل کرده و رعایت این اصل را برایشان واجب آورده است. اما در میان یونانیان اصل عزوبت فقط اسقفان را شامل میشود و خسران ایشان به رفعت منزلت جبران یا بواسطه پیری منتفی میگردد و کشیشان حوزه‌های کوچک یا پاپاها از هم‌صحبتی زوجه‌ای برخوردارند که او را پیش از پیوستن به سلک روحانیون به زنی گرفته باشند. در قرن یازدهم بحثی شدید بر سرمسأله نان فطیر در گرفت و در مغرب و مشرق پنداشتند که اساس عشاء ربانی مبتنی بر مصرف نان فطیر یا غیر فطیر است. آیا در کتابی جدی ذکر سرزنشهای خشم‌آلوده در حق لاتینیان روا است که دیرزمانی همچنان در وضع دفاعی باقی ماندند، و برخلاف حکم پاپ از خوردن خون و حیواناتی که بر اثر خفقان جان داده بودند پرهیز نکردند و هر روز شنبه به پیروی از شعائر یهودیان روزه می‌داشتند، و در اولین هفته روزه بزرگ خوردن شیر و پنیر مجاز بود و راهبان علیل مزاج را به تلافی اجازه گوشت خوردن میدادند و چون روغن نباتی نبود در عوض روغن حیوانی مصرف میکردند. تدهین به روغن مقدس مختص صنف اسقفان بود و اسقفان را که «دامادان» جماعات مذهبی خود بشمار می‌آمدند به زیور انگشتی مزین می‌کردند و کشیشان موی چهره را می‌ستردند و به یک بار در زیر آب فرو رفتن غسل تعمید میکردند. چنین بود «جنایاتی» که اعظم رؤسای فرقه مذهبی قسطنطینی را به خشم و غیرت برانگیخت

و علماء کاتولیکی مذهب را برآن داشت که با شورو تعصبی چون تعصب بطریقهای قسطنطنیه حقانیت آنها را ثابت نمایند.

تعصب و نفرت ملی دو نیروی عظیمند که هر موضوع مجادله انگیزی را بزرگتر از آنچه هست جلوه گر مینمایند و لکن علت بلاواسطه انشقاق یونانیان را میتوان در رقابت اعظم اسقفان دانست که تفوق پایتخت قدیم را بر همه بلاد تأیید مینمودند و پایتخت جدید را که مقرر فرمانروائی بود از هیچ شهر دیگری در جهان مسیحیت کمتر نمی دانستند. تقریباً در نیمه قرن نهم فوتیوس دبیر اعظم و رئیس گارد نگهبان را که مردی جاه طلب بود به سبب لیاقت وی و عنایت پادشاه به منصبی مطلوب تر یعنی به ریاست اعظم جماعت مذهبی قسطنطنیه برافراشتند. فوتیوس در علم حتی علم تشکیلات کلیسایی از روحانیون عصر خود برتر بود و هرگز کسی او را به ناپاکی و آلوده دامن متهم ننموده است ولیکن برافراشتن وی به منصب روحانی شتابزده و ارتقاء مرتبتش خلاف اصول و قواعد بود، و عامه مردم را دل بر سلف مخلوع او یعنی ایگناتیوس^۱ میسوخت و او را حمایت مینمودند چنان که پیروانش هنوز به عناد پشتیبان او بودند و به نیکلاس اول که یکی از مغرورترین و جاه طلب ترین پاپها بود تظلم نمودند و پاپ فرصت مطلوبی را که برای صدور رأی و محکوم نمودن رقیب شرقیش بدست آمده بود استقبال نمود و نزاع این دو بواسطه تعارض حق سیادت قضائی ایشان بر پادشاه و ملت بلغاریان سخت تر گردید. بلغاریان تازه به دین عیسوی گرویده بودند اما از ایمان آوردن ایشان هیچ یک از دو رئیس مذهب را سودی حاصل نمی آمد مگر آنکه می توانستند نودینان را به حقیقت در زمره اتباع خود بشمار آورند. بطریق یونانی به یاری محکمه خود پیروزمند شد و در مناقشه بسیار شدیدی که در میان بود او نیز به نوبت جانشین پطرس مقدس را از منصب خلع کرد و فرقه لاتینیان را در ورطه افکند و به لوم ارتداد و انشقاق گرفتار آورد. فوتیوس صلح جهان را به فرمانروائی متزلزل کوتاه مدتی سودا کرد و با حامی خود یعنی بارداس قیصر ساقط گردید، و بازیل مقدونی ایگناتیوس را دوباره در منصب

سابق وی مستقر گردانید و به این طریق کاری داد گرانه کرد زیرا ایگناتیوس را چنان که باید به سبب منزلت و کبر سن وی محترم نداشته بودند. فوتیوس کوشید تا از دیر خود که به حقیقت زندان وی بود به تملق گوئی فریبگرانه و شکوه‌های حزن‌انگیز عنایت امپراطور را به خویشستن معطوف دارد و تقریباً در همان لحظه‌ای که چشمان رقیب وی به خواب مرگ فروسته شد او را دوباره بر کرسی اسقفی اعظم قسطنطنیه نشانندند. بعد از مرگ بازیل فوتیوس را حال بگردید و در دربار پادشاه طالع او گاه پست بود و گاه بلند و سرانجام به حق ناشناسی شاگرد والا کهر خود گرفتار آمد و دوباره از منصب مخلوع شد، و در تنهایی آخرین ساعات عمر حق داشت که در آزادی زندگی غیر مذهبی و فرصت مطالعه که از دست رفته بود به تحسر بیندیشد. در هر تغییر و تحولی کشیشان خاضع فرمانبردار به اندک اشارتی یا کلمه‌ای سرتسلیم در پیش سلطان فرود آورده و فرمان او را پذیرفته بودند و شورائی متشکل از سیصد اسقف پیوسته حاضر بودند تا فوتیوس را در صورت حصول توفیق تعیت بگویند یا بسبب سقوطش رسوا و ننگین نمایند و گاهی او را قدیس و زمانی ملعون بخوانند، و پاپها نیز به هر وعده فریبنده‌ای که امید پاداش یا مساعدتی در آن بود اغوا می‌شدند و هرگونه معامله‌ای را می‌پذیرفتند و احکام شوراها و قسطنطنیه را بوسیله نامه یا نمایندگان خود تصویب می‌کردند. ولیکن دربار و مردم و ایگناتیوس و فوتیوس همه با ادعای پاپها مخالف بودند و عمال ایشان را اهانت مینمودند یا محبوس می‌کردند، و مسأله «صدور» راجع القدس فراموش شد. بلغارستان را الی‌الابد به امپراطوری ییزانس پیوستند و انشقاق بواسطه تویخهای سخت ایشان دوام بسیار یافت زیرا پاپی که خود برخلاف اصول و قواعد منصب یافته بود گروه کثیری را به کشیشی گمارده بود. ظلمت جهل و اساد در قرن دهم چندان بود که اتصال دو ملت را متوقف کرد و فکر ایشان را با هم موافق ننمود. اما هنگامی که شمشر نورمانها کلیساهای آپولیا را به حوزه فرمانروائی رم بازگردانید بطریق اعظم ییزانسی به رسم انذار مراسله‌ای هر از خشم و غضب به جماعات پیرو خود نوشت تا ایشان بدانند که باید از خطاهای لاتینیان پرهیزند و از آنها بیزار باشند. روم که

عظمتش در افزایش بود گستاخی متمرده را بیش از این تحمل نتوانست کرد و نمایندگان پاپ میکائیل سرولاریوس^۱ را در قلب قسطنطنیه از جمع مسیحیان مطرود کردند. هنگامی که نمایندگان پاپ بخشم و تحقیر عازم بازگشت بودند صیغه تکفیر را که عبارتی هول انگیز بود بر روی کاغذی نوشتند و بر سکوی محراب کلیسای ایا صوفیه نهادند و در آن هفت بدعت یونانیان را که گناهان کبیره محسوب میشد برشمردند و در این تکفیرنامه بدعت آوران گنه کار و پیروان نگون طالع ایشان را به همنشینی شیطان و دیگر شیاطین پیرو او حواله کردند. بر حسب ضرورت موقع، و مصلحت مذهب و دولت گاهگاهی باب مکاتبه دوباره مفتوح میشد و گاهگاهی بتظاهر بزبان وفاق و خیراندیشی سخن میگفتند و لیکن یونانیان هرگز منکر گناهان خود نشده و پاپها نیز هرگز حکم خود را نقض نکرده اند، و تاریخ انشقاق کامل را از هنگام ظهور این واقعه صاعقه آسا تعیین میتوان کرد، شکافی و انشقاقی که با هر اقدام جاه طلبانه پاپهای رومی بزرگتر میشد. امپراطوران بمشاهده عاقبت ننگین برادران خود یعنی پادشاهان آلمان از شرمساری سرخ روی میشدند و از ترس میلرزیدند، و مردم از قدرت دنیوی و زندگی کردن کشیشان کاتولیکی به شیوه مردان جنگی سخت غضبناک بودند.

خصومت یونانیان و لاتینیان

نفرت یونانیان و لاتینیان از یکدیگر در اولین و دومین و سومین سفرایشان به اورشلیم شدیدتر شد و بر ملا گردید. الکسیوس کومننوس کاری کرد که لااقل این زوار رعب انگیز به اورشلیم نیایند و جانشینان او یعنی مانوئل و ایزاک آنژلوس در برانداختن بزرگترین پادشاه قوم فرانک با مسلمانان همدستان شدند و همه صنوف رعایا به اختیار خود عملاً از سیاست نامردانه و بدخواهانه ایشان فرمان میبردند. قسمت اعظم این خوی معاندت را بی هیچ شکی میتوان از تفاوت زبان و لباس و راه و رسم زندگی دانست که ملل روی زمین را از هم جدا و یگانه میکند. غرور سلطان و رأی درست او از دخول نامشروع لشکریان یگانه که مدعی حق

عبور از ممالک وی و گذشتن از نزدیکی دیوار پایتخت بودند سخت جریحه‌دار گردید، و بیگانگان بی‌فرهنگ مغرب زمین اتباع وی را موهون نمودند و اسوالشان را به غارت بردند و یونانیان ترسیده دل رافت شدیدتر شد به سبب حسدی‌نهایی که از قوم فرانک و جنگهای متهورانه ایشان در دل می‌پروردند با آن که این جنگها بخاطر دین بود، و علل خصومت ملی که همه دنیوی بود بواسطه حقد و کینی که نتیجه تعصب مذهبی است قوت یافت، و چون آتشی شعله‌ور گردید، و برادران شرقی همدین در عوض آن که ایشان را بمهربانی در آغوش گیرند و به رسم میزبانی بنوازند همه کس را تعلیم کردند که صفات «انشقاقی» و «مرتد» رادر حقشان تکرار کنند کلماتی که در گوش پیروان اصول استقرار یافته مذهبی زشت‌تر و نفرت‌انگیزتر از کافروبت پرست است؛ و در عوض آن که بواسطه موافقت در اصول کلی و رسوم عبادت دوستشان بدانند به سبب تفاوت بعضی از قواعد سلوک و مسائل مربوط به علم لاهوت که ممکن بود پیروان مذهب کاتولیکی و رهبران ایشان پای‌بند آنها باشند شرقیان از ایشان سخت متنفر بودند. در جهادلوئی هفتم کشیشان یونانی محرابی را که کشیشی فرانسوی آداب عشاء ربانی را بر آن بجای آورده و باین طریق ملوئش نموده بود شستند و تطهیر کردند، و یاران فردریک بارباروسا^۱ از ظلمی و زیانی که از زبان و عمل اسقفان و راهبان و حقد و بداندیشی خاص ایشان تحمل نمودند سخت متأسفند. ادعیه و مواعظ اسقفان و راهبان مردم را به ضد اقوام کم‌فرهنگ و ناپرهیزگار بر می‌انگیخت و بطریق اعظم را متهم بصدور این فتوا کرده‌اند که خلاص مؤمنان از کیفر همه گناهای که نموده‌اند به کشتن انشاقیون ممکن خواهد بود. مردی دوروتیوس^۲ نام و بسیار متعصب امپراطور را سخت ترساند و آنگاه مطمئن کرد که مرتد آلمانی را پس از حمله وی به دروازه بلاکرنی^۳ مثال بارزی از انتقام الهی خواهند نمود. عبور اینگونه لشکرهای عظیم نیرومند دقایقی نادر و خطرناک بود، ولیکن جنگهای صلیبی باعث آشنائی و آمد و رفت و دادوستد مکرر در میان دو ملت گردید و آشنائی بر آگاهی ایشان افزود اما از

تعصب‌ها و تنگ نظریهای ایشان نکاست. ثروت و تجمل دوستی مردم قسطنطنیه چندان بود که محصولات همه اقالیم را لازم داشتند و میخواستند، و هنر و کار و کوشش جمعیت کثیر آن میان صادرات و واردات شهر تعادل برقرار میکرد. موقع و محل قسطنطنیه چنانست که تجارت دنیا را بسوی خود میکشاند و در هر دورانی از عمر این شهر تجارت در دست یگانگان بوده است. پس از انحطاط آمانفی مردم جنوا و نیزیان و پیزائیان کارخانه‌ها را از بلاد خود به پایتخت منتقل کردند و جماعاتی از ایشان نیز در آنجا ساکن شدند و پاداش خدمات ایشان عنوان و احترام و انواع مصونیتها بود و مالک زمین و خانه شدند و ازدواج با مردم بومی بر شمار خانواده‌ها افزود و پس از آن که وجود مسجدی را به تساهل پذیرفتند تحریم کلیساهای اهل سنت کاتولیکی نا ممکن گردید. دایزن مانوئل کومننوس از قوم فرانک بودند و اولین ایشان خواهرزن کونراد امپراطور و دومین ایشان دختر سلطان انتاکیه بود. مانوئل کومننوس یکی از دختران فیلیپ اگوستوس پادشاه فرانسه را برای فرزند خود به زنی گرفت و دختر خود را به زنی به مارکی مون‌فرا داد که در کاخ قسطنطنیه تعلیم و تربیت و جاه و منزلت یافته بود. امپراطور بیزانس با سپاه مغرب رویا روی شد به این امید که امپراطوری مغرب را از آن خود کند زیرا که وی قدر دلاوری فرانکها را می‌شناخت و به وفاداری ایشان اعتماد داشت، اما بی‌آنکه تناسب پاداش را با استعداد جنگی بسنجد ایشان را مناصب سودآوری داد و برمسند قضا نشانند و خزانه‌دار کرد. سیاست مانوئل آن بود که جوینده اتحاد پاپ شود و عامه مردم معتقد بودند که او جانبدار ملت و مذهب لاتینی است و باین هر دو مایل. در دوران سلطنت مانوئل و جانشینش الکسیوس دو پادشاه در قسطنطنیه بسرزنش یگانگان و مرتدان و مقربان گرفتار آمدند و کفاره گناه را به سخت‌ترین وجهی دادند و آن غوغائی بود که بازگشت اندرونیکوس و برافراشتن وی را به منصب پادشاهی اعلان نمود. مردم سلاح برگرفتند و قیام کردند و مرد غاصب افواج و سفائن خود را از ساحل آسیای صغیر روان کرد تا در قیام و انتقام ملی یاری کنند و مقاومت یگانگان که در آن امید توفیقی نبود کاری نکرد جز آن که خشم قاتلان

را تأیید و خنجرهای ایشان را تیز کند. نه سن و نه تفاوت مرد و زن و نه پیوند دوستی و خویشاوندی هیچ یک نتوانست قربانیان خصومت ملی، و حرص، و شور مذهبی را نجات دهد. لاتینیان را در خانه‌های خود و در کوچه‌ها کشتند و محله ایشان را بدل به خاک و خاکستر کردند و کشیشان را در کلیساهای ایشان و بیماران را در بیمارستانها سوختند، و شمار کشتگان را از ترحمی که نمودند تا حدی قیاس میتوان گرفت و آن ترحم فروش بیش از چهار هزار مسیحی بود تا دایم در بردگی ترکان بسر برند. کشیشان و راهبان را بانگ از همه بلندتر و جنب و جوش برای هلاک انشقاقیون از همه بیشتر بود. هنگامی که سرکاردینالی کاتولیکی مذهب را که نماینده پاپ بود از بدن جدا کردند و بسته به دم‌سگی و حشانه به استهزا کشان‌کشان در کوچه‌های شهر گردانند کشیشان خداوند را سپاس گفتند و سرود شکرگزاری خواندند. در میان بیگانگان کسانی که کوشنده‌تر بودند به نخستین اعلان خطر به کشتیهای خود عقب نشینی کردند و از طریق هلس پونت از صحنه خونریزی فرار کردند، و هنگام گریز آثار آبادانی را در دویت میلی ساحل دریا سوختند و ویران کردند و از اتباع ییکناه امپراطوری انتقامی سخت گرفتند و کشیشان و راهبان را دشمنان خاص خود دانستند و در عوض از دست دادن ملک و مال و یاران، از غارتگری ثروت فراوان اندوختند، و پس از بازگشت ضعف و ثروت و خبث و خیانتگری یونانیان را بر مردم ایتالیا و اروپا آشکار نمودند و مفساد ایشان را از خصائص واقعی ارتداد و انشقاق وصف کردند. تردید و وسواس باعث آمد که نخستین پیکارگران صلیبی از فرمتهای نیکوئی که برای تصرف قسطنطنیه و یافتن راهی به اورشلیم روی نمود غائل بمانند و انقلابی داخلی حادثه‌ای مناسب شد و فرانسویان و ونیزیان را تقریباً مجبور کرد که امپراطوری روم شرقی را بتصرف آورند.

من رباکاری و جاه‌طلبی و ستمگری و سقوط اندرونی‌کوس را که آخرین مرد خاندان کومننوسی، از زمره خاندانهای ملوک بیزانسی، بود و در قسطنطنیه سلطنت میکرد بر خوانندگان آشکار نموده‌ام. انقلابی که اندرونی‌کوس را از تخت

سلطنت سرنگون کرد جان ایزاک آنژلوس را که از زنان خاندان امپراطوری نسب میبرد از خطر نجات داد و او را بمقام سلطنت برافراشت. برای کسی که در حقیقت جانشین نرونی دوم شده بود سزاوار احترام و محبت اتباع خود شدن کاری آسان بود. اما بعضی اوقات نیز اتباع وی حق داشتند که از زوال حکومت اندرونیکوس متأسف باشند زیرا که بواسطه رأی سالم و نیرومند، آن ستمگرا قدرت اندیشه چندان بود که میتوانست وابستگی نفع خود را به نفع عامه مردم تشخیص دهد و همه کسانی که در وی اثری از ترس برمی‌انگیختند خود از او سخت بیمناک بودند و با این همه ایالات دور و کسانی که در حقشان گمان بدخواهی نمیرفت شاید خداوندگار خود را به سبب عدل تنزل ناپذیر وی دعای خیر میکردند. ولیکن جانشین او خودپسند و در حفظ قدرت فائقه سلطنت حریص اما در اعمال آن قدرت عاجز و فاقد شجاعت و استعداد لازم بود. مفسد ایزاک آنژلوس مضر بلکه مهلک و فضائل او (اگر فضایی داشت) برای ابناء بشر بی فایده بود، و یونانیان که مصائب خود را از غفلت و اهمال او میدانستند اگر بر حسب اتفاق منافی نیز در ایام سلطنت او حاصل آمد آن را از حسن عمل وی ندانستند. ایزاک بر روی تخت سلطنت به خواب فرو میرفت و بیدار نمیشد مگر به بانگ عیش و عشرت، و سرگرمی اوقات بطالت وی را دلچسپان و کم‌دی، بازان فراهم می‌آوردند و به نزد دلچسپان نیز امپراطور هدف تحقیر بود. ضیافتها و عمارت‌های وی نیز از دیگر نمونه‌های تجمل-پرستی پادشاهان برمیگذاشت، و شمار خواجه سرایان و خدمتگاران او به بیست هزار می‌رسید و چهار هزار پوند نقره‌ای که روزانه خرج سفره و اهل منزل او می‌شد در سال بالغ بر چهار میلیون پوند استرلینگ بود و احتیاج به نقدینه را وی باستم نمودن به خلق رفع میکرد و مردم که بواسطه سوءاستفاده محصلان مالیاتی در جمع‌آوری عوائد و نیز در مصرف آن ناراضی بودند سخت خشمگین میشدند. در همان وقتی که یونانیان در انتظار پایان عبودیت، روز شماری میکردند کسی به تملق پیشگوئی و آنژلوس را مطمئن کرد که سلطنت او دراز و با توفیق قرین خواهد بود، و در دوران سی و دوساله سلطنتش سیطره فرمانروائی وی تاجبل لبنان را در بر خواهد

گرفت و تا آن سوی فرات را به تصرف خواهد آورد. ولیکن تنها قدمی که ایزاک در طریق راست آوردن پیشگوئی برداشت فرستادن سفیری بود به نزد صلاح‌الدین. سفارتی با غرور و جلال بسیار اما برانگیزاننده خشم جامعه مسیحی - برای اعاده مدفن مقدس و پیشنهاد اتحادی دفاعی و عدوانی با او که دشمن نام مسیحیت بود. در دست ایزاک نالائق و برادر بی ارزش وی بقایای امپراطوری یونان مضمحل گردید و جزیره قبرس را که نام آن برانگیزاننده صورخیالی لطف و لذت عیش است یکی از شاهزادگان کومننوسی و همان ایزاک به غصب گرفت و بر اثر تسلسل وقایعی عجیب ریچاردما (مقصود ریچارد ملقب به شیر دل است که پادشاه انگلستان شد) مملکت قبرس را به خاندان لوژین یان اعطاء کرد و قبرس ملکی گرانقدر بود و از دست رفتن اورشلیم را جبران نمود.

قیام بلغاریان و والاکیان^۱ پیکر سلطنت رازخمگین و امنیت پایتخت را متزلزل کرد. از هنگام پیروزی بازیل دوم این دو امیرنشین متجاوز از یکصد و هفتاد سال سیطره ملوک بیزانسی را تحمل کرده بودند ولیکن هرگز اقدامی مؤثر برای تحمیل قید قانون و آداب سلوک بر این عشائر وحشی صفت صورت نپذیرفته بود. به فرمان ایزاک گله ورمه اینان را که تنها وسیله بقاء زندگی و رزق ایشان بود گرفتند تاجشهای زفاف شاهانه را رونق و شکوه افزود و جنگاوران درنده خوی ایشان از تبعیض به خشم آمدند زیرا که در خدمت سپاه از مزد و رتبه مساوی با دیگران محروم بودند. پطرس و آسان^۲ دو تن از رؤساء مقتدر قبائل که نسب از پادشاهان قدیم میبردند مدعی حقوق خود و آزادی ملی شدند و حيله گران شیطان صفت بجمع کثیر مردم گفتند که حامی بزرگوار یعنی دیمتریوس مقدس تا به ابد یونانیان و مدعای ایشان را رها کرده است، و آتش فتنه از سواحل دانوب به کوهستانهای تراس و مقدونیه گسترش یافت. پس از اندک مقاومتی ضعیف ایزاک آنژلوس و برادر او به مستقل شدن این قبائل رضادادند و افواج امپراطور به مشاهده اجساد برادران

۱ - Wallachians والاکها از امارات جنوب شرقی اروپا بود و اکنون جزء رومانی است. ۲ - Asan

سرباز خود که در گذرگاههای کوهستانی جبل هیموس^۱ پراکنده بود بزودی افسرده دل شدند. دومین دولت بلغارستان به نیروی جنگی و تدبیر جان یاجوانیس^۲ ثابت و مستقر گردید، و این مرد زیرک محتال که از قومی کم فرهنگ برخاسته بود گروهی را به سفارت به نزد پاپ اینوسان سوم فرستاد تا اعتراف کند که پرورده مکتب رومیان و مذهب ایشان است و با کمال خضوع از پاپ اجازت یافت که سکه به نام خود بزند و گذشته از این پاپ وی را به لقب پادشاهی ملقب کرد و یکی از اعظم اسقفان کاتولیکی مذهب را به نزد وی فرستاد. واتیکان از فتحی که نموده و بلغارستان را تحت سیطره روحانی خود آورده سخت شادمان بود زیرا که بلغارستان نخستین هدف انشقاق بود و اگر یونانیان توانسته بودند امتیازات مذهبی خود را حفظ کنند به خشنودی از حقوق سلطنت صرف نظر مینمودند.

بلغاریان چندان خبیث و بد نفس بودند که طول عمر ایزاک آنژلوس را به دعا از خدا میخواستند زیرا که دوام عمر وی به یقین ضامن استقلال و بهروزی ایشان بود، اما روساء قبائل بلغاری خاندان امپراطور و ملت او همه را یکسان تحقیر مینمودند. «آسان» که جنگجوی دلاور بود به سربازان خود گفت «از وجود همه یونانیانی که در یک اقلیم و یکسان تعلیم و تربیت یافته و دارای خصائل مشابه باشند ثمری همانند حاصل می آید. به سنان من بنگرید و به رایتھائی که به ورزش باد در اهتزازند. تفاوت این رایتها فقط در رنگ آنهاست و همه از یک منسوج ابریشمین و بدست یک کارگر درست شده، و قطعه ای که ملون به رنگ ارغوانی است قیمت و ارزشی بیشتر و برتر از قطعات نظیر خود ندارد.» چند تن که خواهنده منصب سلطنت بودند در دوران سیطره ایزاک پیاپی قیام کردند و ساقط شدند. سپه سالاری که هجوم کشتیهای سیسیل را دفع کرده بود به واسطه حق ناشناسی این پادشاه مجبور شد که بشورد و نتیجه شورش دمار روزگار او بود. اما فراغ پادشاه در میان اسباب لذت و رفاه بواسطه دسائس نهانی و عصیان عامه مردم که سلاح برگرفته بودند مشوش شد و جان امپراطور بر حسب اتفاق یا بر اثر

قابلیت خادمان او از خطر نجات یافت، ولیکن وی سرانجام به ستم برادری جاه طلب گرفتار آمد که به امید سلطنتی متزلزل و ناپدار تکالیف طبیعی و رسم مودت و وفاداری را از یاد برد. در همان وقتی که ایزاک در دره ها و کوهستانهای تراس تنهادرپی لذات بیهوده شکار میگشت اردوگاهیان به اتفاق رأی برادرش الکسیوس انژلوس را به کسوت ارغوانی سلطنت مزین کردند و مردم پایتخت و روحانیون نیز انتخاب ایشان را تأیید نمودند و پادشاه جدید چندان خویشتن بین بود که از قبول نام پدران خود ابا نمود و نام بلند پادشاهان کومننوسی نسب را برگزید. در باب ایزاک و پستی طبع او چندان به تحقیر سخن گفته ام که زبان را در این باب لفظی دیگر نمانده است و آنچه بیشتر میتوانم گفت اینست که در هشت ساله سلطنت خود 'الکسیوس که مردی سفله تر بود از حمایت زنش اوف روزینی' بر خوردار گردید و این زن دارای مفاسد مردان بود. امپراطور سابق نخستین خبر سقوط الکسیوس را از سیمای خصومت نمون سربازان گارد دریافت و از تعقیب نمودن ایشان پادشاهی را که دگر بدو تعلق نداشتند. الکسیوس بیش از پنجاه میل از پیش سربازان گریخت تا به استاجیرا^۱ در مقدونیه رسید ولیکن مرد فراری را که نه مقصدی داشت و نه پیروانی گرفتند و به قسطنطنیه باز آوردند و نایینا کردند و در برجی تنها و متروک بزدان افکندند و اندک حصه روزانه اش آب و نان بود. هنگامی که این تحول بمیان آمد فرزند پادشاه زندانی که او نیز الکسیوس نام داشت و پدرش وی را به امید پادشاهی می پرورد دوازده ساله بود پادشاه غاصب در حق او ترحم نمود و از کشتنش دست بازداشت ولیکن برسبیل قصاص شاهزاده نوجوان را مجبور کرد که چه در جنگ و چه در صلح هنگامی که موکب جلال وی در حرکت است در مراسم جشن حاضر باشد. اما چون لشکر در کنار ساحل خیمه برافراشته بود کشتی ایتالیائی کار فرار شاهزاده نوجوان را آسان کرد و او ملبس به لباس ملاحی عادی از نظر دشمنان که در جستجوی او بودند پنهان ماند و از هلسپونت گذشت و پناهگاهی امن در جزیره سیسیل یافت و پس از عرض سلام به آستان حواریون

و تمنای حمایت پاپ اینوسان سوم دعوت پرلطف و محبت خواهر خود ایرن را پذیرفت که زن فیلیپ اسوایی پادشاه رومیان بود. اما هنگام عبور از ایتالیا شنید که زبده شهسواران اروپائی در ونیز فراهم آمده‌اند تا اورشلیم را آزاد کنند و پرتوی از امید در سینه او درخشیدن گرفت که شاید بتواند نیروی شمشیرهای شکست ناپذیر ایشان را برای بازگرداندن پدر خود به منصب سلطنت بکارگیرد.

جنگ صلیبی چهارم

تقریباً ده یا دوازده سال بعد از تصرف اورشلیم بدست اعراب رسولی سومین که شاید از پطرس ناسک^۱ گزاف کمتر میگفت و در سیاستمداری و سخنوری از برنار مقدس بمراتب کمتر بود، ندابر آورد و نجباء فرانسه را دیگر باره به جهاد خواند. کشیشی درس نیاموخته از حوالی پاریس بنام فولک نوئی^۲ تکالیف حوزه مذهبی خویشان را ترك گفت تا به صورت شخصیتی جاذب‌تر نمایان و مبلغی دوره‌گرد و مردم پسند شود. شهرت قدس و تقوی و معجزات او در بسط کشور فرانسه منتشر گردید، و او با شدت و حدت هر چه تمامتر در نكوهش مفاسد عصر خود سخن میراند و در کوجه‌های پاریس موعظه میکرد و مواعظش راهزنان و رباخواران و روسپیان، حتی عالمان و طالبان علم را که در دانشگاه بودند مؤمن و معتقد کرد. پاپ اینوسان سوم بمجرد برنشستن به کرسی پطرس مقدس در ایتالیا و آلمان و فرانسه اعلان کرد که جهاد دیگری بر مسیحیان فرض است. پاپ فصیح بیان ویرانی اورشلیم را وصف کرد و پیروزی کفار و ننگ جهان مسیحیت را. پاپ به کرم طبع و سعه صدر اعلان کرد که همه کسانی که یکسال در فلسطین بجنگند یا دیگری را در عوض خود دو سال در آنجا به خدمت سربازی بگمارند از عقوبت همه گناهان خود بتمامی بخشوده‌اند، و در میان نمایندگان پاپ و خطیبانی که در شیپور دین می‌دمیدند و بیانگ بلند سخن میگفتند ندای فولک نوئی از همه بلندتر و توفیق‌کار او از همه بیشتر بود. پادشاهان مهم اروپا همه را وضع چنان

بود که از قبول دعوت پاپ به جهاد در راه دین اکراه داشتند. فردریک دوم
 کودکی بیش نبود و بر سر مملکت او یعنی آلمان میان رقیبانی از خاندان برونزویک
 و اسوایا و فرقه‌های معروف گوولف^۱ و گی‌بلین^۲ مشاجره‌ای سخت در گرفت. فیلیپ
 اگوستوس سلطان فرانسه به موجب سوگند جهادی خطرناک کرده و راضی نمودن
 او به اداء سوگندی دیگر محال بود، اما چون هم طالب قدرت بود و هم تحسین
 و آفرین لذا با مسرت تمام بانی ذخیره‌ای نقدی برای دفاع اورشلیم شد. ریچارد
 پادشاه انگلستان که از مفاخر و مصائب نخستین جهاد خود اشباع شده و به‌جان
 آمده بود جرأت آورد و موعظه و تحذیر فولک را تمسخر نمود اما فولک در حضور
 پادشاهان نیز شرمگین نمیشد. ریچارد به او گفت که «تو مرا پند میدهی که سه
 دختر خود کبر و آز و فزونی شهوت را از خویشان دور کنم و من وصیت میکنم که
 آنها را به ارث به کسانی دهند که از همه مستحقترند. من کبر خود را به شهسواران
 تامپلری و آرخویشان را به راهبان سیستو^۳ و فزونی شهوت را به اسقفان وامی گذارم.»
 ولیکن اتباع بزرگ پادشاهان یعنی ملوک^۴ ثانوی مرتبت بسنخان واعظ گوش فرادادند
 و فرمان بردند و تئوبولد کنت شامپاین در مسابقه مقدس پیشاپیش همه کس بود.
 مثال پدر و برادر مهتر این جوان دلاور را در بیست و دومین سال عمرش بر سر شوق
 آورد زیرا که پدرش در جنگ صلیبی دوم جهاد کرده و برادرش که ملقب به پادشاه
 اورشلیم بود عمر را در فلسطین به پایان برده بود. دو هزار و دویست شهسوار
 مکلف به فرمانبرداری و خدمتگزاری در پیشگاه منصب والای او بودند. اعیان
 شامپاین در همه فنون جنگی سرآمد دیگران بودند و به واسطه وصلت باشاهزاده
 خانمی که وارث ناوار بود تئوبولد میتوانست جماعتی از گاسکونیهای جسور شجاع
 را از این سو و آن سوی جبال پیرنه گرد خود جمع آورد. لوئی، کنت بلوا و شارتر،
 یار رزم او بود و مانند او نسب از شاهان میبرد زیرا که این دو برادرزادگان
 پادشاه انگلستان و پادشاه فرانسه نیز بودند. در میان جمع کثیر اسقفان و بارونها
 که غیرت و تعصب این دو شاهزاده را تقلید مینمودند من ماتیوی مون مورانسی

را به سبب نسب و لیاقت او و سیمون مونفرت^۱ این بلای جان آلبیژنسیها^۲ را، و دلیر مرد شریف یعنی جفری ویل هاردوئین^۳ را که فرمانروای نظامی شامپاین بود از دیگران برتر میدانم. ویل هاردوئین عنایت فرموده و شرحی بدیع به زبان درشت و نامهذب محلی درباب شوراها و نبردهائی نوشته یا املا کرده که خود بار قسمت مهمی از آنها را بر دوش داشته است. در همان وقت بالدوین کنت فلاندرز^۴ خواهر تی بو^۵ را به زنی گرفته بود و برادرش هانری و اهم شهسواران دلیر، و آزاد مردم پرکار و کوشش آن ایالت ثروتمند لوای صلیب را در بروژ برافراشتند و سوگندهائی را که رؤساء قبائل در کلیساها یاد کرده بودند اینان با مسابقات قهرمانی تأیید نمودند. برای مذاکره درباب نبردها و اعمال مربوط به جنگ مجامعی به کرات تشکیل یافت و همگان در آنها حاضر بودند و تصمیم گرفتند که آزادی فلسطین را در مصر بجویند: کشوری که پس از مرگ صلاح الدین بواسطه قحط و جنگ داخلی تقریباً ویران شده بود. ولیکن عاقبت شوم آن همه لشکرهای پادشاهان نمونه مشقات و خطرهای لشکرکشی از طریق بری بود. راست است که فلمینگها^۶ در کنار اقیانوس زندگی میکردند، اما بارونهای فرانسوی نه کشتی داشتند و نابافنون بحر پیمائی آشنائی پس تصمیم عاقلانه‌ای راهمگان پذیرفتند و آن انتخاب شش وکیل یا نماینده بود و یکی از آن شش تن ویل هاردوئین بود، و ایشان اختیار یافتند که اعضاء مجامع مشورتی را در اتخاذ تصمیم رهنمون شوند و ازدول متحد ضمان وفای به عهد بخواهند. تنها ایالات ساحلی و مستقل ایتالیا بودند که وسائل لازم برای حمل و نقل مجاهدان و اسلحه و اسبان ایشان داشتند و شش نماینده به انگیزش سودجوئی یا دینداری به ونیز رفتند تا از آن جمهوری مقتدر تمنای یاری کنند.

در شرح حمله آتالا به ایتالیا من فرار ونیزیان را از بلاد اروپائی که

۱ - Montfort ۲ - Albegois نام فرقه‌ای مذهبی در شهری از جنوب فرانسه که متجاوز ازدوینست
سال رونق داشت و سرانجام به جرم ارتداد از میان برداشته شد. ۳ - Villehardouin
۴ - Flanders ۵ - Thibaut ۶ - Flemings

به تصرف وی در آمده بود ذکر کرده و پناهگاههای گمنام ایشان را در سلسله جزایری که در محاذات آخرین قسمت خلیج آدریاتیک قرار گرفته است وصف کرده ام. در جزایر خلیج مذکور این مردم مستقل و فقیر و زحمتکش و بیرون از دسترس دیگران کم کم به هم پیوستند و جمهوری ونیز را پدید آوردند. ونیز را اول در جزیره ریالتو بنیان نهادند و انتخاب سالانه دوازده تریبون را برای اداره امور جمهوری ملغی کردند و منصب دوژی یادوکی که منصبی دائم و تغییر ناپذیر بود جایگزین آن گردید. ونیزیان که در مرز دو امپراطوری قرار گرفته اند مسرورند و معتقد که استقلال ایشان قدیم و دائم است و این آزادی قدیم را پس از شمشیر برگرفتن به ضد لاتینیان حق خود دانستند و قلم نیز این را ثابت تواند نمود. شارلمان خود هرگونه حق فرمانروائی بر جزائر خلیج آدریاتیک را از خویشتن سلب نمود و فرزندش پپین^۱ در حمله های متعدد بر کانالها به عقب رانده شد زیرا که عمق کانالها برای عبور سواران زیاد و برای کشتیها کم بود، و در تمامی دوران فرمانروائی قیصران آلمانی سرزمینهای جمهوری ونیز به وضوح از مملکت ایتالیا مشخص و مجزی بوده است، و ساکنان ونیز را ایشان خود، و یگانگان و پادشاهانشان نیز جزئی جدائی ناپذیر از امپراطوری ییزانس میدانستند و دلائل تابع بودن ایشان در قرن نهم و دهم متعدد است و در صحت آنها شک نیست، والقباب یهوده و بی معنی و عناوین و امتیازات برد گانه دربار ییزانس که دوکهای ونیزی جاه طلبانه و به تمنا طلب میکردند مایه ننگ عمال هر دولتی بود که منتخب مردمی آزاد و مستقل باشد. ولیکن قیود تابعیت که هرگز نه تام و کامل و نه شاق و مشکل بوده بود کم کم به وضعی نامشهود سست گردید و علت آن بلند پروازی امارت ونیز و ضعف قسطنطنیه بود. فرمانبرداری کیفیتی ملائمت پذیرفت و بدل به احترام گردید و امتیاز مصونیت اندک اندک به حد کمال رسید و حق خاص ونیز گردید و استقلال حکومت داخلی بواسطه رهائی از سیطره خارجی قوت یافت و بلاد ساحلی ایستریا و دالماسیا در پیش خداوند گاران آدریاتیک سر به تعظیم فرود آوردند، و ونیزیان به حمایت از مدعای الکسیوس سلاح برگرفتند زیرا که امپراطور به جوانمردی و حق شناسی

مردمی توسل جست که یاران وفادار او بودند و چنان نکرد که گوئی از اتباعی مدد بخواهد که مکلف به مساعدت نمودن باشند. دریا میراث ونیزیان بود و ایشان قسمت غربی دریای مدیترانه را از توسکانی تاجیل الطارق به حقیقت به رقیبان خود یعنی مردم پیزاوجنوا رها کرده بودند ولیکن ونیزیان هم از اول سهمی پر درآمد از تجارت یونان و مصر را حاصل آوردند و به نسبت افزایش تقاضای ارباب ثروت ایشان نیز افزونتر شد و صنعت آبگینه سازی و بافتن پارچه های ابریشمین و شاید بانکداری را از ایام بسیار قدیم میدانستند و از ثمرات کار و کوشش خود در زندگی شخصی و عمومی نیز بهره مند بودند. و نیز برای دفاع از لوای جمهوری و انتقام گرفتن از کسانی که بدو آسیبی میرساندند و برای حفظ آزادی بحرپیمائی میتوانست یکباره صد کشتی بادی را با سربازان لازم به دریا فرستد، و یونان و اعراب و نورمانها با نیروی دریائی وی مقابل شدند. فرانکهای که در سوریه بودند برای تصرف ساحل دریا از ونیزیان مدد گرفتند ولیکن غیرت ونیزیان نابخردانه و بی توجه به سود خود نبود و چون صور را بتصرف آوردند در فرمانروائی بر شهری سهم شدند که نخستین مقر تجارت دنیا بود. سیاست دولت نیرومند و دریائی ونیز را دو صفت مشخص بود یکی آز که دول تجاری از آن نشان دارند و دیگری گستاخی که از خصائص دولتهای نیرومند دریائی است. با این همه باید گفت که جاه طلبی ونیز توأم با حزم و تدبیر بود و این دولت کمتر وقتی فراموش میکرد که اگر کشتیهای مسلح وی معلول عظمت کشور و ضامن آن بودند کشتیهای تجاریش علت و فراهم آورنده اسباب آن عظمت بشمار می آمدند. ونیزیان از انشقاقی که یونانیان در مذهب پدید آورده بودند اجتناب نمودند بی آن که عیدانه تسلیم پاپ رم و فرمانبردار او شوند و چنین مینماید که مراوده آزادانه با مردم غیر مسیحی از هر اقلیمی و مملکتی تب خرافه پرستی ایشان را بزودی برید. نخستین حکومت ونیز مخلوطی از دموکراسی و سلطنت بود اما نه با قیود سخت. دوزبارای اعضاء شورای عمومی انتخاب میشد و مادام که موفق و مقبول مردم بود با قدرت و شکوه و جلال پادشاهی سلطنت میکرد ولیکن در تحولات و انقلاباتی که غالباً در کشور روی مینمود جمهور

مردم وی را به حق یا ناحق از سلطنت خلع یا تبعید میکردند یا می‌کشتند. قرن دوازدهم مبادی جماعتی را پدید آورد که بتدریج اشراف و نیز بشمار آمدند، و ایشان مردمی غیور و دانا بودند که منصب دوزی را تضعیف و بدل به دستگاهی کردند برون مجلل و درون تهی، و مردم را بی ارزش و بی اهمیت نمودند.

اتحاد فرانسویان با ونیزیان

وقتی که شش سفیر زائران فرانسوی به ونیز رسیدند دوک ایشان را برسم مهمان نوازی در کاخ سن مارك به تملطف پذیرفت. نام دوک هانری دان‌دولو بود و در آخرین دوران عمر درخششی نمود و یکی از مردان نامدار و ممتاز ایام خود به‌شمار آمد. با وجود بارگران سالخوردگی و ناپینائی دان‌دولو همچنان دلیر و مرد صفت و نیروی ادراکش تام و کامل و دارنده روح قهرمانی بود و آرزومند که سلطنت خود را به اعمالی مهم بارز کند، و چون وطن پرستی دانا مشتاق که نام نیک خود را بر اساس نفع کشور خود و مجد و عظمت آن بنیان نهد. وی شوق و تهور و اعتماد بی قید و شرط بارونها و نمایندگان ایشان را ستود و گفت «اگر مردی بی‌جاه و منصب بودم باید بخواهم که با یارانی موافق چون ایشان به خاطر مدعائی چنین جان بدهم و عمر را به پایان برم. اما من خادم دولت جمهوریم و اندک تأخیری برای مشورت با همکاران و خواستن آراء ایشان در باب این مسأله شاق ضروری است.» اول شش «حکیمی» که اخیراً برای ضبط و تنظیم امور حکومت دوز منصوب شده بودند درباره پیشنهاد فرانسویان مذاکره و مباحثه کردند و آنگاه این راز را بر چهل تنی که اعضاء شورای دولتی بودند آشکار نمودند و سرانجام خبر را به چهارصد و پنجاه نماینده‌ای که عضو مجلس مقننه بودند و سالانه از شش محله شهر انتخاب میشدند ابلاغ کردند. چه در صلح و چه در جنگ دوز همچنان رئیس جمهوری بود و نیک نامی شخص دان دولو اعتبار سیطره وی را تأیید مینمود، و دلائلی را که وی در باب سود جمهور خلق آورد سنجیدند و تصویب کردند و او را

مجاز و مختار نمودند تا سفیران را از شرایط معاهده که ذیلا خواهد آمد آگاه گردانند. پیشنهاد نخستین این بود که سال بعد هنگام عید یحیای مقدس صلیبیون در ونیز گرد هم آیند، و شرط اول این که کشتیهای مسطح قاعده برای حمل و نقل چهارهزار و پانصد اسب و نه هزار جوان شریف نسب که کارشان ملازمت شهسواران بود مهیا و کشتیهای لازم برای حمل و نقل چهارهزار و پانصد شهسوار و بیست هزار سرباز پیاده آماده باشد، و پیشنهاد دوم آن که در مدت نه ماه خواربار به این کسان برسانند و ایشان را به هر ساحلی ببرند که خدمت خدا و مسیحیت را لازم آید؛ و سوم آن که جمهوری ونیز با دسته‌ای متشکل از پنجاه کشتی باری به قوای جنگی صلیبیون پیوندد و از زائران خواستند که پیش از حرکت مبلغ هشتاد و پنج هزار مارك نقره پردازند و متصرفات بری و بحری که به فتح بدست آید همه بتساوی میان متحدان تقسیم شود. شرایط سخت بود ولیکن ضرورت نیز اهتمام فوری را لازم میآورد و بارونهای فرانسوی در نثار خون چندان مبذر بودند که در بذل مال. شورائی عمومی برای تصویب معاهده انجمن کردند، و میدان سن مارك و نمازخانه شاهانه آن پر شد از ده هزار تن از مردم شهر و نمایندگان شریف نسب رادرسى تازه آموختند که چگونه خویشتن را در برابر سیطره خلق خاضع نمایند. فرمانفرمای نظامی شامپاین گفت «ای ونیزیان یارزنامدار! ما را بزرگترین و مقتدرترین بارونهای فرانسوی به اینجا فرستاده‌اند تا از شما که خداوند گاران بحرید برای نجات اورشلیم تمنای یاری کنیم و ما را امر فرموده‌اند که در پیش پای شما بخاك درافتیم، و تا شما وعده ندهید که به سبب سمتی که بر مسیح رفته است با ما در انتقام‌ستدن همراه باشید از زمین بر نخواهیم خاست.» فصاحت کلام و چشمان گویا و گریان و هیئت جنگجویانه و سیمای متضرع ایشان را همگان به فریادی بلند تحسین نمودند و جفری میگوید که فریاد مردم بصدای زلزله میماند. دوز مكرم برفراز مبر شد تا تقاضای فرانسویان را با توسل به شرف و فضیلت اعضاء شورای عمومی تأیید کند زیرا به جمعی از برگزیدگان مردم دلائلی جزاینها عرضه نتوان کرد. آنگاه متن معاهده را بر روی ورق پوست نوشتند و با ادای سوگند بر آن به مهر

صحه نهادند و نمایندگان فرانسه و ونیزیان آن را با گریه شادی قبول نمودند و برای پسند و تصویب پاپ اینوسان سوم به رم فرستادند و دو هزار مارك برای تهیه سلاحهای اولیه از بازرگانان بقرض گرفتند. از شش نماینده زائران فرانسوی دو تن ایشان دگرباره از جبال آلپ گذشتند تا خبر موفقیت خود را اعلان کنند و چهاریار ایشان کوششی بی حاصل نمودند تا شوق مذهبی و حس رقابت مردم جمهوری جنوا و پیزا را بیازمایند.

ولیکن تأخیرها و مشکلات غیر منتظر همچنان مانع اجراء مقررات معاهده میگردید. بمجرد بازگشت فرمانروای نظامی به تروا تثبوت کنت شامپاین که به اتفاق آراء به سپهسالاری متحدان برگزیده شده بود وی را به محبت پذیرفت و تأیید کرد. ولیکن آن جوان دلاور که سلامت مزاجش هم اکنون کاهش یافته بود بزودی بیمار و وضعش نومیدکننده شد. وی از سرنوشت شومی که او را نابهنگام محکوم بمرگ مینمود سخت متأسف بود آن هم مرگ در بستر بیماری نه در میدان جنگ. در وقت نزاع روان فرمانروای جوان ثروت خود را میان ملوک تابع تقسیم کرد و ایشان در حضور وی قسم خوردند که به سوگند او و خود عمل کنند ولیکن جفری ویل هاردوئین فرمانروای شامپاین میگوید که بودند کسانی که تحفه را پذیرفتند و عهد را شکستند. اما مبارزان مصمم تری که بحمايت از مدعای دین برخاسته بودند در سواسون^۱ پی مصلحت مجلس آراستند تا سپهسالاری جدید انتخاب کنند ولیکن ملوک فرانسه را ضعف و عجز یا حسد و اکراه چندان بود که هیچیک از ایشان را نه قادرو نه مائل به رهبری و اداره امور جنگ نیافتند. پس همگان به انتخاب ییگانه ای رضا دادند و او بونی فاس نامی ملقب به مارکی سون فرا بود که نسب از خاندان قهرمانان دلیر داشت و به سبب شهرت جنگاوری و زبردستی در مذاکرات صلح در آن ایام بارز و ممتاز بود، و سردار ایتالیائی خود به واسطه دینداری و جاه طلبی نتوانست از قبول این دعوت افتخار آمیز امتناع کند. مارکی سون فرا پس از آن که به دربار فرانسه رفت و او را چون دوستی و خویشاوندی

پذیرفتند ، در کلیسای سواسون صلیب زائری و عصای سپهسالاری را رسماً دریافت و فی الفور دوباره از جبال آلپ گذشت تامهیای جنگ شود، جنگی در مشرق زمین بعید مسافت. در ایام نزدیک به عید حلول روح القدس مارکی مون فرا لوای صلیب را برافراشت و در رأس لشکر ایتالیائیان بجانب ونیز روی آورد. کنت فلاندرز و کنت بلوا و محترمتترین بارونهای فرانسوی بعضی از پیش رفته بودند و بعضی از پی او می آمدند و جمع کثیر زائران آلمانی به ایشان پیوستند و بر شمار ایشان افزودند و هدف وانگیزش اینان نیز مانند ایتالیائیان و فرانسویان بود ، و ونیزیان تعهدات خود را بتمامی انجام داده و از آن حد نیز گذشته بودند. برای اسبان اصطبل و برای لشکریان سربازخانه ساخته شد و انبارها را با خواربار و علوفه فراوان انباشتند و قطار کشتیهای بادی و دیگر وسائل حمل و نقل مهیای بادبان برافراشتن بودند و منتظر تا دولت ونیز بهای حمل اسلحه جنگ و دیگر اسباب آن را دریافت دارد. ولیکن قیمت حمل وسائل بمراتب افزونتر از دارائی صلیبیونی بود که در ونیز اجتماع کرده بودند. کسانی از فلاندرز که به اراده خود از کنت فرمان میبردند و در فرمانبرداری پایدار نبودند به کشتی در نشسته بودند به این نیت که راه دراز اقیانوس و مدیترانه را پیمایند ، و بسیاری از فرانسویان و ایتالیائیان اولیتر آن دانسته بودند که طریق ارزانتر و آسانتری اختیار کنند یعنی از ماری و آپولیا به اورشلیم بروند. هر زائری حق داشت که شکایت کند زیرا که پس از پرداخت سهم خود وی را مسؤول اداء دین برادران غائبش کردند، و ظروف طلا و نقره بسیاری که رؤساء به خزانه سن مارك داده بودند فدیهای بود سخاوتمندانه اما نه وافی و با همه کوششی که کردند هنوز سی و چهار هزار مارك دیگر لازم بود تا مبلغ مقرر فراهم آید. اما حسن تدبیر و وطن پرستی دوازده مانع را از میان برداشت زیرا که وی به بارونها پیشنهادی نمود که اگر ایشان نیروی جنگی خود را برای مقهور کردن بعضی از بلاد متمرّد دالماسیا با هم پیوندند او نیز شخص خویشتن را در این جهاد مقدس در معرض بلا قرار دهد و از دولت جمهوری قرضی دراز مدت بخواهد تا روزی که فتحی به میان آید و غنائم گرانبهای جنگ وسیله پرداخت وام

را فراهم آورد. پس از تردید و تأمل بسیار صلیبیون بهتر آن دانستند که پیشنهاد دوژرا بپذیرند و کار جنگ را رها نکنند؛ و هدف نخستین نبردهای بری و بحری زارا^۱ یعنی شهری مستحکم در کنار ساحل اسلاونی بود که تابعیت و نیز را ترك کرده از پادشاه مجارستان به التماس حمایت میخواست. صلیبیون زنجیرها یا دیگر موانع از چوب ساخته را که در بندرگاه بر سر راه کشتیها بود از هم گسستند یا درهم شکستند و اسبان و سربازان و ماشینهای آتش افکن جنگی را پیاده و ساکنان شهر را پس از دفاعی پنج روزه مجبور کردند که به اختیار خود تسلیم شوند و به ایشان ترحم نمودند و از کشتنشان دست بازداشتند ولیکن به جزای عصیان خانه‌های ایشان را غارت و دیوارهایشان را منهدم کردند. فصل سرما رسیده بود و فرانسویان و ونیزیان تصمیم گرفتند که زمستان را در بندری امن و کشوری که نعمت در آن وافر بود بسر برند، ولیکن نزاعهای پرشور و شری که بواسطه خصومت ملی میان سربازان و ملاحان در میگرفت آرامش ایشان را بر هم میزد. فتح زارا تخم خلاف و نزاع و ننگ و فضحیت را پراکند و سلاحهای متحدان هم از اول با خون مسیحیان رنگین گردید نه خون کفار نامؤمن. پادشاه مجارستان و اتباع تازه او با لوای صلیب بخدمت سربازی پیوستند و بواسطه ترس یا سستی زائران که رغبتی به جنگ نداشتند تردید مؤمنین اخلاصمند صد چندان شد. پاپ صلیبیون دروغین را که اموال برادران دینی خود را غارت کرده و ایشان را کشته بودند تکفیر و از جماعت مسیحیان مطرود نموده بود فقط مارکی بونی فاس و سیمون مون فور مشمول سخنان تهدید آمیز پاپ نشدند: بونی فاس به سبب غیبت در وقت محاصره و سیمون بواسطه آن که سرانجام جمع متحدان را رها کرد و رفت. حق آن بود که اینوسان برتویه کاران خاضع و ساده دل فرانسوی ببخشاید ولیکن استدلال عناد آمیز و نیزیان که از اقرار به تقصیر و قبول عفو امتناع مینمودند و مداخله کشیشی رادر امور دنیوی خود جائز نمی‌شمردند پاپ را بخشم آورد.

اجتماع قوایی چنین سهمگین در دریا و زمین الکسیوس جوان را دوباره

امیدوار کرد و او در ونیز و زارا از صلیبیون به تمنا خواست که یاری نیروی جنگی خود وی را دوباره براریکه سلطنت بنشانند و پدرش را از اسارت رهایی بخشند. فیلیپ پادشاه آلمان از شاهزاده برنا به نیکی سخن گفت و حضور جوان و التماس و تمنای او جمع متحدان را به ترحم برانگیخت و مدعای وی به نزد مارکی مون-فرا و دوژ ونیز مقبول افتاد و هر دو به دفاع و حمایت آن پرداختند. دو برادر بزرگتر بونی فاس بواسطه وصلت با دوزن از خاندان امپراطوران و منزلت قیصری که داشتند با سلسله کومننوسی پیوسته بودند. بونی فاس متوقع بود که به پاداش خدمت مهم خود مملکتی حاصل آورد و دان دولوی جاه طلب کریم طبع مشتاق و آرزومند که منافع بی بهای تجارت و قدرت سیادت را که محتملا عاید کشور میگردید تأمین کند. نفوذ این دو تن باعث آمد که سفیران الکسیوس به عنایت پذیرفته شوند، و اگر عظمت وعدها و پیشنهادهای او باعث اندکی بدگمانی گردید نیاتی که وی ابراز و پاداشهایی که عرضه کرد فرستادن لشکرها و اسباب جنگ را - که برای نجات اورشلیم اختصاص یافته بود - به یاری الکسیوس و تأخیر در آزاد کردن ارض مقدس را شاید کاری درست جلوه گر نمود. الکسیوس به اعتبار منصب خود و پدر خویش وعده داد که به محض جلوس براریکه سلطنت قسطنطنیه او و پدرش به انشقاق مذهبی که دیر زمانی رائج بوده است پایان دهند و خود هر دو و ملتشان نیز تسلیم سیادت قانونی دستگاه مذهب رم شوند. الکسیوس تعهد نمود که زحمات صلیبیون و صواب کار ایشان را فی الفور با پرداخت دویست هزار مارك نقره پاداش دهد و خود با ایشان به مصر برود یا اگر مفیدتر بدانند ده هزار سرباز را مدت یکسال، و پانصد شهسوار را تا پایان عمر خود برای خدمت در اورشلیم نگاهدارد. جمهوری ونیز این شرایط و سوسه انگیز را پذیرفت و طلاق بیان دوژ و مارکی، کنت فلاندرز و بلوا و سن پل و هشت بارون فرانسوی را راضی کرد تا در این

۱ - نام یکی از دو برادر ری نی بر و دیگری موسوم به کونراد بود. ری نی بر ماریا دختر امپراطور مانوئل کومننوسی را به زنی گرفت و کونراد تنودورا انژلا را که خواهر ایزاک و الکسیوس بود. کونراد سرانجام دربار بیزانس و زن خود را ترك کرد تا بافتخار دفاع از صور در برابر حمله صلاح الدین ایوبی نائل آید.

مجاهده افتخارآمیز با ایشان بپیوندند، و معاهده اتحاد برای مشارکت در جنگهای دفاعی و عدوانی را همگان به سوگند تأیید کردند و بر آن مهر نهادند و هر یک از ایشان بر حسب وضع و طبع و خوی شخصی مایل به پیکار بود یکی به امید سود شخصی یا عمومی و دیگری بواسطه افتخاری که از بازگرداندن پادشاهی تبعید شده به تخت سلطنت حاصل می‌آمد، و سومین به سبب اعتقاد راستین به این که مجاهدات ایشان در فلسطین بی سود و ثمر خواهد بود و گرفتن قسطنطنیه باید پیش از استرداد اورشلیم صورت پذیرد و در واقع وسیله فتح اورشلیم را فراهم آورد. ولیکن اینان همه اقران یا سران دسته دلاوری از آزاد مردان بودند که به اراده خود عازم جنگ شده و در اندیشه و کردار تابع هیچکس نبودند. میان رزمیان و کشیشان اختلاف رأی بود و اگر چه اکثریت مردم پیمان اتحاد را تأیید میکردند مخالفان محترم بودند و محکم استدلال. قوی دل‌ترین مردم به شنیدن خبر قدرت بحری و نیرومندی شهر قسطنطنیه مرعوب میشدند و خوف و بیمشان از نظر خلق و شاید ایشان خود پوشیده بود و به صورت مبدل اعتراضهای پسندیده‌ای جلوه گر میشد از قبیل لزوم نگاهداشت جانب مذهب و ایفاء تکلیف. مخالفان بایقین قاطع میگفتند که سوگندی که ما را برای نجات مدفن مقدس مسیح از خانه و خانواده جدا کرده سوگندی است مقدس و مشاوراتی که نتیجه تدابیر انسانیست نباید ما را از مقصودی منحرف کند که وقوعش بدست خداوند قادر مطلق است. قصاص نخستین جرم ایشان یعنی حمله به شهر «زارا» قصاصی بسیار سخت و آن سرزنش وجدان بود و توبیخ نمودن پاپ ایشان را بر آن داشت تا دیگر بار دستهارا بخون برادران مسیحی خود نیالایند. پاپ‌رم رسماً فتوی داده بود و ایشان نخواستند که حق انتقام گرفتن به شمشیر و کیفرانشقاق یونانی و قصاص عمل سلطان ییزانس را خود به زور در دست گیرند. از میان زائران بسیاری از ممتازترین ایشان که در دلاوری و زهد و ورع بارز بودند به دلائلی مبتنی بر این اصول یا دعاوی از جمع گسستند و زیان عقب نشینی ایشان کمتر از مخالفت نهان یا آشکار

گروهی ناراضی نبود که به هر فرصتی میکوشیدند تا در میان سپاهیان تفرقه افکنند و مهمی خطیر را مانع آیند.

سفر قسطنطنیه

با وجود ترك تعهدی که این گروه نمودند ونیزیان با قوت هر چه تمامتر در حرکت سپاهیان و سفائن جنگی به جانب مقصداصرار ورزیدند و شور و غیرت ایشان در خدمتگزاری شاهزاده جوان ناخشنودی ونیزیان را از ملت و خانواده الکسیوس از انظار پوشیده می داشت، و ناخشنودی ایشان به حق بود. ونیزیان از اولویتی که اخیراً به رقیب تجارتی ایشان یعنی پیزاداده شده بود سخت سرافکنده و خجلت زده بودند و به دربار بیزانس دیون بسیاری داشتند که پرداخت آنها به تعویق افتاد بود، و ستم بسیار نیز تحمل کرده بودند که باید انتقام آن را بازستانند و داستانی در افواه عام بود که مانوئل امپراطور دان دولو را از دید محروم کرد و خائنانه به هتک حرمت این سفیر پرداخت ودان دولونیزاشاعه این داستان را مانع نیامد. قرنهای بسیار بود که سفائن مجهزه آلات جنگ نظیر آنچه ونیزیان فراهم آوردند در دریای آدریاتیک لنگرینداخته بود. این نیروی دریائی متشکل بود از یکصد ویست کشتی مسطح قاعده برای حمل اسبان و دویست و چهل کشتی انباشته از سربازان و اسلحه جنگی و هفتاد و دو کشتی پراز خواربار و پنجاه کشتی محکم اساس بادبانی و اینها همه بخوبی مهیای مقابله با دشمن بود. هنگامی که باد موافق میوزید و آسمان صاف و دریا آرام بود چشمها از حیرت و خرسندی به تماشاگه نیروی بری و بحری با ایهتی دوخته بود که دریا را سراسر می پوشاند. سپرهای شهبسواران و ملازمان ایشان را که هم زینت بود و هم وسیله دفاع بترتیب در دو سوی کشتیها قرار داده بودند و رایتهای ملتها و خاندانها در عقب کشتی در نظر خلق نمایان بود. توپخانه جدید سیصد ماشین برای پرتاب تیروسنگ داشت و نوای موسیقی با وجود خستگی راه نشاط بر می انگیزخت و جنگاوران حادثه جوی یکدیگر را مطمئن میکردند که چهل هزار قهرمان مسیحی چندان قدرت دارند که

بتوانند همه دنیا را به تصرف آورند و این اطمینان روح دلاوری را در ایشان افزوتر میکرد. در سفری که از ونیز به زارا کردند ملاحان ونیزی ماهر مجرب کشتیها را هر چه بهتر هدایت مینمودند و هنگامی متحدان در ملک امپراطوری روم قدم نهادند که به دورازو^۱ رسیدند و جزیره کورفوایشان را پایگاهی شد و در آن آسودند و آنگاه بی هیچ حادثه‌ای دماغه خطرناک مالیا یعنی انتهای نقطه جنوبی شبه جزیره پله پونسوس یا موریه را دور زدند و در دو جزیره نگروپونت^۲ و آندروس^۳ فرود آمدند و در آبی دوس^۴ در ساحل آسیائی هلس پونت لنگر انداختند. اینها مقدمات فتح و آسان بود و خونی ریخته نشد. مردم متصرفات امپراطوری ییزانس که نه وطن پرستی میدانستند و نه شجاعت در برابر نیروی مقاومت ناپذیر متحدان سر تسلیم فرود آوردند، و چون حضور وارث قانونی امپراطوری فرمانبرداری ایشان را تأیید مینمود لاتینیان اعتدال و انضباط را رعایت کردند و ییزانسیان را به این طریق پاداش دادند. هنگامی که لاتینیان از تنگه هلس پونت میگذشتند کشتیهای ایشان همه در معبری تنگ بهم فشرده بود و روی دریا از بادبانهای بیشمار سیاهام می نمود. اما چون به پروپونتیس رسیدند دو باره پراکنده شدند و از این دریای آرام گذشتند تا آن که در مجاورت دیر استفان مقدس که در سه فرسنگی مغرب قسطنطنیه بود به ساحل اروپائی رسیدند. دوز باحزم و تدبیر سربازان را به نصیحت از پراکنده شدن در سرزمین دشمن کثیر عدد بازداشت و چون ذخیره خواربار کاهش پذیرفته بود تصمیم بر آن گرفته شد که هنگام خرمن کشتیهای را که انبار خواربار بود در جزایر حاصلخیز پروپونتس از خوردنیها پر کنند و چون تصمیم چنین گرفتند کشتی در طریقی رانند که باید، اما بادی سخت وزیدن گرفت و چون طاقت نیز از دست رفته بود کشتیها را بجانب مشرق رانند و چندان به ساحل و بشهر قسطنطنیه نزدیک شدند که به استحکامات شهر تیر و سنگ پرتاب کردند و خود هدف تیر و سنگ مدافعان قسطنطنیه شدند. هنگام عبور از کنار ساحل کشتی نشستگان به حیرت و تحسین پایتخت امپراطوری مشرق بل پایتخت سراسر زمین را

نظاره کردند که چون برجی از میان هفت تپه خود سربرافراشته و بر اروپا و آسیا مشرف و مسلط بود. گنبد های عظیم و مناره های رفیع پانصد کاخ و کلیسا به تابش اشعه خورشید زرین شده و عکس آنها در آب افتاده بود، و سربازان و نظارگان بسیار را بر فراز دیوارها مشاهده کردند اما از چگونگی خوی و کیفیت دلاوری ایشان بی خبر بودند و چون با خود اندیشیدند که از آغاز جهان هرگز جنگاورانی اندک شمار پیکاری چنین عظیم را بر عهده نگرفته بوده اند دلها همه از هول فروریخت، ولیکن نیروی امید و شجاعت، ترس یک لحظه زود گذر را از میان برد و فرمانروای نظامی شامپاین میگوید که سربازان همه چشم به شمشیر یا سنانی دوختند که هر یک از ایشان باید به سرعت در مبارزه افتخار آمیز بکار برد. لاتینیان در جوار کلسدون لنگر انداختند و فقط ملاحان در کشتیها ماندند و سربازان و اسبان و ابزار جنگ همه را به سلامت در ساحل پیاده کردند و بارونها در کاخ شاهنشاهی و در میان اسباب رفاه عیش نخستین ثمرات توفیق را چشیدند. در روز سوم کشتیها و لشکریان بجانب اسکوتاری یعنی حومه آسیائی قسطنطنیه حرکت کردند، و هشتاد شهسوار فرانسوی ناگهان بر گروهی متشکل از پانصد سوار یونانی حمله بردند و ایشان را شکست دادند، و در توقفی نه روزه علیق و خواربار بسیار برای اردوی متحدان فراهم آمد. شاید این عجیب بنماید که من در نقل داستان حمله به امپراطوری عظیم بیزانس به شرح موانعی نپرداخته ام که باید پیشرفت بیگانگان را متوقف کرده باشد. بیزانسیان به حقیقت مردمی جنگجو نبودند ولیکن ثروتمند و کوشنده بودند و تابع اراده یک مرد و بس وای کاش که آن یک مرد هنگامی که دشمن از او دور بود میترسید یا چون به شخص او نزدیک میشد قادر به شجاعت نمائی بود. الکسیوس غاصب به شنیدن نخستین خبر اتحاد برادرزاده خود با فرانسویان و ونیزیان او را تحقیر نمود و متملقان وی را راغب به قبول این عقیده کردند که در تحقیر نمودن برادرزاده اش وی صادق و متهور بوده است، و هر شب در پایان ضیافت الکسیوس اروپائیان کم فرهنگ غربی را سه بار برآشفته و مکدر مینمود. این مردم بی فرهنگ به حق از شنیدن خبر قدرت بحری او سخت ترسیده بودند، و ماهیگیران هزار و

ششصد قایق ماهیگیری قسطنطنیه خود می‌توانستند چندان ناو جنگی بکارند از آنکه اروپائیان غربی را در کام دریای آدریاتیک فرو برد و غرق کند یا ورود ایشان را در دهانه هلس پونت متوقف گرداند. ولیکن غفلت پادشاه ورشوت ستانی وزیران او هر نیروئی را بی اثر تواند کرد. دوک اعظم که دریا سالار بود ننگی بزرگ ببار آورد و بادبانها و دگلها و دیگر اسباب کشتیها همه را تقریباً بمزایده عمومی گذاشت. جنگلهای شاهی را برای کاری مهتر یعنی شکار حیوانات نگاهداری میکردند و نیسه تاس میگوید که خواجه سرایان درختان را مانند بیشه‌هایی که خاص مراسم مذهبی باشد حراست مینمودند. محاصره زاراو پیشرفت سریع لاتینیان الکسیوس را از خواب غرور برانگیخت و رؤیاهای وی را بیایان برد و بمحض این که الکسیوس مشاهده نمود که خطر حقیقی است چنین پنداشت که وقوع آن نیز اجتناب ناپذیر است و گستاخی بیهوده ناگهان ازدست رفت و بدل به ذلت جزع و نومیدی گردید و او گذاشت که مردم حقیر و بی فرهنگ اروپائی در مکانی که از کاخ سلطنت مشاهده میشد خیمه برافرازند و گروهی را برای توسل جستن به سفارت بنزد ایشان فرستاد و شکوه و جلال تهدیدآمیز این گروه نگرانیهای الکسیوس را چندان که باید از نظرها پوشیده نداشت. به سفیران دستور داد، بودند که بگویند که سلطان رومیان از پدیدار شدن بیگانگان دشمن نما در حیرت است. اگر سوگندی که این زائران برای نجات اورشلیم یاد کرده‌اند سوگندی صادقانه باشد پس آواز او نیز باید به تحسین ایشان برآید و ثروتش باید مؤید مقاصد دیندارانه ایشان گردد ولیکن اگر جرأت آورند و به حریم مقدس امپراطوری حمله کنند شمار سربازانشان اگر ده چندان باشد که هست ایشان را از خشم او مصون نخواهد داشت. پاسخ دوژ و بارونها ساده و بزرگوارانه بود. ایشان گفتند که ما به پاس شرف و عدالت در غاصب یونان و تهدیدها و وعده‌های او به دیده حقارت مینگریم و دوستی ما و ولاء او دینی است که باید به وارث قانونی اداء شود یعنی به شاهزاده جوانی که در میان مانشته است و به پدرش امپراطور: امپراطوری که به سبب تبه کاری برادری حق ناشناس از قضیب سلطنت و از آزادی و نعمت دید محروم شده است. آن برادر

نابکار به تقصیر خود اعتراف و به التماس طلب عفو کند و ما خود وساطت مینمائیم تا او را اجازه دهند که با وفور ثروت در امن و رفاه بسر برد . ولیکن مباد آن که وی به پیامی دیگر به ما اهانت نماید زیرا که او را در کاخ قسطنطنیه با سلاح جنگ جواب خواهیم گفت .»

در همین روز خیمه بر افراشتن در اسکوتاری صلیبیون چنان که تکلیف سربازی و کاتولیک بودنشان ایجاب مینمود خویشتن رامهیای عبور از بسر کردند و کاری که بر عهده گرفته بودند به حقیقت سخت خطرناک بود . بسر عریض و آب آن تند رفتار بود ؛ و هنگام آرامش ممکن بود که در پای او گزین مواد مذاب و آتش - زای خاموش نشدنی را که یونانیان در آب می افکندند همراه با جریان آب با خود ببرد ؛ و هفتاد هزار سرباز سوار و پیاده در صفوف آراسته و سهمگین از ساحل اروپائی که در سمت مقابل بود دفاع میکردند . در این روز فراموش نشدنی که بر حسب اتفاق هوا روشن و صاف و لطیف بود لاتینیان به شش لشکر منقسم شدند . لشکر اول یا طلیعه جیوش را کنت فلاندرز رهبری می نمود و او یکی از مقتدرترین فرمانروایان مسیحی بود بسبب کثرت عدد و مهارت سربازان کماندار تیرافکنی که در خدمت داشت . در چهار نبرد پیاپی برادر کنت فلاندرز رهبری مینمود و کنت سن پل و کنت بلوا و ماتیوی مون مورانسی فرماندهان لشکر بودند و ماتیوی مون مورانسی را فرمانروای نظامی و اشراف شامپاین داوطلبانه خدمت مینمودند و او بهمکاری ایشان مفتخر بود ، و لشکر ششم را که مؤخر سپاه و لشکر ذخیره بود مارکی مون فرادر رأس سربازان آلمانی و لمباردی رهبری مینمود . اسبان جنگی را با زین پوشهای بسیار بلندی که بر زمین میکشید در کشتیهای مسطح قاعده نهادند و سواران هر یک در کنار اسب خود ایستاده و تن و دست و پای به درع آهنین پوشیده و کلاه خود بر سر نهاده و گره بر آن بسته و نیزه در دست گرفته بود ؛ و وسائل نقلیه انباشته از ملازمان بسیار از قبیل خادمان و تیراندازان را ناوهای بادبانی نیرومند و تند رفتار بدنبال خود می کشیدند . شش لشکر از بسر گذشتند بی آن که با دشمنی یا مانعی رویاروی شوند و هر لشکر و هر سربازی

آرزومند بود که پیش از دیگران پیاده شود و همگان مصمم بودند که بر دشمن غالب آیند یا در جنگ کشته شوند. شهبسواران که با دقت بسیار نگران اهمیت خطر بودند بادرع سنگین وزن بدرون دریا جستند در وقتی که آب تا کمرگاه ایشان میرسید و خادمان و تیراندازان به مشاهده دلآوری ایشان به هیجان آمدند و اشراف زادگان جوانی که حاملان سلاحهای شهبسواران بودند پلهای متحرك کشتیها را به کرانه دریا پیوستند و اسبان را به ساحل هدایت کردند. پیش از آن که جوخه ها فرصت سوار شدن یابند و به صف در ایستند و نیزه ها را در وضعی آماده برای حمله قرار دهند هفتاد هزار سرباز یونانی که گفتیم از چشم لاتینیان ناپدید شده بودند و این الکسیوس ترسیده دل بود که خود فرار اختیار کرد و به این طریق راه به سربازان نمود، و لاتینیان وقتی خبر یافتند که با امپراطور پیکار کرده اند که قسمتهای مختلف کاخ او را غارت کردند و ذخایر گرانهای آن را به یغما بردند. در نخستین لحظه آشوب و اضطراب که دشمن در کارگریز بود لاتینیان تصمیم گرفتند که با دو حمله مدخل بندر را بگشایند. فرانسویان پیایی به شدت هر چه تمامتر به برج گالاتا در حومه پرا حمله کردند، و ونیزیان کار سخت تری را بر عهده گرفتند و آن از هم گسستن زنجیر یا درهم شکستن عمودی بود که برج را به ساحل ییزانسی می پیوست. پس از چند کوشش بیفایده و تیزیان نتیجه ای را که می خواستند به پایداری و دلآوری بدست آوردند و بیست ناو جنگی را که از بقایای نیروی دریائی یونانیان بود گرفتند یا در آب غرق کردند و حلقه های عظیم و بسیار سنگین سلسله آهنین را با قیچیهای مخصوص بریدند و از هم جدا کردند یا زنجیر را با فشار ناوهای بادبانی گسستند و سفائن جنگی ونیزی پیروزمندانه در امن و امان در بندر قسطنطنیه لنگر انداختند. از لاتینیان بیست هزار تن باقیمانده بودند و ایشان به تأیید کارهای تهور آمیزی که انجام داده بودند به لابه اجازه خواستند تا پایتختی را محاصره کنند که بیش از چهار صد هزار تن از ساکنان آن میتوانستند برای دفاع از کشور خود سلاح بگیرند اما نخواستند که چنین کنند، و باید گفته شود که فحوائی ضمنی چنین محاسبه ای جمعیتی در حدود دو میلیون تن است. ولیکن اگر

شمار نفوس شهر را کمتر از دویلیون و چندان بدانند که لازم می‌نماید چون دشمن کثرت سکنه قسطنطنیه را باور می‌کرد لذا دلاوری حمله‌کنندگان و بی‌باکی ایشان نیز مهمتر مینماید.

گشودن لاتینیان شهر قسطنطنیه را

در انتخاب نوع حمله به سبب تفاوت راه و رسم زندگی و روش جنگاوری میان فرانسویان و ونیزیان خلاف اعتاد و فرانسویان به تأکید میگفتند که از جانب دریا و بندر بهتر از هر طریق دیگری به قسطنطنیه دست میتوان یافت ، و ونیزیان حق داشتند که بگویند و شرافتمندانه بگویند که ما چندان که باید جان و مال خود را به قایقی شکننده و عنصری پر مخاطره سپرده‌ایم ، و به بانگ بلند خواستند که بر روی زمین محکم استوار و در جنگ تن به تن شجاعت و شهامت خود را بیازمایند خواه پیاده خواه بر پشت اسب. پس از آن که تفاهمی مدبرانه حاصل آمد که دو ملت را در دریا و زمین و هر یک را در کاری ملائم با خلق و خوی او به خدمت بگمارند و ناوهای جنگی سپاهیان را از خطر حفظ کنند همگان از مدخل بندر پیش رفتند و به آخرین قسمت آن رسیدند و پل سنگی را شتابزده تعمیر کردند و شش لشکر فرانسویان پایه اردوگاه خود را در مقابل قسطنطنیه بنیان نهادند. این اردوگاه در قاعده مثلثی بود که تقریباً مساحت چهارمیل را از بندرتا پروپونتس فرامی‌گرفت. در لبه خندقی عریض که در پای پشته بلندی از خاک قرار داشت لاتینیان را فرصتی حاصل آمد تا در مشکلات کار خود بیندیشند. از دروازه‌هایی که درست چپ و راست تنگنای اردوگاه ایشان قرار داشت دما دم سواران و سربازان سبک اسلحه به بیرون حمله میبردند و این حملات راه را بر جدامانندگان می‌بست و نواحی اطراف را از خواربار تهی می‌کرد و روزانه پنج یا شش بار بانگ شیپور خطر برمی‌آمد چندان که ناچار شدند چوبهای نوك تیزی در زمین فروکنند و دیواره‌ای بسازند و خندقی حفر کنند که ایشان را عاجلاً از خطر محفوظ بدارد. در تهیه خوراک و فراهم آوردن کشتیهای جنگی و سربازان ونیزیان بیش از حد ممسک یا فرانسویان

بیش از آنچه باید حریص بودند . شکایات عادی درباب گرسنگی و قلت خواربار شنیده و شاید احساس نیز میشد . ذخیره آرد ناچار در سه هفته پایان میرسید و نفرت از گوشت نمک سود ایشان را اغوا میکرد که طعم گوشت اسبان خود را بچشند . غاصب لرزنده جان سلطنت امپراطوری را داماد او تئودور لاسکاریس^۱ حمایت میکرد ، و تئودور جوانی دلاور بود و آرزومند که کشور خود را نجات دهد و در آن فرمان براند، اما یونانیان به آن کشور التفاتی نمودند و لزوم دفاع از مذهب بود که ایشان را از خواب بطالت برانگیخت، و ایشان را رجاء واثق به نیرومندی و روح سلحشوری گارد وارینجیائی و به دانمارکیان و انگلیسیان بود و اینها نامهایست که نویسندگان آن ایام در کتب خود ذکر کرده‌اند. پس از ده روز کار و کوشش مداوم زمین را هموار و خندق را پر کردند و برای محاصره کنندگان به ترتیبی که باید سنگرها تعبیه نمودند و دویست و پنجاه ماشین حمله بر حسب نیروئی که داشتند انواع کارها را انجام دادند تا پشته‌های خاکی را هموار و دیوارها راست و آنگاه از پای بست ویران کردند ، و بمجرد پدید آمدن نخستین شکاف نردبانهای مخصوص به دیوارها نصب کردند تا از آنها بالا بروند و به فراز استحکامات شهر برسند . سربازانی که از موضع مناسب برای حمله دفاع میکردند لاتینیان حادثه جوی را به عقب راندند و پایمال ستم کردند، ولیکن ثبات عزم پانزده شهسوار و خادمان ایشان را تحسین نمودند که از دیوار بالا رفته بودند و موضع خطرناک خود را همچنان حفظ میکردند تا آن که سرنگون میشدند یا بدست گارد امپراطوری اسیر . ونیزیان که از جانب بندر میجنگیدند حملات دریائی را با توفیق بیشتر انجام دادند و این مردم کوشنده زحمتکش هر وسیله‌ای را که پیش از اختراع باروت شناخته و معمول شده بود بکار گرفتند . دو صف تشکیل یافته بود از کشتیهای بادبانی و سفائن جنگی و میان دو صف فاصله‌ای بود به اندازه سه برابر مسافتی که تیر رها شده از کمان میپیماید، و کشتیهای تندرو بادبانی را سفائن جنگی سنگین وزن و بلند قامت مدد مینمودند و عرشه زیرین

وزیرین و برج گردنده قرارگاه ماشینهای تیرافکن بودند و هدف را چنان نشانه میکردند که تیر از فراز صف نخستین میگذشت. سربازانی که از کشتیهای بادبانی بساحل می‌جستند فوراً پایه نردبانها را در زمین فرو میکردند و از آنها بالا میرفتند و سفائن بزرگتر که اندکی آهسته پیش می‌آمدند در فواصل کشتیهای دیگر راه می‌یافتند و پلی متحرك را به پائین میکشیدند و ازدگلهای خود در هوا راهی به استحکامات شهر میگشودند. در میان زد و خورد پیکار دوژمکرم با هیئتی بارز و سراپا پوشیده به درع آهنین بر فراز دماغه کشتی ایستاده بود و رایت عظیم مرقس مقدس در برابرش نمایان بود. وی به تهدید و وعد و وعید و پند و اندرز از پاروزنان خواست که هر چه بیشتر بکوشند و کشتی او نخستین سفینه‌ای بود که به مقصد رسید و «دان دولو» اولین پیکار گردلیری که پای بر ساحل نهاد. ملل مختلف بزرگواری و آزادگی پیر مرد نایبنا را تحسین نمودند بی آن که با خود بیندیشند که پیری و ناتوانی ناچار از ارزش حیات او میکاهد و بر بهای مفاخر وی که مخلد است می‌افزاید. ناگهان دستی نامرئی (زیرا که با احتمال بسیار علمدار و نیزیان کشته شده بود) رایت جمهوری را بر فراز پشته‌های خاکی نصب کرد و بیست و پنج قلعه بسرعت اشغال گردید و با ایجاد حریق که کاری ظالمانه بود یونانیان را از محل مجاور بیرون راندند. دوزخ خبر توفیق خود را به پیام فرستاده بود اما خطری که متحدان وی با آن رویاروی بودند در این هنگام کار او را متوقف کرد و دان دولو به رسم جوانمردی اعلان نمود که به نزد وی مردن بازائران اولیتر از فتحی است که به هلاک ایشان حاصل آید، و آنگاه وضع مساعدی را که بدست آورده بود رها کرد و افواج خود را باز خواند و به عرصه پیکار شتافت و شش لشکر خسته و بسیار کاهش پذیرفته فرانسویان را در میان شصت جوخه از سواران یونانی محصور دید که کمترین ایشان از بزرگترین لشکر فرانسوی بیش بود. ننگ شرمساری و نومیدی الکسیوس را به غیرت آورده و بر آن داشته بود که آخرین کوشش خود را بنماید و آن حمله‌ای کلی و ناگهانی بود. اما نظم استوار و سیمای مردانه لاتینیان او را مرعوب نمود و پس از تصادمی که در

فاصله‌ای روی نمود وی نزدیک شامگاهان سپاهیان خود را از صحنه نبرد دور کرد. سکوت شب و همه‌مه آن نیز او را خشمگین و بیمناک میکرد و غاصب ترسنده دل پس از فراهم آوردن ذخیره‌ای که عبارت از ده هزار پوند طلا بود به سفلگی زن و ملت خود و سلطنت آینده را رها کرد و به درون قایقی جست و دزدانه از طریق سفر گریخت و در بندری گمنام در تراس سلامت پیاده شد اما سلامتی که در آن ننگ و شرمساری بود. بزرگان بیزانسی بمجرد این که از فرار او آگاه شدند به دخمه‌ای رفتند که ایزاک نابینادر آن محبوس و هر ساعت در انتظار ملاقات جلاد بود و از او بخشایش خواستند و طالب صلح شدند و اسیر دربند گرفتار را که بواسطه تغییر احوال نجات یافته بود دوباره ملبس به قبای پادشاهی بر تخت نشاندند و برده وار پیرامون او به سجده در افتادند، اما پادشاه نابینا نمیتوانست دهشت ایشان را از شادی تصنعی باز شناسد. صبحگاهان روز بعد مخاصمه را متوقف کردند و سران اقوام لاتینی به دریافت پیامی از امپراطور قانونی خود متعجب شدند زیرا که وی اکنون برای پاداش دادن به مردمی که او را از بند رها کرده بودند و در آغوش گرفتن فرزند خود بیقاراری می نمود.

ولیکن این منجیان کریم طبع جوانمرد مایل نبودند که تا از پدر پاداش نقدی یا لااقل وعده پرداخت آن را نگیرند فرزند به گرو برده را آزاد کنند، و چهار سفیر انتخاب کردند یکی ماتیوی مون مورانسی و دیگری فرمانروای نظامی شامپاین یعنی نگارنده این وقایع، و دو سفیر ونیزی تا امپراطور را تهنیت بگویند. بنزدیک شدن ایشان دروازه‌ها را گشودند و نگهبانان انگلیسی و دانمارکی در دوست کوچه‌ها تبرزین به دست صف بسته بودند. تالار تشریفات تابنده از پرتو زرو گوهر بود که دروغین بدل قدرت و فضیلت است. در کنار ایزاک نابینا زن اویعی خواهر پادشاه مجارستان نشسته و حضور او سبب شده بود که بانوان محترم بیزانسی از خلوت سرای زندگی خانوادگی بیرون آیند و با جمع سناتوران و مردان جنگی مخلوط شوند. فرمانروای نظامی شامپاین سخنگوی لاتینیان بود و از زبان کسانی تکلم میکرد که به اعلیت خود واقف بودند و در کاری که بدست خود انجام داده

بودند به حرمت می‌نگریستند و امپراطور بصراحت دانست که باید تعهدات فرزند خود را با ونیزیان و زائران بی‌تأمل و تأخیر تصویب کند و بازن خود و حاجبی و مترجمی و چهار سفیر به حجره‌ای خلوت رفت، و با اضطراب و نگرانی از چگونگی شرایطی که الکسیوس جوان پذیرفته بود پرسش نمود و جواب شنید که «متابعت امپراطوری شرقی از پاپ، و مساعدت به اورشلیم، و اهداء دویست هزار مارك نقره در همان دم.» امپراطور به عقل و تدبیر پاسخ داد که، «اینها شرایطی سنگین و قبول آنها دشوار و عمل به آنها بسیار مشکل است. ولیکن هیچ شرطی را مقیاس برتر از خدمت و استحقاق شما نیست.» پس از این تأمین رضایت بخش بارونها سوار بر اسب شدند و وارث سلطنت قسطنطنیه را رسماً به مردم شهر و درباریان معرفی نمودند. جوانی الکسیوس و حادثه‌جوییهای حیرت‌انگیزش دلها همه را بدو مایل نمود و پدر و فرزند را در زیر گنبد کلیسای سوفیای مقدس به تاج پادشاهی آراستند. در نخستین ایام سلطنت الکسیوس مردمی هم اکنون از نعمات صلح و فراوانی برخوردار از واقعه شادی-آفرینی که اوج این درام غم‌انگیز بود بسیار خرسند بودند، و نارضائی طبقه اعیان و بیمها و ندامتهای ایشان در زیر پوشش بظاهر آراسته مسرت و خلوص وفاداری مستور بود. چون امتزاج دو ملت ناموافق در یک پایتخت ممکن بود که آبتن خطر و مفسده باشد لذا محله‌گالاتا یا پرا را که در حومه شهر بود برای سکونت فرانسویان و ونیزیان معین نمودند و آزادی دادوستد و مراوده دوستانه میان ملل آشنا را مجاز دانستند، و زائران را وسوسه کنجکاوی یا خلوص دینداری هر روز بر آن میداشت که به زیارت کلیساها یا تماشای کاخهای قسطنطنیه بروند و مردمی که از صفای فرهنگ نشان نگرفته و شاید از لطائف فنون هنری بکلی غافل بودند در نفس خود از شکوه و ابهت منظره شهر حیرت‌زده میشدند، و فقر بلادی که زادگاه ایشان بود کثرت سکنه و ثروت نخستین پایتخت مسیحیت را در نظرشان بیشتر نمود. الکسیوس جوان به رغم منصب والای خود فروتنی مینمود و سودجویی و حق‌شناسی وی را بر آن میداشت که از متحدان لاتینی خود غالباً دیدن کند و اینگونه

دیدارها را تکرار میکرد ، و برسر خوان طعام که قیود کمتر و آزادی بیشتر هست فرانسویان سرخوش و شوخ طبع گاهگاهی حضور امپراطور مشرق را فراموش میکردند. اما در مجالس مصلحت‌اندیشی که از مباحث خطیر سخن میرفت موافقت شد که اتحاد جماعات مسیحی شرقی و غربی جز با صبر و گذشت زمان حاصل نیاید، ولیکن تعصب مذهبی را آسانتر از حرص رام توان کردن و فوراً مالی وافر توزیع شد تانیاز صلیبیون را رفع و بانگ الحاح و اصرار ایشان را خاموش کنند. الکسیوس از رفتن دوستان خود و نزدیک شدن هنگام رحیل سخت بیمناک بود زیرا با آن که غیبت ایشان شاید او را از قید تعهدی آزاد میکرد که هنوز قادر به انجام دادنش نبود ولیکن رفتنشان نیز او را تنها و بی‌هیچ وسیله دفاعی دستخوش هوی و هوس و تعصبات ملت غدار و خیانتگر مینمود. الکسیوس میخواست که دوستان خود را رشوتی دهد تا یکسال در رفتن تأخیر کنند و باوی بمانند ، و رشوه او تعهدی بود مبنی بر پرداخت مخارج ایشان و بهای حمل و نقل و سائل و آلات جنگی به وسیله کشتیهای ونیزی. در انجمن بارونها برسر پیشنهاد الکسیوس بحث بسیار شد و مناقشه در گرفت و پس از مباحثه مکرر و شک و تأمل بسیار اکثر ایشان پارای موافق وصایت دوز و تمنای امپراطور جوان را پذیرفتند. الکسیوس با پرداخت هزار و ششصد پوند طلا مارکی مون‌فرا را راضی کرد که او را با سپاهی گرد ایالات اروپائی ببرد و اعتبار سیادت وی را مستقر گرداند و به تعقیب عم او پردازد در وقتی که قسطنطنیه از حضور بالدوین و متحدان فرانسوی و فلاندری او مرعوب بود. سفر الکسیوس قرین توفیق گردید و امپراطور نایبنا که از پیروزی سپاه خود سخت خشنود بود به پیشگوئی متملقان گوش فراداد که میگفتند «همچنان که عنایت ربانی ترا از سیه‌چال زندان بیرون آورد و بر تخت سلطنت نشاند درد قرص ترا نیز شفا خواهد داد و چشمان ترا دوباره بینا خواهد کرد ، و پاسدارنده سلطنت دراز و با رونق تو خواهد بود». با این همه فکر پیرمرد بدگمان از مفاخر روزافزون فرزند در عذاب بود ، و غرور نیز این حقیقت را از طبع حاسد وی پنهان نمیتوانست

کند که هنگام ذکر نام او بانگ تحسین ضعیف بود و به اکراه برمی آمد اما پادشاه جوان را همه کس به انگیزش عواطف طبیعی ثناخوان بود.

حمله اخیر اقوام لاتینی یونانیان را از خواب امید بخشی نه قرنه بیدار کرد و آن خواب شیرین خیالی باطل بود که سپاه بیگانه هرگز در پایتخت امپراطوری روم نفوذ نخواهد کرد. اما بیگانگان غربی به هتک حرمت شهرکوشیده و قضیب سلطنت کنستانتین را بدیگران اعطاء کرده و دو امپراطوری که از حمایت ایشان برخوردار بودند بزودی چون ایشان منفور خلق شدند. ناتوانی ایزاک مفسد او را سخیف تر از آنچه بود جلوه گر نمود، و چون الکسیوس جوان مرتد شده و آداب و رسوم و مذهب مملکت خود را انکار کرده بود به این سبب سخت منفور شده و سر معااهده او با لاتینیان افشا گردیده یا مورد ظن قرار گرفته بود. مردم و علی الخصوص روحانیون اخلاصمندان به دین و معتقدات خود دلبسته بودند و در هر دیری و هر دکانی سخن ازستم پاپ میرفت و خطری که جماعت مسیحی را تهدید مینمود، و صدای این سخن در همه جا منعکس میگردد. خزانه نیز تقریباً تهی بود و رفاه عیش امپراطوران و مبالغی را که بیگانگان به زور میخواستند کفاف نمیداد، و یونانیان نخواستند که با تحمیل مالیاتی عمومی از بلای بردگی و غارتگری که تهدیدشان مینمود بپرهیزند و از این کار امتناع نمودند اما ظلم به توانگران برانگیزاننده نفرتی خطرناکتر و شخصی تر بود و امپراطور ظروف طلا و نقره کلیسا را ذوب کرد و تمثالهای حرم قدس را به غارت برد و شکایت مردم از بدعت آوری و هتک حرمت دین باید به حق بوده باشد. هنگام غیبت مارکی بونی فاس و امپراطور که شاگرد او بود بلائی بر قسطنطنیه نازل آمد که شاید بتوان آن را به حق به شور تعصب و بی تدبیری زائران فلاندری نسبت داد. در یکی از سفرهای خود به قسطنطنیه این زائران بمشاهده مسجدی یا کنیسه ای که در آن خدای یگانه را می پرستیدند و برای او شریکی و فرزندی نمی شناختند سخت خشمگین شدند و روش مؤثر جدال ایشان این بود که با شمشیر به نامؤمنان حمله کنند و آتش به خانه های ایشان بزنند. ولیکن نامؤمنان و بعضی از همسایگان مسیحی ایشان جرأت آوردند

و در دفاع از جان و مال خود کوشیدند. اما آتشی که تعصب برافروخته بود عمارات بیگانه و کلیساهای مسیحیان را نیز در کام خود فرو برد و در هشت شبانروز حریق متجاوز از یک فرسنگ پیش رفت و از بندرگاه به پروپونتس رسید که معمورترین و پرجمعیت‌ترین ناحیه شهر بود. برشمردن کلیساها و کاخهای با ابهت شاهانه که بدل به ویرانه‌های دودپراکن گردید، و تعیین بهای کالاهای تجارتی که در بازارها سوخت و معدوم شد، و شمار خانواده‌هایی که در این مهلکه عمومی گرفتار آمدند کاری آسان نیست. بواسطه این عمل جنایت‌آمیز که دوز و بارونها بیهوده به انکار آن تظاهر نمودند متحدان لاتینی بیش از پیش منفور شدند و گروه متجاوز از پانزده هزار تن ایشان مصلحت و سلامت خویش را در عقب‌نشینی شتابزده و پناه بردن به ذیل حمایت لوای خود در محله پرا دانستند. امپراطور پیروزمندانه از جنگ بازگشت ولیکن استوارترین وزیر کانه‌ترین تدابیر نیز برای هدایت کشتی اقبال او در طوفان حادثه کافی نبود: طوفانی که جوان نگون‌بخت و دولت او را از پای در آورد. پند پدر و میل شخصی الکسیوس را به ولینعمتانش دلبسته می‌کرد ولیکن او در میان وطن‌پرستی و حق‌شناسی مردد بود و هم از اتباع خود میترسید و هم از متحدان خویشتن، و چون رفتار او حکایت از ضعف اراده و عدم ثبات رأی میکرد احترام و اعتماد هر دورا از دست داد و با آن که از مارکی مون‌فراخواست که کاخ سلطنت را اشغال کند اشراف را گذاشت که دسیسه کنند و مردم را که برای رهائی وطن خود سلاح بگیرند. ولیکن سران اقوام لاتینی بی‌التفات بوضع اسف‌انگیز او دعوی خود را مکرر میکردند و از تأخیرهای او خشمگین میشدند و بمقاصد وی بدگمان بودند و از او بزور خواستند که جوابی قاطع بدهد و بگوید که طالب صلح است یا جنگ. حامل فرمان تحقیرآمیز ایشان سه شهسوار فرانسوی و سه نماینده ونیزی بودند که شمشیر بر کمر بسته براسب نشستند و به فشار از میان انبوه مردمی آشفته و خشمگین گذشتند و با سیمائی حاکی از بی‌باکی و دلاوری به درون قصر و محضر امپراطور راه یافتند و بالحنی قاطع و آمرانه شرح خدمات خود و تعهدات وی را به اختصار تکرار کردند و گستاخانه به او

گفتند که اگر دعاوی عادلانه ما را فوراً به تمامی اجابت نکنی ماترا دیگر نه سلطان میدانیم و نه دوست . پس از این نخستین مخالفت جسورانه از نوعی که سابقاً هرگز گوش سلطانی را نخراشیده بود هر شش تن محضر امپراطورو کاخ سلطنت را ترك کردند بی آن که علائم ترس از سیمای ایشان آشکار باشد ولیکن فرارشان از کاخی که درباریانش بندگان فرمانبردار و از شهری که مردمش آشفته و غضبناک بودند سفیران را نیز متحیر نمود و بازگشت ایشان به اردوگاه خود نشان خصومت دو جانبه بود .

در میان یونانیان اعتبار قدرت و عقل و حکمت به تمامی پایمال انبوه کثیر مردمی متهور و نامتأمل گردید که خشم خویشتن را به غلط دلاوری میدانستند و کثرت عدد خود را قدرت می پنداشتند و تعصب خویشتن را اثر الهام پرورگار و نشان حمایت او می انگاشتند . در نظر هر دو ملت الکسیوس مردی حقیر و بدعهد بود ، و خاندان وضع و نامشروع آنژلوسی را با بانگ و فریاد تحقیر مردود شمردند ، و مردم قسطنطنیه گرداگرد سنارا فرا گرفتند تا از سناتوران بخواهند که امپراطوری شریفتر برگزینند . پس قبای ارغوانی سلطنت را به هر سناتوری که از حیث نسب و شرف منزلت بارز بود اهداء نمودند و اعضاء سنا همه یکی پس از دیگری ردای هلاکت نشان را رد کردند و بحث و کشمکش سه روز دوام یافت ، و از نوشته های نی سه تاس که خود یکی از این جمع بود چنین در می یابیم که ضعف اراده و ترس سناتوران را مانع از آن شد که از الکسیوس پیوند بگسلند . مردم شبخی انسان مانند را که بزودی در عالم نسیان ناپدید گردید به قدرت زور پادشاه خواندند اما مسبب آشوب و رهبر جنگ شاهزاده ای بود از سلسله دوکاس و نام او یعنی الکسیوس را که نامی رائج بود باید به افزایش لقب مورزوفل^۱ از الکسیوسهای دیگر باز شناخت ، و مورزوفل در زبان عوام الناس به معنی ابروان به هم پیوسته است . مورزوفل مردی دغا پیشه اما هم وطن پرست و هم درباری بود و چون از حيله گری و شجاعت نیز بی بهره نبود بزبان و در عمل بالاتینیان مخالفت نمود ، و غضب شدید و شور

تعصب یونانیان را نیز برانگیخت و خویشتن را اندك اندك از راههایی که باید مقرب و معتمد الکسیوس نمود ، و اعتماد الکسیوس چندان شد که وی را منصب حاجبی اعظم داد و نیم چکمه های چرمین او را به رنگ ارغوانی که خاص امپراطوران بود ملون کردند . مورزوفل در تیرگی شب با سیمائی ترس زده سراسیمه به درون خوابگاه سلطانی داخل شد و فریاد برآورد که نگهبانان خیانت نموده و مردم بکاخ سلطنت هجوم آورده اند . الکسیوس از خواب برآشفته از تخت برخاست و چون گمان بد نمیرد خویشتن را در آغوش دشمن افکند: دشمنی که هم اکنون راهی برای فراروی از پلکانی پنهانی اندیشیده بود و این پلکان بزندانی منتهی میگردید . الکسیوس را گرفتند و برهنه به غل و زنجیر گرانبار کردند و پس از آن که چندین روز طعم تلخ مرگ را چشید سرانجام زندانی را بفرمان غاصب ستمگر و در حضور او مسموم یا به گرزچوبین مضروب و مقتول کردند یا گلایش را چندان فشردند تا جانش بر آمد . ایزاك آنژلوس نیز بزودی بدنبال فرزند به گور رفت و سزاوار چنین بود که مورزوفل از جنایتی غیر ضروری دست بردارد و در کشتن چراغ عمر سالخورده مردی نابینا و ناتوان شتابزدگی ننماید .

غارت شهر قسطنطنیه

مرگ امپراطوران و غصب سلطنت به دست مورزوفل کیفیت نزاع را دگرگون نموده بود و از این پس علت اختلاف عدم موافقت متحدان نبود که خدمات خود را ارزنده تر از آن می پنداشتند که باید یا آن که در انجام دادن تکالیف خود غفلت میورزیدند . فرانسویان و ونیزیان شکایات خود را از الکسیوس فراموش کردند و در مرگ نا بهنگام رفیق خود اشکی فشانند و سوگند خوردند که از ملت غدار نابکاری که تاج پادشاهی بفرق قاتل او نهاده بود انتقام بستانند . اما دوز بارای و تدبیر هنوز مایل به مذاکره بود و پنجاه هزار پوند طلا - که تقریباً دویلمیون لیره استرلینگ است - به قرض خواست یا به رسم غرامت یا اعانت مالی و اگر تعصب یا سیاست مورزوفل را بر آن نداشته بود که از رها کردن جانب مذهب

یونانیان بخاطر امن و سلامت کشور امتناع ورزد رشته مذاکره ناگهان و به نحوی غیر منتظر از هم نمی گسست. مورزوفل چون قهرمانی حمایت از مردم را برعهده گرفته بود و از ناسزاگوئیهای دشمنان بیگانه و هموطن او چنین در می توان یافت که برای سمت قهرمانی نالایق نبوده است. در دومین محاصره قسطنطنیه جدو جهدی بمراتب افزونتر از محاصره نخستین بکار رفت، و خزانه دوباره بذخائر مالی انباشته شد و بوسیله تفحصی دقیق و شدید در نابکاریهای سلطنت پیشین انحطاط دیگر باره برقرار گردید و مورزوفل که گریزی آهین در دست داشت مواضع سربازان را بازدید مینمود و چون در هیئت و رفتار جنگاوری تظاهر می نمود در نزد سربازان با لاقل خویشاوندان خود چیزی دهشت انگیز بود. پیش از مرگ الکسیوس و بعد از آن یونانیان دوبار نیرومندان و بانظم و ترتیب درست به بندرگاه حمله کردند تا کشتیها را بسوزانند ولیکن ونیزیان با مهارت و شجاعتی که داشتند سفائن آتش زای را به عقب راندند و شعله آتش سرگردان بی آن که آسیبی برساند اندک اندک در آب دریا خاموش گردید. در حمله ای شبانه امپراطور یونانی بدست هانری برادر کنت فلاندرز مغلوب شد و فزونی لشکر دشمن و شبیخون زدن ایشان شکست وی را ننگین تر نمود. سپهر امپراطور را در میدان جنگ یافتند و لوای او که تمثال ربانی مریم عذرا و شیئی مقدس بود برسم یادگار جنگ به رهبانان بندیکتی اهداء گردید که مریدان برنارد مقدس بودند. تقریباً سه ماه تمام بی آن که ایام مقدس روزه بزرگ را مستثنی کنند صرف کشمکش های خرد و تهیه اسباب جنگ گردید تا سرانجام لاتینیان آماده و مصمم برای حمله ای کلی شدند. استحکامات زمینی را درهم ناشکستنی یافته بودند و طلایه داران لشکر لاتینی شرح دادند که چگونه لنگر انداز ساحل پروپونتیس خطرناک و متزلزل است و جریان آب ناچار کشتیها را برای دور میرد تا به تنگه هلس پونت برسند و این همان امیدی بود که زائران دل بدان خوش داشته و در جستجوی هر فرصتی بودند تا نیروی سپاه را در هم شکنند. لذا هم از بندر بود که حمله وران قصد هجوم و محاصره شدگان نیز انتظار داشتند که حمله از آنجا آغاز شود، و امپراطور سراپرده های ارغوانی را بر موضعی مرتفع در جوار بندر برافروخته بود تا مجاهدات افواج خود را

رهبری کند و ایشان را بر سر شوق آورد. تماشاگری بی باک که می‌توانست صور لذت و شکوه و ابهت را در اندیشه خود پیرورد شاید که در صفوف دراز و منظم دوسپاه که آماده جنگ بودند به تحسین نگریسته باشد. طول هر صفی متجاوز از نیم فرسنگ بود یکی ایستاده در روی سفائن و کشتیهای بادی و دیگری بر فراز دیوارها و برجهایی که بر فراز چندین طبقه از برجهای چوبی گردنده قرار گرفته و برتر از سطح معمولی برافراشته بود. نخستین شورکین توزی پس از پرتاب تیرو سنگ و آتش که از ماشینهای جنگی بیرون می‌جست، فرو نشست ولیکن عمق آب بسیار بود، و فرانسویان دلیر و جسور و ونیزیان در کار خود استاد بودند و چون به حصار شهر نزدیک شدند جنگی سخت شدید در گرفت با شمشیر و زوبین و تبرزین، و بر روی پلهائی لرزنده که سکوی «توپهای» مواج رابه وسیله قلاب به جایگاه «توپهای» ساکن می‌پیوست. لاتینیان در بیش از هزار نقطه به قوت هرچه تمامتر حمله کردند و بیزانسیان نیز در دفاع پایداری نمودند تا آن که بسبب برتری موضع و فزونی عدد، لشکر بیزانسی سرانجام فائق شد و از شیپورهای لاتینیان آهنگ عقب‌نشینی برآمد. در روزهای بعد حمله را تجدید کردند با قوتی مانند پیش و نتیجه‌ای نظیر آن و شبانگاه دوژ و بارونها از برای صلاح اندیشی انجمن کردند و بیم ایشان فقط به سبب خطری بود که مردم را تهدید مینمود و از دهان یک تن ایشان نیز الفاظ فرار یا مصالحه بیرون نیامد، و مردان جنگی هریک بر حسب طبع و خوی خود مشتاقانه امیدوار پیروزی یا مطمئن به مرگی افتخارآمیز بودند. بیزانسیان از تجربه محاصره نخستین درس عبرت آموختند اما لاتینیان نشاطی و قوتی یافتند، و علم به این که شاید قسطنطنیه گرفته شود سودمندتر از اقدامات احتیاطی بود که بواسطه وقوف با احتمال مذکور برای دفاع از شهر اتخاذ کرده بودند. در حمله سوم دو کشتی را بیکدیگر پیوستند تا قدرت آنها مضاعف گردد و بادی نیرومند که از شمال میوزید سفائن را به روی ساحل راند. اسقفان تروا و سواسون در پیشاپیش لشکر بودند و دو کشتی بهم پیوسته را دو نام مسعود بود یکی را «زائر» و دیگری را «فردوس» و بانگ ذکر این دونام در سراسر صف سپاهیان ندا اندر ندا باز می‌آمد. رایت‌های

اسقفان را بر فراز دیوارها در منظر خلق قرار دادند و یکصد مارك نقره به نخستین مردان خطر جوی پیکارگر وعده کردند و اگر مرگ مانع پرداخت پاداش ایشان گردید در عوض نامشان جاودان شده است. پیکارگران با نردبان از چهار برج بالا رفتند و سه دروازه را به فشار گشودند و شهبسواران فرانسوی که شاید در روی امواج لرزان بوده بودند چون سوار بر اسب بر روی زمین ثابت استوار قرار گرفتند احساس کردند که شکست ناپذیرند. چه بگویم من که چگونه هزاران سربازی که حافظ جان امپراطور بودند همه بنزدیک شدن یک مرد جنگی از بیم زخم سنان او گریختند؟ و خبر فرار شرم آور ایشان را هموطنشان یعنی نیسه تاس تأیید کرده است. لشکری از اشباح با قهرمان فرانسوی راه می پیمودند و هیئت مرد جنگاور در چشم یونانیان بزرگ شد چندان که وی را غول^۱ دانستند. هنگامی که فراریان مواضع خود را ترك می کردند و اسلحه خود را به دور می افکندند لاتینیان تحت لوای رهبران خود بشهر داخل شدند و کوچه ها و دروازه ها برای عبور ایشان گشوده شد و سومین حریق که به تعمد یا بر حسب تصادف شعله ور گردید در چند ساعتی از قسطنطنیه را که به اندازه سه شهر از بزرگترین شهرهای فرانسه بود در کام خود فرو برد. در پایان شب بارونها وضع و شمار سربازان را بررسی و مواضعشان را مستحکم نمودند. فرانسویان از وسعت پایتخت و کثرت جمعیت آن مرعوب شدند و دانستند که اگر کلیساها و کاخها به نیروی داخلی خود واقف باشند شاید تصرف شهر کوشش و مجاهدت یک ماهه را لازم آورد. ولیکن بامدادان موکبی از ملتمسان حاجت خواه که صلیب و تمثال مقدس در دست داشتند تسلیم یونانیان را اعلان کردند و از فاتحان خواستند که از خشم و عقاب پرهیزند. پادشاه غاصب از دروازه زرین بیرون رفت و فرار اختیار کرد و کنت فلاندرز و مارکی مون فرا قصور بلاکرنی^۲ و بوکولیون^۳ را اشغال کردند و امپراطورئی که هنوز بنام کنستانتین و ملقب به «روم» بود بدست زائران مسلح لاتینی منهدم گردید.

۱ - نیسه تاس می گوید که «طول قامت وی هجده یارد بود» و اگر یونانیان ترسیدند باید معذورشان داشت. در این مورد باید گفت که مورخ به شرح عجائب پرداخته است نه به ذکر حقیقت.

Boucoleon - ۳

Blachernae - ۲

قسطنطنیه را به حمله‌ای سخت و ناگهانی گرفته بودند و قوانین جنگی هیچ نوع قیدی را بر فاتحان تحمیل نمی‌کرد مگر مذهب و عاطفه انسانیت را. بونی‌فاس مارکی‌مون‌فرا هنوز در سمت سرداری سپاه ایفاء تکلیف مینمود و شنیده شد که یونانیان که نامش را محترم می‌داشتند و او را پادشاه آینده خود میدانستند به لحن سوگواری ندا برآورده‌اند که «ای مارکی مقدس که پادشاهی بر ما ترحم نمای!». تدبیر یا عاطفه شفقت باعث آمد که بفرمان مارکی دروازه‌های شهر را به روی فراریان بکشایند و او به پند و اندرز از سربازان مسیح و جانبازان صلیب او خواست که بر جان برادران مسیحی خود بیخشانند و از کشتن ایشان دست بدارند. از اوراق تاریخ نیسه تاس‌درشرح این جنگ توگوئی که رودخون جاریست، باین همه شمار قتلان هموطن مورخ که در برابر دشمن مقاومت نمودند بیش از دوهزار تن نبوده است و قسمت اعظم ایشان به دست لاتینیان کشته شدند که از شهر بیرون رانده شده بودند نه به دست ییگانگان، و لاتینیان که فرقه پیروزمند بودند به رسم فاتحان انتقام می‌گرفتند. با این حال در میان آوارگان کسانی بودند که به ستمگریها کمتر و به منافع به دست آمده بیشتر التفات مینمودند و نیسه‌تاس خود مدیون کرم بازرگانی ونیزی بود که وی را از خطر محفوظ داشت. پاپ اینوسان سوم زائران صلیبی را متهم میکند که در شهوت‌رانی نه حرمت سن را رعایت میکردند و نه زن و مرد را و نه حرفه مذهبی را و تلخ کام و اندوهناک است که ایشان اعمال شیطانی از قبیل زنا و فسق و فجور و مقاربت با محارم را در انظار خلایق انجام میدادند، و مهتران اصطبلها و روستازادگان اردوی کاتولیکیها دامن بانوان شریف بزرگزاده و زنان مقدس راهبه را ملوث نمودند و محتمل است که جواز پیروزی ایشان را به ارتکاب هزاران گناه دیگر برانگیخته و خود سرپوشی برای کتمان آنها شده باشد. ولیکن یقین کامل هست که پایتخت امپراطوری مشرق محتوی ذخیره‌ای از زیبارویان مایل و پول دوست‌بوده است در حدی که اشباع شهوات بیست هزار زائر را کفایت نماید، و زنان زندانی از این پس محکوم به بردگی در خانه‌ها و تحمل مظالم دیگر نبودند. مارکی‌مون‌فرا حامی انضباط و حسن سلوک بود و کنت‌آلاندروز نمونه عفاف و تقوی، و هردو زنای

به عنف با بانوان شوهر کرده و دختران باکره و زنان راهبه را ممنوع کرده بودند و قصاص چنین جرمی محتملاً مرگ بود و بعضی اوقات مغلوبان به بیانیۀ ایشان متوسل میشدند و اوقات دیگر فاتحان آن را محترم میداشتند و اعتبار منزلت رؤساء و احساسات سربازان در خونخواری و شهوترانی ایشان اعتدالی پدید می‌آورد ، و باید به یاد داشت که ما دیگر هجوم وحشیان شمالی را وصف نمی‌کنیم و با آن که لاتینیان هنوز بظاهر مردمی خونخوار مینمودند گذشت زمان و تدبیر و مذهب فرانسویان و از ایشان بیشتر ایتالیائیان را در آداب سلوك متمدن کرده بود ، ولیکن عرصه را بر طمع ایشان تنگ نگرفتند چندان که حتی در هفته مقدس لاتینیان قسطنطنیه را غارت و به این طریق حرص و آرز خود را اشباع کردند . به موجب حق پیروزی که مقید به هیچ نوع عهدی و پیمانی نبود اموال شخصی و عمومی یونانیان را توقیف کرده بودند و هر دستی بر حسب اندازه و نیروی خود مشروعاً مجاز بود که مجری حکم و گیرنده غرامت باشد . زروسیم مسكوك و غیر مسكوك همگان را معیاری برای مبادله گردید زیرا که حمل و نقلش آسان بود و هر اسیری میتوانست آن را در وطن خود یا در جای دیگر بدل به اموالی کند با طبع و وضع اوسازگارتر . از میان ذخائری که بواسطه میل انسان به اسباب رفاه و از طریق دادوستد جمع آمده بود گرانبهاترین آنها انواع حریر و پرنیان بود و مخمل و خز و احجار کریمه و ادویه و اموال منقول گران قیمت زیرا که در ممالک کم تمدن تر اروپا ممکن نبود که آنها را به پول نیز بدست آورند . به این ترتیب نظام غارتگری بنیان نهاده شد ، و نپندارند که هر شخصی بر حسب اتفاق یا به سعی و کوشش نصیبی میبرد زیرا لاتینیان مجبور بودند که آنچه را به غارت میبردند به انبار عمومی غنائم تسلیم کنند و جزای سوگند دروغ سخت هول انگیز و مرگ یا تکفیر و طرد از جماعت مسیحیان بود . سه کلیسا را برای ودیعه نهادن و توزیع اموال غارت شده برگزیدند و به هر سرباز پیاده‌ای یک سهم و هر صاحب منصب سواری دو سهم و هر شهسواری چهار سهم رسید و سهم ملوك و بارونها بیشتر و به تناسب مقام و منزلت ایشان بود . شهسواری از ملتزمان کنت سن پل را سپهر و درع آهنین به گردن پیچیده بردار آویختند و مثال

او شاید که گنهکارانی از این قبیل را هوشیارتر و محتاطتر کرده باشد ولیکن قدرت از برتر است از نیروی بیم و عموماً عقیده براین است که غنائم نهفته بمراتب بیشتر از اموال غارت شده‌ای بود که بوجود آنها اذعان مینمودند ، و مقدار غنیمت موجود بمراتب بیش از بیشترین میزانی که هرگز دیده بودند یا توقع داشتند . پس از آن که تمامی اموال را به تساوی میان فرانسویان و ونیزیان تقسیم کردند پنجاه هزارمارك از سهم فرانسویان کاستند تا دین ایشان و مطالبات ونیزیان را پردازند و باقیمانده سهم فرانسویان بالغ بر چهارصد هزارمارك نقره شد که تقریباً معادل با هشتصد هزار پوند استرلینگ بود، و برای شناختن ارزش مبلغ مذکور در مبادلات عمومی و خصوصی آن زمان طریقی بهتر از این نیست که آن را با عایدی سالانه مملکت انگلستان بسنجیم تا بدانیم که سهم فرانسویان هفت برابر این عایدی بوده است .

در تحول عظیمی که به میان آمد ما از سعادت‌ی خاص برخورداریم و آن امکان مقایسه شرحی است که ویل هاردوین نگاشته یا حکایتی که نیسه تاس نقل کرده ، و نیز امکان سنجش احساسات متضاد فرمانروای نظامی شامپاین و سناتور (کنایه از نیسه تاس) بیزانسی . در نظر اول چنین مینماید که فقط ثروت قسطنطنیه از ملتی به ملت دیگر منتقل گردید و اندوه و خسران یونانیان درست همسنگ با شادمانی و سود و مصلحت لاتینیان بود . ولیکن در داستان اسفانگیز جنگ منافع حاصله هرگز برابر با زیان و خسران و لذتش هرگز مساوی با رنج‌والم آن نیست و لبخندهای لاتینیان زودگذر و دروغین بود . یونانیان پیوسته برویرانی مملکت خود اشک تحسر می‌افشاندند و مصائب واقعی ایشان بواسطه استهزاء دشمنان و هتک حرمت آنچه مقدس میدانستند سخت‌تر گردید . فاتحان را از سه حریفی که موجب انهدام حصه‌ای چندان عظیم از عمارات و ذخائر گرانبهای شهر گردید چه سودی حاصل آمد ؟ و چه انبوهی عظیم از چیزهایی را که نه مصرف توانستند کرد و نه با خود حمل که از سرخبت و نابخردی به گستاخی در هم شکستند ! و چه ذخائری که به عبث بر سر قمار و فسق و فجور و فتنه و عصیان تلف و چه اشیاء گرانبهای که سربازان جاهل نادان شتابزده به قیمتی ناچیز با اجناس دیگر معاوضه

کردند : مردانی که یونانیان باز مانده مزدشان را بمجاهدت سفله گانه از ایشان ربوده بودند ! فقط کسانی ممکن بود از این انقلاب و تحول سودی ببرند که هیچ نداشتند که ببازند. و لیکن مصائب طبقات برتر جامعه در بلیاتی که به شخص نیشه تاس روی نمود بقوت هرچه تمامتر وصف شده است. کاخ شاهانه او در حریق دومین بدل بخاکستر گردیده بود و این سناتور یونانی با زن و فرزند و دوستان سرپناهی بی نشان در خانه ای دیگر یافت که متعلق به او و در نزدیکی کلیسای سوفیای مقدس بود ، و دوست او یعنی همان بازرگان ونیزی متکرورار ملبس به کسوت سربازی کنار در این مسکن محقر به پاسبانی ایستاد تا نیشه تاس بتواند شتابزده فرار اختیار کند و بقایای ثروت خود و دامن عفاف دختر خویشتن را از خطر تجاوز دشمن نجات دهد. در فصلی سرد و زمستان مانند فراریان که پرورده دامن رفاه و استغناء بودند پیاده به راه افتادند. زن نیشه تاس باردار بود و گریز بردگان ایشان را مجبور کرد که آنچه از اثاث و متاع را که میبردند خود بردوش کشند و زنان را در میان قرار دهند و برآن دارند که در عوض آراستن جمال به زیور و غازه و سفیداب روی به گل و خاک بیالایند تا پنهان بمانند. خانواده نیشه تاس بهر قدمی که برمیداشتند در معرض خطر و اهانت قرار میگرفتند ، و درد استهزاء عوام الناس که اکنون با ایشان برابر شده بودند سخت تر از تهدیدهای بیگانگان بود. آوارگان نفسی فارغ از خطر نکشیدند تا سفر غم انگیز ایشان در سلیمبریا^۱ به پایان رسید که بیش از چهل میل از پایتخت فاصله داشت ، و در راه به اسقف اعظم رسیدند که نه ملازمی داشت، و تقریباً نه لباسی و برخری میراند و او را حال چنان دگرگون شده بود که در فقر به حواریون می مانست فقری که اگر ارادی بودی شاید که در آن ثوابی نیز بودی. هنگام گریز اسقف اعظم لاتینیان بواسطه تعصب حزبی به هتک حرمت کلیساهای ویران و متروک او پرداختند و پس از آن که دروگوهر گرانبها را از جامهای عشاء ربانی جدا کردند جامها را در عوض پیاله برای نوشیدن بکار بردند و میزهای تماربازی و غذاخوری ایشان سراسر پوشیده از

تصاویر مسیح و اولیاء خدا بود ، و گرامی‌ترین اشیاء مذهبی خاص مراسم عبادت را لگدکوب کردند. در کلیسای اعظم ایاصوفیه پردهٔ عریض و طویل جایگاه قدس را بخاطر حاشیه زرین آن دریدند و مصطبهٔ محرابگاه را که اثری هنری و آراسته به ذخائر گرانبها بود شکستند و قطعه قطعه کردند و هر قطعه‌ای را به یکی از گیرندگان کلیسا دادند ، و اسبان و قاطران خود را به پاره‌های زروسیم منقوشی آراستند که از منبر و درها کنده بودند و اگر حیوانات در زیر بارگران می‌لغزیدند و به زمین می‌افتادند رانندگان نا صبور آنها را به نوک دشنه می‌زدند چندان که سیل خون ناپاک حیوانات بر سنگفرش مقدس کلیسا جاری گردید. فاحشه‌ای را بر کرسی بطریق اعظم نشانده و این زن که او را دختر ابلیس ملقب کرده‌اند در کلیسا آواز خواند و رقصید تا سرودهای روحانی و حرکت دسته‌های مذهبی مسیحیان شرقی را استهزاء کند. حتی مدفن پادشاهان مرده از هتک حرمت مصون نماند و در کلیسای حواریون گورهای امپراطوران را گشودند و غارت کردند و گفته‌اند که جسد ژوستینیان را پس از شش قرن سالم یافتند بی هیچ اثری از فساد و گندیدگی. فرانسویان و مردم فلاماندی تن خود و اسبان‌شان را به البسه منقش به الوان گوناگون پوشاندند و سر خود و ستوران خود را به مندیل‌های کتانی دنباله دار آراستند و در کوچه‌ها راه پیمودند ، و غذاهای نامطبوع و اندازه‌نگاه نداشتن ایشان در میخواری در وقت ضیافت اهانتی بود به شرقیان که اعتدال در خوردنوش را به نیکوترین وجهی رعایت میکردند. لاتینیان برای استهزاء نیروی جنگی مردمی قلمزن و کتاب‌خوان پاره‌ای کاغذ و قلمی و دواتی را در معرض تماشای خلق قرار دادند بی آن که بدانند که آلات جنگ‌آوری و علم‌آموزی هیچ یک را در دست یونانیان «جدید» فایده‌ای و نیروئی نبود.

اما شهرت نام و زبان یونانیان ایشان را قوی دل میکرد و بر آن می‌داشت که در جهالت لاتینیان بدیدهٔ حقارت بنگرند و پیشرفتهای ایشان را نادیده انگارند ، و

۱ - غذاهائی که دوست می‌داشتند عبارت بود از گوشت کفل گاو که در آب می‌پختند و گوشت خوک نمک سود با نخود سبز و شوربائی که از سیر و گیاهان ترش و تیز درست میکردند.

در دوستداری انواع هنر تفاوت میان دو قوم آشکارتر و واقعی‌تر بود. یونانیان آثار هنری اجداد خود را با احترام حفظ میکردند اما از ایشان تقلید کردن هم نمیتوانستند و از این روست که درهم شکستن مجسمه‌های قسطنطنیه ما را چندان خشمگین میکند که درشکایت نمودن و دشنام دادن با مورخ بیزانسی هم‌آواز میشویم. پیش از این خوانده‌ایم که چگونه شهر قسطنطنیه را هنگامی که در رشد و نمو بود مؤسس آن به قدرت استبداد و برای ارضاء نفس خویشتن بین خود نیکو آراست و چگونه هنگام دمارکیش بت‌پرستی پیکره بعضی از خدایان و قهرمانان از تیشه خرافات مذهبی تن سلامت بدربرد و میدان فوروم و هیپودروم به آثار دورانی بهتر و قاری و شرفی یافت. نیه‌تاس چند اثر از این آثار را به نثری وصف کرده است پر از زخارف صنعت و من چند نکته خواندنی را از میان وصفهای او برمیگزینم و در این جا می‌آورم. ۱- پیکره ارا به سواران فاتح را از برنز قالب‌گیری کردند به خرج ایشان یا از خزانه ملت و چنان که شاید آنها را در هیپودروم قرار دادند. ارا به سواران ایستاده در ارا به خود گرد نقطه‌ای معین می‌چرخیدند و تماشاگران به این طریق میتوانند هیئت ایشان را تحسین و در باره شباهت پیکره با صورت اصلی قضاوت کنند. در میان این مجسمه‌ها کاملترین آنها چنان خوب بود که تو گوئی از میدان ورزش المپیک به قسطنطنیه‌اش آورده باشند. ۲- مجسمه ابوالهول واسب آبی و تمساح نماینده آب و هوای مصر و صنعت آن دیار و غنائم این متصرفه قدیم بود. ۳- ماده گرگی که رومولوس و ریموس را شیر میداد موضوعی بود که رومیان قدیم و جدید را نیز خشنود مینمود ولیکن ساختن و پرداختن پیکره آن پیش از انحطاط هنر یونان به ندرت میسر بود. ۴- پیکره عقابی که ماری در چنگال گرفته بود و آن را پاره پاره میکرد از آثار ملی بیزانسیان بشمار می‌آمد اما آن را کار انسانی هنرمند نمی‌دانستند بلکه به نیروی ساحری آپولونیوس فیلسوف نسبتش میدادند که به مدد این طلسم شهر را از این گونه خزندگان سمی پاک کرده بود. ۵- خری و راننده آن که اگوستوس در کلنی نیکوپولیس برپا کرده بود به یاد فالی شفاهی که خبر دهنده فتح آکتیوم بود. ۶- مجسمه مردی سوار بر اسب که به عقیده عوام الناس پیکره یشوع

جهانگشای یهودی بود و دست دراز کرده بود تا راه را بر خورشید غروب کننده بریندد. کسانی که به سنن یونان قدیم آشنا بودند پیکره های بله روفون^۱ و پگاسوس^۲ را می شناختند و هیئت اسب چنان بود که گوئی پای بر زمین ندارد و در هوا پرن است. ۷ - ستونی رفیع به شکل مکعب مستطیل و ساخته از برنج که چهار جانبش به نقوش برجسته ای از مناظر گوناگون و بسیار زیبای روستائی مزین بود از قبیل مرغان سرودخوان و روستائیانی که کار میکردند یا نی میزدند و گوسفندانی که بع بع میکردند و برهائی که این سوی و آن سوی می جستند و منظره ای از دریا و ماهیان و ماهیگیری و الهگان عشق که عریان و خندان و بازی کنان سیب به یکدیگر پرتاب میکردند و برفراز ستون پیکر زنی بود که به وزش اندک نسیمی میچرخید و باین سبب وی را خادمه باد می نامیدند. ۸ - مجسمه چوپان فریجیائی که جائزه زیبائی را به ونوس تقدیم مینمود و آن جائزه سیبی زرین بود که مسبب نزاعش^۳ مینامیدند. ۹ - پیکره بی مانند هلن که نیسه تاس آن را به کلماتی حاکی از تحسین و محبت چنین وصف کرده است: پایهایی خوش تناسب، بازوانی در سفیدی چون برف، لبانی گلگون، لبخندهائی جادوانه و چشمانی درخشنده، ابروانی چون کمان و قالبی موزون و جامه ای فراخ و سبک وزن، وجعد گیسوان او که به موجی در هوا می ماند و جمالی که باید در دل شکنندگان خشن طبع او ترحمی و ندامتی پدید آورده باشد. ۱۰ - هیئت مردانه یا خدائی هرکول که دست لی سی پوس استاد آن را مرمت و دوباره زنده کرده بود. این مجسمه چندان عظیم بود که شستش به اندازه کمر و پایش به اندازه قامت انسان معمولی و سینه و کتفش فراخ و اندامهایش نیرومند و عضلی و گیسوانش خم اندر خم و سیمایش هیبت انگیز بود. این هرکول نه کمانی داشت و نه ترکشی و نه گریزی، و پوست شیری بردوش افکنده بر روی

Bellerophon - ۱ Pegasus - ۲

۳ - در اساطیر یونانی افسانه ای هست راجع به سیبی زرین که بر روی آن عبارتی منقوش بود به این مضمون «برای زیباترین کس» و آتنا و هرا و افروdit هر سه آن را حق خود میدانستند. اما پاریس سیب را به افروdit داد و اونیز در عوض پاریس را در بست آوردن هلن یاری و جنگ، ترو را باین طریق آغاز کرد و از آن پس apple of discord به استعاره به معنی هر چیزی شده است که مسبب حسد و خلاف و نزاع باشد.

سبکی یافته از چوب پید نشسته بود و دست و پای راست را چندان که ممکن است بیک سو دراز و زانوی چپ را خم و ستونی برای آرنج کرده و سرش بر روی دست چپ آرمیده و سیمایش خشمگین و مستغرق در اندیشه بود. ۱۱ - مجسمه بسیار عظیم جونوا که روزگاری در معبد وی در ساموس قرار داشت و سرش چندان بزرگ بود که چهار گاونر آن را به سختی کشیدند و به قصر سلطنت رساندند. ۱۲ - مجسمه عظیم دیگری از پالاس یا می نروا که طول قامتش سی پا بود و خصائص این دوشیزه جنگجوی را به نحوی حیرت انگیز نمایان میکرد. پیش از متهم نمودن لاتینیان باید به حکم انصاف بگوئیم که این پالاس پس از نخستین محاصره قسطنطنیه بواسطه دهشت یونانیان و تعصب مذهبی ایشان منهدم گردیده بود. دیگر مجسمه های برنجین را که برشمرده ام صلیبیون بواسطه حرص که سنگین دل و بی عاطفه است شکسته و گداخته بودند و به این طریق خرجی که شده و زحمتی که در ساختن آنها بکار رفته بود در یک لحظه در کام آتش به هدر رفت و روح نبوغ دود شد و در هوا ناپدید گردید و فلز ناسره را که برجای می ماند سکه می زدند تا سربازان را بدان مزد دهند. برنز مقاومترین فلزی نیست که در ساختن آثار باقیه بکار می رود، و شاید لاتینیان احمق از مجسمه مرمرین فیدیا^۲ و پراکسی^۳ ته لیز^۴ به تحقیر روی می گرداندند، ولیکن اینگونه مجسمه ها برپایه های خود استوار می ماندند مگر آن که آسیبی اتفاقی درهم شکستن این احجار بی فایده را باعث می آمد. داناترین بیگانگان برتر از آن بودند که مانند دیگر هموطنان خود به لذات حسی و غریزی مشغول شوند. ایشان حق پیروزی را به رسم پرهیزگاران در جستجو و گرفتن آثار و بقایای قدسین بکار میبردند، و چه عظیم بود ذخیره جمجمه و استخوان و صلیب و تمثالی که بواسطه این تحولات در همه کلیساهای اروپا پراکنده شد؛ و به زیارت رفتن و نذر کردن چندان افزایش یافت که شاید از میان غنائمی که صلیبیون با خود آوردند هیچ یک پر سودتر از آن نبود. کتب اعصار باستانی که

۱ - Juno در اساطیر رومی نام الهه زناشوئی است. وی زن ژوپتر و ملکه خدایان بود و در اساطیر یونانی او را

هرا Hera می خواندند. ۲ - Phidias ۳ - Praxiteles

در قرن دوازدهم هنوز موجود بود اکنون همه از دست رفته است زیرا که زائران مایل و مشتاق نبودند که مجلداتی نوشته به زبانی ناشناخته را از زوال نجات دهند یا با خود ببرند. کاغذ و پوست موادی فساد پذیرند و حفظ کتب ممکن نیست مگر به تهیه نسخه های متعدد. کتب ادبی یونانی تقریباً همه در قسطنطنیه متمرکز بود و بی آن که به احتساب زیان پردازیم باید اشک تحسر بر کتابخانه هائی بپاشانیم که در حریق سه گانه قسطنطنیه معدوم گردید.

فصل شصت و یکم

بالدین دوم و تاج مقدس خار. تصرف مجدد قسطنطنیه به دست یونانیان.
نتایج کلی جنگهای صلیبی.

لاتینیان قسطنطنیه را دگر باره در سال ۱۲۰۴ مسخر کردند و بعد از تسخیر این شهر امپراطوران مسمی به لاتینی یعنی بالدوین اول و چهار جانشین او در آنجا مستقر گردیدند. مقارن همین وقت یونانیان که مدعی سلطنت امپراطوری بودند در نیسیه و طرابوزان استقرار یافتند. امپراطوران لاتینی لائق و کاردان نبودند و حکومتشان نکبت و زیان بسیار آورد و آخرین ایشان یعنی بالدوین دوم آشکارا از غریبان درخواست که او را یاری کنند.

بالدوین دوم و تاج مقدس خار

فقط در دوران استقرار نظام شهنشاهی^۱ بود که مردی نامشغل به امور دیوانی میتوانست به نیروی دلاوری خویشتن را به مقام سلطنت برافرازد و برسریر سلطنت اورشلیم و قسطنطنیه بنشیند. سلطنت اورشلیم که اسمی بیش نبود به مری^۲ رسید که دختر ایزابلا و کونرادمون فراونوه آلمریک^۳ یا آموری^۴ بود و او را به زنی به ژان بریین^۵ دادند. ژان از خاندانی شریف نسب از ناحیه شامپاین بود و وصلت او بامری بموجب رأی عامه مردم و حکم فیلیپ اگوستوس صورت پذیرفت که ژان

۱ - نظام شهنشاهی در قرون وسطی رائج و شرط شهنشاهی آن بود که افراد گروه دارای صفاتی از قبیل شجاعت و شرف نسب و ادب باشند و زنان را احترام و نیازمندان را حمایت کنند.

۲ - Mary

John of Brienne - ۵

Amalric - ۴

Almeric- ۳

را لایق‌ترین مدافع اورشلیم خواند. در جنگ صلیبی پنجم ژان یکصد هزار لاتینی را در فتح مصر رهبری نمود و محاصره دمیاط^۱ به دست وی محرز گردید و شکست بعد را رابه حق از کبر و آز نماینده پاپ دانسته‌اند. پس از ازدواج دخترش با فردریک دوم حق ناشناسی امپراطور ژان بری‌ین را خشمگین کرد و بر آن داشت که سه‌پسالاری لشکر دین را بپذیرد، و با آن که پیر شده و از حقوق سلطنت محروم گردیده بود نیروی شمشیر و روح سلحشوری او هنوز آماده خدمت به مسیحیت بود. در هفت ساله سلطنت برادر خود بالدوین کورتنی^۲ از حالت طفولیت بیرون نیامده بود و بارونهای رومانی احساس میکردند که قراردادن قضیب سلطنت در دست دلاورمردی قهرمان سخت‌ضروری است. چون ممکن بود که پادشاه جنگ آزموده اورشلیم در عنوان و منصب نیابت سلطنت به‌دیده تحقیر بنگرد پس موافقت نمودند که وی را تازنده است امپراطور بخوانند و از منصب امپراطوری و امتیازات خاص آن برخوردار کنند بیک شرط تنها و آن یک شرط این بود که بالدوین دومین دختر وی را بزنی بگیرد و چون به کمال رشد جسمی و عقلی برسد بر تخت سلطنت قسطنطنیه جلوس کند. به انتخاب ژان بری‌ین و شهرت نام و حضور او نور امید در دل یونانیان و لاتینیان تاییدن گرفت و ایشان سیمای جنگی و نیرومندی نوجوان هشتاد ساله و قد و قامت او را که از مقیاس انسان عادی برتر بود تحسین مینمودند. ولیکن چنین مینماید که حرص و دلبستگی او به راحت فراغ حرارت خطر جوئی را سرد کرد، و سربازانش پراکنده شدند و دو سال پی‌نبرد و کسب شرف پیروزی گذشت تا آن که اتحاد خطرناک و اتاسیز^۳ امپراطور نیس و آزان^۴ پادشاه بلغارستان وی را از خواب رخوت برانگیخت. امپراطور نیس و پادشاه بلغارستان با سپاهی متشکل از یکصد هزار سرباز و کاروانی بحری از سیصد کشتی جنگی قسطنطنیه را در زمین و دریا محاصره کردند در وقتی که از قدرت امپراطور لاتینی چندان کاسته بود که او را جز یکصد و شصت شهسوار جنگی و گروهی اندک از تیراندازان و ملازمان شهسواران کسی نمانده بود. من از نقل این واقعه لرزان میشوم که چگونه ژان بری‌ین در عوض

دفاع از شهر در رأس سواران خود حمله‌ای کرد و چگونه از چهل و هشت اسکادران دشمن بیش از سه اسکادران ایشان جان بدر نبردند و دیگران به ضربت تیغ شکست ناپذیر او گرفتار آمدند. پیاده نظام ژان و مردم شهر که از امثال او ملتهب گردیده بودند سوار بر کشتیهائی شدند که نزدیک دیوار قسطنطنیه لنگر انداخته بود و بیست و پنج سفینه را پیروزمندانه کشان کشان بدرون لنگرگاه قسطنطنیه آوردند. بفرمان امپراطور ملوک تابع و متحدان او برای دفاع شهر مجهز به سلاح جنگ گردیدند و هر مانعی را که سد راه ایشان بود شکستند و از آن گذشتند و در سال بعد با همین دشمنان جنگیدند و دگر باره برایشان فائق آمدند و فاتح شدند. شاعران خام طبع آن دوران ژان بری‌ین را به هکتور^۱ و رولاند^۲ و یهودای مکابی^۳ تشبیه کرده‌اند ولیکن بواسطه سکوت یونانیان قدر اینان و افتخار پیروزی ژان اندکی کاهش پذیرفته است. امپراطوری بزودی از وجود آخرین قهرمان مدافع خود محروم گردید و آرزوی پادشاه محض این بود که ملبس به رداء رهبانی فرقه فرانسیس مقدس به بهشت برود.

در شرح دو جنگ و پیروزی ژان بری‌ین من نام یا وصف اعمال دلاورانه شاگرد او بالدوین را نیافته‌ام که در آن هنگام به سن بلوغ و دوران خدمت جنگی رسیده بود و پس از مرگ کسی که وی به پدری برگزیده بودش جانشین او و حایز منصب سلطانی گردید. پادشاه جوان بزودی به مهمی مشغول شد که باخوی او سازگارتر بود، و او را به دیدار پادشاهان غربی و علی‌الخصوص به نزد پاپ و آنگاه به ملاقات پادشاه فرانسه فرستادند تا بیگناهی و پریشانحالی او دل ایشان را به رحم آورد و از ایشان به گرفتن سرباز و نقدینه برای نجات امپراطوری که در زوال بود یاری بخواهد. وی سه بار به گدائی به در خانه ارباب مال و قدرت رفت و هر بار مدت اقامت را بیشتر کرد و بازگشت به وطن را به تأخیر افکند چندان که از بیست و پنج سالی که سلطنت کرد قسمت اعظم آن را در خارج از کشور خود گذراند زیرا که

۱ - در ایلیاد هر Hector نام قهرمانیست که به دست اشیل کشته شد. Roland - ۲

۳ - Judas Maccabaeus نام رهبر جنگی یهودیان در قیام ایشان در قرن دوم قبل از میلاد.

خویشتن را در هرجائی آزادتر و مأمون‌تر از خطر میدانست و به عقیده او در زادگاه وی و پایتخت آن از برای اونه آزادی بود و نه امن و سلامت. در بعضی مواقع رسمی شاید لقب اگوستوس و امتیاز و افتخار تشریف ارغوانی سلطنت حس خویشتن بینی او را ارضاء میکرد، و در شورای عمومی لیون هنگامی که فردریک دوم را از جماعت مسیحیان طرد و از سلطنت خلع کردند همکار شرقی او یعنی بالدوین را بر تخت سلطنت و دست راست پاپ نشاندند. اما چه بگویم من که چگونه پادشاه گدای بینوای سرگردان را بارها به سخریه خوار و سرافکنده و به ترحم نمائی موهون کردند و در چشم خود و ملل و مردمان او را بی‌قدر و منزلت نمودند! در نخستین سفر او به انگلستان وی را در بندر دوور متوقف و سخت توبیخ نمودند که چرا جرأت آورده و بی‌اجازه داخل کشوری مستقل شده است! اما پس ازچندی تأخیر بالدوین را رخصت دادند که به ادامه سفر پردازد و از او به ادب اما به سردی پذیرائی کردند و او شاکرانه باهدیه‌ای که بالغ بر هفتصد مارك بود انگلستان را ترك کرد. ولیکن از پاپ آزمند او را چیزی حاصل نیامد مگر اعلان جهادی دیگر و گنجینه‌ای که ذخایر و سکه‌های آن عبارت از عفوگناهان بود و چون این قبیل سکه‌ها را ناروا و ناسنجیده بیش از آنچه باید صرف کرده بودند از ارزش آنها کاسته بود. نسب بالدوین و بلیاتی که وی بدانها گرفتار آمده بود او را نزد پسر عمش لوئی نهم مستحق انعام نمود ولیکن شوق رزم آوری پادشاه متدین را باعث آمد که از قسطنطنیه روی بگرداند و بمصر و فلسطین برود. مصیبت فقر شخصی بالدوین و تهی بودن خزانه اموال عمومی اندک زمانی به سبب جدا کردن امارات نامور^۱ و کورتنی^۲ که آخرین بقایای میراث وی بود تخفیف پذیرفت و با اتخاذ تدابیری چنین ننکین و زیان آور او بار دیگر به رومانی بازگشت باسی هزار سرباز، و یونانیان که مضطرب و نگران بودند خیال کردند که شمار لشکرا و دوچندان است که گفتیم. نخستین گزارشهای جنگی او به فرانسه و انگلستان آگهی از پیروزیها و امیدواریهای وی میداد به این مضمون که نواحی روستائی پیرامون

پایتخت همه گرفته شده و اکنون جز سه روزه راهی بدانجا باقی نمانده است و اگر موفق بگرفتن شهری مهم شود که نامش را ذکر نکرده است (به احتمال بسیار شهر کیرولی^۱) آنگاه سرحد آن و راه عبور و دخول گشوده خواهد بود. ولیکن این امیدواریها (اگر بالدوین صدیق و بی‌ریا بود) بزودی چون رؤیائی ناپدید گردید، و سربازان فرانسوی تلف شدند و ذخائر آن کشور در دست نالایق او بتدرج از میان رفت و اتحادی بی‌شرفانه با ترکان و کومانها^۲ سلطنت امپراطور لاتینی را از خطر محفوظ داشت. برای اتحاد با ترکان وی به ازدواج برادرزاده خود با پادشاه بی‌ایمان کوگنوسی^۳ رضا داد و برای خشنود کردن کومانها با آداب و رسوم بت‌پرستانه ایشان موافقت نمود، و سگی را در فاصله میان دو سپاه قربانی کردند، و زوجی که پیمان زناشوئی بستند خون یکدیگر را چشیدند و این کار ضمان وفاداری ایشان بود. جانشین اگوستوس در کاخ یازندان قسطنطنیه خانه‌های نامسکون را برای تهیه سوخت زمستانی ویران کرد و سرب‌هایی که در کلیساها بکار رفته بود همه را برای تأمین مخارج روزانه خانواده خود از در و پنجره جدا کرد. سوداگران ایتالیائی وی را اندک قرضی دادند و از او ربا گرفتند و او فرزند و جانشین خود یعنی فیلیپ را درونیز به عوض قرضی که کرده بود به گرو داد. تشنگی و گرسنگی و برهنگی همه بی‌یقین آفتند و مصیبت، اما ارزش ثروت نیز نسبی است و شاهزاده‌ای که توانگر است و بی‌منتصب چون بمقامی برسد که حوائجش افزون شود مانند نیازمندان در معرض آفت تلخ کامی و اضطراب و پریشان‌خیالی قرار خواهد گرفت.

ولیکن با وجود فقر مدل امپراطور و امپراطوری هنوز مالک گنجینه‌ای بودند که مثل اعلای گرانقدری و ارزش رویائی آن حاصل خرافات پرستی جهان مسیحیت بود. صلیب حقیقی را چندان تقسیم کرده بودند که فضیلت آن تا حدی کاهش پذیرفته بود و چون این صلیب دیر زمانی در دست ملل نامؤمن مانده بود لذا ممکن بود که در قطعات خرد آن که در مشرق و مغرب عرضه میکردند به بدگمانی بنگرند

ولیکن یادگاری دگراز درد و عذاب مسیح هنگام مصلوب شدن وی در نمازخانه کاخ شاهنشاهی قسطنطنیه محفوظ و آن تاج خاری بود اصیل و گرانبها که بر تارک مسیح نهاده بودند. در روزگاران پیشین مصریان مقروض را عادت بر این بود که اجساد مومیائی شده والدین خود را بگروگان بدهند و به این طریق نه فقط شرف بلکه مذهب نیز ایشان را ملزم به فک رهن و رد بهای آن میکرد. در غیبت امپراطور بارونهای رومانی بهمین طریق مبلغ سیزده هزار و یکصد و سی و چهارسکه طلا به اعتبار تاج مقدس خار قرض کردند و چون نتوانستند طبق مفاد پیمان عمل کنند لذا توانگری ونیزی بنام نیکولاس کووی رینی^۱ متعهد گردید که طلبکاران نا بردبار ایشان را راضی کند به این شرط که تاج مقدس را درونیز قرار دهند تا اگر در مدتی کوتاه و معین با پرداخت دین از آن شیء مقدس فک رهن نکنند تاج مذکور مطلقاً ملک وی شود. بارونها سلطان خود را از قرار داد سخت و خسروانی که در شرف حدوث بود آگاه کردند و چون امپراطوری قادر بپرداخت فدیهای بالغ بر هفت هزار پوند استرلینگ نبود بالدوین آرزومند در ربودن تاج گرانبها از دست ونیزیان و سپردن آن بدست بزرگترین پادشاه مسیحی شد زیرا چنین کاری وی را شرف و مزد و سود بیشتر حاصل می آورد. اما این معامله مستلزم دقت و مهارت بود. با خرید آثار و بقایای بزرگان دین پادشاه مقدس کار را با گناهی عظیم آغاز میکرد ولیکن اگر اسلوب بیان را تغییر میدادند وی میتوانست قرض را مشروعاً بپردازد و تحفه را بپذیرد و مکلف بودن خود را به اداء دین تصدیق کند. لوئی نهم دوراهب دومی نیکی را که سفیران وی بودند به ونیز فرستاد تا تاج مقدس را از گرو طلبکار بیرون آورند و آن را بگیرند؛ تاجی که از خطرات دریا و سفائن جنگی و اتاسیز نجات یافته بود. سفیران با گشودن صندوق چوبین مهر دوژویارونها را شناختند و این مهرها را بر جعبه ای سیمین نهاده بودند و یادگار درد و شکنجه مسیح در آوندی زرین در درون جعبه مقدس نهفته بود. ونیزیان به اکراه تسلیم قدرت و عدالت شدند و فردریک امپراطور به احترام تمام حق عبور به سفیران اعطاء فرمود

و درباریان فرانسه اخلاصمندانۀ تا تروا که در شامپاین است به استقبال این یادگار بی‌بهاء شتافتند، و پادشاه برهنه پای و زیرجامه بر تن و تاج خار به دست با مراسم خاص از کوچه‌های پاریس گذر کرد، و خود به میل خویشتن ده هزار مارك نقره به بالدوین اهداء نمود و بالدوین بگرفتن تحفه به زیان خود رضا داد. توفیقی که با این معامله قرین شد امپراطور لاتینی را بر آن داشت که با همان سخاوتمندی بقیۀ آثار و ااث نمازخانه خویشتن را نیز تقدیم دارد و این آثار و ااث عبارت بود از قطعه‌ای بزرگ و اصیل از صلیب حقیقی، و البسه طفلی که فرزند خدا بود، و نیزه و اسفنج و زنجیری که هنگام شکنجه عیسای مسیح بکار برده بودند، و عصای موسی و قسمتی از استخوان جمجمه یحیای تعمیددهنده. برای نگاهداشت این ذخائر روحانی لوئی مقدس بایست هزار مارك عمارتی شاهانه کرد و آن نمازخانه پاریس بود که قوه شاعره بوالو آن را به لحن هزل آمیز جاودانی ساخته است. صحت و اصالت آثار و بقایائی چنین قدیم و دور از ایام مارا شهادت هیچ انسانی ثابت نتواند نمود اما کسانی باید اصالت آنها را قبول کنند که به معجزات صادره از آنها ایمان دارند. در اواسط عصر گذشته قرحه‌ای مزمن به اشاره نوك تیغی از تاج خار که بر سر عیسی نهاده بودند معالجه شد. متقی‌ترین مسیحیان فرانسوی که فارغ از جهل و تعصب بودند به صحت این معجزه شهادت داده‌اند و اثبات بطلان این واقعه آسان نیست مگر به وسیله کسانی که به نیروی پازهری شامل و کلی از گزند ساده لوحی و خوش‌باوری در پذیرش عقائد مذهبی مصون مانده‌اند.

باز پس گرفتن یونانیان شهر قسطنطنیه را

لاتینیان قسطنطنیه از هر سو محاصره و در فشار بودند و تنها امید و آخرین تأخیر در خراب‌کار ایشان بسته به تفرقه افکندن میان دشمن یونانی و دشمن بلغاری بود اما تفوق قدرت جنگی و تدبیر و اتاسیز، امپراطور نیس، از این امیدشان محروم کرد. از پروپونتیس تا ساحل صخره‌ای پامفی‌لیا سراسر متصرفات آسیائی در ایام سلطنت او قرین امن و آرامش و عمران و آسایش بود و با هر پیکاری

قدرت او در اروپا گسترش می‌یافت. بلاد نیرومند کوهساران مقدونیه و تراس را از دست بلغاریان نجات دادند و حوزه فرمانروائی هر یک با تعیین خطوط مرزی کنونی مشخص گردید که مرزهای درست آنهاست در حاشیه جنوبی دانوب. تنها امپراطور رومیان را دیگر یارای تحمل این نبود که امیری اپیروسی و پادشاهی از سلسله کوم‌ننوسی در مغرب جرأت آوردند که منصب امپراطوری و امتیازات آن را میان خود تقسیم یا برسر آنها مجادله نمایند و دیمتریوس حقیر بیچاره رنگ چکمه‌های خود را تغییر داد و سپاسگزارانه عنوان «دسپوت»^۱ را پذیرفت. اتباع وی از ضعف و دناوت او خشمگین بودند و به التماس از شاهنشاه خود حمایت خواستند و ملوک تسالونیک پس از اندکی مقاومت به امپراطوری نیس پیوست و واتاسیز بی‌مزامحه از مرز ترکیه تا خلیج آدریاتیک فرمان راند و ملوک اروپا قدرت و کفایت وی را محترم میداشتند و چنین مینماید که اگر او معتقدات اهل سنت مسیحی را پذیرفته بود پاپ نیز سلطنت لاتینی قسطنطنیه را بی‌اکراهی رها میکرد. ولیکن مرگ واتاسیز و سلطنت کوتاه و پر مشغله فرزندش تئودور و کودکی نوۀ او ژان اعاده سلطنت امپراطوران یونانی را موقتاً متوقف نمود. در فصل بعد من به شرح انقلابات احوال داخلی ایشان خواهم پرداخت و در این جا همین بس است که بگویم مطامح قیم و همکار او یعنی میکائیل پلئولوگوس پادشاه جوان را باری گران شد زیرا که میکائیل باز نماینده فضائل و مفاسدی بود که خلاص مؤسسن سلسله‌های تازه به سلطنت رسیده است. بالدوین امپراطور به خویشتن بینی دل خوش داشته بود که شاید بعضی از متصرفات یا بلاد را به مذاکره و توافق دوباره بدست آورد اما در کار مذاکره نیز عاجز بود، و سفیران او را به تحقیر و استهزاء از نیس بیرون فرستادند. از هر مکانی که سفیران نام میبردند پلئولوگوس علت خاصی ذکر میکند که آن مکان را در نظروی عزیز و گران بها مینماید فی‌المثل مکانی را بعلت آن که زادگاه وی بوده و جای دیگری را بسبب این که اول بار در آن به منصب فرماندهی نظامی

۱ - despot این لقب را معنی «خداوندگار» یا «مخدوم» بوده است و کسانی از قبیل امپراطوران یزانی و اسقانی مذهب مسیحی یونانی را به این عنوان می‌خواندند. معانی دیگر این لغت معروف است.

رسیده و در مکان سوم از لذات شکار متمتع شده بوده است، و امیدوار چنان بود که دیر زمانی از لذت صید بهره‌مند باشد. سفیران حیرت زده گفتند «پس ما را چه می‌خواهید بدهید؟» و همکار یونانی میکائیل جواب داد که «هیچ چیز، یک وجب زمین هم نه. اگر خداوند کار شما طالب صلح است مرا خراجی سالانه بدهد یعنی مبلغی را که از تجارت و در آمد گمرکی قسطنطنیه عائد میشود و به این شرایط است که می‌گذارم که او سلطنت کند و اگر از قبول شرایط من سرباز زند آنگاه میان ما جنگ خواهد بود. من از فنون جنگی بی‌خبر نیستم و مرا امید و اطمینان به خداوند است و به شمشیر خود که نتیجه پیکار پیروزی باشد.» لشکر کشی به ضد فرمانروای اپیروس مقدمه جنگ بود. اگر پس از پیروزی نوبت شکست آمد و اگر خاندان کوم ننوسی یا آنژلوسی با وجود همه کوششهای او بعد از سلطنت وی همچنان در کوهستانهایی که گفتیم پایدار ماندند اسارت ویل هاردوئین پادشاه آکائیا^۱ نیز لاتینیان را از فعال‌ترین و مقتدرترین تابع سلطنتشان که در زوال بود محروم کرد. نزاع دو جمهوری و نیز وجنوا در نخستین نبرد از نبردهای دریائی ایشان بر سر سلطه بحری و تجارت مشرق بود. غرور و منفعت و نیزیان را به دفاع قسطنطنیه دلبسته میکرد ولیکن رقیبان و نیز به وسوسه نفس پیوسته اغوا میشدند که در پیشبرد مقاصد حيله گرانه دشمنان قسطنطنیه بکوشند و اتحاد مردم جنوا با فاتح انشقاقی خشم جماعت مسیحی مذهب لاتینی^۲ را برانگیخت.

میکائیل امپراطور که مصمم بود به هدف بزرگ خود نائل آید از افواج و استحکامات تراس دیدن کرد و به تقویت این و آن پرداخت. کسانی از لاتینیان که باقی مانده بودند همه از آخرین سرزمینهای ملکی خود بیرون رانده شدند. میکائیل به حومه گالاتا حمله کرد و توفیقی نیافت و با بارونی دغاپیشه مکاتبه کرد که نمیخواست یا قادر نبود که دروازه‌های پایتخت را به روی او بگشاید. بهاران سال بعد سردار مقرب او الکسیوس استراتگوپولوس^۳ که امپراطور وی را به اعطاء

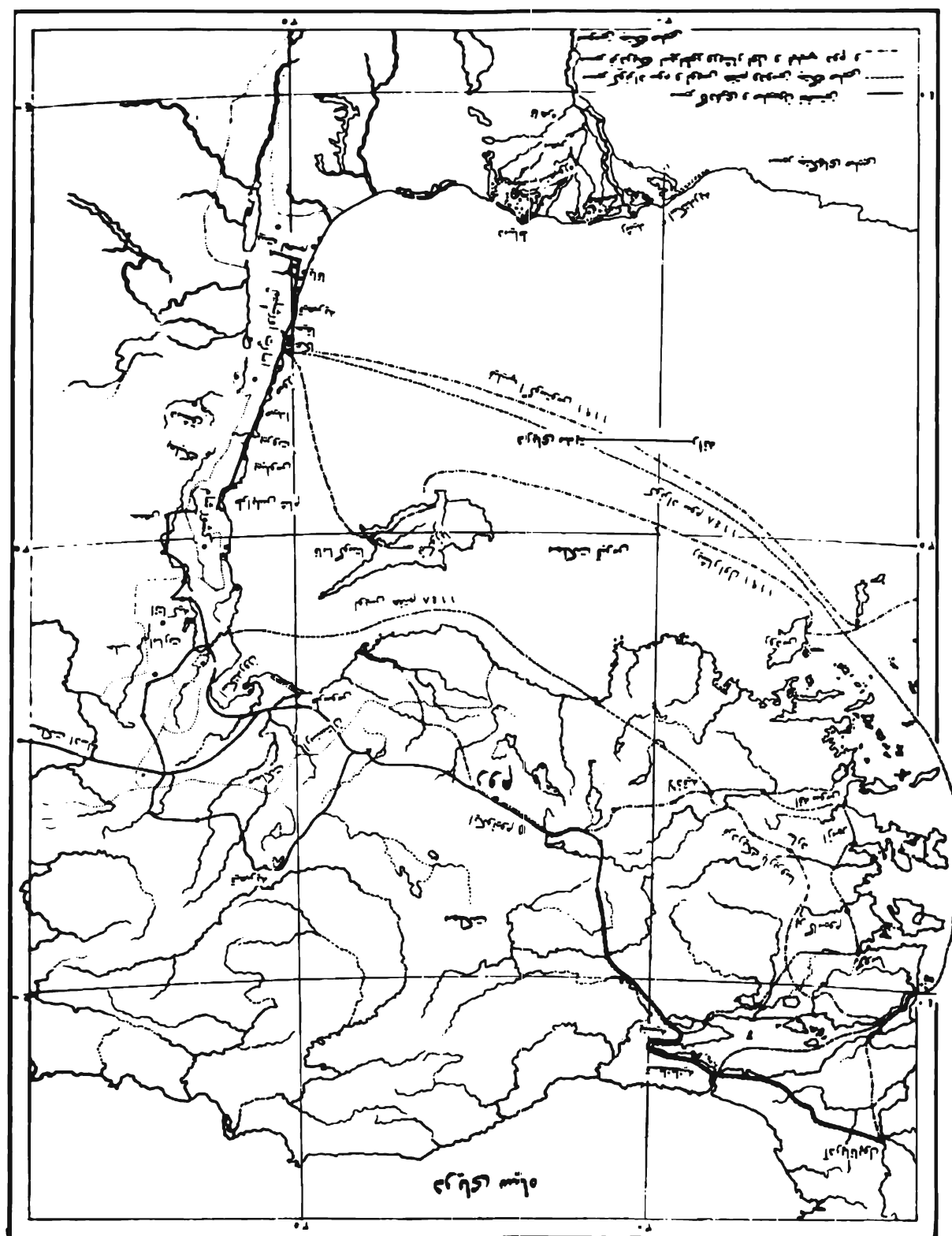
۱ - Achaia نام یکی از ایالات یونان قدیم. ۲ - جماعتی که اکنون کاتولیک رومی خوانده می‌شود.

۳ - Strategopulus

لقب قیصری مفتخر نموده بود با هشتصد سوار و گروهی سرباز پیاده پنهان از همه کس به عزم جنگ از هلسپونت گذشت. به الکسیوس فرمان داده شده بود که نزدیک شود و گوش فرادهد و هشیار و آگاه باشد ولیکن اقدامی به زیان قسطنطنیه نکند که خطرناک و نتیجه‌اش مبهم و نا معلوم باشد. اراضی مجاور شهر را که میان پروپونتیس و دریای سیاه واقع بود متمردان و روستائیانی جسورو دلاور کشت می‌کردند که در جنگ ورزیده بودند اما معین نبود که با چه کسی عهد تابعیت بسته‌اند ولیکن همزبانی و پیروی از یک مذهب و نفع موجود ایشان را به یونانیان متمایل میکرد. اینان را «داوطلبان» می‌خواندند و خدمت بی‌مزد ایشان بر شمار سپاهیان حرفه‌ای تراس و سربازان امدادی کومانی افزود و مجموعاً به بیست و پنج هزار تن رسیدند. قیصر بواسطه شور و غیرت داوطلبان و مطامح خود به نافرمانی از دستورهای دقیق خداوند گار خویشتن برانگیخته شد به این اطمینان درست که توفیق مدافع وی خواهد بود و حاصل آورنده عفو و پاداش. داوطلبان ضعف قسطنطنیه و دهشت و نگرانی لاتینیان را معاینه میدیدند و با آن آشنا بودند و اوضاع را چنان وصف میکردند که همان لحظه مساعدترین وقتی برای حمله ناگهانی و نیل به پیروزی مینمود. جوانی متهور که حاکم جدید جماعت ونیزیان بود باسی سفینه جنگی و بهترین شهبسواران فرانسوی به خیالهای واهی به دفنوزیا لشکر کشیده بود که شهرست در چهل فرسنگی کرانه دریای سیاه و بقیه لاتینیان رانه نیروئی بود و نه گمان بدی در دل و چون به ایشان خبر رسید که الکسیوس از هلسپونت گذشته است به گمان این که شمار لشکر او همانست که در اول بوده آرامش خاطری یافتند و چندان که باید نترسیدند زیرا که بی احتیاطی نموده و مراقب افزایش لشکر او نبوده بودند. الکسیوس را تصمیم بر این بود که قسمت اعظم سپاه خود را بگذارد که عملیات او را تقویت و حمایت کنند تا خود بتواند شب هنگام پنهان از نظر همه کس پیش برود و در وقتی که بعضی از افراد اوندبان کنار پائین‌ترین قسمت حصار می‌نهند به پیرمردی یونانی مطمئن باشند که یاران ایشان را از راهروی

زیر زمینی به داخل خانه خود برد و به درون راه یافتگان بتوانند بزودی دروازه زرین را که دیر زمانی مسدود بوده بود بشکنند و مدخلی بگشایند و پیش از آن که لاتینیان از خطر آگاه گردند الکسیوس فاتح در قلب شهر باشد. پس از اندکی تأمل و تفکر وی خویشان را تسلیم نیک عهدی داوطلبان کرد که ایشان جسور و موفق بودند و معتمدوی. وصفی که در باب تصمیم الکسیوس نوشته ام خود داستان اجراء تصمیم است و توفیق آن، ولیکن به مجرد عبور از آستانه دروازه زرین الکسیوس مردد و متأمل گردید و او را از شتابزدگی خود لرزه بر اندام افتاد تا آن که داوطلبان نوید گشته وی را به الحاح مجبوره پیشترفتن کردند و مطمئن نمودند که در عقب نشینی خطری محتوم و بسیار عظیم هست. قیصر سپاه رسمی خویشان را در صفوف منظم مستقر گردانید و کومانها در هر سوی پراکنده شدند و بانگ شیپور خطر بر آمد و بیم حریق و غارتگری مردم شهر را مجبور کرد که تصمیم قطعی بگیرند. یونانیان قسطنطنیه سلاطین هموطن را بیاد آوردند و سوداگران جنوائی اتحاد اخیر و دشمنان و نیز خویشان را. مردم هر محله ای مسلح شدند و بانگ شادی ندا اندر نداباز می آمد که «میکائیل و ژان امپراطوران با عزو جلال رومیان را پیروزی و عمر دراز باد!» بانگ شیپور و غوغای خلق رقیب ایشان بالدوین را بیدار کرد ولیکن سخت ترین خطر مستلزم توجه نیز او را به شمشیر کشیدن در دفاع از شهری بر نمی انگیخت که در ترك آن وی را مسرت بیش از حسرت و ندامت حاصل می آمد. بالدوین از کاخ سلطنت به کرانه دریا گریخت و در آنجا بادبانهای سفائی را رؤیت نمود که از حمله بیهوده به دفنوزیا باز می گشتند و مشاهده آنها وی را خشنود کرد. قسطنطنیه چنان از دست رفت که هرگز بدست باز نیامد ولیکن امپراطور لاتینی و خاندانهای مهم شهر سوار بر کشتیهای ونیزی شدند و بسوی جزیره یوبیه^۱ راندند و بعد به ایتالیا رفتند و پاپ و پادشاه سیسیل سلطان فراری را به تحقیر و ترحم پذیرائی کردند. از وقتی که قسطنطنیه از دست رفت امپراطور تا روز مرگ خود سیزده سال وقت صرف کرد و از سلاطین کاتولیکی مذهب به تمنا خواست که با هم

۱ - Euboea نام قدیم جزیره بزرگ یونانی در دریای اژه.



پیوندند و او را دوباره بر تخت سلطنت بنشانند اما این درس عبرتی بود که وی از جوانی با آن آشنا شده بود و آخرین تبعید او ننکین تر از سه دیدار سابقش از دربارهای اروپا نبود و دستش نیز تهی تر نه. فرزند او فیلیپ به این طریق وارث سلطنتی خیالی شد و دخترش کاترین نیز که مدعی سلطنت بود با شارل والوا برادر فیلیپ ملقب به خوبروی پادشاه فرانسه ازدواج کرد و دعوی سلطنت به شوهر او منتقل گردید. نماینده سلسله کورتنی زنان این خانواده بودند که یکی پس از دیگری با پیمان زناشوئی نام خاندان خود را با دیگر خاندانها پیوستند تا آن که عنوان «امپراطور قسطنطنیه» که سنگین تر و طنان تر از آن بود که عنوان اشخاصی بی منصب و مقام گردد دورش به پایان رسید و خاضعانه در کام نسیان فرو رفت.

نتایج کلی جنگهای صلیبی

پس از نقل داستان لشکرکشیهای لاتینیان به فلسطین و قسطنطنیه من بی آن که در نتایج کلی جنگهای صلیبی تفکر کنم و در تاثیر آنها در ممالکی و مللی بیندیشم که عرصه پیکار و بازیگران صحنه این جنگهای مهم بوده اند موضوع را رها نتوانم کرد. به مجرد این که لشکر فرانکها را از جنگ فرا خواندند آثارشان از دو مملکت مسلمان مصر و سوریه محو گردید ولیکن یادشان از خاطرها نرفت. پیروان مؤمن پیغمبر اسلام را هرگز وسوسه مطالعه قوانین و زبان بت پرستان از راه بدر نبرد و سادگی راه و رسم زندگی بدائی ایشان نیز از معامله جنگ و صلح بایگانگان نا شناخته مغرب زمین کمترین تغییری نیافت. یونانیان که خویشان را مردمی گردن فراز می پنداشتند، اما بحقیقت خودبین و خودپسند بودند، طبعی انعطاف پذیرتر داشتند و در مجاهدات خود برای بازپس گرفتن امپراطوری از دلاوری و انضباط و علم صف آرائی قوای بری و بحری از دشمنان خود تقلید مینمودند. ایشان ادبیات جدید مغرب زمینیان را شاید به حق تحقیر میکردند اما اگر بمطالعه آن می پرداختند شاید روح آزاد فکری که در ادبیات غرب هست ایشان را درس می آموخت و به حقوق خود واقف میکرد. یونانیان بعضی از رسوم و قوانین زندگی اجتماعی و شخصی

فرانسویان را اقتباس کردند و مکاتبه میان قسطنطنیه و ایتالیا معرفت به زبان لاتینی را میانشان رائج کرد و کتب چند تن از نخستین بزرگان دین را که مؤلفاتشان در باب معتقدات مذهبی سند معتبر بود و نیز کتب ادبی^۱ قدیم را سرانجام به زبان یونانی ترجمه و باین طریق گرامی داشتند. ولیکن تعصب مذهبی مسیحیان شرقی به واسطه متمگریهائی که بنام دین در حق ایشان نمودند برانگیخته شد و سلطنت لاتینیان جدائی جماعات مسیحی مشرق و مغرب را تأیید نمود.

اگر لاتینیان اروپا را با اعراب و یونانیان دوران جنگهای صلیبی مقایسه کنیم و درجه دانشمندی و هنروکار و کوشش هر یک از ایشان را با هم بسنجیم اجداد کم معرفت ما باید به احراز مرتبه سوم در سلسله مراتب ملل راضی بوده باشند پیشرفت بعدی و تفوق کنونی ایشان را میتوان از نیروی عجیبی دانست که در نهادشان هست و از روح فعال و تقلید گری که رقیبان با فرهنگ ترشان با آن بیگانه بودند و در آن هنگام تحرکی نداشتند بلکه به قهقرا باز میگشتند. باطبعی و خوئی چنین لاتینیان باید در زودترین وقتی از سلسله وقایعی که منظر دنیا را در پیش چشمانشان گشود و مقدمه مراوده مکرر و دراز مدتی با ملل متمدن تر مشرق گردید فایده ها برگرفته باشند. نخستین و آشکارترین پیشرفت ایشان در تجارت و انواع صنعت و نیز در فنون هنری بود که عطش ثروت و فرمان حاجت و ضرورت و ارضاء قوه ادراک یا غرور و خویشتن بینی مشوق آنهاست. در میان جمع کثیر زائران غافل متعصب ممکن بود که اسیری یا زائری گاهگاهی لطائف ذوقی قسطنطنیه یا قاهره و تفوق آنها را ادراک کند. نخستین کسی که آسیای بادی^۲ را به جهانیان شناساند در حق ملل نیکوکاری نمود و اگر مردم از چنین برکات و نعماتی برخوردار میشوند بی آن که منعم را به حق شناسی یاد کنند تاریخ به چیزهائی از قبیل شکر و ابریشم التفات نموده که فوائدشان از برای رفاه مردم آشکارتر است، و شکر و ابریشم را از یونان و مصر به ایتالیا می آوردند. اما حوائج

۱ - کتی که به یونانی قدیم و لاتینی نوشته شده بود.

۲ - آسیای بادی را در کشور کم آب آسیای صغیر اختراع کردند و در سال ۱۱۰۰ میلادی در نورماندی بکار گرفتند.

فکری لاتینیان را دیرتر و آهسته‌تر دریافتند و به‌رفع آنها پرداختند. بیدار شدن روح کنجکاوی و شوق مطالعه در اروپا مربوط به عللی مختلف و وقایعی نزدیکتر به زمان ماست و در روزگار جنگهای صلیبی اروپائی‌ان در ادبیات یونانی و عربی به اهمال و بی‌تفاوتی مینگریستند و از علم طب و ریاضی فقط مقدماتی را می‌آموختند: اولین را عملاً و دومین را به اقتباس اعداد، و در مواردی نامربوط به امور ذوقی از قبیل جنگ و تجارت مترجمانی بوجود آمدند اما دادوستد با مشرقیان مطالعه زبانهای ایشان و معرفت به آنها را در مدارس اروپا رائج نکرده بود. اگر اصل مذهب زبان قرآن را مردود و مطرود مینمود همین اصل باید مقاومت را شکسته و روح کنجکاوی را برای فهم متن اصلی انجیل در ایشان برانگیخته باشد زیرا که قواعد صرفی و نحوی این متن مفهوم نوشته‌های افلاطون و زیباییهای همرا نیز برایشان آشکار مینمود. اما لاتینیان در شصت‌ساله سلطنت خود زبان و دانش اتباع خویشان را تحقیر نمودند و نسخ خطی تنها ذخائری بود که از غارت و حسد مصون ماند و یونانیان مشرقی از آنها بهره‌مند شدند. در دارالعلمهای غربی ارسطوفی‌الواقع لسان وحی بشمار می‌آمد ولیکن ارسطوئی که در این مراکز علمی می‌خواندند به زبانی خالی از فصاحت نوشته شده بود و مریدان اخلاص‌منداو در عوض آن که به منبع اولین دست بیابند متنی تحریف شده و دور از اصل را پذیرفتند که پرداخته یهودیان و اعراب اندلس بود. نیروی محرك و برانگیزاننده جنگهای صلیبی تعصب شدید و مهمترین اثرات جنگهای مذکور متناسب با علت پدید آورنده آنها بود، به عبارت دیگر هر زائری آرزومند بود که با غنائمی مقدس از جنگ بازگردد و این غنائم آثار و بقایای قدسین و در یونان و فلسطین بود و پیش از انتقال هر شیء مقدسی و بعد از آن نیز معجزات و تجلیات بسیار روی مینمود و با دخول افسانه‌های جدید فساد نیز در معتقدات پیروان مذهب کاتولیکی روی نمود و در اعمالشان خرافات جدید راه یافت و رسم تفتیش مذهبی و پیدایش جماعات رهبانی که از صدقات کسب معاش میکردند و بدترین بدکاریها یعنی گرفتن پول درازاء عفوگناهان و دخول مراسم بت‌پرستی مفسادی بود که از سرچشمه نکبت زای جنگهای صلیبی جاری

گردید و قوه فعالی که برانگیزاننده لاتینیان بود نیروی خرد و مذهب ایشان را فرسود و قرن نهم و دهم دوران ظلمت جهل و قرن سیزدهم و چهاردهم عصر سخافت و افسانه پردازی بود.

اقوام شمال اروپا که امپراطوری روم را گرفتند با قبول دین عیسوی و کشت اراضی حاصلخیز کم کم با مردم متصرفات روم ممزوج شدند و آتش نیم کشته اعصار باستانی را از نو شعله ور کردند. مقارن با عهد شارلمان آبادیهائی که بوجود آورده و در آنها مستقر شده بودند تا حدی نظم و ثبات یافته بود که ناگهان دسته‌هائی از مهاجمان جدید یعنی نورمانها و اعراب^۱ و مجارها بر ایشان حمله بردند و مغلوبشان کردند و ممالک اروپای غربی را به وضع سابق آنها بازگردانند و در غرقاب در هم آشفتگی و بی فرهنگی سرنگون کردند. در حدود قرن یازدهم با بیرون راندن دشمنان مسیحیت یا ایمان آوردن ایشان به این دین طوفان دومین فرو نشست و تمدن که به قهقراء رفته بود دوباره با قدم استوار و سرعت روزافزون به پیش رفت و دورنمایی خوش منظرتر در برابر نسل جوان کوشنده و امیدوار پدیدار گردید. پیشرفت اروپا در دوران دویست ساله جنگهای صلیبی عظیم و سریع بود و بعضی از فیلسوفان اثر سعد آنها را ستوده‌اند، اما به نظر من جنگهای صلیبی رشد اروپا را تسریع نکرد بلکه آن را مانع^۲ آمد زیرا که اگر زندگی و کار و کوشش هزاران هزار تنی را که در مشرق مدفون شدند برای پیشرفت و وطنشان بکار گرفته بودند سود بیشتر از آن حاصل می‌آمد و با آنچه از ثروت و محصول صنعت که بر روی هم انباشته شده و فزون از حد بود میتوانستند به کشتی رانی و تجارت بپردازند و معامله دوستانه بی غل و غش با اقالیم مشرق لاتینیان را غنی تر و ضمیرشان را آگاه تر

۱ - اگر من اعراب را با اقوام کم فرهنگ هم مرتبه نموده‌ام به سبب جنگها یا در واقع غارتگریهای ایشان است در ایتالیا و فرانسه زیرا که هدف ایشان فقط ویران کردن و به یغما بردن اموال مردم بود. ۲ - در باب پیشرفت جامعه اروپائی رخنه پرتوی از نور فلسفه در عصر ما از اسکا تلند تایید گرفته است و من و کسان دیگر نام هیوم و روبرت سون و آدام اسمیت را با احترام ذکر میکنیم.

و روشنتر میکرد. اما در یک مورد من تأثیر اتفاقی جنگهای صلیبی را مشاهده میکنم و آن اثر به حقیقت نه در حصول خیر بلکه در دفع شر است. قسمت اعظم همسایگان اروپا بسته به زنجیربزرگری بودند و نه آزادی داشتند و نه ملک و مال و نه دانش، و فقط دو صنف بودند یکی اعیان و دیگری کشیشان که عدد ایشان بالنسبه کم و عنوان Citizen^۱ و انسان حق این دو گروه بود. این نظام جائرانه را نیرنگ بازیهای کشیشان و شمشیر بارونها حمایت میکرد و در دوران ظلمت جهل اعتبار قدرت کشیشان اثری نافع چون نوشدارو داشت زیرا که ایشان محو آثار ادب و دانش را مانع آمدند و از شدت خشونت ایام خود کاستند و پناه نیازمندان و بی پناهان شدند و نظم و امن و آرامش جامعه غیر نظامی را احیاء و حفظ کردند. ولیکن استقلال خداوندگاران ملک در دوران فئودالی استقلال محض، و رسم غارتگری و نزاع و اختلاف در میان ایشان رائج و فارغ از هر چیزی بود که به خیر و خوبی شبیه باشد، و هرگونه امید پیشرفت و کار و کوشش در زیر فشار وزنه آهنین طبقه ممتاز یعنی نظامیان اشراف زاده مضمحل گردید. در میان عللی که مبانی عمارت گوتیکی^۲ راست کرد جنگهای صلیبی مقامی بارز دارد. در این لشکر کشیهای پر خرج خطرناک املاک بارونها از دست رفت و خاندانهای ایشان غالباً منقرض گردیدند، و تهدیدی بر غرور ایشان چیره شد و باعث آمد که چندین منشور آزادی را به زور از صاحبان املاک بستانند: منشورهائی که قفل از غل و زنجیر بردگان برگرفت و مزرعه مرد پرزگر و دکان مرد صنعتگر را از دستبرد تجاوز مصون داشت، و اندک اندک آن قسمتی از جامعه که مفیدتر و شمار مردمش از دیگر قسمتها بیشتر است دوباره واقعیتهای یافت و جانی تازه گرفت. حریقی که درختان بلند و بی بار ویر جنگل را از میان برد گیاهان خرد و مغذی را مجالی و هوایی برای رشد و نموداد.

۱ - چنان که در دو مجلد دیگر این کتاب توضیح دادهام برای Citizen نه در فارسی لغتی هست و نه در عربی که بازگوینده مفهوم دقیق آن به خواننده نا آشنا به فرهنگ اروپائی باشد. Citizen کسی را گویند که از حقوق تام و کامل مدنی برخوردار است و تابع نیست و رأی او در تعیین نوع حکومت مؤثر است. ۲ - چنان که قبلاً خوانده ایم گت نام مردمی ژرمنی نژاد است که در قرن سوم و چهارم و پنجم میلادی به امپراطوری روم حمله و قسمت اعظم آن را مسخر کردند.

در سال ۱۲۶۱ میلادی یونانیان قسطنطنیه را دوباره گرفتند و میکائیل پلئولوگوس را بر تخت سلطنت نشاندد و او نخستین امپراطور آخرین سلسله پادشاهی بیزانسی بود. در نیمه دوم قرن سیزدهم مهاجمان مغول شهر قسطنطنیه را در دوران سلطنت جانشینان چنگیزخان از همه جانب محاصره کردند. هنگامی که قدرت مغولان در زوال بود ترکان عثمانی در آسیای صغیر مستقر گشتند و پایگاهی در اروپا بدست آوردند. در سه فصل بعد یعنی فصل شصت و دوم و شصت و سوم و شصت و چهارم که در این ملخص محذوف است گیون بشرح این وقایع میپردازد.

پایان امپراطوری روم

فصل شصت و پنجم

محاصره قسطنطنیه به دست سلطان مراد ثانی. انضباط ترکان. اختراع باروت

در سال ۱۴۰۲ میلادی خطری که قسطنطنیه را تهدید مینمود به یاری تیمور (یا تیمور لنگ) مرتفع گردید زیرا که او پادشاه عثمانی بایزید ثانی را اسیر کرد و لیکن با احیاء قدرت، ترکان عثمانی در دوران سلطنت مراد ثانی هیچ شک نبود که عاقبت کار قسطنطنیه شوم و انهدام آن محتوم است.

محاصره کردن سلطان مراد ثانی شهر قسطنطنیه را

در این کشمکشها داناترین ترکان و در واقع قاطبه ملت سخت به وحدت امپراطوری دلبسته بودند، و رومانی و آناتولی که بواسطه مطامح خاص خود غالباً از هم می بریدند اکنون تمایلی بسیار شدید به هم پیوستگی به امپراطوری داشتند و سزاوار چنین بود که کوششهای ایشان در برقراری وحدت درسی آموزنده برای دولتهای نیرومند مسیحی شود. و اگر رومانی و آناتولی تنگه گالی پولی را متفقاً با ناوگانهای جنگی خود تصرف کرده بودند ترکان عثمانی لااقل در اروپا ناچار باید به سرعت منهدم شده باشند. ولیکن شقاق و اختلافی که در میان ممالک اروپای غربی بود و نزاعهای فرقه ها در فرانسه و انگلستان و جنگهای این دو کشور لاتینیان را بخود مشغول و از طریق دلاوری منحرف نمود، و ایشان بی اندیشه آینده از فرصت حال متمتع شدند و غالباً وسوسه آنی ایشان را اغوا میکرد تا دشمن

مذهب خود را خدمت نمایند. جماعتی از مردم جنوادر فوسیا^۱ واقع در ساحل آسیائی یونان مستقر گشته و حق انحصاری تجارت پردرآمد زاج سفید را به دست آورده و از این راه توانگر شده و در دوران فرمانروائی ترکان با پرداخت خراج سالانه از ثبات و آرامش برخوردار بودند. در آخرین جنگ داخلی ترکان، آدورنو^۲ حاکم جنوائی فوسیا که جوانی جسور و جاه طلب بود مشتاقانه جانبدار سلطان مراد شد و با هفت سفینه نیرومند جنگی انتقال وی را از آسیا به اروپا برعهده گرفت. سلطان با پانصد سرباز نگهبان به کشتی دریاسالار نشست که ملاحانش هشتصد تن از دلیرترین فرانکها بودند و سلامت جان و آزادی مراد در دست ایشان بود. آدورنو در نیمه راه سفر در پیش سلطان زانو بر زمین زد و خراجی را که پرداخت آن بتأخیر افتاده بود سپاسگزارانه از وی پذیرفت و ما وفاداری او را تحسین میکنیم اما نه بی اکراه. سلطان و همراهانش در دیدگاه مصطفی و گالی پولی در ساحل فرود آمدند و دو هزار ایتالیائی مسلح به سنان و تبرزین به عزم فتح و تسخیر در ملازمت مراد رهسپار آدریاناپول شدند، اما خدمت مزدورانه ایشان را پاداش سریع همانا انهدام کلنی فوسیا و تجارت آن بود.

اگر تیمور بنا به تقاضای امپراطور یونانی جوانمردانه به یاری او لشکر کشیده بود مستحق تمجید و حق شناسی مسیحیان میگردید. ولیکن مسلمانی که با شمشیر کافرکشی تا درون گرجستان رفته بود و جهاد بایزید را محترم میداشت طبعاً مایل نبود که بر بت پرستان اروپائی ترحم یا ایشان را مساعدت نماید. تیمورتاتاری به انگیزش جاه طلبی پیش رفت و نجات قسطنطنیه از نتایج تصادفی این واقعه بود. هنگامی که مانوئل از حکومت دست کشید امیدوار نبود که دمار دین و دولت تا پس از ایام نامسعود عمروی به تأخیر افتد اما چنین تأخیری را به دعا از خدا میخواست و بعد از بازگشت از سفر زیارت به جائی در اروپای غربی هر لحظه در انتظار خیر این فاجعه غم انگیز بود. اما به رسیدن خبر عقب نشینی و سقوط و اسارت پادشاه عثمانی مانوئل متحیر گردید و شادی بسیار

نمود و فی الفور با کشتی از مودون^۱ به موریای رفت و بر تخت سلطنت قسطنطنیه نشست و رقیب نایبای خود را بیرون کرد و به تبعید به جزیره لس بوس^۲ فرستاد تا در آسایش بسر برد. سفیران پسر بایزید بزودی به حضور وی راه یافتند ولیکن غرورشان شکسته و آهنگ کلامشان معتدل بود و از بیم آن که مبادا یونانیان دروازه های اروپا را بروی مغولان بگشایند سرعوب بودند. سلیمان امپراطور را پدر خواند و درود گفت و تمنای وی این بود که امپراطور کاری کند که کشور رومانی یا حکومت آن برسم هدیه به او برسد، و وعده کرد که به حفظ حرمت دوستی و بازگرداندن تسالونیک و مهمترین مواضع کناره استریمون^۳ و پروپونتیس و دریای سیاه مستحق لطف و عنایت وی گردد. اتحاد با سلیمان امپراطور را در معرض خطر دشمنی و کینه توزی موسی قرار داد و لشکرتراکان مقابل دروازه قسطنطنیه ظاهر شدند ولیکن حمله ایشان را در زمین و دریا طرد کردند و یونانیان باید از پیروزی خود متعجب شده باشند مگر آن که مزدورانی بیگانه قسطنطنیه را حراست میکردند. ولیکن در عوض آن که بردوام اختلافی بیفزاید که میان مقتدرترین عثمانیان بود مانوئل به وسوسه نفس بر آن شد که هول انگیزترین فرزندان بایزید یعنی محمد را مساعدت کند، و مانوئل و محمد با هم معاهده کردند ولیکن گالی پولی سدی شد که برآن فائق آمدن ممکن نبود و این سد مانع پیشرفت سلطان گردید. پس سلطان و افواج او را از طریق بسفر به قسطنطنیه رساندند و در پایتخت بارسوم مهمان نوازی از او پذیرائی کردند و حمله پیروزمندانه وی نخستین گام بود در راه تسخیر رومانی. ولیکن حزم و اعتدال فاتح جنگاور انهدام رومانی را متوقف نمود و در انجام دادن تکالیفی که بر او و سلیمان واجب بود محمد به عهد خود وفا کرد و ناموس حق شناسی و مقررات صلح را محترم داشت و امپراطور را قیم دو فرزند کهتر خود کرد به این امید باطل که آن دورا از حسد خونخوارانه برادرشان مراد نجات دهد. اما اجراء متناد وصیت نامه او هتک حرمت مذهب و شرف ملی بشمار می رفت و قضات دیوان عدل متفقاً رأی صادر کردند که نگاهداشت

و تعلیم و تربیت دو شاهزاده جوان را هرگز نباید به مادرسگی^۱ عیسوی مذهب رها کرد. در میان مجامع مشورتی بیزانسی در باره رأی قضات اختلاف بود ولیکن مانوئل که مسن و محتاط بود تسلیم ژان فرزند گستاخ خود گردید و پدر و فرزند سلاح خطرناک انتقامجوئی را از نیام برکشیدند یعنی مصطفای راستین یادروغین را که دیر زمانی به گرو در اسارت نگاهداشته و سالانه مبلغ سیصد هزار اسپر^۲ بابت خرج معاش او دریافت میکردند از زندان مرخص نمودند. در درگاه زندان مصطفی با هر پیشنهادی موافقت نمود و مقرر شد که کلید گالی پولی یادروغین بگویم مفتاح اروپا بهای نجات او باشد. ولیکن بمحض برنشستن به تخت سلطنت رومانی مصطفی سفیران را بالبخنده تحقیر از نزد خود بیرون کرد و به لحنی حاکی از دینداری گفت که مرا آن به که در روز حساب برای نقض سوگند مؤاخذ شوم نه برای تسلیم شهری مسلمان مردم به دست کفار. امپراطور در یک دم دشمن دورقویی شد که ایشان را ضرر زده و از ایشان نیز زیان برده بود و در بهار سال بعد مراد پیروز شد و قسطنطنیه را محاصره کرد.

چون مقهور کردن شهر قیصران ثواب بشمار می آمد جمعی کثیر از سربازان داوطلب که آرزومند تاج شهادت بودند از آسیا بدانجا روی آوردند و آتش شوق جنگاوری به وعده غنائم گرانبها و زنان خوبروی شعله ور گردید و نیز حضور سیدی که از اخلاف پیغمبر بود و پیشگوئی او مطامح سلطان را در انظار مقدس و خدمت به خدا جلوه گر نمود. سید برقاطر سوار با پانصد مرید محترم که ملازم موکب او بودند به ارودگاه رسید و حق آن بود که از شرمندگی سرخ روی شود زیرا که هر آنچه به یقین قاطع گفته بود همه نقش بر آب شد، اما متعصب گران جان هرگز از خجالت سرخ روی نگردد. دیوار شهر مستحکم بود و در برابر لشکر دویست هزارتنی ترکان مقاومت نمود و یونانیان و مزدوران بیگانه ایشان حملاتشان را دفع کردند و افزار قدیم جنگ تدافعی را در برابر ماشینهای جدید حمله قرار دادند و در عوض

۱ - در متن انگلیسی نیز دشنامی به همین معنی آمده است و حاکی از نفرت ترکان از مردم غیر مسلمان است.

۲ - asper سکه ای سیمین که سابقاً در ترکیه و مصر رایج بوده و معادل با ۱/۱۲۰ قروش یا یک صدم لیره انگلیسی بوده است.

حرارت تعصب درویش که در عالم رؤیا ناگهان به آسمان برشد تا با پیغمبر(ص) سخن بگوید مسیحیان نیز بساده لوحی مریم عذرا را «مشاهده» کردند که ملبس به جامه‌ای بنفش رنگ بر روی پشتۀ خاکی حصار شهر راه می‌رود و ایشان را به دلاوری برمی‌انگیزد. پس از محاصره‌ای دو ماهه مراد را به سبب قیامی داخلی به بورسه^۱ بازخواندند. آتش شورش را خیانت یونانیان مشتعل کرده بود ولیکن قتل برادر بیگانه مراد آن را بزودی خاموش کرد. در مدتی که مراد انکشاریان^۲ را در فتوحات جدید در آسیا و اروپا رهبری مینمود امپراطوری بیزانس به لطف مراد باوجود انقیاد و تزلزل سی‌ساله مهلتی یافت. مانوئل به گور رفت و ژان پیلولوگوس را گذاشتند که در عوض پرداخت خراجی سالانه بالغ بر سیصد هزار اسپرو و قصور و اهمال در نگاهداشت هر آنچه در تصرف وی دزیرون از قسطنطنیه بود سلطنت کند.

رسم انضباط در میان ترکان

استقرار امپراطوری ترکان و پس از آن احیاء سلطانی ایشان را بی‌هیچ شکی باید در درجه اول از لیاقت سلاطین ترك و صفات و سجایای شخصی ایشان دانست زیرا که در زندگی بشری مهمترین صحنه‌های حوادث خواه ناخواه موقوف به صفات خلقی یک بازیگر است و بس. مدتی که از جلوس عثمانی بر تخت سلطنت تا مرگ سلیمان گذشت شامل دوست و شصت و پنج سال و دوران سلطنت نه پادشاه بود: نادره سلسله‌ای از سلاطین جنگجوی کوشنده ذونفوذ که اتباع خویشان را فرمانبردار و دشمنان خود را مرعوب میکردند. وارثان سلطنت در عوض آن که به تن آسانی در حریم سرای سلطان از اسباب رفاه بر خوردار باشند در شورای سلطنت و در میدان جنگ درس می‌آموختند و پرورش می‌یافتند و پدرانشان فرمانروائی ایالات و سالاری سپاه را هنگامی به فرزندان خود می‌سپردند که ایشان

۱ - Bursa یا بنی‌چری می‌خوانند اما هنگامی که دستۀ نگهبان امپراطور در قرن چهاردهم تشکیل یافت این نام به ایشان اطلاق گردید.
۲ - Janizaries یا بنی‌چریها که در ترکی به معنی سربازان جدید است. در ابتدا بردگان

هنوز در عنفوان شباب بودند و این رسم مردی و مردپروری که غالباً باعث جنگهای داخلی میشد باید نتیجه اساسی انضباط و قوام سلطنت بوده باشد. آل عثمان نمیتوانند مانند خلفاء خود را اخلاف یا جانشینان پیغمبر خدا بخوانند و دعوی خویشاوندی ایشان با خانهای تاتاری سلسله چنگیزی نیز ظاهراً مبتنی بر خودستائی و نادرست است. اصل و منشأ ایشان نیز نا معلوم است ولیکن بزودی فکری در ذهن اتباع ایشان جایگزین گردید و آن اعتقاد به حق مقدس و بطلان ناپذیر ترکان بود، حقی که نه با گذشت زمان از میان می‌رود و نه زور و شدت آن را از ضمیرشان می‌زداید. سلطانی ضعیف یا خبیث را میتوان از سلطنت خلع و به فشردن حلق از زندگی محروم کرد اما میراث او ممکن است به کودکی یا ابله‌ی منتقل شود، و جسورترین متمردين هرگز جرأت نیاورده است که بر فراز تخت سلطنت پادشاه مشروع خود بنشینند. با آن که وزیران خدعه‌گر در کاخ سلطنت یا سرداران فاتح در اردوگاه پیوسته خاندانهای زود گذر سلطنتی آسیا را از میان برده‌اند عمل پانزده قرن نظام جانشینی سلاطین عثمانی را تأیید نموده و این رسم اکنون جزئی از اصل حیاتی ملت ترك شده است.

روح ملت ترك و نظام حکومتشان را اثری خاص و بسیار نیرومند است. اتباع اصلی عثمان چهارصد خانواده ترکمان بیابانگرد بودند که به دنبال اجداد او از جیحون تا رود سانگاریوس^۱ رفتند و دشتهای آناتولی هنوز پوشیده از چادرهای سفید و سیاه برادران بی فرهنگ ایشان است. ولیکن اولین قطره بزودی با دریائی از مردم ممزوج گردید که مغلوب یا پدیدخواه خود تابع این قوم شدند و پیوندهائی که ایشان را ملتی واحد کرد نام ترك بود و مذهب و زبان و آداب و رسوم مشترك. در بلادی از ارزروم^۲ تا بلغراد نام ملی ترك شامل همه مسلمانان است و در میان ساکنان ترکیه مسلمانان محترم‌ترین اتباع دولت و در مقام اولند، ولیکن ایشان کشت زمین و روستاها را، لا اقل در رومانی، به دست فلاحان مسیحی رها کرده‌اند. در دوران نیرومندی حکومت عثمانی ترکان خود از احراز مناصب دیوانی و لشکری

ممنوع بودند و قواعد سخت تعلیم و تربیت ایشان را مردمی دور از اصالت قومی پرورد که عبد و عبید خداوند گاران خود بودند و کارشان فرمان بردن و کشور گشائی و فرمان راندن بود. از زمان ارخان^۱ و مراد اول سلاطین ترك همه برای عقیده بودند که حکومت شمشیر باید در هر نسلی با سربازان تازه تجدید شود و این سربازان را نباید از میان آسیائیان زن، صفت جست بلکه باید در میان بومیان قوی بنیه و جنگجوی اروپا یافتشان. متصرفات تراس و مقدونیه و آلبانی و بلغاری و سرستان آموزشگاه دائم سپاهیان ترك شد و هنگامی که خمس اسیران که در نسب شریفترین ایشان بودند در جنگ معدوم شدند ترکان خراجی ظالمانه بر خانواده‌های مسیحی تحمیل و در وصول آن سخت کوشی بسیار نمودند و آن خراج عبارت بود از پنجمین فرزند هر خانواده‌ای یا هر پنج سالی یک فرزند. سالمترین نوجوانان نیرومند دوازده و سیزده و چهارده ساله را به زور از پدران و مادرانشان جدا می‌کردند و اسمشان را در شناسنامه‌ای مینوشتند و از آن لحظه ایشان را لباس می‌پوشاندند و نگاه میداشتند و برای خدمت تعلیم می‌کردند. به مشاهده اثر لیاقت در ناصیه جوانان ایشان را برای درس آموختن به یکی از مدارس سلطانی در بورسه یا پرا یا آدریاناپول می‌فرستادند و به پاشاها می‌سپردند تا از ایشان پاسداری کنند یا در خانواده‌های روستائیان آناتولی متفرقشان می‌کردند و هم استادان ایشان اول مصروف تعلیم زبان ترکی بود، و بدنشان را با هر کار سختی که برای تقویت نیروی جسمی لازم بود پرورش میدادند و این جوانان کشتی گرفتن و جستن و دویدن و تیرانداختن بازه و کمان را می‌آموختند و بعد در نشانه کردن با تفنگ فتیله‌ای نیز تعلیم می‌یافتند و پس از اینها ایشان همه را در صنوف مختلف پنی چریها^۲ به خدمت می‌گماشتند و با سختگیری تمام رسم جنگ یا قواعد سلوک رهبانی خاص این صنف را به ایشان می‌آموختند. جوانانی را که در اصل و نسب و مواهب ذاتی و خوبرویی بارز و

۱ - ارخان نام بزرگترین فرزند مؤسس سلسله آل عثمان است.

۲ - پیاده نظام ترکان با تشکیلات منظم لشکری رجوع شود به مقاله‌ای بسیار خواندنی که در دائرة المعارف اسلامی راجع به این سربازان و وابستگی ایشان به فرقه مذهبی بکتاش و حروفی آمده است.

ممتاز بودند در طبقه دون مرتبت «عجمی اغلولر» یا طبقه برتر «ایچ اغلولر» وارد میکردند و از این دو طبقه نخستین وابسته به کاخ سلطنت بود و دومین به شخص سلطان. این جوانان در زیرتازیانه خواجه سرایان سفیدپوست فنون سواری و پرتاب زوین را روزانه تمرین میکردند و کسانی از ایشان که ذاتاً طالب علم بودند حواس خود را در کار مطالعه قرآن و آموختن زبان فارسی و عربی متمرکز میکردند و پس از آن که در کاردانی و ارشدیت به مقامی برتر نائل می‌آمدند ایشان را کم از خدمت درباری مرخص میکردند و بمشاغل لشکری و دیوانی و حتی مذهبی می‌گماشتند. این گونه جوانان هر چه بیشتر در کار خود مداومت مینمودند امیدشان به پیشرفت آینده بیشتر می‌شد تا آن که هنگام کمال سن به چهل تنی می‌پیوستند که ملقب به «آقا» بودند و در پیش سلطان می‌ایستادند و به انتخاب وی به حکومت متصرفات عثمانی ارتقاء می‌یافتند و مشمول برترین و شریفترین عناوین افتخارآمیز امپراطوری می‌شدند. چنین روشی و سنتی به بهترین نحوی متناسب با روح سلطنت استبدادی و ترکیب آن است. وزیران و سرداران سپاه به دقیق‌ترین مفهوم این لغت‌بردگان سلطان بودند و برای درسی که می‌آموختند و نانی که می‌خورند رهین جود و کرم او بودند و چون حریم سرای سلطان را ترک میکردند و می‌گذاشتند تاموی برچهره ایشان بروید، که ریش نشان آزاد شدن از قید بردگی بود، منصبی مهم می‌یافتند امانه حزبی داشتند و نه دوستی و نه پدر و مادری و نه فرزندی، و متوکل به کسی بودند که ایشان را از ادنی مرتبتی به مقام اعلی برافراشته بود و به اندک‌ترین نارضائی می‌توانست این «مجسمه‌های مینا» را که در مثلی ترکی آمده و صفتی است متناسب با ایشان درهم شکند. در طی مراحل شاق و دیر گذر تعلیم و تربیت این بردگان، صفات خلقی و استعداد های ذاتی ایشان بر اهل بصارت آشکار می‌گردید و انسان تنها و بی دفاع را ملاک شخصیت همانا لیاقت ذاتی بود و اگر سلطان چندان خرد داشت که دستیاران خود را برگزیند وی را در کار انتخاب آزادی مطلق بی‌حد و حصر بود. در ترکیه عثمانی کسانی را که باید شاغل مناصب دیوانی و لشکری شوند چنان تربیت میکردند که فضیلت اجتناب از لذات را بیشتر از عمل

دیوان و فنون جنگاوری می‌آموختند و به فرمانبرداری بیش از فرمان دادن خو می‌گرفتند. صفاتی چنین در میان سربازان ترك نیز رائج می‌گردید و خموشی، واعتدال در خوردن، و امساک در شرب حرام، و فروتنی و بردباری ایشان دشمنان مسیحی را نیز ولو به اکراه ثناخوان سربازان ترك کرده است، و اگر انضباط و ممارست ینی چریها را باغرور بزرگزادگی و جهل سربازان تازه به خدمت پیوسته فرنگ و استقلال شهبازان و خوی ستیزندگی و تمرد که در دلاوران جنگ آزموده بود، و مفاسدی دیگر چون افراط در شهوات و علی‌الخصوص میخوارگی و فتنه و بی‌نظمی بسنجیم که سپاهیان اروپائی را از دیر باز آلوده و ناپاک کرده بود در پیروزی سربازان ینی‌چری شک نخواهیم آورد.

اختراع باروت

تنها امید نجات امپراطوری یونانی و ممالک مجاور آن سلاحی زورمندتر و کشفی تازه در فن جنگاوری بود که تفوق قطعی ایشان را بر دشمن ترك باعث آید. در سخت‌ترین لحظه سرنوشت چنین کشفی شده و چونان سلاحی هم اکنون در دست ایشان بود. شیمی‌دانان چین یا اروپا بر حسب اتفاق یا باجدوجهد بسیار و تجارب دقیق کشف کرده بودند که اگر شوره و گوگرد و ذغال چوب را با هم بیامیزند و شراره‌ای از آتش به آن در زنند نتیجه‌اش انفجاری سخت شدید خواهد بود و بزودی مشاهده شد که اگر نیروی انفجار در لوله‌ای مستحکم متراکم شود گلوله‌ای سنگی یا آهنی را میتوان با سرعتی مخرب و مقاومت ناپذیر از درون لوله بیرون راند. دوران دقیق اختراع باروت، و بکار بردن آن در ورطه افسانه‌های مشکوک فرورفته و با بیانی مبهم گفته شده است، با این همه بخوبی در میتوان یافت که باروت را پیش از اواسط قرن چهاردهم می‌شناخته‌اند و قبل از پایان همان قرن دول آلمان و ایتالیا و اسپانیا و فرانسه و انگلستان با تفنگ آشنا بوده و آن را در نبردها و محاصره‌های دریائی و زمینی بکار می‌برده‌اند. در استعمال آلات جدید جنگی اولویت ملل چندان بحساب نمی‌آید، و هیچ یک نمی‌توانستند از آشنائی بیشتر

و قدیمتر خود با اینگونه آلات فایده‌ای منحصر به خود برگیرند و چون همه پیشرفت میکردند پس در قدرت نسبی و علم جنگ نیز همه در یک مرتبت قرار داشتند و پوشیده داشتن رموز کار در محدوده قلمرو مسیحیت نیز امکان‌پذیر نبود زیرا که مرتدان دغاپیشه و سیاست خودخواهانه رقیبان راز را بر ترکان آشکار نمود، و سلاطین عثمانی چندان شعور و ثروت داشتند که مهندسی مسیحی را بخدمت گیرند و او را به نسبت هنر و لیاقتی که داشت پاداش دهند. مردم جنوارا که منتقل کنندگان سلطان مراد به اروپا بودند متهم به تعلیم وی در فن جدید کرده‌اند و محتمل است که تفنگهای او به دست ایشان ساخته شد و در محاصره قسطنطنیه مسیحیان را نشانه کرد. نخستین حمله در واقع به نتیجه نرسید ولیکن در همه جنگهای آن ایام برتری از آن کسانی بود که بیش از دیگران حمله میکردند و زمانی حفظ تناسب میان حمله و دفاع را متوقف و دهانه توپهای غرنده چون رعد را بسوی دیوارها و برجهای گرداندند که برای مقاومت در برابر ماشینهای کم نیروی اعصار قدیم ساخته شده بود. و نیزیان استعمال باروت را به پادشاهان مصر و ایران آموختند بی آن که ملامتی و سرزنشی بشنوند زیرا که پادشاهان مذکور متحدان ایشان در مخالفت باسلطه ترکان عثمانی بودند؛ و سراسر آسیا منتشر گردید و به اقصی نقاط این قاره رسید و برتری اروپائیان محدود شد به پیروزیهای سهل ایشان در جنگ با قبائل وحشی دنیای نو. اگر سرعت پیشرفت این کشف زیان آور را با کندی پیشرفت منطق و علم و فنون صلح بسنجند مرد اندیشمند بر حسب خوی ذاتی بر حماقت ابناء بشر می‌خندد یا می‌گرید.

فصل شصت و ششم

استمداد یونانیان از اروپائیان غربی. دیدار ژان پلیولوگوس از رم. دیدارمانوئل از ایتالیا و فرانسه وانگلستان. لشکرکشی ژان پلیولوگوس دوم. اتحاد موقت یونانیان بالاتینیان. احیاء دانش یونانی در ایتالیا. پاپ نیکولاس پنجم. استفاده و سوء استفاده از دانش قدیم.

در آخرین چهار قرن دوران دولت امپراطوران یونانی دوستی یا دشمنی ایشان با پاپ و لاتینیان را میتوان ملاک پریشانهالی یا رفاه اقتصادی ایشان دانست یا میزان پیشرفت و سقوط سلسله پادشاهانی که از اقوام کم فرهنگ اروپائی بودند. هنگامی که ترکان سلجوقی در آسیا منتشر شدند و قسطنطنیه را تهدید کردند مشاهده نموده ایم که چگونه در شورای پلاسنتیا^۱ سفیران الکسیوس به تضرع از پدر همه مسیحیان خواستند که ایشان را حمایت کند. اما بمحض این که قوای جنگی زائران فرانسوی سلطان را از نیس بیرون راند و به ایکونیوم^۲ برد سلاطین یونانی نفرت واقعی و تحقیر خود را در حق انشاقیون غربی از نو آغاز یا آشکارا بدان اعتراف نمودند و این کار نخستین سقوط امپراطوری غربی را تسریع کرد. تاریخ حمله مغول در کتاب واتاسیز که به لطف ونرمی سخن می گوید ذکر شده است. بعد از بازپس گرفتن قسطنطنیه دشمنان داخلی و خارجی سریر نخستین پلیولوگوس^۳ را محاصره کردند و تا وقتی که شمشیر شارل بر فراز سر او معلق بود وی

به سفلگی پاپ را تملق گفت و احترام نمود تا مگر مشمول لطف وی گردد و به این طریق ایمان و فضیلت نفس خود و محبت اتباع خویشان را از دست داد. به علت خطری که در آن وقت او را تهدید مینمود پس از مرگ میکائیل، پادشاه و مردم استقلال مذهب و خلوص عقیدت خود را به لحن قاطع تأیید نمودند. اندرونیکوس مهترنه لاتینیان را دوست میداشت و نه از ایشان می‌ترسید و هنگامی که مشقت به حد نهایت رسید غرور او حامی مذهب گردید زیرا که انکار عقاید ارتدوکسی را که وی هنگام جوانی قاطعاً اعلان کرده بود در وقت سالخوردگی پسندیده نبود. اما در وجود نوه‌اش اندرونیکوس کهنتر به علت خاصیت طبع و وضع و حال او خوی بردگی کمتر بود و فتح بیت‌نیا به دست ترکان وی را متذکر گردید که جوینده اتحاد دینی و دنیوی با ملوک غربی شود. پس از گسستن پیوند وجدائی پنجاه ساله جاسوسی بارلام^۱ نام را که راهب بود به نزد پاپ بندیکت^۲ دوازدهم فرستادند و چنین مینماید که استادی چیردست یعنی خادم اعظم نگارنده دستورهای زیرکانه‌ای بوده‌است که به بارلام دادند. راهب مأمور بود که بگوید: «ای پدر مقدس روحانی امپراطور نیز چون تو آرزومند پیوند دو جماعت مسیحی مذهب است اما در این معامله بسیار دقیق ناچار باید شرف منزلت خود و معتقدات اتباع خویشان را محترم شمارد. برای پیوند میان جماعات دو راه هست یکی زور و دیگری مستعد کردن مردم بادلایل و برهان. زور را هم اکنون بکار برده و از آن اثر مطلوب حاصل نیاورده‌اند زیرا که لاتینیان امپراطوری یونانیان را مقهور کرده اما به ضمیر ایشان دست نیافته‌اند. روش اقناع مردم یا دلیل و برهان روشی تدریجی اما به یقین مؤثر است و اثر آن دائم و باقی است. اگر گروهی از عالمان دین را بنمایندگی به نزد شما بفرستیم محتمل است که ایشان در دوستداری حقیقت و لزوم وحدت عقیدت با شما موافقت نمایند ولیکن چون به نزد ما بازگردند چنین موافقتی را چه اجری و چه فایده‌ای خواهد بود؟ هیچ الا تحقیر برادران هم‌دین و سرزنش ملتی بی بصارت که خوی معاندت دارد و با این همه ملتی است که برحسب عادت

شورا‌های عمومی مذهبی را محترم می‌شمارد یعنی شورا‌هایی که تعیین‌کننده اصول دین ما بوده‌اند ، و فرامین شورای لیون^۱ را از آن روی مردود می‌شمارند و منکر میشوند زیرا که جماعات مسیحی شرقی را در آن جلسه نمایندگانی نبوده و دلائل ایشان را کسی نشنیده است . برای حصول نتیجه مفید چنان سزد که پدر مقدس سفیری به یونان بفرستد و آن سفیر برای مصلحت‌اندیشی با اسقفان اعظم قسطنطنیه و اسکندریه و اناکیه و اورشلیم انجمن کند و بیاری ایشان شورائی عمومی و مستقل فراهم آورد . « آنگاه جاسوس تیزهوش تندذهن گفت : « اما در این لحظه ترکان به امپراطوری حمله کرده و آن را به خطر افکنده و چهار شهر از بزرگترین بلاد آناتولی را متصرف شده‌اند . ساکنان مسیحی مذهب این بلاد گفته‌اند که می‌خواهیم با دولت و مذهب خود دگر باره پیمان ولاء ببندیم و لیکن لشکریان امپراطور و عوائد او نجات ایشان را کفاف نخواهد داد و سفیر رم باید با سپاهی از قوم فرانک همراه باشد یا این سپاه پیشتر از او برود و کفار را بیرون براند و راهی برای رسیدن به مزار مقدس مسیح بگشاید . اگر لاتینیان بدگمان از یونانیان ضمان خواستند و پیش از هر مددی جوینده اثری از حسن نیت ایشان شدند پاسخهای بارلام سهل و واضح و منطقی بود : « ۱ - فقط شورای عمومی مذهبی میتواند وصلت دو جماعت مسیحی را تحقق پذیر سازد و تا سه اسقف اعظم شرقی و دیگر اسقفان بسیار را از یوغ اسارت مسلمانان نجات ندهند چنین شورائی را تشکیل نتوان داد . ۲ - یونانیان بواسطه ستمها و آزارهای بسیار بیگانه شده و مهر گسسته‌اند و باید با کاری که نشان از مهر برادری دارد یا مساعدتی مؤثر که اعتبار قدرت امپراطور و استدلالهای وی و دوستان و وصلت دو جماعت را تقویت کند رضای خاطر ایشان را حاصل آورند . ۳ - اگر تفاوت‌هایی در اصول ایمان یا آداب مذهبی باشد که آنها را علاج ناپذیر بباییم با وجود تفاوتها بدانیم که یونانیان پیروان مسیحند و ترکان دشمن هر آن کس که خود را عیسوی می‌نامد و برارمنی و قبرسی و ردمی یکسان حمله‌ور میشوند ، و پادشاهان فرانسوی را سزد که در دفاع از دین همگان شمشیر

برکشند. ۴ - اگر با اتباع اندرونیکوس چنان رفتار کنند که گوئی ایشان بدترین مرتدان و بت‌پرستانند سیاست عاقلانه و خردمندانه حکم میکند که دولتهای غربی فرصت را مغتنم شمارند و متحدی مفید را بی‌چون و چرا بپذیرند و کشتی شکسته امپراطوری را از فرو رفتن باز دارند و حدود و ثغور اروپا را پاسبانی کنند و درعوض آن که در انتظار بسربرند تا سپاه ترکان با افواج یونان در بند گرفتار بپیوندند و ذخائر آن را نیز مالک شوند غریبان خود به ضد ترکان با یونان متحد شوند. دلایل و پیشنهادها و مستدعیات اندرونیکوس را با سردی کبریائی و با بی‌اعتنائی شنیدند و از آنها پرهیز کردند. پادشاه فرانسه و ناپل نیز خطرات و افتخارات جهاد را نپذیرفتند و پاپ از احضار اسقفان برای تشکیل شورائی جدید و اخذ تصمیم درباره اصول قدیم دین امتناع نمود، و احترام وی برای دعاوی مهجور امپراطور لاتینی و روحانیون او را بر آن داشت که بر رساله خود عنوانی زننده بنگارد به این مضمون: « به رئیس شورای مذهبی یونانیان و کسانی که خویشان را اسقفان اعظم جماعات شرقی ملقب کرده‌اند. » برای رسالتی چنین یافتن وقتی نامناسبتر و شخصی از پاپ بندیکت نامساعدتر ممکن نبود زیرا که بندیکت دوازدهم این روستازاده کندهوش از شک و تردید در حیرت فرو رفته و مستغرق در شرب و بطالت بود و غرور او چندان که بر تاج پاپی طبقه‌ای دیگر افزود ولیکن او نه در خور منصب خسروانه بود و نه لایق رهبری مسیحیان.

پس از مرگ اندرونیکوس مادامی که یونانیان بواسطه جنگهای داخلی آشفته فکر بودند جرأت نیافتند که مسیحیان همه را برانگیزند و طالب اتحاد کنند. ولیکن بمحض این که کانتاکوزینی^۱ دشمنان خود را مقهور نمود و ایشان را بخشود مایل شد که وارد کردن ترکان به اروپا و ازدواج دخترش را با شاهزاده‌ای مسلمان کاری صحیح و منطقی جلوه گر سازد یا لااقل عملی کم گناه تر بنماید و دوتن از عمال دیوان را با ترجمانی لاتینی‌دان به دربار پاپ فرستاد که به آوین یون^۲ در کنار رود رون منتقل گردیده و مدت هفتاد سال در همان جای مستقر بود. دو فرستاده

اندرونیکوس به اعتبار مأموریتی که داشتند از ضرورت شاقی سخن گفتند که کانتا کوزینی را مجبور کرده بود که اتحاد با کفار را بپذیرد ، و فرمان او آهنگ خوش نوای جهاد و پیوند اتحاد را ساز کردند . جانشین بندیکت یعنی پاپ کلمان ششم ایشان را برسم مهمان نوازی و با احترام تمام پذیرفت و بیگناهی پادشاهشان را تصدیق کرد و اضطراب روی را موجه دانست و گذشت و بزرگواری او را ستود و بر سفیران آشکار شد که اطلاعات او در باب امپراطوری یونان و وضع انقلابات و تحولات آن کامل است ، اطلاعاتی که پاپ از بانوئی ساووائی و ملازم امپراطریس آنا آموخته بود . اگر کلمان به موهبت فضائی آراسته نبود که کشیشان را لازم است در عوض صفات فکری و اخلاقی پادشاهان را داشت و ابهت ایشان را و گشاده دست بود چندان که اعطاء منصب سلطنت برای او آسان بود مانند تفویض مناصب روحانی به کشیشان و برخوردار کردن ایشان از عوائد آنها . در سلطنت او آوین یون مقر جلال و ابهت و عشرت شد . در ایام جوانی پاپ در هوسرانی از هربارونی پیشتر رفت و نه فقط کاخ او بلکه خوابگاهش نیز از آمد و رفت زنانی که مطبوع طبع و مقرب او بودند ملوث یا مزین میگردد . جنگهای فرانسه و انگلستان با مهم مقدس پاپ ناسازگار بود ولیکن خیال متحد کردن دو فرقه بزرگ عیسوی طبع خویشتن بین او را خشنود میکرد و مایه تفریح خاطر او بود . سفیران یونان با دو اسقف لاتینی که عمال پاپ بودند از مأموریت بازگشتند و چون به قسطنطنیه رسیدند امپراطور و سفیران پاپ پرهیزگاری و فصاحت یکدیگر را ستودند و بارها انجمن کردند و هربار مشاورات ایشان انباشته از مدح و ثنای یکدیگر و وعدهای بسیار بود و هر دو گروه خشنود میشدند اما هیچ یک فریب نمیخورد . کانتا کوزینی مؤمن مخلص گفت : « من از طرح جهاد مقدس بسیار خرسندم زیرا که نتیجه آن به سود عموم مسیحیان خواهد بود و نیز باعث فضل و شرف من ، و قلمرو حکومت من سپاه فرانسه را گذرگاهی بی مانع و افواج و سفائن و ذخائر من وقف هدفی خواهد بود که مدعای مشترک ماست ، و اگر من مستحق تاج شهادت شوم و آن را حاصل آورم آخر و عاقبتم خیر خواهد بود . کلام از بیان آرزومندی من قاصر است که روزی عضوهای از هم

گسسته پیکر مسیح دوباره با هم پیوندند . اگر از مردن من فایده‌ای حاصل می‌آمد شمشیر و گردن هر دو را به خرمندی تقدیم و تسلیم میکردم . اگر طائر روحانی سمندروار از خاکستر وجود من برمیخاست من خود توده‌ای از هیزم برهم می‌انباشتم و به دست خویشتن آن را شعله‌ور میکردم . « با این همه امپراطور یونانی به جرأت گفت که اصول دینی که میان دو جماعت مسیحی خلاف می‌افکند به علت غرور و شتابزدگی لاتینیان داخل شده بوده است . وی اقدامات عبیدانه و مستبدانه پللولوگوس اول را مردود شمرد و به لحنی که دلالت بر عزم راسخ او مینمود گفت که وجدان من هرگز تابع هیچ فرمانی نخواهد شد مگر فرامین شورائی مستقل و عمومی . » وضع این ایام چنانست که من و پاپ را امکان دیدار در رم یا قسطنطنیه نیست ولیکن باید شهری مجاور دریا را که در مرز دو امپراطوری باشد انتخاب کرد تا اسقفان در آنجا فراهم آیند و مؤمنین مشرق و مغرب را تعلیم دهند . چنان مینمود که سفیران پاپ از این پیشنهاد راضی باشند و کانتاکوزینی به تظاهر از نامرادی خود متأسف است زیرا که با مردن کلیمان و اشغال کرسی روحانی به وسیله جانشینی که خوئی و طبعی بکلی متفاوت داشت امیدهای وی همه چون نقشی بر آب شد . بقیت عمر کانتاکوزینی دراز بود و همه در حجره دیر گذشت و راهب خاضع جزبه دعا از رهبری مشاوران شاگرد خود و گردانندگان دستگاه ملک و دولت عاجز بود .

رفتن جان پللولوگوس به زیارت رم

با این همه در میان سلاطین بیزانسی این شاگرد یعنی جان پللولوگوس از همه مایل‌تر بود که رهبر روحانی مغرب را در برگیرد و سخن او را بپذیرد و از او فرمان ببرد . مادر وی آنای ساووائی را طبق مراسم مذهب کاتولیکی غسل تعمید داده بودند اما ازدواج با اندرونیگوس او را نه فقط مجبور به تغییر نام و لباس بلکه به تغییر آداب عبادت نیز کرد ولیکن این زن در دل هنوز با وطن و مذهب سابق خود وفادار بود . آنا فرزند خود را در کودکی پرورد و تربیت کرد و پس از آن که

این فرزند را رشد عقل یا لااقل قامت به حد مردان رسید مادرش بر فکر و رأی او نیز حاکم شد. در نخستین سال نجات و بازگشت او به تخت سلطنت ترکان هنوز برهلس پونت فرمان میراندند. پسرکاتاکوزینی بالشکری در آدریاناپول بسر میبرد و پللولوگوس که نه به خود متکی توانست بود و نه به ملت خویشتن پند مادر را شنید و به امید حمایت بیگانگان به سوگند خوردن حق دین و دولت را ضایع نمود و عهدنامه بردگانه‌ای را که با مرکب ارغوانی امضاء کرده و بر آن مهر زرین نهاده بودند محرمانه به دست جاسوسی ایتالیائی سپردند. ماده اول عهدنامه سوگند وفاداری با پاپ اینوسان ششم و جانشیتان اوست یعنی به اسقفان اعظم رم و پاپهای جماعت مسیحیان کاتولیکی مذهب. امپراطور عهد میکند که نمایندگان و سفیران ایشان را با احترامی که در خور چنین مردمی است بپذیرد و کاخی برای اقامت و نمازخانه‌ای برای عبادت ایشان معین کند و فرزند دوم خود مانوئل را به گروگان دهد تا ضمان درست پیمانی او باشد، و در ازاء این تلافیها امپراطور میخواهد که هرچه زودتر پانزده سفینه بادی و پانصد مرد جنگی و یک هزار مرد کمان کش را به نزد وی فرستند که با دشمنان مسیحی و مسلمان او پیکار کنند. پللولوگوس تعهد مینماید که یوغ مذهب کاتولیکی را بر ملت و کشیشان خود تحمیل کند، اما چون از پیش مشاهده میشد که یونانیان بحق مقاومت خواهند نمود لذا امپراطور دو روش مؤثر اختیار کرد که یکی از آنها افساد بود و دیگری آموزش. نماینده پاپ مفوض به اختیاراتی برای توزیع مناصب روحانی و عوائد آنها میان روحانیونی بود که کیش واتیکان را تأیید و تصویب کنند، و سه مدرسه تأسیس یافت برای آموختن زبان و اصول معتقدات لاتینیان به جوانان قسطنطنیه و در فهرست اسامی شاگردان نام اندرونیکوس وارث سلطنت امپراطوری نخستین نام بود و پللولوگوس گفت که اگر نتوانم یونانیان را به اصرار یا به زور راضی بقبول مفاد عهدنامه کنم پس لایق سلطنت نیستم و سیادت پدری و پادشاهی همه را به پاپ منتقل میکنم، و پاپ اینوسان را اختیار تام و کامل داد تا امور خانواده و حکومت و ازدواج فرزندش را که جانشین او میشد تنظیم کند. ولیکن این معاهده نه هرگز منتشر و نه مجری

شد ، و سفائن رومی نقشی بیهوده بر صفحه خیال بود چنانکه تسلیم یونانیان و فرمانبرداری ایشان وهمی و خیالی بیش نبود و فقط به علت نهان ماندن راز معاهده پادشاه ایشان از ننگ ذلت بی حاصل رهائی یافت.

حمله سپاه ترك مصیبتی بود که بزودی بر پلئولوگوس نازل گردید و بعد از آن که آدریاناپول و رومانی از دست رفت وی که تابع مراد گردنکش بود در پایتخت خود محصور گردید و امیدی نداشت بجز این که آخرین کس باشد که طعمه مراد سبع خوی شود. در چنین حال نکبت بار پلئولوگوس بر آن شد که به کشتی نشیند و عازم ونیز گردد و خویشان را به پای پاپ افکند. وی اولین سلطان بیزانس بود که به دیدار نواحی ناشناخته اروپای غربی میرفت و فقط در این نواحی بود که میتوانست مددی یا تسلیت خاطری بجوید و حضور در انجمن مقدس اسقفان اعظم بهتر از رفتن به باب عالی بود و حیثیت او را کمتر ننگین مینمود. پس از دیر زمانی که مقر پاپهای رومی به آوین یون منتقل شده بود اکنون ایشان به رم و کرانه رود تیبر باز میگشتند. اوربان پنجم که مردی مهربان و پرهیزگار بود سلطان یونانی را اجازه داد و تشویق کرد که بزیارت رم بیاید و در ظرف یکسال پاپ دو تن را که در واقع شبح امپراطوران گذشته و نمایندگان عظمت و جلالت کنستانتین و شارلمان بودند در واتیکان پذیرفت و این دیدارها افزاینده عزو شأن پاپ بود و اوربان را بسیار خشنود نمود. امپراطور قسطنطنیه که حاجت خواه به دربار پاپ آمده و از فرط پریشانی غرور خویشان را از دست داده بود بیش از آنچه از الفاظ میان تهی و طاعت رسمی توقع توان داشت حقانیت پاپ را تصدیق کرد. اما پیش از آن که در سلک پیروان مذهب کاتولیکی بپذیرندش او را امتحان کردند و پلئولوگوس در حضور چهار کاردینال ، چنانکه کاتولیکی راستین را شاید ، بسیادت پاپ و صدور روح القدسی از ذات پروردگار و وجود مسیح اقرار آورد و پس از آن که باین طریق خویشان را از لوٹ بی ایمانی زدود هنگام بارعام در کلیسای پطرس مقدس به پیشگاه پاپ راه یافت. اوربان در میان کاردینالها بر کرسی نشسته بود و سلطان یونانی پس از آن که سه بار زانو به طاعت خم نمود پای پدر مقدس

و دست او و سرانجام دهانش را با ولاء و اخلاص بوسید و پاپ مراسم عشاء ربانی را در حضور امپراطور در محراب اقدس بجای آورد و مراسم توأم با سرود روحانی و بخور در آتش کردن بود ، و پاپ پلئولوگوس را اجازه داد که لیجام قاطر او را بدست گیرد و حیوان را هدایت کند و پس از اینها همه وی را به ضیافتی مجلل در واتیکان نواختند. پذیرائی پلئولوگوس دوستانه و محترمانه بود با این همه تفاوتی میان امپراطوران شرق و غرب ملحوظ گردید و امپراطور مشرق شایسته آن نبود که از امتیاز انجیل خوانی در سمت شماسی برخوردار گردد زیرا که این کار امتیازی خاص و نادر بود. اما اوربات به جانبداری از پادشاه نودین کوشید که آتش شوق را دوباره در وجود پادشاه فرانسه و سلاطین دیگر برافروزد ولیکن این پادشاهان را بکار دین که مربوط به همه بود بی التفات یافت و مشاهده کرد که هم ایشان همه مصروف نزاعهای داخلی است. امپراطور را دیگر امیدی نبود مگر بسربازی مزدور از قوم انگلیس بنام جان هوكوود^۱ یا آکوتو^۲ که بادسته‌ای از مردان حادثه جوی ملقب به اخوان سفید ایتالیا را از جبال آلپ تا کالابریا ویران کرد ، و در عوض مزد بخدمت دولتهائی پیوست که دشمن امپراطور بودند ، و چون به اقامتگاه پاپ تیرافکنی کرد پدر روحانی وی را بحق از جماعت مسیحیان مطرود نمود. به پلئولوگوس اجازه خاص داده شد که با جان هوكوود متمرّد مذاکره کند ولیکن نه لشکر هوكوود در خور مهمی بود که میخواستند به او محول کنند و نه دلاوری او و شاید این خود به مصاحبت پلئولوگوس بود که از یاری وی نومید گردد زیرا که یاری چنین مردی ناچار گران قیمت و شاید بی اثر و محتملاً خطرناک بود. امپراطور یونانی ملول و غمگین مهبیای بازگشت شد اما مانعی ننگین سد راه بازگشت وی گردید زیرا که هنگام ورود به ونیز مبالغی عظیم با رباء فاحش بقرض گرفته بود ولیکن خزانه اش تهی و طلبکارانش ناشکیبا بودند و شخص وی را به منزله بهترین وجه الضمان پرداخت دین در حبس نگاهداشتند و از فرزند بزرگترش اندرونیکوس که در قسطنطنیه و نایب السلطنه بود به اصرار و بکرات

خواستند که منابع درآمد همه را مستهلک و حتی کلیساها را از اشیاء گرانبها خالی کند تا پدر را از ننگ قرض و اسارت برهاند. ولیکن جوان نامهربان از رسوائی پدر غافل بود و آن را احساس نمیکرد و در نهان از اسارت امپراطور خشنود بود. دولت نیز فقیر و صنف روحانی لجوج بود و شک و وسواس مذهبی پیوسته عذری و بهانه‌ای برای گناه تأخیر و بی‌اعتنائی بدست میداد. مانوئل برادر خود اندرنیکوس را به سبب غفات و نامهربانی او سخت ملامت نمود زیرا که مانوئل متدین و پرهیزگار بود و مایملک خود همه را فی‌الفور فروخت یا به رهن داد و به کشتی در نشست و به ونیز رفت و پدر را از اسارت رها نید و آزادی خویشتن را در گرو دین پدر نهاد و خود را مسؤول پرداخت قرض نمود. پس از بازگشت به قسطنطنیه والد دو فرزند که امپراطور مشرق بود هریک از پسران خود را به پاداشی که در خور او بود ممتاز نمود، اما نه ایمان پیلولوگوس بطالت پیشه از زیارت رم مستحکمتر و نه رفتار او بهتر شده بود، و ارتداد یا ایمان آوردنش بکلی عاری از اثرات دینی و دنیوی بود و یونانیان و لاتینیان بزودی آن را فراموش کردند.

سفر مانوئل به ایتالیا و فرانسه و انگلستان

سی سال پس از بازگشت پیلولوگوس پسر و جانشین او مانوئل چون پدر به انگیزش مددخواهی، اما به مقیاسی عظیمتر، دوباره به دیدار ممالک اروپای غربی رفت. در یکی از فصول پیشین من شرح پیمان بستن او را با بایزید و نقض آن پیمان و محاصره قسطنطنیه و مددکاری فرانسویان تحت رهبری بوسی کوی^۱ شهیم همه را نقل کرده‌ام. مانوئل بوسیله سفیران خود از دول نیرومند لاتینی یاری خواسته بود ولیکن دول مذکور چنین پنداشته بودند که حضور پادشاهی پریشانحال اقوام سنگین دل کم فرهنگ را نیز گریان کند و ایشان را به فرستادن آذوقه و اسلحه جنگی برانگیزد. سپهسالاری که پادشاه بیزانس به مشورت وی راه سفر اروپای غربی را در پیش گرفته بود اسباب پذیرائی او را نیز

فراهم آورد. اراضی ونیز را ترکان اشغال کرده بودند ولیکن راه دریائی گشوده و از خطر مصون بود. ایتالیا مانوئل را پذیرفت و در میان پادشاهان مسیحی وی را در مرتبه نخستین یا لاقل دومین دانست، و چون حافظ دین و مجاهر به ایمان بود او را رأفت نمودند ولیکن وقاری که در سلوك او بود مانع از آن آمد که شفقت بدل به تحقیر شود. مانوئل از ونیز به پادوا و پادوا را رفت و حتی به فرمان دوک میلان که در نهان با بایزید متحد شده بود وی را با احترام تمام در امن و امان تا مرز قلمرو سلطنتش هدایت نمودند. در سرحد فرانسه صاحب منصبان درباری نگاهداشت شخص او و فراهم آوردن وسائل سفر و پرداخت مخارجش را برعهده گرفتند، و دوهزار تن از ثروتمندترین مردم مجهز به سلاح جنگ و سوار براسب تا شارل تون^۲ در نزدیکی پایتخت به استقبال وی شتافتند. در پیش دروازه شهر پاریس صدراعظم و اعضاء پارلمان او را درود گفتند و شارل ششم که شاهزادگان و اشراف فرانسه ملازم وی بودند مانوئل را در آغوش گرفت و صمیمانه تحیت گفت. جانشین کنستانتین را ردائی از پرنیان سفید پوشاندند و براسبی در سپیدی چون شیر نشانددند و در میان سنن و شعائر فرانسوی این رسمی بود در اهمیت بی مانند. رنگ سفید را نماینده سیادت و سلطنت بشمار می آوردند، و امپراطور آلمان در سفر پیشین خود پس از درخواستی آبرانه که فرانسویان آن را به عناد رد کرده بودند ناچار به توسنی مشکین راضی شده بود. مانوئل را در لوور منزل دادند و برایش پیاپی مجالس جشن و رقص آراستند، و فرانسویان لذات صید و ضیافت را به لطف و کیاست هر دم به نوعی دگر جلوه گر ساختند تا ابهت و غنای خود را به او بنمایند و دل اندوهگینش را طرب افزایند، و از برای دلجوئی او را آزاد گذاشتند تا طبق مراسم مذهبی خود در نمازخانه اش نیایش کند و عالمان دین که در سوربون تدریس میکردند به شنیدن زبان و مشاهده آداب عبادت و کسوت روحانیون یونانی متعجب و شاید منزجر شدند. ولیکن اندک امعان نظری در وضع کشور فرانسه باید مانوئل را از هر نوع مساعدت مؤثری مأیوس کرده باشد. شارل بدبخت گاهگاهی هشیار و

آگاه ولیکن فکر او پیوسته در بند جنون گرفتار بود ، جنونی که گاه بلاهت بود و گاه سودا زدگی ، و زمام سلطنت را نوبتی برادر او دوك اورلئان بدست میگرفت و زمانی عمش دوك بورگاندی ، و میان این دو خلاف و شقاقی بود که اسباب جنگ داخلی را فراهم آورد. دوك اورلئان جوانی عشرت ران و مستغرق در تجمل و عشق بازی بود ، و دوك بورگاندی پدر ژان ، کنت نور^۱ ، بود که در ایام اخیر با پرداخت فدیة از بند اسارت ترکان آزاد شده و پدرش که مردی عاقلتر بود به کشیدن بار خرج و خطر نخستین تجربه خود اکتفا نمود ، ولیکن پسر با شور و حرارت بسیار میخواست که انتقام شکست را از ترکان بستاند. مانوئل چون دانست که کنجکاوی فرانسویان اشباع و صبرشان تمام شده است عزم سفر به جزیره مجاور کرد و چون از دور^۲ گذشت و پیشتر رفت و به کانتربری رسید رئیس دیر اوستین مقدس^۳ و راهبان^۴ش وی را با احترامی که شاید پذیرفتند و گرامی داشتند ، وهانری چهارم با درباریان خود قهرمان یونانی را در بلاک هیث^۵ تحیت گفت (شرح واقعه را من از مورخی انگلیسی روایت میکنم) و مانوئل را مدتی در لندن منزل دادند و با او چنان رفتار کردند که در خور امپراطور مشرق بود . ولیکن وضع انگلستان از فرانسه نیز بدتر و با جهادی مذهبی ناسازگارتر بود. پادشاه موروثی این کشور را در همان سال از سلطنت مخلوع کرده و کشته بودند و پادشاهی که سلطنت میکرد غاصبی کامروا و جاه طلب بیش نبود که حسد و ندامت او را به جزای سوء عمل سیاست نمود ، اما این پادشاه غاصب یعنی هانری لانکاستر نمی توانست که شخص خود یا قوای جنگی خویشان را برکنار دارد و در دفاع از تخت سلطنتی نکوشد که پیوسته بر اثر فتنه و دسیسه متزلزل بود. وی به امپراطور قسطنطنیه رأفت نمود و او را ثنا گفت و برایش خوان ضیافت گسترد ، اما اگر پادشاه انگلستان بظاهر هواخواه مدعای دین گردید فقط از برای آن بود که ثواب این نیت پرهیزگارانه ، یا تظاهری فریبده شبیه نیتی چنین ، ملت و وجدان او را آرام کند ، و مانوئل به گرفتن هدایا و نشانهای احترام و امتیاز راضی شد و به پاریس بازگشت و بعد از اقامتی دوساله

در اروپای غربی مسیر سفر خود را از طریق آلمان و ایتالیا تعیین کرد و در ونیز به کشتی نشست و در موریبا با بردباری تمام در انتظار لحظه نجات یا دمار کار خود بسر برد. معذک باید گفت که از ضرورت ننگ آمیز فروش مذهب خود در ازاء نقدینه به اشخاص یادولتهائی رهائی یافت. در این هنگام در میان جماعات لاتینی خلاف و شقاق بسیار بود و دسته ای از پادشاهان و ملتها و دانشگاههای اروپائی فرمانبردار پاپهای رومی بودند و دسته دیگر تابع پاپهای مقیم آوین یون و امپراطور که آرزومند دوستی هردو دسته بود از سازش با رقیبان نیازمندی که مقبول عام نبودند پرهیز میکرد. سفر او با سال^۱ عفوگناهان مقارن افتاد و لیکن وی از ایتالیا گذر کرد بی آنکه بخواهد مشمول عفوگناهان شود یا مستحق آن باشد؛ عفوئی که بارگناه و توبه را از مؤمنان برمیگرفت. پاپ رومی از غفلت وی رنجید و او را به هتک حرمت یکی از تمثالهای مسیح متهم کرد و برسم انذار ملوک ایتالیا را نصیحت فرمود که مرتد لجوج انشقاقی را طرد و ترك کنند.

در دوران جهادهای صلیبی یونانیان با حیرت و دهشت بسیار سیل مداوم مهاجران را مشاهده میکردند که از اقالیم ناشناخته اروپای غربی در جریان بود. سفرهای آخرین امپراطوران یونانی حجاب جدائی را از میان برداشت و ملل نیرومند اروپائی را در برابر چشمان ایشان آشکار نمود و یونانیان از این پس جرأت نیاوردند که این ملتها را بی فرهنگ بنامند. مشاهدات مانوئل و همراهان کنجکاوتر او را مورخی بیزانسی که در آن ایام میزیسته ضبط کرده است و من افکار پراکنده اش را جمع می آورم و خلاصه میکنم، و تأمل در نوشته ناپخته این مورخ در وصف آلمان و فرانسه و انگلستان که فکر ما با وضع قدیم و جدیدش بسیار آشناست باعث تفریح خاطر است و شاید آموزنده نیز باشد. الف - کلسون دیلز^۲ یونانی میگوید آلمان کشوری وسیع و پهنای آن از وین تا اقیانوس (روشی است عجیب در جغرافی نویسی) و درازنای آن از پراگ در بوهمی است تا رود تارتسوس^۳ و جبال پیرنه،

۲ - Chalcondyles نام مورخ مذکور است که تاریخ آلمان و فرانسه و انگلستان را نوشته.

۱ - Jubilee

۳ - Tartessus

و خاکش چندان که باید حاصلخیز است اما انجیر و زیتون در آن نیروید ، و هوایش سلامت افزاست و بومیان این زمین نیرومند و تندرستند و آفاتی چون زلزله و طاعون بندرت در این نواحی سرد روی می‌نماید. پس از سکاها و تاتارها اقوام آلمانی در میان دیگر ملل کثیر عددترند و شجاع و بردبارند و اگر تحت رهبری یک تن باهم پیوندند چندان نیرومند میشوند که مقاومت در برابر ایشان امکان‌پذیر نخواهد بود. آلمانیان امتیاز انتخاب امپراطور روم را حاصل آورده‌اند و این عطیه‌ایست که پاپ بدیشان ارزانی داشته ، و هیچ قومی با اخلاص‌مندی بیشتر به مذهب پاپ ملحق نشده و از اعظم اسقفان لاتینی فرمان‌برده است. عظیم‌ترین قسمت این کشور میان ملوک و رهبران دینی تقسیم شده است ولیکن قوانین حکیمانه عادلانه‌ای بر استرازبورگ و کلن و هامبورگ و بیش از دویست شهر مستقل حاکم است و حکومت فرمانبردار اراده خلق و به سود افراد جامعه است. پیکار تن به تن در جنگ و صلح میان ایشان رواج بسیار دارد ، و فن ماشین‌سازی پیشرفته‌ترین صنعت ایشان است چندان که در این هنر سرآمد دیگرانند و سزدکه به اختراع توپ و باروت بلافند ؛ دو چیزی که اکنون در قسمت اعظم دنیا رواج یافته است. ب - عرصه ملک فرانسه پهناور است و از آلمان تا اسپانیا و از جبال آلپ تا اقیانوس بریتانیا را فرا میگیرد و طی مسافت شمالی و جنوبی و شرقی و غربی آن سفری پانزده یا بیست روزه است. فرانسه شامل بلادی آبادان و با رونق و پاریس مقر پادشاه و در ثروت و اسباب رفاه برتر از همه این بلاد است. اشراف و شاهزادگان بسیار به نوبت در کاخ پادشاه بخدمت در می‌ایستند و به سلطانی و خداوندگاری او معترفند. در میان اعیان و اشراف برترین ایشان دوک بروتاین^۱ و دوک بورگاندی‌اند و دوک بورگاندی مالک ایالت ثروتمند فلاندرز^۲ است که کشتیهای بازرگانان و سفائن دیگر کسانی که از دریاها دورترند در بندرهای آن آمد و رفت میکنند. فرانسویان ملتی قدیم و توانگرند و زبان و راه و رسم ایشان اندکی با ایتالیائیان متفاوت است اما با زبان و روش آن قوم چندان بی‌شبهت نیست ، و ایشان به سبب

منزلت شاهنشاهی شارلمان و فتوحات خود در جنگ با تازیان و پیکارهای دلاورانه قهرمانانی چون اولیور^۱ و رولاند^۲ خویشتن‌بین و مغرورند و خود را سرآمد ملل اروپای غربی بشمار می‌آورند، ولیکن این غرور ابلهانه اخیراً بواسطه وقایع نامسعود جنگهای ایشان با انگلیسیان، یعنی ساکنان جزیره بریتانیا، شکسته است. ج - بریتانیا را که در اقیانوس و مقابل ساحل فلاندرز قرار گرفته است میتوان یک یا سه جزیره بشمار آورد و سراسر آن به واسطه منافع مشترک و شباهت تام در حکومت و عادات زندگی باهم پیوسته است و مسافت محیط آن پنج هزار استادیوم^۳ و جزیره همه پوشیده از شهرها و دهکده‌های بسیار است. این سرزمین شراب نمی‌پرورد و درخت میوه در آن فراوان نیست اما خاکش جوو گندم بسیار می‌آورد و محصول عسل و پشم آن وافر است و ساکنانش پارچه بسیار می‌بافند. لندن، پایتخت این جزیره، به علت کثرت جمعیت و ثروت و اسباب رفاه عیش و قدرت میتواند به حق مدعی تفوق بر همه بلاد مغرب باشد. لندن در دو طرف رود تمز^۴ قرار گرفته و رودیست پهناور و تندرو که در سی میلی شهر بدریای مانش فرو می‌ریزد و جزر و مد روزانه دریا دخول و خروج کشتیهای تجارتی را امکان‌پذیر می‌سازد. پادشاه انگلیس رئیس اشراف متمرّد نیرومند است و املاک اشراف بزرگ تیول ایشان است و در اداره آنها از استقلال کامل برخوردارند و حق تملک تغییرناپذیر است و قانون حدود سیادت پادشاه و فرمانبرداری اعیان کشور را تعیین کرده. مملکت انگلستان به کرات به بلیه لشکرکشی بیگانگان و فتنه‌های داخلی گرفتار آمده است. اما بومیان این سرزمین مردمی دلیر و نیرومند و در جنگاوری نامدار و در کارزار پیروزمندند. سپرهای ایشان بشکل سپرهای ایتالیائیان و شمشیرهایشان نمونه‌ای از شمشیرهای یونانیان است، و بکار بردن کمان بلند مزیتی است خاص انگلیسیان و پیروزی نهائی بسته بدان. زبان ایشان قرابتی با السنه اروپائی ندارد^۵ اما در آداب و عادات زندگی خانوادگی ایشان را به آسانی از همسایگان فرانسوی باز نتوان شناخت؛ و کیفیتی

۱ - Oliver ۲ - Rowlnad ۳ - Stadium متجاوز از دویست یارد انگلیسی. ۴ - Thames

۵ - زبان انگلیسی در آن ایام هنوز بسیار محدود بود و از لاتینی و زبان فرانسه چندان تأثیر نپذیرفته بود.

بسیار عجیب در روش زندگی ایشان هست و آن عدم توجه است بحرمات و شرف زناشوئی و پاکدامنی زنان. هنگامی که انگلیسیان بدیدار یکدیگر میروند اول کاری که برسم مهمان نوازی میکنند اینست که زن میزبان و دختران او مهمان را محبانه در آغوش خود می پذیرند ، و در میان دوستان رسم 'براین است که زنان خود را بی هیچ شرمی بقرض بدهند و بستانند و این معامله عجیب و نتایج محتوم آن برانگلیسیان جزیره نشین گران نمی آید. مارا که از آداب و عادات انگلیسیان قدیم آگاه و به تقوی و عفاف مادران خود مطمئنیم سزد که به ساده لوحی مورخ یونانی بخندیم یا از بی انصافی او سخت خشمگین شویم زیرا او درودی با حجب و حیا را به اشتباه همخفتی گنهکارانه دانسته است. ساده لوحی و بی انصافی این مورخ ما را درسی مهم می آموزد و آن درس این است که باید داستانهای را که درباره اقوام بیگانه و ممالک بعید مسافت نوشته اند باشک بخوانیم و بدانها اعتماد ننمائیم و اعتقاد از هر قصه ای برگیریم که در جهتی خلاف نوامیس طبیعت و خواص ذاتی بشری سیر میکند.

مانوئل پس از بازگشت خود و پیروزی تیمور چندین سال در رفاه و آرامش سلطنت کرد و مادام که فرزندان بایزید خواهنده دوستی او بودند و به قلمرو سلطنت وی تجاوزی نمیکردند مانوئل از مذهب ملی خود راضی بود و ایام فراغت را صرف تنظیم بیست قطعه به صورت سؤال و جواب کرد که درباره علم لاهوت و برای دفاع از مذهب بود. حضور سفیران بیزانس در شورای مذهبی کنستانس خود دلالت مینمود بر احیاء سلطه ترکان و مذهب کاتولیکی. فتوحات سلطان محمد و سلطان مراد موجب آشتی امپراطور با پاپ گردید و محاصره قسطنطنیه وی را تقریباً ۱۰۸۰ کرد که به قبول اصل تجلی روح القدس از اب و ابن رضا دهد. هنگامی که مارتین پنجم بی رقیبی به کرسی پطرس مقدس برنشست با مبادله نامه و سفیر روابط دوستانه میان شرق و غرب از نو برقرار گردید، و جاه طلبی از یک سو و پریشان حالی از سوی دیگر ایشان را مجبور کرد که به زبان محبت و صلح جوئی سخن بگویند. امپراطور

۱ - ارازموس رسم بوسیدن بیگانگان را هنگام ورود ایشان به خانه ای و ترك آن به عبارتی زیبا بیان کرده و لیکن از وصفی که نوشته نگی و فضیحتی استنتاج نکرده است.

مکار یونانی گفت که مایلم شش فرزتدم هر یک شاهزاده خانمی رومی را بزنی بگیرد و امپراطور مغرب که در حيله گری از وی کمتر نبود دختر مارکی مون فرا را با گروهی از دختران با کره شریف نسب به نزد وی فرستاد تا مگر رفتار مفتون کننده ایشان دل انشقاقیون لجوج را نرم کند. با اینهمه در زیر حجاب شورایمان که بر چهره داشتند چشمان نافذ مردی دقیق بین مشاهده تواند کرد که در دربار قسطنطنیه و دستگاه مذهبی آن، همه چیز درون تهی و عاری از صفای اخلاصمندی بود. بر حسب تغییر احوال که گاه متضمن خطر و گاه قرین فراغ و آرامش بود امپراطور اظهار میلی به گشودن باب مذاکره مینمود و نوبتی دوری میگزید و نوبتی وزیران خود را دستور عمل میفرمود و زمانی ایشان را انکار مینمود، و به این بهانه که تکلیف او تفحص و بازجویی در هر مسأله‌ای است اگر به اصرار و الحاح از او تصمیمی میخواستند خویشتن را از فشار درخواست متقاضیان آزاد میکرد به این عذر که باید استدلال اسقفان و بطریقان را بشنود و از ایشان رأی درست بجوید، و جمع آوردن بزرگان مذهب و تشکیل شورائی ناممکن است زیرا که ترکان و لشکریان ایشان در پشت دروازه شهرند. از خواندن گزارشهای دولتی چنین برمی آید که یونانیان سه اقدام پیاپی میخواستند، اول امداد دوم تشکیل شورای مذهبی و سرانجام پیوستن دوفرقه مذهبی باهم، ولیکن لاتینیان از تشکیل شورا اجتناب و فقط وعده مساعدت کردند بشرط این که یونانیان پیرو مذهب کاتولیکی شوند و امداد نتیجه و پاداش ارادی پیوستن ایشان به جماعت کاتولیکی باشد. اما برای ما فرصتی روی نموده است که نهانی ترین اسرار مانوئل را چنان که وی در محاوره‌ای خالی از حيله و استتار محرمانه شرح داده بر ملا کنیم. هنگامی که امپراطور را عمر به پایان میرسید وی جان - پلئولوگوس را همکار خود کرد و او بزرگترین پسر امپراطور و دومین کسی از خاندان خود بود که جان پلئولوگوس نام داشت و برترین سهم از قدرت فرمانروائی را پدر بر عهده او محول نموده بود و سنگینی بار حکومت را نیز هم او حمل میکرد. روزی که جز فرانزای^۱ مورخ یعنی حاجب مقرب او کسی در حضور نبود امپراطور اصول

حقیقی مذاکرات خود را با پاپ بر همکار و جانشین خود فاش نمود. مانوئل گفت «آخرین ملجأ و وسیله ما علیه ترکان همانا ترس ایشان است از اتحاد ما با لاتینیان و ملل جنگجوی اروپای غربی که ممکن است برای یاری ما و اضمحلال ترکان سلاح بگیرند. پس هرگاه که کافران نابکار ترا تهدید نمایند این خطر را در پیش چشمانشان آشکار نما و تشکیل شورائی را پیشنهاد و درباره طرق و وسائل آن مشورت کن ولیکن تا میتوانی تأخیر کن و از انعقاد مجمع کلیسائی بپرهیز که در چنین مجمعی نه امکان سود دنیوی و نه اجراخروی هست. لاتینیان مغرورند و یونانیان لجوج و هیچ یک نه از دین خود روی میگرداند و نه از رای و گفته خویشان، و پیوند کامل مؤید اشتقاق خواهد شد و دو جماعت را باهم دشمن خواهد نمود و ما را نومید و بی دفاع به کاملترین وجهی در ید قدرت بیگانگان بی فرهنگ قرار خواهد داد.» شاهزاده جوان که درس مفید را نپسندیده بود به ضحرت از کرسی خود برخاست و لب به سخن نگشود و از پیش پدر بیرون شد و چنان که فرانزا میگوید «پادشاه داتا در آن حال که چشم به من دوخته بود دوباره حدیث گنتن آغاز کرد که: فرزند من خویشان را شاهزاده‌ای بزرگ و دلاور میداند اما دریغ که در این دوران اسفانگیز ما جولانگاهی برای عرضه داشت بزرگی و قهرمانی نیست. اگر فرزند ما در دوران مسعودتر اجداد ما میزیست شاید آن روزگاران با روح جسور او ملائم‌تر میبود ولیکن اوضاع این ایام چنانست که به امپراطور نیازی ندارد بلکه عاملی محتاط و مدیر میخواید که بقایای مایملک‌مارا حفظ کند. خوب به یاد دارم که چه امیدها به پیمان ما با مصطفی داشت و سخت بیمناکم که مبادا دلاوری متهورانه او باعث دمار خانمان ما گردد و حتی مذهب نیز سقوط مارا تسریع کند». با این همه تجربه و اعتبار سیادت مانوئل آرامش را حفظ کرد و امپراطور از تشکیل شورای مذهبی اجتناب نمود و سرانجام در هفتاد و هشتمین سال عمر خود شغل سلطنت را بی پایان برد و کسوت رهبانی برتن نمود و اموال منقول و گرانبهای خویشان را میان فرزندان خود و مردم نیازمند و طبیبان و خادمان مقرب تقسیم کرد. از شش فرزند او یکی اندرو نیکوس دوم بود که به فرمانروائی

تسالونیک منصوب گردید و در اندك زمانی پس از فروش شهر به ونیزیان و فتح آن بدست ترکان به بیماری جذام جان سپرد. بواسطه بعضی حوادث نیک پله پونسوس یا موریه دوباره به امپراطوری پیوسته بود و در ایام بهروزی خود مانوئل برزخ یا دماغه باریک شش میلی را با ساختن دیواری سنگی و یکصد و پنجاه وسه بارو مستحکم کرده بود. اما دیوار به نخستین انفجار توپهای عثمانیان فرو ریخت. با اینهمه شبه جزیره حاصلخیز خود به تنهایی چهار برادر کوچکتر یعنی تئودور و کنستانتین و دیمتریوس و توماس را کفایت می نمود، ولیکن ایشان بقایای نیروی خود را در نزاع داخلی تلف کردند و از میان رقیبان، او که از همه ناکامروا تر بود بیچاره شد و مجبور گردید که عمری را به وظیفه خواری در کاخ بیزانس بسر برد.

لشکر کشی جان پیلولوگوس دوم

بزرگترین فرزند مانوئل یعنی جان پیلولوگوس دوم را پس از مرگ پدرش تنها امپراطور یونانیان دانستند و او فوراً مبادرت به طلاق زن خود و عقد زواجی تازه با شاهزاده خانم طرابوزان نمود. در نظر امپراطور خوبروئی نخستین شرط اساسی و نماینده شایستگی زن پادشاه بود، و چون وی به یقین قاطع گفته بود که تخت سلطنت را به برادرش کنستانتین رها خواهد کرد و به دیر پناه خواهد برد مگر آن که کشیشان طلاق زن اول را مجاز و بخشوده بدانند لذا روحانیون تسلیم شدند. نخستین و به حقیقت تنها پیروزی پیلولوگوس در مورد مردی یهودی بود که پس از بحثی عالمانه با امپراطور سرانجام به مسیحیت ایمان آورد و این پیروزی مهم را بدقت در تاریخ آن ایام ضبط کرده اند. پیلولوگوس بزودی دوباره بر آن شد که شرق و غرب را با هم بپیوندد و بی التفات به پند پدر ظاهراً صادقانه و مخلصانه به پیشنهاد ملاقات با پاپ در شورائی عمومی که در آن سوی دریای آدریاتیک تشکیل می یافت گوش فرا داد. این تدبیر خطرناک را مارتین پنجم تشویق نمود و جانشین وی یوجینیوس این خیال را به بی مبالاتی در سر می پرورد

تا آن که پس از مذاکراتی ملال‌انگیز شورائی از روحانیون لاتینی با کیفیتی تازه و عنوان اسقفان مستقل بازلی^۱ که خویشتن را نمایندگان جماعت کاتولیکی مذهب و داوران آن مینامیدند پاپ را به جمع خود فرا خواندند.

پاپ رومی برای دفاع از استقلال دستگاه مذهب جنگیده و فاتح شده بود ، اما روحانیون پیروزمند بزودی به ستم نجات دهنده خود گرفتارآمدند و چون شخص پاپ مقدس است لذا سلاحهای برنده‌ای که در مقابله با عامل دنیوی منصب بسیار مؤثر است در وجود پاپ کارگر نبود. منشورکبیر ایشان یعنی حق انتخاب را به استیناف مکرر لغو نمودند یا حق اداره امور حوزه‌ای مذهبی و استفاده از عوائد آن را به مردمی وا گذاشتند خارج از صنف روحانی و چون حق اعطاء مناصب بی‌شاغل نیز به پاپ اختصاص داشت لذا کشیشان در این مورد نیز از استقلال محروم بودند و بواسطه روش استبدادی پاپها و واگذاری مشاغل مذهبی به دیگر کسان بی‌اطلاع قبلی روحانیون حقوق ایشان ضایع و منسوخ گردید. در دربار پاپ رسم حراج برقرار شد و کاردینالها و مقربان پاپ به اعطاء مال و منصب در ممالک دیگر توانگر شدند و هر کشوری حق داشت که شکایت کند زیرا که مهمترین و پردرآمدترین مناصب روحانی به بیگانگان یا کسانی تعلق میگرفت که در حوزه مأموریت خود نبودند. در ایاسی که پاپها مقیم آوین یون بودند مطامح ایشان بدل به شهواتی حقیر از قبیل آز و دل بستگی به اسباب رفاه عیش گردید ، و در تحمیل خراج بر روحانیون سختگیری مینمودند و نخستین درآمد و عشر عوائد ایشان را میگرفتند ، اما در باره فسق و فجور و بی‌نظمی و فساد این صنف تسامح مینمودند و بمجازات ایشان نمی‌پرداختند ، و انشقاق عظیم مذهبی که بیش از پنجاه سال در اروپای غربی دوام یافت برزشتی و بدی این رسوائیهای گوناگون افزود. در نزاعهای شدید رم و آوین یون مفاسد دورقیب آشکار گردید و وضع متزلزل ایشان از اعتبار سطوتشان کاست و به سست شدن رسم انضباط برخواسته‌ها و اخاذیهای ایشان افزود. برای

۱ - بال یا بازل نام شهر است واقع در سویس در کنار رود رن. ارازوس معروف در کلیسائی مشرف بر رود رن در بال مدفون است.

التیام جراحات و تجدید سلطانی دستگاه مذهب شورای پیزا و کنستانس یکی پس از دیگری تشکیل یافت ، اما این مجامع بزرگ که واقف به قدرت خود بودند برآن شدند که در برابر مخالفان به دفاع از امتیازات اشراف مسیحی مذهب بکوشند . بزرگان دین که در شورای کنستانس بودند حکم طرد دو پاپ را صادر کردند و سومین محکوم سلطان مشروع ایشان بود که وی را نیز مخلوغ نمودند و آنگاه به تفحص در ماهیت سیادت پاپ رومی و حدود آن سیادت پرداختند و تا وقتی که تفوق اعتبار شورای مذهبی را بر قدرت پاپ تثبیت نکردند از هم جدا نشدند ، وقانون نهادند که برای اداره حکومت و اصلاح دستگاه مذهب باید شوراهائی مانند شورای کنستانس در اوقات معین انجمن کنند ، و هر شورائی پیش از انحلال زمان و مکان شورای بعد را معین کند . قدرت و نفوذ دربار رم چندان بود که بسهولت از بار تشکیل شورای آتی درسیین نا'شانه خالی کرد ، ولیکن شورای بازل کار خود را با شدت و تهوری انجام داده بود که اقداماتش ضربتی تقریباً مهلک برپاپ یوجنیوس وارد آورد که در آن هنگام فرمان میراند . بزرگان دین به حق درباره تداویر یوجنیوس بدگمان بودند و بدگمانی ایشان را بر آن داشت که نخستین فرمان خود را اعلان کنند که نمایندگان کلیسای مبارز در امور روحانی از جانب پروردگار حق حاکمیت بر همه مسیحیان دارند و پاپ نیز از این قاعده مستثنی نیست و هیچ شورائی عمومی را نه منحل میتوان کرد و نه از جائی به جائی دیگر منتقل مگر با مشورت و رضای ایشان و چون آگاهی یافتند که یوجنیوس حکمی رعدآسا برای انحلال شورای عمومی صادر کرده است تن بخطر در دادند و جانشین متمرّد پطرس مقدس را احضار و نکوهش و تهدید و توبیخ کردند ، و پس از تأخیر بسیار برای آن که پاپ را فرصت توبه دهند سرانجام گفتند که وی را موقتاً از اعمال هرگونه قدرت دنیوی و روحانی محروم میکنند مگر آن که در ظرف مدت شصت روز فرمان برد و تسلیم شود . اعضای شورای بازل برای آن که حق حاکمیت خود را برپاپ

در منصب سلطانی دین و سمت کشیشی او بر وی عیان کنند حکومت آوین یون را خود برعهده گرفتند و رسم تقسیم میراث مقدس پطرس حواری را ملغی کردند و رم را از تحمیل خراجهای جدید معصون داشتند. نه فقط به عقیده قاطبه کشیشان بلکه به اعتقاد بزرگترین پادشاهان جهان مسیحیت نیز که با نیروی قدرت حاسی شورای بازل بودند عمل تهورآمیز اعضا آن کاری درست بود چندان که سی جیزموند^۲ امپراطور خویشان را حاسی و خادم شورا خواند، و فرانسه و آلمان از مدعای آن حمایت کردند. دوك میلان نیز دشمن یوجنیوس بود، و مردم رم قیام کردند و پاپ یوجنیوس را از واتیکان بیرون راندند و چون او خویشان را مطرود اتباع خود دید چاره جز در تسلیم نیافت، و به موجب فرمانی که مایه سرافکندگی او بود قوانین مصوب خود همه را نقض و مصوبات شورای بازل را تأیید نمود و کاردینالها و سفیران خود همه را فرمان داد که به آن جمع محترم پیوندند و چنین مینمود که گوئی پاپ خویشان را تسلیم فرامین هیئت عالی قانونگذاران بازل کرده است. شهرت نام این شورا در همه ممالک روم شرقی منتشر گردید و سی جیزموند امپراطور سفیران سلطان ترك را در حضور ایشان پذیرفت، و سفیران دوازده آوند انباشته به جامه های پرنیانی و سکه های زر در پیش پای او نهادند. آرزوی بزرگان حاضر در شورای بازل مجبور کردن یونانیان و بوهیمیان به دخول در مرز مذهب کاتولیکی بود و نیل به این آرزو افتخاری عظیم به شمار می آمد و نمایندگان ایشان از امپراطور و بطریق اعظم قسطنطنیه خواستند که با مجمعی پیوندند که معتمد ملل اروپای غربی بود. پللولوگوس با پیشنهاد ایشان مخالف نبود، و سفیران او را با احترامی که شاید به مجلس کاتولیکان راه دادند، ولیکن مکانی که برای فراهم آمدن شورائیان انتخاب شده بود در نظرش مانعی عظیم نمود و از گذشتن از آلپ یادریای

۱ - شهری در جنوب فرانسه که از ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۷ میلادی مقر پاپها بود. مردی ایرانی بنام ژان آلتن در سال ۱۷۵۹ میلادی کشت بوته رناس را در این شهر رائج کرد و سالیان دراز رناس مهمترین محصول آوین یون بود و هنوز هم اهمیت بسیار دارد. مجسمه این مرد تا چند سال پیش در باغ نباتات شهر بود و اکنون در انباری قرار دارد و چه بجا خواهد بود اگر با تحکیم روابط فرهنگی و تجارتي ایران و فرانسه مجسمه را بمکان سابقش بازگردانند. نام این مرد خارجی ولیکن خود ملبس به جامه ایرانی است. (مترجم)

سیمیل امتناع ورزید و به لحن قاطع خواست که شورا به شهری در ایتالیا یا لااقل در کرانه دانوب منتقل شود که نزدیکتر باشد و رسیدن به آن آسانتر. وضع دیگر مواد عهدنامه سهلتر بود و موافقت شد که مخارج سفر امپراطور و هفتصد تن ملتزمان رکاب او را پردازند و هرچه زودتر مبلغ هشت هزار دوکات^۱ برای تهیه اسباب آسایش و مسکن و مأوای روحانیون یونانی تأدیه و در غیبت امپراطور ده هزار دوکات و سیصد تیرانداز و چند سفینه جنگی برای حراست قسطنطنیه برسم هبه حواله کنند. شهر آوین یون نقدینه لازم را برای مخارج اولیه قرض داد، و پس از تأخیر و مشکلی چند که به میان آمد سرانجام وسائل سفر دریائی در ماری میها شد. هنگامی که پلپولوگوس گرفتار و پریشان حال بود زعمای مقتدر مذهب در اروپای غربی در دوستی او شک آوردند و درباره این موضوع بحث و جدل کردند و لیکن کوشش هوشمندانه پادشاهی فعال بر مباحثات کند گذر و خوی عناد گری که از خصائص کشوری جمهوری حکومت است فائق آمد. در احکام صادره از شورای بازل پیوسته تمایلی به محدود نمودن قدرت استبدادی پاپ و برقرار کردن محکمه عالی و دائمی در دستگاه مذهب مشهود بود ولیکن پاپ یوجنیوس طاقت تحمل چنین قیدی را نداشت و با خود اندیشید که شاید اتحاد یونانیان عذری موجه برای انتقال شورای عصیانگر از ساحل رن به کرانه رود پو بدست دهد، و اگر بزرگان شورای بازل از آلپ بگذرند استقلال خود را به حقیقت از کف داده اند. اعضاء شورا به اکراه باتشکیل مجمع در ساووا یا آوین یون رضا دادند و قسطنطنیان این دو شهر را در موضعی بسیار دور از ستونهای^۲ هرکول دانستند. امپراطور و روحانیون تابع او از خطر سفر دریائی دور و دراز مضطرب بودند و از این گفته کبرآمیز سخت آزرده که پس از سرکوبی ارتداد «جدید» بوهیمیان، شورا ریشه ارتداد «قدیم» یونانیان را نیز بزودی برخواهد کند. رفتار یوجنیوس همه نرمی و تسلیم و احترام بود و او از سلطان بیزانسی خواست که با حضور خویشان شفا -

۱ - سکه ای از طلا یا نقره که سابقاً در ممالک اروپائی رایج و قیمت آن در کشورهای مختلف متفاوت بوده است.

۲ - نام دیگر جبل الطارق و جبل موسی در دو طرف تنگه میان اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه.

بخش جراحت انشقاق مذهبی گردد : انشقاقی که هم در میان لاتینیان بود و هم در میان جماعات مسیحی مذهب شرقی. مکانی که برای این ملاقات دوستانه در نزدیکی ساحل آدریاتیک تعیین گردید شهر فرارا^۱ بود و با اندک تساهلی در باب سرقت و جعل سند دزدانه فرمانی بدست آوردند برای انتقال محل شورا، با رضای شورائیان، به این شهر ایتالیائی. نه کشتی درونیز و جزیره کاندیا^۲ برای این کار مجهز و آماده گردید و کوشش و مراقبت بسیار باعث آمد که این سفائن از کشتیهای کندرو بازل گوی سبق ببرایند. به امیرالبحر رومی فرمان داده شده بود که کشتیهای بازلی را بسوزاند و در هم شکند و غرق کند و لشکرکشیشان شاید در همان دریائی باهم مقابل شدند که آتن و اسپارت در روزگاران پیشین هم در آن جا برای کسب افتخار برتری رویاروی شده بودند. پللولوگوس به هجوم دسته های منازعی گرفتار آمده بود که به الحاح و اصرار مددخواه بودند و آماده تا برای بدست آوردن شخص او با هم بجنگند، و پس از تأمل بسیار بود که وی کاخ و کشور خود را به عزم کاری خطرناک ترك کرد. پند پدر همچنان دریاد وی بود و شاید این خیال نیز به یاری عقل در ذهن پللولوگوس راه یافته بود که چون میان لاتینیان خود نزاع و خلاف است ایشان هرگز نتوانند که برای حمایت از مدعای بیگانگان باهم متحد شوند. سی جیزموند^۳ نیز کوشید که پللولوگوس را از این خطر جوئی بی موقع منصرف گرداند و اندرز او به علت پیوند وی با شورای بازل خالی از غرض بود و از اعتقاد عجیبی مدد می یافت مبنی براین که قیصر آلمان بی گمان شخصی یونانی را وارث و جانشین خود در منصب فرمانروائی امپراطوری غربی تعیین خواهد کرد. سلطان ترکیه نیز مشاور امپراطور بود اما نه اعتماد به او بی ضرر و نه رنجاندنش بی خطر بود. سلطان مراد ثانی در رموز مجادلات مسیحیان بی تبهر و از اتحاد ایشان

۱ - Ferrara - ۲ - Candia

۳ - سلطان امپراطوری مقدس روم. این امپراطوری در مرکز اروپا و قسمتی از ایتالیا قرار داشت و اکثر مردمش آلمانی زبان بودند و مبانی آن با تاجگذاری اتوی اول (یا به قولی شارلمان) بدست پاپ در ۹۶۳ میلادی استوار گردید و تا استعفای فرانسیس دوم امپراطور اطریش در ۱۸۰۶ میلادی دوام یافت. این امپراطوری آلمانی اساس را بدان سبب رومی و مقدس خوانده اند که نمونه ای از امپراطوری روم قدیم بود و پاپ بر آن سیادت روحانی داشت.

نگران و بیمناک بود و با اینهمه وعده کرد که با اهداء وجوهی از خزائن خود به رفع حوائج دربار بیزانس پردازد و با بزرگواری فریبنده گفت که قسطنطنیه باید در غیبت امپراطور از خطر مسمون و حرمتش محفوظ باشد. سرانجام پلئولوگوس با دریافت هدایای نفیس و وعده‌های دروغین راست‌نما عازم و سمسم گردید زیرا که میخواست چندی از صحنه خطر دور و از پریشانی رها شود، و پس از آن که فرستادگان شورا را جوابی مبهم و اذن رفتن داد نیت خود را مبنی بر عزیمت اعلان نمود و با همراهان در سفائن پاپ رم عازم سفر گردید. یزسن بطریق اعظم قسطنطنیه مردی سالخورده و بیم را در او اثری بیش از امید بود. وی از ترس خطرات دریا لرزان و نگران بود که شورای مذهبی لاتینیان به نیروی قدرت و کثرت عدد آواز ضعیف او و شاید سی تن از برادران ارتودوکسی مذهب وی را در سرزمینی بیگانه خاموش کنند. اما وی گردن بفرمان پادشاه نهاد و تسلیم وعده‌های اطمینان بخش و خشنود کننده شد که سخنش را در شورا چنان بشنوند که گوئی وی هاتف ملل است. گذشته از اینها بطریق اعظم در نهان مایل بود که از برادر غربی خود بیاموزد که دستگاه مذهب را چگونه باید از یوغ پادشاهان نجات دهد. پنج تن از صاحبمنصبان والاقدر کلیسای ایاصوفیه را متعهد به ملازمت شخص او کردند، و یکی از اینان یعنی واعظی بزرگ موسوم به سیلوستر سیروپولوس^۲ تاریخی عجیب در باب اتحاد «دروغین» دو جماعت منازع نگاشته است. تسلیم و اطاعت نخستین وظیفه کشیشانی بود که دعوت امپراطور و بطریق اعظم را ولو به اکراه فرمان بردند و صبر و شکیبائی سودمندترین فضیلت ایشان. در فهرستی از بیست اسقف منتخب القاب اسقفان اعظم هراکلیا^۳ و سی‌زیکوس^۴ و نیس و نیکومیدیه و افه‌سوس و طرابوزان را مشاهده میکنیم و شرح لیاقت شخصی مارک و بساریون را که اعتماد به دانش و سخنوری ایشان موجب ارتقاء آن دو به مرتبه اسقفی شده بود، و نام چند تنی از راهبان و فیلسوفان نیز مذکور افتاده است تا علم و حرمت روحانیون جماعت مسیحیان یونانی را جلوه گر سازند. سرود خوانان کلیساها نیز دسته‌ای

برگزیده از بهترین خوانندگان و نوازندگان بودند. بطریق‌های اعظم اسکندریه و اناکیه و اورشلیم خود در شورا حضور نیافتند و نمایندگان گسیل داشتند که بعضی به حقیقت فرستاده ایشان بودند و بعضی به دروغ. اسقف کبیر روسیه نماینده مذهب ملی آن کشور بود، و یونانیان در بارهٔ وسعت عرصهٔ امپراطوری روحانی خود رقیب و معارض لاتینیان بودند. آوندهای گرانبهای کلیسای ایاصوفیه را در معرض خطر بادها و امواج اقیانوس قرار دادند و با خود بمحل انعقاد شورا بردند تا بطریق اعظم قسطنطنیه با ابهت و عظمتی که شاید وظایف منصب خود را انجام دهد. امپراطور هرآنچه زر سرخ بدست آورد همه را صرف تزئینات گران وزن تخت و ارابه خود کرد، و هم در آن وقت که این دو میکوشیدند تا جلال دولت قدیم خویشان را برحسب ظاهر محفوظ دارند بر سر تقسیم پانزده هزار دوکات که نخستین صدقه پاپ به ایشان بود با هم نزاع میکردند. پس از تجهیزات لازم ژان پیلولوگوس با ملازمان بسیار همراه برادر خود دیمتریوس و محترمت‌ترین صاحب منصبان روحانی و دیوانی در هشت سفینه بادی نشستند و به یاری بادبان و پارو در تنگه گالی پولی که متعلق به ترکان بود کشتی راندند و به جزایر دریای اژه و موریه و خلیج آدریاتیک رسیدند.

اتحاد موقت یونانیان و لاتینیان

پس از هفتاد و هفت روز کشتی رانی ملال آور پررنج و زحمت لشکر مذهبی در برابر ونیز لنگر انداختند و استقبالی که از ایشان نمودند بیان کنندهٔ شادمانی و نمایندهٔ همّت والای دولت ونیز بود. حتی اگوستوس که فرمانروای عالمیان بوده بود هرگز چنان امتیازات و احتراماتی را از اتباع خود نخواسته بود که دولتی مستقل بجانشین ضعیف رأی وی اعطاء کرد. نشسته بر سریری رفیع بر فراز عرشهٔ کشتی پیلولوگوس دوز و ونیر و سناتوران را بخدمت پذیرفت یا چنانکه در اصطلاح یونانیان هست دوز و سناتوران رسم نیایش در پیش او بجای آوردند. مستقبلین در کشتی «بوسنتورا» در دریا سی‌راندند و دوازده سفینهٔ جنگی شاهانه با ایشان

همراه و دریا سراسر پوشیده از گندولهای^۱ بیشمار ونیزی و همه مایه ابهت و افزایش لذت و مسرت بود. آهنگ موسیقی و بانگ تحسین و آفرین در هوا طنین می افکند و ملاحان جامه های پرنیانی زربفت برتن داشتند و قایقها نیز پوشیده از ابریشم زربفت بود و در تمام شعارها و موکبهای شادمانی عقاب رم را با شیرسن مارک به هم پیوسته بودند. موکب پیروزی از کانال اعظم بالا رفت و از زیر پل ریالتو^۲ گذشت و بیگانگان شرقی با حیرت و تحسین کاخها و کلیساهای این شهر معمور را که گوئی در آغوش امواج شناور است نظاره میکردند و بمشاهده یادگارها و غنائمی که از غارت قسطنطنیه بدست آمده و در آراستن شهر به کار رفته بود آه حسرت از دل برمی آوردند. پس از آن که پانزده روز تمام پلیولوگوس را برسم مهمان نوازی پذیرائی کردند وی از طریق آب و خشکی به ادامه سفر پرداخت و از ونیز به فرارا رسید، و غرور کبريائی پاپ در این موقع با عیار تدبیر اعتدالی پذیرفت و امپراطور مشرق را به سبب منزلت قدیم او محترم داشتند و بوی تلافی نمودند. پلیولوگوس سوار براسبی سیاه داخل شهر شد اما پیشاپیش وی اسبی را می کشیدند در سپیدی چون شیر که زین پوش آن مزین به عقابهای دوخته با مفتول زربود و شاهزادگان استی^۳ سایبانی را بر فراز سر او نگاه داشته بودند و ایشان پسران و خویشاوندان نیکلاس مارکی^۴ فرارا بودند که خود سلطانی مقتدرتر از امپراطور بود. پلیولوگوس تا به پای پلکان نرسید از اسب به زیر نیامد و پاپ تا مدخل عمارت آمد و نگذاشت که امپراطور در پیش او زانوخم کند و پس از آن که وی را پدران در آغوش گرفت به درون هدایتش نمود و او را در کرسی بر دست راست خود نشاند. بطریق اعظم نیز از کشتی پیاده نشد مگر به این شرط که اسقفان رم و قسطنطنیه وی را بامراسمی نظیر آنچه گفتیم استقبال نمایند و آنگاه بطریق اعظم قسطنطنیه را چون برادری بوسید و این بوسه نشان عنایت و پیوند اتحاد بود، ولیکن روحانیون یونانی

۱ - نوعی قایق دراز و باریک که اطاقکی دارد و مسافران را از مکانی به مکانی در روی کانالهای ونیز منتقل می کند. ۲ - Rialto ۳ - Esto ۴ - نیکلاس ۴۸ سال (از ۱۳۹۳ - ۱۴۴۱) سلطنت کرد و خداوندگار فرارا و مودنا و ریجیو و پارما و روویگو و کوماچیو بود.

به هیچ روی تن به بوسیدن پای پاپ درندادند. هنگام افتتاح جلسه شورا خداوند گاران دین و دولت مقام فخر و شرف را اشغال نمودند، ویوجنیوس به مثال پیشینیان خود که شخصاً در شورای نیس و کلسدون حاضر نشده بودند متعذر گردید و باین طریق از پیروی روش کنستانتین و مارسیان که سابقه قانونی شده بود اجتناب نمود. پس از بحث بسیار موافقت نمودند که طرفین راست و چپ کلیسا را دو ملت اشغال کنند و کرسی پطرس مقدس در پیش صفوف^۱ لاتینیان و در موضعی برتر قرار گیرد، و تخت امپراطور یونانی را در پیشاپیش صفوف کشیشان او و مقابل تخت خالی امپراطور مغرب بنهند و هر دو در یک مرتبت باشند.

ولیکن به مجرد این که جشن و سرور و مراسم ظاهر به پایان رسید و معاهده‌ای جدی جایگزین آن گردید یونانیان از سفر خود و از خویشتن و از پاپ ناراضی شدند. فرستادگان پاپ به کلک فریگری نقشی از بهروزی و رفاه حال او نگاشته و گفته بودند که وی سرور ملوک اروپا و بزرگان دین است و ایشان همه گوش به فرمانند تا هر آنچه پاپ گوید به یقین بپذیرند و سلاح برگیرند. ولیکن قلت عدد نمایندگان وی در شورای قرارا ضعف او را بر ملا کرد. نخستین جلسه شورا با حضور پنج اسقف اعظم و هجده اسقف و ده رئیس دیر مفتوح شد و اینان نیز اکثر از اتباع یا هموطنان پاپ ایتالیائی بودند. هیچ یک از ملوک مقتدر اروپای غربی بجز دوك بورگاندی تلافی نمودونه خود در شورا حضور یافت و نه سفیرانی را بنمایندگی خویشتن بدانجا فرستاد؛ و الغاء قوانین صادر از محکمه شورای بازل که همه به ضد شخص یوجنیوس و علو منزلت وی بود نیز امکان پذیر نشد و قوانین مذکور سرانجام منجر به انتخابی جدید گردید. با اوضاع و احوالی چنین بود که از شورا تقاضائی مبنی بر رعایت صلح موقت یا اعطاء مهلت کردند و شورا نیز موافقت نمود تا وقتی که پلیولوگوس بتواند بارضای لاتینیان درازاء

۱ - عوام الناس لاتینی به لباسهای عجیب یونانیان و مخصوصاً درازی و سبک آستین و محاسن ایشان می‌خندیدند. امپراطور یونانی نیز مشخص نبود مگر به کسوت ارغوانی و تاجی یا جقه‌ای جواهرنشان اما ناظری میگوید که سبک یونانی را وقاری بیشتر از سبک ایتالیائی بود.

پیوند دو جماعت عیسوی مذهب که مطلوب عام نبود پاداشی دنیوی حاصل آورد، و پس از نخستین جلسه شورا مذاکرات را بیش از شش ماه به تعویق افکندند. امپراطور باینی چریها و گروهی منتخب از مقربان خویشان دیری وسیع و فرحناک را در شش میلی شهر فرارا اقامتگاه تابستانی خود کرد و چنان مستغرق لذات شکار گردید که پریشانحالی دستگاه دین و دولت را از یاد برد و همت به کشتن صید گماشت بی آن که به شکایات بزرگان یا بزرگران گوش فرادهد، و در این میان یونانیان برگشته بخت در معرض همه آلام و مصائب فقر و تبعید قرار گرفتند. برای معاش هریگانه‌ای سهمی معین کردند بالغ بر سه یا چهار فلورن طلا و با آن که مجموع این مبلغ به هفتاد فلورن نمی رسید سیاست دربار رم^۱ یا تهیدستی آن به کرات سبب میشد که رم دیر زمانی زیر بار قرض بماند. یونانیان در آرزوی نجات عاجل آه تحسر می کشیدند «لیکن سه زنجیر مانع راه ایشان بود و اولین زنجیر گذرنامه‌ای بود که باید روساء ایشان صادر کنند و آن را در دروازه شهر فرارا از هر یونانی میخواستند. حکومت و نیز متعهد گردید که فراریان را توقیف کند و باز فرستد و چنین کسانی چون به قسطنطنیه میرسیدند ناگزیر بمجازات گرفتار می آمدند، و مجازات عبارت بود از طرد از جماعت مسیحیان و پرداخت جریمه بها و محکوم شدن به قصاصی که منزلت روحانی را نیز محترم نمی شمرد و آن عبارت بود از تازیانه زدن بر بدن عریان مرد فراری در ملا عام. سرانجام تنها چیزی که یونانیان را مجبور به افتتاح نخستین جلسه شورا کرد ضرورت انتخاب میان گرسنگی و بحث وجدل بود، و ایشان به اکراه بی حد و اندازه تن به ملازمت آخرین شورائیان فراری در دادند و از فرارا به فلورانس رفتند زیرا که بحکم ضرورت از نقل مکان گریزی نبود، و شهر طاعون زده و در نیک عهدی مارکی فرارا اسکان شک آوردن بود. سربازان مزدور دوله میلان در پشت دروازه شهر بودند و چون

۱ - یونانیان به سختی بسیار موفق شدند که در عوض آذوقه رم را راضی پرداخت وجه نقد کنند و برای هر شخص شریف منزلتی ماهانه چهار فلورن و برای خدمتگاران سه فلورن و برای امپراطور سی فلورن و برای بطریق اعظم بیست و پنج فلورن و برای دیمتریوس دسپوت بیست فلورن بگیرند. وجه پرداختی در نخستین ماه بالغ بر ۶۹۱ فلورن شد و این مبلغ به هیچ روی شامل بیش از ۲۰۰ یونانی در مراتب مختلف نمی گردید و دیون بر روی هم انباشته میشد.

رومانا را اشغال کرده بودند یافتن راهی از معابر متروک جبال آپنین برای پاپ و امپراطور و اسقفان خالی از خطر و اشکال نبود .

معذک به یاری تدبیر و گذشت زمان بر همه این موانع فائق آمدند و شدتی که قاندين شورای بازل نمودند یوجنیوس را زیانی نرساند بلکه در پیشبرد مدعای اووی را مدد کرد . ملل اروپای غربی از انشقاق مذهبی نفور بودند و انتخاب فلیکس پنجم را که دوک ساووا بود و آنگاه زاهدی گوشه نشین و بعد پاپ شد نامشروع دانستند و او را انکار کردند، و رقیب او سلاطین بزرگ را به تدریج رام خود کرد و بی طرفی ایشان به سود او و موجب مودت راسخ شد . نمایندگان پاپ و بعضی از اعضاء محترم شورا را ترك گفتند و به جیوش رم پیوستند که اندك اندك عددش افزونتر و حسن شهرتش بیشتر شد، و شورای بازل چندان کاهش پذیرفت که بیش از سی و نه اسقف و سیصد روحانی دون مرتبت در آن بر جای نماند . ولیکن لاتینیانی که به فلورانس رفته بودند امضاء شخص پاپ و هشت کاردینال و دو بطریق اعظم و هشت اسقف اعظم و پنجاه و دو اسقف و چهل و پنج رئیس دیر یا زعماء جماعات رهبانی را در دست داشتند . پس از کوشش نه ماهه ویست و پنج جلسه بحث و مذاکره سرانجام این گروه به کسب امتیاز و افتخار پیوستن یونانیان و لاتینیان نائل آمدند . میان دو جماعت عیسوی مذهب بر سر چهار مسأله مهم بحث و جدل بسیار شده بود . ۱ - مصرف نان فطیر^۱ در مراسم عشاء ربانی، ۲ - ماهیت اعراف که حاجز میان بهشت و دوزخ است، ۳ - سیادت فائقه پاپ در مسائل مربوط به شرایع مقدس، ۴ - صدور روح القدس از ذات پروردگار یا از ذات پروردگار و عیسای مسیح نیز . مدعای هر یک از دو ملت^۲ را ده تن از عالمان علوم الهی حمایت میکردند . کاردینال جولیان به مدد فصاحت نخستگی ناپذیر لاتینیان را حمایت مینمود و مارک افه سوسی و یساریون نیسوی پیشوایان دلیر و توانای «لشکر» یونانیان بودند

۱ - خوردن نان و شراب از مراسم عشاء ربانی و یادگار آخرین خوراک شامگاهی حضرت مسیح است پیش از مصلوب شدن او . پیروان بعضی از مذاهب عیسوی معتقدند که بخوردن نان و شراب مقدس خون و گوشت عیسای مسیح جزئی از وجود ایشان میشود .
۲ - ملت بمعنای جماعت مذهبی .

باید پیشرفت قوه عاقله بشری را تحسین کرد زیرا که هم در آن ایام نیز مسأله نخستین را از شعائر روحانی میدانستند که بر حسب رسم زمان و مکان تفاوت مینمود و در این تفاوت زیانی نبود، و اما در باب مسأله دوم هر دو جماعت در این عقیده با هم موافق بودند که میان بهشت و دوزخ مرحله‌ای هست برای شستن گناهان عرضی^۱ مؤمنان، اما در این نکته شک بود که تطهیر ارواح بوسیله عنصر آتش صورت‌پذیرد، و در چند سالی ممکن بود که این مشکل فی‌المجلس بوسیله منازعان حل شود. دعوی سلطانی فائقه پاپ ظاهراً مسأله‌ای بس مهم‌تر و اساسی‌تر بود، اما شرقیان اسقف رم یعنی پاپ را پیوسته محترم داشته و میان پنج بطریق اعظم وی را در مرتبه اول قرار داده بودند و بی هیچ شکی و تأملی اقرار مینمودند که او باید حق حاکمیت خود را موافق باموازین شرایع مقدس اعمال کند، ولیکن این اقرار مبهم را ممکن بود که بر حسب تناسب موقع به نوعی تفسیر کنند یا نابوده انگارند. اعتقاد به صدور فیض روح القدس از ذات «اب» یا از «اب» و «ابن» هر دو یکی از اصول ایمان بود که اثری بس نافذتر در فکر مردمان بر جای نهاده و در کنه ضمیر ایشان رسوخ کرده بود و در جلسات شورا در فرار و فلورانس افزایش اصطلاح لاتینی «filioque» به دو مسأله فرعی منقسم گردید یکی آن که آیا فیلیوک اصطلاحی است مشروع و دیگری آن که باسنن استقرار یافته دینی موافق است یا نه؟ شاید لازم نباشد که من به خود بلاقم که در این باب بی اعتنا و بی غرضم، ولیکن این نکته را نیز باید دریاد داشته باشم که یونانیان در مخالفت با این اصطلاح قویاً مؤید به مصوبات شورای کلسدون بودند که افزایش هر ماده جدیدی را به آئین نامه نیسوی یا به حقیقت آئین نامه قسطنطنیه^۲ ممنوع کرده بود. فهم این نکته آسان نیست که چگونه مجمعی که برای اموردنیوی

۱ - venial sins یعنی گناهان بخشودنی. در مذهب کاتولیکی گناهان دیگر را mortal یعنی «هائل» یا «مهلک» می‌خوانند. گناهان عرضی آنها نیست که گناهکار به بدی آنها واقف نبوده یا بی‌رضای وی صورت پذیرفته است.
 ۲ - یونانیان که از پیوستن بالاتینیان بیزار بودند به هیچ روی مایل نبودند که از درون این قلعه محکم ناگهان بیرون آیند. لاتینیان به عرضه نمودن نسخه خطی قدیمی از مذاکرات دومین شورای نیسوی ننگین‌تر شدند زیرا که بموجب این نسخه اصطلاح فیلیوک در آئین نامه نیقیری آمده بوده است، و این جعل صریح بود.

قانون میگذارد میتواند جانشینان خویشتن را که مفوض به اختیاراتی نظیر اختیارات آن مجمع باشد ملزم به رعایت و حفظ قوانین سابق کند. ولیکن فرمان وحی والهام به عقیده شخص مؤمن ناچار درست است و تغییر ناپذیر، و هرگز اسقفی بی منصب یا شورائی ولایتی نباید جرأت آورده و به ضدرای دستگاه مذهب کاتولیکی بدعتی نهاده باشد. ماهیت اصل دینی صدور روح القدس مبحثی بی انتها بود و چون روح-القدس یکی از اعضاء سه گانه ثالث اقدس است عقل از صدور آن حیران می ماند و کتاب مقدس که بر مصطبه محراب قرار داشت در این باب خاموش بود. کتب متنوع بزرگان دین را نیز ممکن بود که به خدعه مخدوش یا به سفسطه غامض و در هم پیچیده کنند، و یونانیان از خصائص قدیسین^۱ لاتینی و نوشته های ایشان بی خبر بودند. لاقلاً یک چیز را به یقین میدانیم و آن این که دلائل هیچیک از فرقه ها فرقه دیگر را اقناع نمیکرد. عقل درست اندیش ممکن است که ظلمت تعصب را بزداید، و خطای نگاه بی بصارت را ممکن است که بادیدی روشن تر و منظری آشکارتر از شیئی که در خور استعداد حسی ماست اصلاح کنیم، ولیکن اسقفان و رهبانان را از ایام کودکی آموخته بودند که الفاظی مرموز را در قالبی معین تکرار کنند و شرف شخصی و مذهبی ایشان بسته به تکرار همان اصوات بود و چون مردمی محدود فکر بودند مجادله ای عمومی و آشکار ایشان را سختکوش تر و غضبناک تر میکرد.

سرگشته در تیره گون ابری که از گرد مجادله برخاسته بود پاپ و امپراطور آرزومند پیوندی و لو ظاهری شدند و این کار خود به تنهایی کمال مطلوب را از نتایج ملاقات ایشان حاصل می آورد؛ و غوغای لجاج و عناد مجادله عوام را نیز زیر کانه به یاری مذاکرات خصوصی و شخصی آرام کردند. یوسف بطریق اعظم در زیر بارگران پیری و ناتوانی از پای در آمده بود و هنگام مردن که نفس به نجوی بر می آورد ایشان را اندرز داد و به وفاق و محبت امر فرمود، اما منصب بی شاغل

۱ - وقتی که به کلیسای لاتینیان می روم در پیش قدیسین ایشان کمر به تعظیم خم نمی کنیم زیرا که این قدیسین را نمی شناسیم. (از گفته های سیروبولوس).

او و مزایای متعلق به آن روحانیون جاه‌طلب را اغوا و امیدوار کرد. ایزودور و بساریون و اسقفان اعظم روسیه و نیس در دم فرمان بردند و همکاری نمودند و برافراشتن ایشان به منزلت کاردینالی در زودترین وقتی خودانگیزه فرمانبرداری ایشان و نیز پاداش آن بود. در نخستین مراحل مباحثات بساریون با شهامت و قدرت و فصاحت هر چه بیشتر در مقام دفاع از مذهب یونانیان برآمده و سخت پایداری کرده بود. کشور وی اورا مرتد و حرامزاده خواند و توبیخ نمود اما داستان وقایع کلیسایی بساریون را در جمع مردان وطن دوست نمونه‌ای نادر جلوه گر میسازد که هیاهوی مخالفت عام و فرمانبرداری او در وقتی که باید وی را مقرب درگاه نمود، و امپراطور به یاری دوتن از مددکاران روحانی خویش وضع کلی و خصائص شخصی اسقفان را عملاً مشمول نتایج استدلالات خود نمود و اسقفان را یکی پس از دیگری به اعتبار سلطنت خویشتن و برای انذار دیگران منفصل کرد. عوائد اسقفان در دست ترکان بود و شخص ایشان گرفتار امپراطور و ذخائر هر اسقفی که عبارت بود از سه جامه و چهل دوکات بزودی تمام شد و امید بازگشت ایشان هنوز بسته به کشتیهای ونیزی و صدقات پاپ بود و بینوائی ایشان تابدان حد که دریافت عوائد وصول نشده یا پرداخت قرضی را منتی در حق خود میدانستند و آن را می‌پذیرفتند حتی برسبیل رشوه^۱، و دستگاه مذهبی قسطنطنیه که در خطر بود ریا و تزویر مدبرانه و پرهیزگاران ایشان را معذور داشت، و به کنایه و اشاره گفته شد که مرتدان لجوج را که در برابر رئیس مذهبی لاتینیان و یونانیان و رضای ایشان مقاومت کنند در سرزمین دشمنی رها می‌کنند تا به عدل و قصاص پاپ گرفتار آیند. در نخستین جلسه سری یونانیان قرارنامه پیوند دو فرقه مذهبی مطرح شد و بیست و چهارتن از اعضاء جلسه قرارنامه را تصویب و دوازده تن آن را رد کردند، اما در باره پنج صلیبدار کلیسای ایاصوفیه که خواستار نمایندگی

۱ - سیروبولوس میگوید که یونانیان بیش از امضاء نهادن بر قرارداد پیوند دو فرقه مذهبی پولی نگرفتند، با این همه بذکر مواردی میپردازد که خواننده را بدگمان میکند، و دوکاس مورخ رشوه‌خواری و ناپکاری ایشان را مؤکداً تأیید میکند.

بطریق اعظم بودند به موجب قواعد و مقررات قدیم اعلان عدم اهلیت کردند و حق رأی ایشان را بگروهی خاضع و متذلّل از راهبان و عالمان علم صرف و نحو و مردم بی‌ایمان غیر روحانی دادند. ارادهٔ سلطان وحدتی عبیدانه و دروغین را باعث آمد و تنها دو مرد وطن دوست چندان شجاعت داشتند که عقیده خود و هموطنان خویشان را بازگویند. دیمتریوس برادر امپراطور به ونیز پناه برد تا شاهد و ناظر مواصلت دوفرقه مذهبی نباشد و مارك افه‌سوسی که شاید غرور نفسانی را به خطا انگیزش وجدان پنداشت هر نوع پیوندی را بالاتینیان مرتد انکار کرد و خویشان را مدافع اصول مذهبی مسیحیان اولین و مؤمن^۱ و معترف به آن اصول خواند. مواد حاکی از رضای دو ملت را در قالبهای گوناگون پیشنهاد کردند به طریقی که معاهده لاتینیان را راضی کند بی آن که اهانتی به یونانیان شود، و هر کلمه‌ای و اندک‌ترین جزئی را چندان به دقت سنجیدند تا یکی از دو کفه ترازوی مبحث‌دین با آنندک نوسانی به جانب واتیکان مائل گردید، و موافقت شد (باید از خواننده تمنا کنم که بگفته من عنایت نماید) که روح القدس از «اب» و «این» صادر میشود و «اب» اصل است و «این» جوهر؛ و دیگر آن که فیض روح القدس از طریق «این» صادر میشود زیرا که جوهر و ماهیت او جوهر و ماهیت «این» است، و دیگر آن که روح القدس از «اب» و «این» صادر میشود به یک «نفخه» و یک قوت مؤلده. مفاد معاهدهٔ مقدماتی را آسانتر می‌فهمیم. بموجب مواد این معاهده پاپ ملزم شد به پرداخت تمامی مخارج سفر یونانیان در بازگشت ایشان به وطن، و نیز نگاهداشت دو سفینه جنگی و سیصد سرباز برای دفاع از قسطنطنیه و بموجب همین معاهده کشتیهائی که زائران را به اورشلیم میبردند مجبور شدند که هنگام عبور از قسطنطنیه اندکی توقف کنند، و هر وقت که یونانیان بخواهند پاپ باید ده سفینه جنگی مجهز را مدت یکسال در اختیار ایشان بگذارد یا بیست سفینه را مدت

۱ - نباید فراموش کنیم که موجود دیگری نیز به این اصول معترف بود و آن سگی شکاری و مقرب امپراطور بود که معمولاً ساکت و خاموش بر روی فرش در پیش تخت امپراطور می‌آرمید، ولیکن هنگامی که لایحه وصلت دو فرقه مذهبی را قرائت میکردند سگ به شدت هرچه تمامتر عوعو کرد و ملازمان سلطان نه به نوازش و نه به تازیانه آن را آرام نکردند.

ششماه، و اگر امپراطور را زمانی نیازی به لشکر شود باید به قدرت هرچه تمامتر از سلاطین اروپا تمنای یاری کند.

وقایع مهم همان سال و تقریباً همان روز عزل یوجنیوس در بازل و اتحاد نوین دو فرقه مذهبی به وسیله او در فلورانس بود. در شورای سابق (که یوجنیوس آن را مجمع شیاطین نام نهاد) به اتهام فروش مناصب روحانی و سوگند دروغ و ستمگری و ارتداد و انشقاق بر پاپ داغ ننگ نهاده و گفته بودند که وی در فسق و فجور اصلاح ناپذیر و از اداره هر منصبی از مناصب روحانی عاجز است و لایق هیچ عنوانی و امتیازی نیست. در مناصب روحانی پاپ نماینده واقعی حضرت عیسی و مقدس و بسیار محترم و آن چنان کسی بود که پس از جدائی ششصد ساله سرانجام اهل سنت را اعم از شرقی و غربی به دهم پیوسته و تحت رهبری یگانه راعی جهان مسیحیت جمعی واحد کرده بود. لایحه اتحاد را پاپ و امپراطور و بزرگان هردو جماعت امضاء کردند حتی کسانی مانند سیروپولوس که از حق رأی محرومشان کرده بودند. دو نسخه از این لایحه باید کافی بوده باشد ولیکن یوجنیوس راضی نشد تا آن که چهار سند اصیل موثق و رونوشت‌های دیگری تهیه و امضاء گردید و صحت امضاها را نیز تصدیق کردند و اینها همه یادگارهای پیروزمندی او شد. در روز بزرگی که از یاد نرفتنی است یعنی ششم ژویه جانشینان پطرس مقدس و کنستانتین براریکه فرمانروائی نشستند، و افراد دو ملت در کلیسای اعظم فلورانس گرد هم آمدند و نمایندگان ایشان یعنی کاردینال جولیان و بساریون اسقف اعظم نیس بر منبر شدند و پس از آن که هر یک از ایشان لایحه اتحاد را به زبانی که داشت قرائت کرد کاردینال و اسقف بنماینده گی برادران دینی حاضر در جمع و در حضور ایشان یکدگر را در آغوش گرفتند. آنگاه پاپ و روحانیون وی مراسم عبادت را مطابق آداب دعای کاتولیکی به جای آوردند و هنگام ترنم آئین نامه^۱ مسیحیت لفظ «فیلیوک» را نیز افزودند و یونانیان متعذر به عذری

۱ - Creed که در سراسر کتاب «آئین نامه» ترجمه شده اصول الدین مسیحیان است که سابقاً گمان میکردند که دوازده حواری مسیح آن را تنظیم کرده‌اند، و تکرار آن به حقیقت بیان اعتقاد است به مذهب عیسوی و با این عبارت آغاز میشود: «من مؤمنم به خداوند قادر مطلق...»

نا پسندیده شدند و آن بی خبری ایشان از الفاظ نا مفهومی بود که به لحن موزون خوانده میشد، و لاتینیانی که دقیق و شکاک بودند از بجای آوردن آداب مذهبی و خواندن نماز جماعت به شیوه بیزانسیان امتناع ورزیدند. امپراطور و روحانیون او نیز از شرف ملی بکلی غافل نبودند و معاهده بارضای ایشان به تصویب رسید و موافقت ایشان شامل این مفهوم ضمنی بود که هیچ بدعتی در اصول الدین و یا آداب عبادت ایشان نیاورند. یونانیان بر مارك افه سوسی رحمت آوردند و او را نیاززدند و پایداری جوانمردانه اش را محترم داشتند و پس از مرگ بطریق اعظم از انتخاب جانشین او جز در کلیسای اعظم سوفیای مقدس امتناع ورزیدند. در تقسیم و توزیع پاداش به اشخاص و مؤسسات عمومی کرم پاپ بیش از امید گیرندگان پاداش و وعده های او خود بود، و یونانیان با کبری و شوکتی کمتر از راه «فرارا» و نیز بوطن خود بازگشتند و چون به قسطنطنیه رسیدند استقبالی که از ایشان نمودند بشرحی بود که در فصل بعد خواهد آمد. توفیقی که از تجربه نخستین حاصل آمد یوجنیوس را به تکرار اینگونه صحنه های آموزنده تشویق نمود، و نمایندگان ارمنیان و مارونیها و یعقوبیان سوریه و مصر و نستوریها و حبشیه را یکی پس از دیگری به نزد پاپ آوردند تا بوسه برپای او زنند و طاعت و پیروی از سنت را در پیشگاه وی اعلان نمایند. این سفیران شرقی متهورانه به نمایندگی کشورهائی به پیش پاپ می آمدند که در آنها ناشناخته بودند و این کار شهرت نام یوجنیوس را در اروپای غربی منتشر کرد. درسویس و ساووا هنوز گروهی قلیل عدد از انشقاقیون پایداری مینمودند و فقط ایشان مانع وفاق در جهان مسیحیت بودند، و هم به این سبب به نیرنگ و تدبیر هیاهوئی علیه ایشان بر پا کردند که در همه جا شایع شد و به این طریق رخوت نومیدی جایگزین قوت معارضه گردید. شورای بازل را محرمانه منحل کردند و فلیکس تاج سلطنت روحانی را رد کرد و دوباره به ری پای^۱ بازگشت و به کنج عزلت و عبادت که خوش صفائی دارد. صلح عمومی به دو کار حاصل آمد یکی پرداخت غرامت و دیگری فراموش کردن هر آن چه بردو

ملت گذشته بود ، و فکری که در اندیشهٔ اصلاح مذهب بود سستی گرفت ، و پاپها در اعمال قدرت استبدادی و سوءاستفاده از آن مداومت نمودند و از آن پس رم هرگز از زیان انتخابی که بر سر آن نزاع درگیر آشفته و مشوش نشده است .

احیاء دانش یونانی در ایتالیا

سه امپراطور را از سفرها سودی حاصل نیامد ، نه سود دنیوی و نه شاید رستگاری روحانی . ولیکن این آمدن و رفتنها را یک نتیجه مفید بود و آن احیاء دانش یونانی در ایتالیاست ؛ و هم از ایتالیا^۱ بود که دانش یونانی میان همه ملل اروپای غربی و شمالی حتی دورترین ایشان منتشر گردید . در آن هنگام که اتباع سلطان بیزانس در پست‌ترین مراتب بردگی و سستی و ناتوانی بسر میبردند هنوز زرین کلید گنج معرفت باستانی را در دست داشتند یعنی دارای زبانی خوش الحان و بارور بودند که اشیاء محسوس بی جان را روح و مفاهیم مجرد فلسفی را کالبد می‌بخشید . چون سد سلطنت و حتی پایتخت امپراطوری در زیر پای دشمن منهدم شده بود گونه گون اقوام بی‌فرهنگ قالب زبان ملی و محتوای آن رانیز بی‌شک مخدوش و مغلوط کرده بودند ، و فهرستهای مفصل بسیار برای تفسیر و ترجمه انبوهی از لغات عربی و ترکی و اسلاوی و لاتینی و فرانسوی اصل که بازبان ملی آمیخته است تنظیم شده . ولیکن زبان دربار و دارالعلم زبانی خالصتر بود و دانشمندی مردی ایتالیائی که به واسطه اقامت دراز مدت در قسطنطنیه و وصلت با خاندانی شریف نسب سی سال پیش از فتح ترکان عثمانی از حقوق و مزایای هموطنی بایزانیان برخوردار شده بود شرحی در باب رونق این زبان نوشته و شاید پیرایه‌هایی نیز بر آن بسته است . این مرد که نامش فیلل فوس^۲ بود میگوید: « زبان عوام را مردم خود فاسد کرده و خیل عظیم بیگانگان و بازرگانان که هر روز بشهر می‌آیند و با ما کتان آن مخلوط میشوند نیز در زبان تأثیر نا مطلوب نموده‌اند ، و از شاگردان چنین

۱ - کیون مانند دیگر بزرگان اروپائی روزگار خود از اهمیت تمدن اسلامی آگاه نبوده است اما امروز همه میدانیم که در ایامی که ظلمت جهل اروپا را فراگرفته بود مسلمانان علوم یونانی را با ترجمه آنها به‌عربی احیاء کردند و تمدنی درخشان بوجود آوردند و فتوحات ایشان وسیله‌ای شد برای اشاعهٔ علوم مذکور . مترجم Philolphus - ۲

مکتبی است که نوشته‌های ارسطو و افلاطون به زبان لاتینی راه یافته و همه نسخی است پژمرده روح و مبهم معانی. ولیکن ما پیرو آن یونانیانیم که بیماری فساد زبان به ایشان سرایت نکرده و تنها ایشانند که لایق تقلیدند زیرا که در سخن گفتن عادی نیز هنوز به زبان اوری‌پید و آریستوفان و مورخان و فیلسوفان آتنی تکلم میکنند و سبک نوشته‌های ایشان از آن نیز پرداخته‌تر و درست‌تر است. مردمانی که به سبب علو نسب یا منصب یا دربار پیزانس پیوندی دارند نگاهدارندگان معیار قدیم حسن ذوق و خلوص زبانند و کمتر از هر کسی این زرخالص را به عیار فلز ناسره می‌آمیزند و درخشش حسن و لطف زبان اصیل به نیکوترین وجهی در وجود بانوان شریف نسب بارز و آشکار است زیرا که با ایشان زاده شده، و این بانوان از هم‌نشینی با بیگانگان ممنوعند. اگر بیگانگان گفتم خطا گفتم که این بانوان از چشم هموطنان خویشتن نیز پوشیده‌اند و در حریم خانه بسر می‌برند و به ندرت در کوچه دیده میشوند و خانه را به قصد کلیسا یا دیدار نزدیکترین کسان خود ترك نمیکنند مگر در ظلمت شامگاهی و در چنین مواقعی سوار بر اسبند و حجابی بر چهره دارند و پدر و مادر و شوهر یا خدمتگاران ایشان را در میان گرفته‌اند.»

در میان یونانیان جمعی کثیر از روحانیون توانگر زندگی را وقف خدمت دین میکردند و راهبان و اسقفان ایشان پیوسته به سبب ریاضت نفس و سلوک و قار آمیخته مشخص و ممتاز بوده و هرگز مانند کشیشان لاتینی در پی لذات زندگی دنیوی یا حتی زندگی لشکری نبوده‌اند. پس از آن که بیشتر وقت و استعداد ایشان در کار عبادت و بطالت و در منازعات دستگاه دین و رهبانیت تلف میشد کسانی از ایشان که فکری کنجکاوتر و بلند پروازتر داشتند به تفحص در معارف مذهبی و غیر مذهبی میپرداختند که بزبان بومی ایشان نوشته شده بود. کلیسائیان بر تعلیم و تربیت جوانان نظارت میکردند و مدارس که فلسفه و علم فصاحت و بلاغت می‌آموختند تا هنگام سقوط امپراطوری دوام یافت، و به یقین میتوان گفت که در درون حصار قسطنطنیه کتاب و دانش بیش از آن بود که در سراسر ممالک پهناور اروپای غربی توزیع کنند. ولیکن هم از آن ایام به تفاوتی مهم توجه شد

و آن تفات در این بود که یونانیان را کد و مرتجع بودند و لاتینیان به سرعت پیشرونده و ترقی خواه، و روح استقلال خواهی و تفوق جوئی ملل مختلف را برانگیخته بود و حتی دنیای کوچک ایالات مستقل دولت ایتالیائی نیز شامل جمعیتی و کار و صنعتی بیشتر از صنعت و جمعیت محیط کاهنده امپراطوری بیزانس بود. در اروپا مردمی که در مراتب نازلتر اجتماع بودند از یوغ بردگی فئودالی رهائی یافته بودند و آزادی نخستین گام است در طریق جویندگی دانش و کسب معرفت. زبان لاتینی با همه خشونت و فساد آن بواسطه حرمت سنت همچنان محفوظمانده بود و هزاران طالب علم ساکن دانشگاه بولونیا و اکسفورد^۱ بودند و ای کاش که شوق گم کرده راه این طلاب علوم در طریق مطالعه تاریخ ادب و فلسفه و دیگر علمی که زینده مردان است هدایت میشد. در کار احیاء علم ایتالیا نخستین کشوری بود که از خواب مرگ برخاست و کفن بیدانسی را از پیکر خود بدور افکند، و پترارک فصیح بیان را باید به حق پیک طلوع روشنی علم دانست به سبب تدریس فنون متنوع و مثالی که وی بر دیگران عرضه داشت. از مطالعه و تقلید روش نویسندگان رم قدیم اسلوبی خالصتر و قضاوتی منطقی ترورائی روشن تر در کار تألیف پدید آمد و شاگردان سیسرون و ویرژیل با مهر و احترام به مأمنی که حافظ اندیشه استادان یونانی ایشان بود نزدیک میشدند. هنگام غارت قسطنطنیه فرانسویان و حتی ونیزیان در آثار لیسی پوس و هر به دیده تحقیر نگریسته و آنها را از میان برده بودند. آثار هنری را میتوان بیک ضربت منهدم کرد ولیکن بدایع جاودانی اندیشه به یاری قلم تجدید میشود و بر شمار آنها نیز می افزاید، و آرزوی پترارک و دوستان او این بود که چنین نسخی را بدست آورند و نگاهدارند و مفهوم آنها را دریابند. شک نیست که قدرت جنگی ترکان عرائس علم و ادب و هنر را

۱ - در پایان قرن پانزدهم پنجاه دانشگاه در اروپا بود که ده یا دوازده تائی آنها پیش از سال ۱۲۰۰ تأسیس یافته بود و بواسطه کمی مراکز علمی ناچار شاگردان در این دانشگاهها ازدحام میکردند. در بولونیا ده هزار شاگرد درس میخواندند و اکثر به تحصیل حقوق مدنی اشتغال داشتند. در سال ۱۳۵۷ عدد شاگردان اکسفورد از سی هزار به شش هزار رسید. اما با وجود این کاهش، شمار شاگردان در آن ایام بیش از شاگردانی بود که اکنون در اکسفورد درس میخوانند (لازم به توضیح نیست که کپیون از وضع اکسفورد در ایام خود سخن میگویند).

مجبور به گریز کرد، و چون با خود سی اندیشیم که پیش از نجات اروپا از هجوم سیل آسای وحشیگری و بی فرهنگی ممکن بود که یونان بامدارس و کتابخانه هایش از پای در آید و پیش از آن که خاک ایتالیا مستعد پرورش علم شود طوفان حادثه تخم دانش را درشوره زار بپراکند لرزان و هراسان می‌شویم.

دانشمندترین دانشمندان ایتالیا در قرن پانزدهم به احیاء دانش یونانی پس از فراموشی چندین صد ساله اش اعتراف کرده و تجدید حیات آن را ستوده‌اند. معذک در همان کشور و در آن سری جبال آلپ نیز نام عالمانی عمیق فکر و دقیق اندیش را ذکر کرده‌اند که در دوران ظلمت جهل محترم و به سبب معرفت به زبان یونانی ممتاز بودند و غرور ملی باعث شده است که این نادره مثالهای عالمان بسیار دانش آن ایام را به بانگ بلند بستانند. بی آن که در ارزش و اهلیت یکایک این دانشمندان تفحص کنیم ضمیر حقیقت‌جوی ناچار در می‌یابد که معرفت ایشان را نه علتی هست و نه معلولی، و چه آسان بود برای این عالمان راضی کردن خود و معاصران بی دانش تر خویشان را، و زبانی که اینان به آن خوبی فرا گرفته بودندش در چند نسخه خطی نوشته شده و در هیچ دانشگاهی در اروپای غربی تدریس نمیشد. این زبان در گوشه‌ای از ایتالیا باقی اما ناتوان و زبان مردم عامی یا کلیسائیان بود. نخستین اثر جماعات دوریکی^۱ و یونانی هرگز بکلی محو نشده است و جماعات عیسوی مذهب کالابریا دیر زمانی دلبسته به سلطنت قسطنطنیه بودند و راهبان سن بازیل در جبل آتوس^۲ و مدارس مشرق در کار مطالعه مداومت مینمودند. کالابریا زادگاه بارلام بود که نامش پیش از این در سمت دبیری و سفیری ذکر شده است، و او نخستین کسی است که در آن سوی جبال آلپ یاد هم را تازه و آثار او را احیا کرد. پترارک و بوکاچو او را مردی نبرد پیکرو وصف کرده اما گفته‌اند که از جهت دانش و نبوغ برآستی بزرگ و نافذ بصیرت بود ولیکن به سختی و کندی سخن میگفت و چنان که پترارک و بوکاچو تأیید میکنند در طی قرون متمادی یونان تالی او را در تاریخ دانی و علم صرف و نحو و فلسفه نپرورده

بود و شهادت ملوک و عالمان قسطنطنیه گواه دانش او بود و او را مشهور کرد. شهادت یکی از اینان هنوز باقی است و او کان تا کوزینی امپراطور است که حامی معاندان بارلام بود و با این همه ناچار شد که اعتراف کند که این عالم منطق دان بسیار دانش نافذ بصیرت با افکار اقلیدس و افلاطون و ارسطو آشنائی کامل داشته است. هنگام اقامت در دربار آوینیون، میان بارلام و پترارک که نخستین و برترین دانشمند لاتینی بود رابطه‌ای نزدیک برقرار گردید و آرزوی دانش آموزی اساس این تبادل فکری و معامله ادبی شد. پترارک توسکانیائی^۱ با شوق کنجکاوی و کار و کوشش دقیق مستمر به مطالعه زبان یونانی پرداخت و پس از مجاهدت بسیار در فرا گرفتن اصول اولیه زبان که خشک است و مشکل کم کم به مفهوم آثار شاعران و فیلسوفانی که با فکرا و متجانس بودند پی برد و جان کلامشان را احساس کرد، ولیکن او بزودی از مصاحبت دستیار سودمند خود و تعالیم وی محروم گردید زیرا که بارلام سفارت بی حاصل خویشتن را ترک کرد و چون به یونان بازگشت کوشید تا نور منطق را در دل رهبانان جایگزین کند و کوشش ناسنجیده او خیل راهبان متعصب گرانجان را به خشم برانگیخت. پس از جدائی سه ساله دو دوست را دگر باره در دربار ناپل اتفاق ملاقات افتاد ولیکن شاگرد کریم طبع بارلام خویشتن را از نیکوترین فرصت برای افزایش دانش محروم کرد و بنا بر توصیه پترارک بارلام سرانجام در حوزه اسقف نشینی کوچکی در زادگاه خود یعنی کالابریا استقرار یافت. اشتغالات گوناگون پترارک و دلدادگی^۲ و دوستیهای او، و مکاتبات متنوع و سفرهای مکرر و تاج شاعری که در رم بر تارک وی نهادند، و اشعار و منشآت او به لاتینی و ایتالیائی او را از مسیر زبانی ییکانه منحرف کرد و با گذشت سالیان و رسیدن به پیری او را میل به زبان یونانی بود اما آموختن آن آرزویی نبود که در طلبش سعی بنماید. هنگامی که پترارک تقریباً پنجاه ساله بود

۱ - عنوان توسکانیائی به سبب تسلط کامل پترارک است بر این زبان.

۲ - پترارک عاشق زنی لورا نام شد که هویت او مجهول است. ظاهراً لورا زنی شوهردار بود که غزلهای عاشقانه پترارک را به رغبت وافر میخواند اما هرگز او را از وصال خود برخوردار نکرد.

سفیری بیزانسی که دوست او و در هر دو زبان استاد بود نسخه‌ای از اشعار همرا به وی اهداء کرد و پاسخ پترارک هم نماینده فصاحت اوست و هم شکرگزاری و تأسف او و پس از ستایش کرم دوست و ارزش تحفه‌ای که به عقیده وی گرانبهاتر از زر و یاقوت است چنین میگوید: «اهداء نسخه اصیل و راستین اشعار شاعر ربانی و سرچشمه همه ابداعات شایسته شماس است و در خور من. شما به وعده خود وفا کرده و مراد مرا برآورده‌اید. با این همه کرم شما هنوز کامل نیست و باید با نسخه هم خویشتن خویش را نیز بمن داده باشید تا مرا به ساحات روشنائی معرفت رهبری کند و معجزات ایلیاد و اودیسه را در برابر چشمان حیرت زده من آشکار نماید. اما دریغ که هم‌گنگ است یا من اکرم و مرا آن قدرت نیست که از کتابی جمیل که متعلق به منست محظوظ شوم، و همرا در کنار افلاطون نشانده‌ام یعنی سلطان شاعران را در جوار سلطان فیلسوفان، و بمشاهده میهمانان نامدار خود مباحثات مینمایم. از آثار ایشان هر آنچه را بزبان لاتینی ترجمه شده بوده است سابقاً آموخته بودم، ولیکن اگر از مشاهده این یونانیان مکرم مرا سودی حاصل نمی‌شود دیدنشان در کسوت زیبا و ممتاز ملی لذت بخش است. من از دیدار روی هم دلخوش میشوم و هر بار که این مجلد بی زبان را در آغوش میگیرم آه بر میآورم و زبان می‌کشایم که ای ترانه‌گوی نامی با چه حظی به سرود تو گوش فرا می‌دادم اگر سامعه من به سبب مرگ دوستی و غیبت اسفانگیز دوستی دیگر مسدود نشده وقوه شنوائی از دست نرفته بود. با این همه هنوز نومید نیستم و مثال کی تو مایه تسلی و امید است زیرا در آخرین مراحل عمر بود که کی تو به معرفت ادب یونانی نائل آمدی.»

جایزه‌ای که با همه مجاهدات پترارک پیوسته از دسترس او بیرون ماند به یاری کار و کوشش و طالع نیکو نصیب دوست او بوکاچو گردید که پدر نثر توسکانیائی بود. این نویسنده مردم پسند که شهرتش از کتاب دکامرون است (مجموعه‌ای از یکصد داستان هزل عاشقانه) حقا به سبب کار مهمتر خود شایسته تمجید و تحسین است زیرا بوکاچو است که مطالعه زبان یونانی را در ایتالیا احیاء

کرد. در سال یک هزار و سیصد و شصت یکی از شاگردان بارلام که ناشن لئو یا لیون تیوس پیلاتوس^۱ بود در راه سفر به آوین یون پند بوکاچو و مهمان نوازی او را پذیرفت و بوکاچو این بیگانه را در خانه خود نگاهداشت و به اصرار او دیات جمهوری فلورانس وظیفه‌ای سالانه برای لیو مقرر داشت و بوکاچو خود اوقات فراغت را به جد تمام موقوف کار پیلاتوس کرد و پیلاتوس نخستین استاد زبان یونانی شد و آن را در ممالک اروپای غربی تعلیم کرد. هیئت پیلاتوس چنان بود که شاید مشتاقترین شاگرد او را بیزار مینمود. وی ملبس به ردای فیلسوفان یا راهبان سائل به کف بود و منظری کریه و چهره‌ای پوشیده از پشم سیاه و ریشی بلند و ژولیده سوی داشت و کج خلق و متلون مزاج و رفتارش مانند مردم روستا بود، و از آراستن سخنان خود به زیور فصاحت و سهولت کلام که در سبک لاتینی هست عاجز می‌آمد ولیکن ضمیرش گنجینه معارف یونانی بود و مخزن تاریخ و افسانه و فلسفه و علم صرف و نحو و در اینها همه استاد بود و اشعار هم را در مدارس فلورانس می‌خواند و تفسیر میکرد و به مدد تفاسیر او بود که بوکاچو ترجمه‌ای از ایلید و اودیسه را به نثر لاتینی تهیه کرد که هر کلمه‌اش مطابق با متن یونانی بود و این ترجمه دوست تشنه لب او پترارک را سیراب نمود، و شاید در قرن بعد لورنتیوس والا^۲ مترجم لاتینی زبان در نهان از متن بوکاچو استفاده کرد، و بوکاچو خود در فراهم آوردن مواد لازم برای رساله‌ای در باب سلسله انساب خدایان دوران بت پرستی از روایات لیون تیوس پیلاتوس فایده‌ها برگرفت، و این رساله در آن روزگار نماینده دانش واسع بود و بوکاچو برای جلوه‌گری و خود نمائی حروف و عبارات یونانی بر این اثر قلمی نثار کرده است تا خوانندگان کم دانشتر خود را به اعجاب و تحسین برانگیزد. قدمهای نخستین در راه جویندگی معرفت کند رفتار و پر مشقت است و در سراسر ایتالیا شمار مریدان هم از ده تن بر نمی‌گشت و نه از رم و ناپل، و نه از ونیز نتوانسته‌اند یک نام بر این فهرست دقیق بیفزایند، ولیکن اگر لیون تیوس از متلون مزاج پس از سه سال منصب شریف و سود آور خود

را ترك نكرده بود شمارمريدان همرازيش مي‌يافت و پيشرفت ايشان سريعتر مي‌شد. هنگام عبور پيلاتوس از پادروا پترارك وي را اندك زماني در خانه خود به رسم مهمان‌نوازي پذيرفت و از دانش او لذت برد وليكن از تلخ خوئي و بيزاري او از صحبت خلق رنجيد و حق داشت كه برنجد. ناراضی از خود و از همه كس ليون تئوس اسباب تمتع موجود همه را بي قدر و قيمت مي‌انگاشت و اشخاص و اشياء بيرون از دسترس را در خيال خود عزيز مي‌داشت، و در ايتاليا خود را از مردم تسالي مي‌دانست و در يونان خويشتن را كالابريائي مي‌خواند، و چون بالاتينيان هميشه مي‌شد در زبان و مذهب و آداب و رسوم ايشان به ديده حقارت مي‌نگريست و هنوز در قسطنطنيه فرو نيامده شروع كرد به آه كشيدن و افسوس گفتن كه چه توانگر است شهر ونيز و چه ثروتمند و جميل و با وقار است شهر فلورانس. دوستان ايتاليائي او به اصرار و الحاحش گوش فرامي‌دادند، اما ليون تئوس به دانش طلبي و مهرباني ايشان متكي بود و به عزم دومين سفر به كشتي نشست و چون داخل خليج آدریاتيك شد كشتي او به حمله طوفان گرفتار آمد و استاد بدبخت كه خود را مانند اوليس به دگل بسته بود بر اثر اصابت صاعقه در دم جان سپرد. پترارك مشفق مهربان در مرگ دوست آفت زده خود قطره‌اشكي افشانده اما سخت نگران بود و مي‌خواست بداند كه آيا نسخه‌اي از آثار اورپيد يا سوفوكل در دست ملاحان هست كه از فنانجاتش توان داد يا نه.

وليكن نهال ضعيف مقدمات دانش يوناني كه بوكاچوكشته و پترارك تقويت كرده بود بزودي بپژمرد و بخشكيد و نسل بعد زماني به افزايش معرفت علي‌الخصوص در فن بلاغت راضي بود و جاوداني شعله دانش جديد تا پايان قرن چهاردهم دوباره در ايتاليا بر افروخته نشد. مانوئل امپراطور پيش از آن كه خود عازم سفر شود سفيران و خطيبان را به نزد سلاطين اروپاي غربي فرستاد تا از ايشان تمنای رحمت و شفقت كنند. بارزترين فرستادگان امپراطور يا دانشمندترين ايشان مانوئل كرى زولوراس^۱ بود. مردی شريف نسب كه مي‌گفتند اجداد

رومیش با کنستانتین بزرگ مهاجرت کرده بودند. پس از سفر به دربار سلاطین فرانسه و انگلستان و دریافت اندک مساعدت مالی و وعده‌های بیشتر، از کری‌زولوراس، فرستاده امپراطور، خواستند که منصب استادی را بر عهده گیرد و فلورانس دوباره به شرف قبول دومین دعوت استادی یونانی دان نائل آمد. کری‌زولوراس که نه فقط یونانی بلکه لاتینی نیز می‌دانست سزاوار وظیفه‌ای بود که برای وی مقرر داشتند و در کار خود از حد توقع جمهوری فلورانس برگزشت. جمع کثیر شاگردانی که به مدرسه وی می‌رفتند از طبقات گوناگون اجتماع‌وازنین مختلف بودند، و یکی از شاگردان در تاریخی عمومی که نگاشته اوست به وصف عللی می‌پردازد که وی را به تعلم برانگیخت و توفیقی که از آموزندگی حاصل آورد. نام این شاگرد لئونارد آرتین^۱ است و او می‌گوید: «در آن هنگام من از طلاب علوم بودم و حقوق مدنی می‌خواندم، ولیکن عشق ادبیات آتش به جانم در زده بود و فکر خود را به علم منطق و معانی و بیان نیز مشغول می‌داشتم و چون کری‌زولوراس به فلورانس رسید متأمل شدم که آیا باید مطالعه حقوق را ترك کنم یا این فرصت بی‌بها را که روی نموده است از دست بدهم، و به این طریق بود که در شور جوانی با ضمیر خود سخن گفتم و از او پرسیدم آیا تو می‌خواهی که در خور خود و طالع خویشتن نباشی و از آشنا شدن با هم‌وافلاطون و دموستن و هم‌صحبتی ایشان و چنان شاعران و فیلسوفان و خطیبانی که عجیبه‌ها از ایشان روایت کرده‌اند و در هر عصری مشهور بوده و بزرگان علم و ادب بشمار می‌آمده‌اند ابا کنی؟ شمار استادان و طلاب علم حقوق مدنی در دارالعلمهای ما همیشه در حد کفاف خواهد بود، اما اگر بگذاریم که معلمی، آن هم معلمی چنین که زبان یونانی تدریس می‌کند، از دست بدر رود شاید که دگر باره هرگزش به دست نیاوریم. پس از آن که خویشتن را به این دلائل راضی و مطمئن کردم به کری‌زولوراس مشغول شدم و شور دانش‌اندوزی مرا چندان نیروئی بود که درسی را که روز در لوح ضمیرم نقش بسته بود شب همه شب در خواب می‌دیدم.» در

همان وقت که کری زولوراس در فلورانس مشغول بود ژان راونائی خادم و شاگرد پترارک کتب قدیم و اساسی لاتینی را تفسیر و تشریح می کرد، و ایتالیائیانی که باعث شهرت و امتیاز دوران خود و کشور خویشان شدند همه پرورده دوگانه مکتب فلورانس بودند و این شهر پرورشگاه دانش یونانی و لاتینی و پرورشگاهی بارور و پر ثمر شد. حضور امپراطور باعث شد که کری زولوراس را از مدرسه به دربار فراخوانند و از آن پس وی در پاویا و رم نیز با سعی و کوششی که در فلورانس بکار برده بود به تدریس پرداخت و تمجید و تحسین بسیار شنید. پانزده سال بقیه عمر او در ایتالیا و قسطنطنیه گذشت، زمانی در سفارت و زمانی در تدریس و تعلم. این استاد صرف و نحو در منصب شریف دانش آموزی به قومی بیگانه و آزاد کردن ایشان از بند جهل هرگز وظیفه مقدستری را که خدمت به وطن و سلطان خود بود از یاد نبرد. هنگامی که کری زولوراس به مأموریت از جانب امپراطور به شورای کنستانس رفت عمرش هم در آنجا به آخر رسید.

پس از کری زولوراس و مثالی که او به هموطنان خود داد کار احیاء ادب یونانی را سلسله ای از مهاجران انجام دادند که از مال دنیا محروم اما از موهبت دانش یا لااقل معرفت به زبان یونانی برخوردار بودند. اهل تسالونیک و قسطنطنیه از هول یاستم لشکر ترک به ایتالیا گریختند که سرزمین آزادی و شوق دانش آموزی و ثروت بود. شورای مذهبی انوار معارف مسیحیت یونانی والهامات ربانی فلسفه افلاطونی را به فلورانس شناساند و فراریان که پشتیبان اتحاد دو فرقه مذهبی بودند با ترک وطن به دو ثواب نائل آمدند یکی ثواب هواخواهی دین مسیح و دیگری جانبداری از مذهب کاتولیکی. مرد وطن پرستی که جذبات لطف و عنایت او را بر آن دارد که ترک یار و دیار کند با این همه ممکن است که دارای فضائل شخصی و اجتماعی باشد و هم به این سبب نام خود را توأم بالوم «برده» و مرتد نشنود و عنایت و احترام یاران تازه یافته او را دگرباره در نظر خویشان شریف نفس نماید. بساریون به تدبیر رأی با شورا موافقت نمود و پاداش او ارغوانی کسوت کاردینالی مذهب کاتولیکی رومی بود. وی در ایتالیا

منزل گزید و این کاردینال یونانی اسماً بطریق اعظم قسطنطنیه و رئیس و حامی ملت خود و هم به این دلائل محترم بود و لیاقت و استعداد او به ممارست در امور، علی‌الخصوص نمایندگی پاپ در بولونیا و ونیز و آلمان، پرورش یافت و برافراشتن او به تخت سلطنت پطرس مقدس اندیشه‌ای بود که لحظه‌ای در فضای تالارا مجمع سری کاردینالها طوف کرد ولیکن بر زبان نیامد. منزلت روحانی بساریون ارزش مقام ادبی و خدمات علمی او را برتر نمود و به جلال و ابهت آراست و کاخ او مدرسه شد و هر وقت که این کاردینال به واتیکان می‌رفت دانشمندانی از هر دو ملت ملتزم رکاب او بودند: کسانی که قاطبه مردم دانش ایشان را می‌ستودند و خود نیز بدان مباحثات می‌نمودند و منشآتشان سودمند و مقبول همه کس بود اما اکنون پوشیده از گرد و خاک است. مرا سعی بر آن نیست که احیاء کنندگان ادب یونانی در قرن پانزدهم همه را بشمارم و شاید همین بس باشد که با شکر و سپاس نام تثودور گازا^۲ و ژرژ طرابوزانی و ژان آرژو روپولوس^۳ و دیمیتریوس کل کندیلیس^۴ را ذکر کنم که زبان مادری خویشان را در مدارس رم و فلورانس تدریس می‌کردند. جدوجهد اینان را ارزش کمتر از کوشش بساریون نبود که منصب کاردینالیش را محترم می‌داشتند و بر طالع نیکش در نهان حسد می‌بردند. زندگی این معلمان تاریخ و ادبیات و صرف و نحو در گمنامی و تنگدستی می‌گذشت زیرا که مشاغل پر منفعت کلیسایی را نپذیرفته بودند و لباس و راه و روش ایشان از آمیزش با خلق روزگار برکنارشان می‌داشت، و چون ارزش علم ایشان را بس می‌نمود لابد به پاداشی که از آن حاصل می‌آمد راضی بودند. ولیکن ژانوس لاسکاریس را حقاً باید از این کیفیات مستثنی نمود زیرا که حسن ادب و کمال سخنوری و نسب خسروانه وی را مقبول سلاطین فرانسه نمود، و او را در رم و

۱ - کاردینالها دوبار بر در اطاقی کوفتند که بساریون در آن به مطالعه مشغول بود ولیکن خادم یا دیراونیکلاس نخواست که اسقف اعظم را خاطر نامجموع شود و از گشودن درامتناع ورزید. بساریون گفت «ای نیکلاس احترامی که به من نمودی ترا از کلاه کاردینالی و مرا از تاج پایی محروم کرد».

Theodore Gaza - ۲ Argyropulus - ۳ Chalcondyles - ۴

فلورانس نوبتی به تدریس گماشتند و نوبت دیگر به کار مذاکره و مشاوره در امور. وظیفه و سائقه جلب منفعت معلمان یونانی را بر آن می‌داشت که زبان لاتینی را مطالعه کنند و فراگیرند و موفقترین ایشان کسانی بودند که توانستند این زبان را به روانی و به سبکی جمیل تکلم و تحریر کنند. ولیکن خودینی خصیصه‌ای ملی بود که در جان یونانیان رخنه کرده بود و استادان مذکور هرگز آن را ترك نکردند و پیوسته ثناخوان نویسندگان یونانی بودند که ایشان را تمجید و تقدیر می‌نمودند زیرا که برای شهرت نام و نانی که به کنی می‌آوردند مدیون ایشان بودند، و بعضی اوقات به طنز یا انتقاد خلاف قاعده شعر ویرژیل و قدرت سخنوری تولی را تحقیر می‌نمودند، اما جان این استادان شعر و خطابت بازبان زنده لاتینی و روش بکارگرفتن آن آشنا و علو منزلت ایشان هم به این سبب بود، و نخستین شاگردانشان از بازشناختن این حقیقت عاجز بودند که دردانش و حتی بکارگرفتن آن تنزل بسیار کرده و از نیاکان خود عقب مانده‌اند، و نسلی که در دوران بعد پدید آمد به یاری منطق و رأی درست تلفظی مغلوط را که نخستین شاگردان تولی و ویرژیل در زبان وارد کرده بودند در مدارس از میان بر انداختند. این یونانیان از نیروئی که در تلفظ مقاطع کلام یونانی هست بی‌خبر بودند و علائم صوتهای غنائی - که از دهان مردی اتیکی و درگوش هموطن او باید نوائی بوده باشد چون سر نهفته در جان نغمه موزون - در چشم ایشان چیزی جز علائم گنگ‌خالی از معنی نمی‌نمود چنان که در چشم ما نیز چیزی جز علائمی نیست و در نثر زائد و در شعر زحمت افزاست. فن صرف و نحو را به راستی خوب می‌دانستند و قطعاتی مانده از آثار آپولونیوس و هرودیان را با دروس خود می‌آمیختند و رسالات ایشان در باب اصول جمله‌بندی و ترتیب کلماتی که اجزاء جمله‌اند و علم کلمات و اصل آنها با آن که عاری از روح فلسفی و منطقی است هنوز آموزندگان زبان یونانی را بکار می‌آید. هنگامی که کتابخانه‌های «بیزانسی» را در هم فرو ریختند هرگز زنده‌ای از امواج حادثه دست در پاره‌ای از گنجینه دانش و نسخه‌ای از مؤلفات نویسنده‌ای زد و اگر سعی و کوشش فراریان نبود شاید چنین نفائسی بکلی از میان می‌رفت

پس از نجات این نسخ کاتبان بسیار کوش که بعضی خوشنویس نیز بودند نسخه‌های فراوان از کتب اصیل تهیه و متن آنها را تصحیح و یا خود تفسیر کردند یا تفاسیر عالمان قدیم را برای تشریح متون بر آنها افزودند و به این طریق مفهوم کتب اساسی یونانی را برای مردم لاتینی زبان ترجمه کردند اما به روح کلام دست نیافتند. زیباییهای سبک در ترجمه از میان می‌رود چون بخار که در هوا ناپدید می‌شود، ولیکن تئودورگازا مصنفاتی از ارسطو و تئوфраستوس^۱ را برای ترجمه برگزید جز آنچه شامل افکار مجرد فلسفی ایشان بود و ترجمه کتب این دو فیلسوف در باب حیوانات و نباتات مفتاح گنجینه پر ذخائر علم تجربی به مفهوم واقعی آن گردید.

با این همه علوم ماوراء الطبیعه را که چون سایه‌ای گریز پای است با کنجکاوی و شور و شوق بیشتر تعقیب می‌کردند. مردی یونانی^۲ و بسیار محترم که در خانه کارمو از خاندان مدیچی تدریس میکرد فلسفه افلاطونی را پس از آن که دیر زمانی از یادها رفته بود در ایتالیا احیاء کرد، و در همان وقتی که شورای عمومی فلورانس به مناقشه در مباحث لاهوتی مشغول بود از مطالعه نوشته‌های فلسفی او که نمونه لطف و حسن ذوق است باید نتایج سودمند حاصل آمده باشد. سبک افلاطون معیار زبان بی‌غل و غش‌اتیکی است و او فکر بلند خود را گاه با محاوره عادی سازگار می‌کند، و گاه به الوان درخشنده و پرغنای شعر و فصاحت می‌آراید. کتب فلسفی وی که به صورت سؤال و جواب نوشته شده تصویری است برانگیزاننده عواطف از زندگی و مرگ حکیمی داننده، و هرگاه که وی از فراز آسمانها به زیر می‌آید (یا به عبارت دیگر از فلسفه مجرد سخن نمی‌گوید) طریقت اخلاقی او دوستداری حقیقت و حب وطن و ابناء بشر را در ضمیر مردمان جایگزین می‌کند. تعالیم سقراط و مثال زندگی وی پندی است که انسان را شک آوردن آمیخته به فروتنی و تفحص توأم با آزاد فکری می‌آموزد، و اگر پیروان بی بصیرت افلاطون

۱ - نام فیلسوف یونانی که پیرو مکتب فلسفی ارسطو را خود عالم علوم طبیعی بود و در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیست.

۲ - ژمیستوس پلئو «Gemistus Pletho» استاد بساریون و دیگر پیروان مکتب افلاطونی آن زمان و نویسنده کتب مفصل متنوع. وی در پیری به ایتالیا رفت و بزودی بوطن خود بازگشت تا آخرین ایام عمر را در پلوپونسوس بسر برد.

قوه بینش و نیز خطاهای استاد ربانی خویشتن را چون پرستندگان ستایش می کردند شور اخلاصمندی ایشان شاید جمود فکری و عقاید نامتکی به دلیل وبرهان پیروان مکتب مشائی را تعدیل می کرد. فلسفه افلاطون و ارسطو در کفه ترازوی سنجش همقدر و با این همه چندان ضد و نقیض است که برقراری توازن مستلزم بحث وجدل بی نهایت است. ولیکن بارقه آزادی از برخورد اندیشه های متضادی پدید می آید که در قید بردگی فکری اند. در میان یونانیان آن عصر اختلاف بود و گروهی پیرو مکتب ارسطویی و گروهی دیگر پیرو مکتب افلاطونی بودند و تحت لوای دو رهبر خود با هم جدال می کردند با خشم بسیار و مهارت اندک، و چون از قسطنطنیه به رم گریختند رم عرصه کارزار گردید و مناظره فلسفی بزودی به پستی گرائید و مبدل به نزاع خصمانه شخصی میان معلمان علوم ادبی و تاریخی گردید، و بساریون با آن که خود مدافع افلاطون بود برای نگاهداشت شرف ملی از حکمی معتبر خواست که رأی دهد و وساطت کند. دانشمندان باکیاست در باغ خاندان مدیچی انجمن کردند و از شنیدن اصول فلسفی افلاطون برخوردار شدند ولیکن جمع ایشان بزودی به تفرقه انجامید، و کتب افلاطون اتیکی را در حجره های در بسته می خواندند و ارسطوی استاجیرائی^۱ با قدرت بیشتر همچنان فرمان می راند و در مراکز دینی و فلسفی به منزله هاتف غیبی بود.

پاپ نیکلاس پنجم

من فضائل ادبی یونانیان را چنان که شاید وصف کرده ام اما باید اعتراف کنم که لاتینیان مؤید دانش یونانی شدند و لهیب شوق ایشان افزونتر گردید. ایتالیا مجتمعی بود از دولتهای مستقل بسیار و در آن ایام آرزوی ملوک ایتالیائی و دول جمهوری حکومت آن کشور رقابت باهم بود در کار تشویق ادب و پاداش اهل ادب. شهرت پاپ نیکلاس پنجم در خور استحقاق او نبوده است. نیکلاس مردی بی اصل و نسب بود اما به یاری دانش و فضیلت خویشتن را به مقام اعلی برافراشت، و شخصیتی چندان نیرومند داشت که هنگام تصدی سمت پاپی علونفس

۱ - استاجیرا نام شهری بوده است در مقدونیه قدیم که ارسطو در آنجا به دنیا آمد.

وی بر تمایل او به حفظ منافع سمتش اتانق آمد و نیکلاس به تیز کردن تیغ مخالف پرداخت و دستگاه مذهب کاتولیکی رومی بزودی هدف نوک شمشیر خصومت او شد. وی دوست بارزترین دانشمندان آن عصر بوده بود و پس از پاپ شدن حامی ایشان گردید، ولیکن رفتار او با عالمان چندان به فروتنی آمیخته بود که تفاوت دوستی و حمایت، را نه او خود ادراک میکرد و نه ایشان در می یافتند؛ و اگر او کسی را سخاونمندان به اصرار تحفه ای می داد آن تحفه نه معیار اهلیت گیرنده بلکه گواه کرم نفس دهنده بود، و اگر آن کس لایق پذیرش انعام بود و خویشتن را به فروتنی از قبول نشان سخای وی معذور می داشت پاپ با وقوف به ارجمندی خود با او می گفت «تحفه را بپذیر که همیشه نیکلاسی در میان شما نخواهد بود». سلطه دستگاه مقدس مذهبی در سراسر جهان مسیحیت نفوذ کرد و پاپ این قدرت را به کار گرفت اما نه در جستجوی مناصب روحانی سودآور تا در میان کلیسائیان توزیع کند بلکه در جستجوی کتاب، و از ویرانه کتابخانه های بیزانسی و از بی دانشترین صومعه های بریتانیا و آلمان نسخ خطی گرد آلوده از مصنفات دانشمندان اعصار عتیق را جمع آورد و اگر انتقال نسخه اصلی ازجائی ناممکن بود از آن نسخه رونوشتی به دقت و امانت تهیه می کردند و به نزد او می فرستادند. برگنجینه واتیکان، این مخزن قدیم احکام و فرامین پاپ ها و احادیث و افسانه ها و کتب مجعول و نوشته های خرافاتیان هر روزی اثاثه گرانبهاتری افزوده می شد و جدوجهد نیکلاس تا بدان حد بود که در هشت ساله دوران فرمانروائی او کتابخانه ای شامل پنج هزار مجلد فراهم آمد. جهان لاتینی مذهب لاتینی زبان مدیون گشاده دستی نیکلاس است زیرا که ترجمه گزنفون و دیودوروس و پولی بیوس^۱ و توسیدید و هرودوت و آپیان^۲، و نیز ترجمه جغرافیای استرابو و ایللیاد همر و ارزنده ترین مصنفات افلاطون و ارسطو و بطلموس و تئوفراستوس و نخستین و بارزترین عالمان مسیحی مذهب یونانی همه از جود و کرم اوست. بازرگانی از مردم فلورانس که بی سپاهی و عنوانی بر این جمهوری فرمان می راند پیش از نیکلاس به احیاء دانش

پرداخت یا پیرو مثال او گردید. اسم این مرد کازومدیچی و او پدر سلسله‌ای از فرمانروایان بود که نام و دوران ایشان تقریباً مترادف با «رنسانس» یا احیاء دانش در اروپاست. جزای حسن عمل کازمو شرف عنوان و شهرت نام و ثروت او همه وقف منافع عام بود. کازمو در یک زمان بالندن و قاهره رابطه برقرار کرد و غالباً ادویه هندوستان و کتب یونانی را نیز در همان کشتی که حامل کالای تجارتی بود به فلورانس وارد می‌کردند. نوه او لورنزو نابغه‌ای آموزش و پرورش یافته بود و هم به این سبب نه فقط حامی اهل ادب بلکه در مسابقه ادبی خود هم داور و هم جوینده نشان لیاقت بود. در کاخ لورنزو پریشان‌حالان را مستحق یاری و باهتران را در خور پاداش می‌دانستند. لورنزو ساعات فراغت را با خشنودی بسیار در جمع فیلسوفان افلاطونی می‌گذراند و پیروی از مثال دیمتریوس کلسوندی لز و آنژلوپولی‌تیان^۱ را تشویق می‌نمود. رسولی که وی به مشرق فرستاد ژانوس لاسکاریس و او کوشنده مردی فعال بود که با گنجینه‌ای شامل دویست نسخه خطی که هشتاد نسخه از آنها هنوز در کتابخانه‌های اروپا ناشناخته بود از سفر مشرق بازگشت. روح دانش طلبی دیگر بلاد ایتالیا را نیز برانگیخت و پیشرفت ملت پاداش کرم فرمانروایان بلاد مستقل حکومت ایتالیائی گردید. لاتینیان مالک بلا منازع آثار ادبی خود بودند، و این مریدان یونان بزودی توانستند که درس در جان نشسته را به زبان منتقل کنند و بر کیفیت آن بیفزایند. پس از اندک زمانی که معلمان بیگانه یکی پس از دیگری برای تدریس زبان و ادب یونانی به ایتالیا آمدند جریان هجرت دانشمندان کاهش پذیرفت اما زبان امپراطوری بیزانس در آن سوی جبال آلپ نیز رایج گردید و بومیان فرانسه و انگلستان^۲ و آلمان پاره‌ای از آتش مقدس را که در مدارس فلورانس و رم بر افروخته بودند به

۱ - Angelo Politian - ۲ - آموزش زبان یونانی را سه انگلیسی که مشهورترین ایشان لاتیمر (Latimer) بود در آخرین سالهای قرن پانزدهم در دانشگاه اکسفورد رایج کردند و این سه مرد همه در فلورانس و نزد دیمتریوس کلسوندی لز درس آموخته بودند. ارازم (Erasmus) هلندی نویسنده و عالم لاهوتی یونانی را در اکسفورد آموخت و در کمبریج تدریس کرد.

کشور خود بردند و دانش یونان باستان را به هموطنان خویشتن آموختند. محصول اندیشه مانند محصول خاک از مواهب طبیعت است که بر اثر کار و کوشش انسان بهتر و افزونتر می شود و مؤلفان یونانی که یادشان در کرانه های ایللی سوس^۱ از خاطره ها رفته بود در سواحل الب^۲ و تمز نامدار شده اند ، و اگر بساریون و گازا از برتری فضل اقوام «کم فرهنگ» اروپائی و دقت و صحت کار بودی اوس^۳ و ذوق ارازم و پرنویسی استی فنز^۴ و وفوردانش اسکالی جر^۵ و ینش و حسن تمیز رایسکه^۶ یا بنتلی^۷ آگاهی می یافتند شاید بر ایشان رشک می بردند. برای لاتینیان اختراع دبستگاه چاپ مزیتی عرضی و اتفاقی بود ولیکن آلدوس^۸ و جانشینان بی شمار او از فن چاپ برای افزایش نسخ آثار نویسندگان باستانی و مغلد کردن آنها فایده برگرفته اند چندان که یک نسخه خطی وارد شده از یونان را در ده هزار نسخه احیاء می کنند و هر یک از این ده هزار مجلد زیباتر و آراسته تر از نسخه اصلی است ، و اگر هم و افلاطون زنده می شدند خود آثار خویشتن را در قالب جدید آن به خشنودی بیشتر می خواندند و مفسران یونانی که بر کتب نویسندگان باستانی حاشیه می نوشتند باید جایزه کوشش و کار «تصحیح» را به محققان اروپای غربی تسلیم کنند.

استفاده و سوء استفاده از دانش قدیم

پیش از احیاء آثار ادبی یونان، باستان اقوام کم فرهنگ اروپائی مستغرق در ظلمت جهل و بی خبری بودند و زبان عوام ایشان نشان از خشونت و نقص صفات مطلوب در روش زندگی و آداب سلوک داشت. کسانی از این اقوام که زبانهای مذهب تر رومی و یونانی را می آموختند به جهانی نورا می یافتند روشن از پرتو دانش ، و با ملل با فرهنگ مستقل فکر باستانی محشور می گشتند و با آشنا سخن

۱ - رود Iliissus ۲ - رود Elbe ۳ - Budaeus ۴ - Stephens ۵ - Scaliger ۶ - Reiske ۷ - Bentley رجوع شود به دائرة المعارف بریتانیا و شرح مبسوطی که در باره این دانشمندان نوشته شده است. ۸ - مطبعه آلدوس مانوتیوس رومی در سال ۱۴۹۴ میلادی در ونیز تأسیس شد. آلدوس بیش از شصت اثر مهم ادب یونانی را شاید نخستین بار در این مؤسسه به طبع رساند.

آشنا می‌گفتند یعنی با مردانی که هرگز نمرده‌اند و با زبان بلندپایه منطق و فصاحت تکلم کرده‌اند. چنین آمیزشی ذوق اروپائیان جدید را از نقائص پیراست و قدرت اندیشه و ابداع ایشان را افزونتر کرد. با این همه شاید به نخستین نگاه در نظر مرد جوینده چنین بنماید که مطالعه آثار نویسندگان باستانی در عوض آن که مرغ فکرت را نیروی برتر پریدن دهد چون زنجیری پای اندیشه را از رفتار باز داشته بوده است. میل به تقلید هر چند نتیجه‌اش ستوده باشد معذک نشان از عبودیت دارد و نخستین پیروان یونانیان و رومیان قدیم در اروپای «جدید» در عصر خود و کشور خویشان چون گروهی از بیگانگان بودند. کارشاق و دقت و کوشش مردانی که کتب باستانی ایامی بسیار بعید را مطالعه می‌کردند شاید وضع جامعه آن روز را بهتر کرد یا نیکوتر آراست، ولیکن منتقدان و عالمان علم ماوراء الطبیعه بندگان ارسطو بودند، و شاعران و مورخان و خطیبان به تکرار افکار و کلمات عصر اگوستوسی^۱ مباحی بودند و در آثار صنع طبیعت با چشمان پلینی^۲ و تئوفراستوس^۳ نظر می‌کردند و بعضی از دوستان کیش بت پرستی در نهان اعتراف می‌نمودند که بر خدایان هم‌و افلاطون نیایش می‌برند. ایتالیائیان از قدرت و کثرت عدد مددکاران باستانی خود در رنج بودند. در صد سالی که بر مرگ پترارک و بوکاچو گذشت گروهی کثیر از نویسندگان لاتینی به تقلید از گذشتگان پرداختند و کتب ایشان چنان که شاید در طبقات قفسه‌های کتاب ما آرمیده‌اند. ولیکن در میان آثار این دوران

۱ - عصر ادبی دوران سلطنت اکوستوس قیصر را گویند که نوشته زیبا را توام باصحت کلام می‌خواستند و چنین آثاری را عزیز می‌داشتند. ۲ - Pliny نویسنده و عالم علوم حیوانی و نباتی که در قرن اول میلادی می‌زیست.

۳ - Theophrastus فیلسوف و عالم علوم حیوانی و نباتی که در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیست.

۴ - من سه نمونه عجیب از این شوق دینی را برمی‌گزینم:

(۱) در شورای مذهبی فلورانس، ژمیستوس پلینو در محاوره دوستانه با ژرژ طرابوزانی گفت که ابناء بشر در اندک زمانی انجیل و قرآن را انکار و دینی اختیار خواهند کرد مانند دین بت پرستان قدیم. (۲) پاپ پولس دوم مهمترین اعضاء آکادمی رم را به اتهام بی‌تقوایی و ارتداد و بت پرستی آزارها کرد. (۳) در قرن بعد بعضی از محققان و شاعران فرانسوی برای بزرگداشت ژودل (Jodelle) که تراژدی کللوپاتر او توفیق بسیار یافته بود مراسم جشن با کوس را برپا کردند، و بعضی گفته‌اند که خون‌بزی را نیز به رسم قربانی ریختند. اما متعصب‌گران جان، آثار تفرج بازیگرانه اهل دانش را در جولانگاه خیال، نشان بی‌دینی و ناپرهیزکاری می‌داند.

دانش اندوزی ، یافتن کتابی که حاکی از کشفی علمی باشد یا اثری ابداعی یا نوشته‌ای فصیح و شیرین بیان به زبان مردم کشوری از کشورهای لاتینی فرهنگ اروپا آسان نیست . اما چون کشتزار زبان از شبنم آسمانی دانش باستانی سیراب شد خاکش بارور و جان پرور گردید ، و زبانهای جدید از غل و غش پاک و آراسته و مهذب شد ، و کتب اساسی قدیم یعنی آثار آتنیان و رومیان عهد باستانی الهام بخش اروپائیان «جدید» گردید و ذوق ایشان را از آلودگیها زدود و برآنان داشت تا از تقلید گذشتگان حاصل فراوان ببار آورند ، و در ایتالیا و پس از آن در انگلستان و فرانسه نیز ، چون دوران مسرت بخش فرمانروائی شعر و داستان به پایان رسید انوار معرفت جدید جایگزین آن گردید و عصر علوم نظری و تجربی فرارسید . اثر نبوغ ممکن است که پیش از موسم رشد کامل ظاهر گردد ولیکن در تعلیم و تربیت قومی یا فردی باید نیروی حافظه را اول به ممارست پیورند تا قوت عقل و تخیل افزونتر گردد و عرصه‌ای وسیعتر را شامل شود ، و هیچ هنرمندی هرگز نمی‌تواند بپیشینیان برابری نماید یا از ایشان برگذرد مگر آن که اول در هنر گذشتگان متبحر شود و پیاموزد که چگونه باید از مثال ایشان تقلید کردن .

اتحاد دو فرقه عیسوی که حاصل کار شورای فلورانس بود بزودی منجر به انشقاق در مذهب عیسوی یونانی گردید (۱۴۴۰-۱۴۴۸) . عملیات جنگی لادیس لاس Ladislaus پادشاه لهستان و هنگری و قیام ژان هونیادس Huniades سالار سپاه هنگری و اسکندریک، فرمانروای آلبانی کار ترکان را به تعویق افکند ولیکن نتیجه غائی را مانع نیامد و حاصل این وقایع به پایان رسیدن سلطنت کنستانتین پلویلوگوس آخرین امپراطور رومی در قسطنطنیه بود (۱۴۵۳-۱۴۵۸) . این وقایع را گیبون در فصل ۶۷^۱ وصف کرده است .

فصل شصت و هشتم

سجایای سلطان محمد ثانی و سلطنت او. محاصره شهر قسطنطنیه و تصرف آن به دست سلطان محمد. ورود او به قسطنطنیه. دهشت و اندوه اروپائیان.

محاصره قسطنطنیه توجه ما را به شخص محمدثانی معطوف میدارد که ویرانگری بی مانند بود. محمدثانی فرزند مراد دوم است، و مادرش را شاهزاده خانم عیسوی مذهب خوانده و به این عناوینش آراسته اند ولیکن به احتمال بیشتر این زن از زمره سراری بیشمار بود که از هر اقلیمی بکاخ پادشاهی می آوردند و حرمسرای سلطان از ایشان معمور بود. عاطفه مسلمانی را از کودکی در وجود محمد پرورده بودند و او مؤمنی اخلاصمند بود و هربار که با کافری همنشین میشد دست و روی را مطابق آداب شرعی تطهیر میکرد. ولیکن چنین مینماید که ملکوت این جهانی و گذشت عمر از شدت تعصب و کوته فکری او کامت و این نابغه مردی که جوینده قدرت بی حد و حصر بود در خور خود ندانست که بوجود قدرتی برتر اعتراف کند و در اوقاتی که عنان نفس طامح را رها میکرد میگویند که زبان به جسارت میگوید و پیمبر مکی را دشنام میگفت. با این همه سلطان محمد چنان که شاید در احترام به اصول دین اسلام و قواعد انضباط که در قرآن کریم آمده است پایداری میکرد، و وقاحتی را که سلطان در خلوت مینمود بی شک از گوش عوام مردم پنهان میداشتند،

و قول بیگانگان و پیروان دیگر ادیان را باید بشک شنید زیرا که ایشان مایلند که چنین باور کنند که مرد سخت‌دلی که به هیچ روی دین راستین را نیز پذیرنده نیست ناچار در مقابله با عقیده باطل و سخافت عقل باید به حربۀ کبر و تحقیر مسلح شود. تحت تعلیم ماهرترین استادان زمان محمد از طفولیت بسرعت در طریق دانش - اندوزی پیشرفت کرد و گذشته از زبان، خود گفته‌اند که وی پنج زبان دیگر را می‌فهمید یا به آنها تکلم میکرد که عبارت بود از عربی و فارسی و کلدانی یا عبری و لاتینی و یونانی. زبان فارسی باید او را لذت بخش بوده باشد و عربی مایه معرفت و جوانان شرقی را با اینگونه مطالعات آشنائی هست، و چون ترکان با یونانیان آمیزش کردند جهانگشای فاتح که فرمانروائی از مطامح او بود باید مایل به تکلم با این مردم بوده باشد، و مدایح او به شعر یا نثر لاتینی نیز بی‌شک بگوش وی راه می‌یافته است، ولیکن چه فضیلتی در زبان نامأنوس بردگان عبری بود که آن را به نزد ملکداران یا دانشمندان پسندیده نماید؟ محمدثانی با تاریخ و جغرافیای عالم آشنا بود و همه را در خاطر محفوظ داشت، و زندگی قهرمانان مشرق و شاید مغرب نیز او را به تقلید از ایشان برمی‌انگیخت. مهارت وی را در فن تأثیر کواکب در احوال مردمان باید به علت نادانی خلق معذور و نیز به یادداشت که این فن مستلزم آشنائی با اصول بدائی علم ریاضی است، و میل او به انواع هنری که با دین و مذهب ناسازگار است از فراخواندن نقاشان ایتالیائی^۱ به نزد خود و ایشان را سخاوتمندانه پاداش دادن آشکار میشود. ولیکن دین و دانش رادر طبع وحشی‌صفت او اثری نبود، و من بشرح داستانهای نمی‌پردازم که خود آنها را به یقین باور ندارم: داستانهای چون داستان چهارده غلامی که بفرمان محمد شکمشان را دریدند تا خربزه دزدیده شده ای رادر آنها بیابند، و جاریه‌ای خوبروی که سرش را از تن جدا کردند تا بینی‌چریها به یقین بدانند که خداوندگار ایشان

۱ - محمدثانی ژنتیل‌بلینی (Gentile Bellini) را از ونیز فراخواند و پس از آمدن نقاش وی را طوق و زنجیر و بدره‌ای حاوی سیصد دوکات داد. در حدیث آمده است که سلطان محمد برده‌ای را سربرید تا نقاش حرکات عضلانی مذبح را ببیند و به دیدن درس بیاموزد اما من نیز چون ولتر بر این قصه احقانه می‌خندم. (کیبون)

دلداده عشق خوبرویان نیست^۱. سکوت مورخان ترك درباب شراب خوردن سلطان محمد گواه اعتدال اوست در می نوشیدن زیرا که ایشان فقط سه تن از آل عثمان را بگناه می زدگی^۲ متهم میکنند. ولیکن انکار نتوان کرد که محمد فاتح تندخشم بود و در کین توزی بی رحم وی گذشت بود، و در کاخ و در عرصه کارزار به اندکترین غضبی سیلی از خون جاری میکرد، و در میان اسیران غالباً شریفترین جوانان را به لوث شهوت ناپاک خود ننگین مینمود. در جنگ آلبانی محمد درس پدر و مثال او را آموخت و بزودی از وی برگذشت، و تصرف دو امپراطوری و دوازده مملکت و دو است بلده را به قدرت شمشیر شکست ناپذیر او نسبت داده اند ولیکن این محاسبه ایست عبث و تملق آمیز. شک نیست که وی مردی جنگاور و شاید سرداری لایق بود، ولیکن اگر وسائل و موانع و فتوحات محمد ثانی را با نتیجه اعمال اسکندر و تیمور بسنجیم وی باید از شرمندگی سرخ روی شود زیرا که با ایشان برابری نمودن نتواند. شمار لشکریان عثمانی تحت فرماندهی وی همیشه از سربازان دشمنان افزونتر، اما نهر فرات و دریای آدریاتیک سد راه ایشان بود و هونیادس و سکندریک^۳ و شمسواران رودسی و شهریاران ایران زمین پیشرفت قوای جنگی شاه ترکان را متوقف میکردند.

هنگام سلطنت مراد محمد دوبار طعم پادشاهی را چشید و دوبار از تخت به زیر آمد زیرا که به علت خردسالی قادر نبود که با احیاء سلطانی پدر خود مخالفت کند اما وی هرگز بروزیرانی نبخشود که این اقدام مفید بنابر توصیه ایشان صورت پذیرفته بود. محمد دختر یکی از امیران ترکمن را به زنی گرفت و پس از دوماهه جشن زفاف با زن نوعروس خود از آدریانوپل بیرون شد تا در ناحیه ماگنزیادر تسالی مقیم شود و هم در آنجا حکومت کند. هنوز شش هفته از اقامت محمد در ماگنزیادر

۱ - نویسندگان بعد از کیون نیز در صحت داستان شک کرده و کیون را تأیید کرده اند. بیوری خاطر ما را به وجود چنین داستانی در نوشته های سنکا معطوف میدارد.

۲ - این سه شهریار مخمور عبارتند از سلیمان اول و سلیم دوم و مراد چهارم. در میان سلاطین صفوی پادشاهانی که در شرب خمر عنان اعتدال را از دست میدادند بیشتر بودند، و جهانگردان انگلیسی در قرن گذشته خود میخوارگیهای ایشان را معاینه دیده و با ایشان همپاله شده اند. ۳ - پادشاه آلبانی.

نگذشته بود که ناگهان از شورای سلطنتی پیامی دریافت مبنی بر لزوم بازگشت او به پایتخت و این پیام خبر از مرگ مراد و روح عصیان سی داد که در ینی چریها پدید آمده بود. سرعت رجعت و قدرت عمل محمد ینی چریها را مطیع و فرمانبردار کرد و او با دسته‌ای برگزیده از سربازان از هلسپونت گذشت و در مسافت یک‌سایل از ادریانوپل وزیران و امیران و امامان جماعت و قاضیان شرع و جنگاوران و مردم همه در پیش سلطان جدید به روی در افتادند و گاه به ریا گریستند و گاه به تزویر شادی نمودند، و محمد بیست و یک ساله بر تخت سلطنت نشست و موجبات فتنه و عصیان را به کشتن برادران شیرخوار خود از میان برداشت. سفیران اروپا و آسیا بزودی آمدند تا او را به مناسبت ارتقاء به مقام سلطنت تهنیت گویند و خواستار دوستی او شوند و محمد با همه به زبان اعتدال و صلح خواهی سخن گفت، و هنگامی که بر معاهده مودت مهر تأیید می‌نهاد به سوگند مؤکد و وعده‌هایی که سود امپراطور بیزانس در آنها بود اعتماد وی را دوباره حاصل آورد، و یکی از املاک حاصلخیز و پردرآمد کرانه استریمون^۱ را برای پرداخت وظیفه به یکی از شاهزادگان عثمانی اختصاص داد که به تقاضای او در دربار بیزانس نگاهش داشته بودند. با این همه همسایگان محمد حق داشتند که از شدت عمل این پادشاه جوان در اصلاح وضع دولترای پدرش بر خود بلرزند. وی مخارج اسباب رفاه و تن آسانی کاخ پدر را مصروف مقاصد جاه طلبانه خود کرد، و هفت هزار بازدار را که از ملازمان پادشاه سابق و گروهی بی‌فایده بودند از خدمت مرخص کرد یا به کار سربازی سپاه گماشت. در نخستین تابستان سلطنت خود محمد با سپاهی از متصرفات آسیائی دیدن کرد، و پس از شکست دادن امیر آق کرمان و سرافکنده کردنش تسلیم وی را پذیرفت تا اندکترین هائلی او را از مسیر خود منحرف نکند و از نیل به مقصد بزرگی که داشت مانع نیاید.

محمد در آسوماتون در بسفر قلعه‌ای ساخت و مہیای محاصره قسطنطنیه گردید و توبی در آنجا برپای داشتند با نیروئی بسی عظیم. پلیولوگوس امپراطور

در خلال این اوضاع میکوشید تا از سلاطین اروپای غربی مدد گیرد ولیکن در این کار توفیقی نیافت.

محاصره قسطنطنیه

دو ضلع مثلثی که قسطنطنیه از آن شکل پذیرفته کرانه دریاست و به یاری طبیعت و نیروی ابداع انسانی دشمن را به آنها دسترسی نیست؛ پروپونتس عمل طبیعت و بندرگاه آن اثر مهارت و قدرت خلاقه انسان است. قاعده مثلث در میان دو کرانه دریائی با خشکی مجاور پیوسته است و دو دیوار موازی و خندقی ژرف به عمق یکصد پا آن را از خطر محفوظ میدارد. فرانزاکه خود این استحکامات را بچشم دیده است میگوید که طول آنها به شش میل میرسید و هدف عمده حمله عثمانیان همین استحکامات بود، و امپراطور پس از آن که کار دفاع و رهبری سپاه را در خطرناکترین مواضع به سرداران سپرد خود به دفاع از دیوار برونی پرداخت. در نخستین روزهای محاصره سربازان یونانی به درون خندق فرود آمدند یا ناگهان بمیدان کارزار هجوم بردند و بزودی برایشان معلوم شد که به نسبت شمار نفرات یک سرباز مسیحی را ارزش بیش از بیست سرباز ترک است، و پس از تهوری که یونانیان نمودند خود اصلح آن دانستند که به حفظ استحکامات بیرونی قلعه به وسیله حربه های پرتابی قناعت کنند و نباید که ایشان را به سبب احتیاط متهم به جبن کرد زیرا با آن که ملت به حقیقت دنی و ترسنده دل بود ولیکن آخرین امپراطور کنستانتین نام سزاوار عنوان قهرمانی است، و آن دسته از سربازان شریفی که به دلخواه خود بخدمت وی پیوستند از مثال رومیان فضیلت مردانگی آموخته بودند، و لشکریان ممالک اروپای غربی که به یاری آمدند حامی مسلک شهسواری و مدافع شرف این عنوان بودند، و تیر و سنائی که پیایی پرتاب میکردند توأم با دود و غریو انفجار توپ و تفنگ ایشان بود. از تفنگهای کوچکتر در یک دم پنج یا حتی ده گلوله سربی به اندازه گردویی به سوی دشمن رها میکردند و بر حسب فشردگی صفوف و نیروی انفجار باروتی که بکار میرفت چندین درع فولادین و بدن سربازان نیز با اصابت یک گلوله سوراخ میشد. ولیکن گذر گاههایی که دست یافتن بمحاصره

کنندگان ترك را امکان پذیر میساخت بزودی در قعر خندقها فرو نشست یا از گل و کلوخ ویرانه ها پوشیده شد. با گذشت هر روزی بردانش جنگی مسیحیان می افزود اما ذخیره باروت وافی نبود و در عملیات جنگی روزانه تلف میشد و اسلحه و ابزار جنگی ایشان نیز از حیث اندازه و مقدار نیرومند نبود و اگر چند توپی سنگین وزن داشتند آنها را بر روی دیوارها نصب نکردند از ترس آن که بنای کهن بر اثر انفجار گلوله توپ متزلزل شود و سرنگون گردد. سرنیروی تخریبی باروت^۱ بر مسلمانان نیز آشکار شده بود و ایشان با قوتی افزونتر که از شورایمان و یاری ثروت و قدرت استبداد حاصل می آید آن را بکار گرفتند. راجع به توپ عظیم محمدثانی درجائی^۲ دیگر سخن رفته است زیرا که در تاریخ آن ایام چیزی مشهود و بسیار مهم بود، و در دو سوی توپ دو مرد ایستاده بودند در درشتی جثه تقریباً به همان عظمت. صفوف دراز توپخانه ترکان و لوله های توپها رو در روی دیوار قسطنطنیه قرار یافته بود و خمپاره چهارده توپ سنگین وزن نیرومند در یک دم رعد آسا بر مواضعی فرود آمد که دست یافتن به آنها آسانتر بود، و میگویند اما بوضعی مبهم که بر روی یکی از این مواضع یکصد و سی توپ قرار داده بودند یا یکصد و سی گلوله از آن موضع پرتاب میشد. یا این همه قدرت و کوشش سلطان حکایت از نارسائی علم جدید میکرد و زیر نظر خداوند گاری که دقیقه می شمرد نمیتوانستند توپ بزرگ را بیش از هفت بار در روز پر کنند و بکار گیرند، و فلز چون گرم شد دستگاه همه منفجر گردید و چندین کارگر کشته شدند، و همگان مهارت مردی آشنا به فن را تحسین نمودند که این اندیشه در خاطرش راه یافت که برای ممانعت از خطر حادثه پس از هر انفجاری روغن در دهانه توپ فروریزد.

چند گلوله ای که بسوی هدفهائی نامعین رها کردند غریب بسیار و اثر اندک نمود، و به پیشنهاد مردی مسیحی بود که مهندسین را آموختند که چگونه لوله توپها را به دو سوی مقابل پیشرفته ترین زاویه استحکامات بگردانند و آنها را نشانه

۱ - مردی دانمارکی یا مجارستانی که سازنده توپ بود و از یونانیان خیری نبرده بود سلطان محمد را یاری نمود و کارخانه ای برای قالب ریزی سلاحهای دفاعی سنگین وزن در آدریانا پول بنانهاد. ۲ - در قسمتی دیگر از تاریخ تلخیص نشده کیون.

کنند. با وجود نقص بسیاری که در کاربرد فشار توپ اندازی و تکرار آن در دیوارها اثر نمود و ترکان پیشتر رفتند و بکنار خندق رسیدند و کوشیدند تا گودال عظیم راهبر کنند و راهی برای حمله بسازند، و برای این کار دسته‌های چوب بهم بسته و خمهای عظیم و تنه‌های درختان بیشمار را در درون خندق بر روی هم انباشتند و شدت و قوت خشم انبوه مردم تا بدان حد رسید که کسانی که پیشتر یا ضعیف‌تر از دیگران بودند بر اثر ازدحام خلق از فراز خندق به قعر آن سرنگون و فوراً در زیر توده چوب مدفون گشتند. محاصره‌کنندگان خندق را به رنج و زحمت بسیار پر کردند، اما سلامت محاصره‌شدگان در خالی کردن آن بود و پس از پیکاری خونین تاروپود در روز تنیده را شب هنگام هنوز از هم نشکافته بودند. دیگر حیل محمد کندن حفره بود در زیر سنگرهای دشمن اما زمین سخت و سنگی بود و مهندسین مسیحی کوششهای ترکان را مانع می‌آمدند و به نیرنگ و تدبیر کار ایشان را مست می‌کردند، و هنوز فن انباشتن حفره‌های زیرزمینی با باروت و منفجر کردن قلعه‌ها و شهرها ابداع نشده بود. کیفیتی که محاصره قسطنطنیه را از نظائر آن ممتاز میکند بکارگرفتن آتشبارهای قدیم توأم با توپهای جدید بود، چندان که توپ در کنار ماشینهای کلوخ‌انداز و تیرافکن قدیم قرار داشت و دژ کوب و گلوله را با هم در ویران کردن یک دیوار بکار بردند، و باید بیاد داشت که کشف باروت استعمال «آتش مذاب» خاموش نشدنی را هنوز منسوخ نکرده بود. برجی چوبین را که از آن عظیم‌تر هرگز ساخته نشده بود بر روی چرخهای گردنده پیش آوردند و آن انباری متحرك از وسائل جنگی و دسته‌های چوب به هم بسته بود. برج چوبی به سه لایه از چرم گاو نر پوشیده شده بود تا آسیبی بدان نرسد، و برای پرتاب پیاپی تیرو گلوله شکافهایی در دیواره‌های آن پدید آورده و در قسمت مقدم برج سه در تعبیه کرده بودند برای حمله سربازان به بیرون و بازگشتنشان به درون برج و نیز برای دخول و خروج کارگران. برای برشدن به طبقه فوقانی برج از پلکانی بالا میرفتند و نردبان مخصوص صعود از دیوارهای استحکامات نظامی را بوسیله طناب و قرقره تاسکوی

فوقانی بالا میکشیدند و از آن پلی تعبیه میکردند و پل را به دیواره‌های بیرونی استحکامات دشمن قلاب میکردند، و بوسیله این فنون گوناگون و زحمت‌افزا بود که سرانجام قلعه سن رومانوس سرنگون گردید و بعضی از تدابیری که ترکان بکاربردند هم تازه بود و هم برای یونانیان بسیار مضر و بعد از مقاومتی سخت ترکان را از راهی که به استحکامات یونانیان گشوده بودند دفع کردند و تاریکی شب نیز ایشان را متوقف کرد. ولیکن ترکان امیدوار بودند که چون روزبرآید با نیروئی تازه حمله را از نو آغاز کنند و توفیق ایشان قطعی و مسلم باشد. هر لحظه از وقفه‌ای را که در کار جنگ روی نموده و فرجه امیدی را که بمیان آمده بود امپراطور و ژان ژوستی - نیانی با جد و جهد تمام در اصلاح وضع بکار بردند، و خود شب را در همانجای گذراندند و به تشویق کسانی پرداختند که نتیجه زحمتشان سلامت شهر و حفظ دین از خطر بود. سحرگاهان روز بعد سلطان مشاهده کرد که برج چوینش بدل به خاکستر شده است و از آنچه دید سخت حیرت‌زده و اندوهگین گردید. یونانیان خندق را پاک و مرمت کرده و قلعه سن رومانوس را دوباره درست و مستحکم نموده بودند و محمد ثانی از قصور تدبیر خود سخت متأسف بود و زبان به کفر و دشنام گشود که قول سی و هفت هزار پیغمبر نیز هرگز او را مجبور به قبول این حقیقت نتوانست کرد که کفار چنین کاری را در زمانی چنان اندک انجام داده باشند.

ملوك مسیحی چنان که شاید اکرم نمودند و در امداد تأخیر کردند و عاطفه مودتی از ایشان مشهود نشد ولیکن کنستانتین خود از بیم محاصره در جزایر آدریاتیک و موریه و سیسیل برای دریافت ضروری‌ترین وسائل مذاکره کرد، و در اوائل آوریل یعنی مقارن با آغاز جنگ مقرر بود که پنج سفینه عظیم مجهز برای حمل و نقل کالا و هم برای جنگ از بندرگاه جزیره کیوس^۱ حرکت کنند اگر باد از شمال وزیدن نگرفته و عناد نورزیده بود. یکی از این سفائن تحت لوای امپراطور و چهار کشتی دیگر متعلق به مردم جنوا و همه انباشته از گندم و جو و شراب و روغن و انواع سبزیها و از همه مهمتر سرباز و سلاح برای پایتخت بود. پس از تأخیری

۱ - Chios یا خیوس نام جزیره‌ای یونانی نزدیک ساحل غربی آسیای صغیر.

ملال آور اول نسیمی ملائم و آنگاه در روز دوم تندبادی از جنوب وزیدن گرفت و کشتیها را از هلسپونت و پروپونتس گذراند ولیکن شهر هم اکنون از دریا و خشکی در محاصره و ناوگان ترکان، در مدخل بسفر هلال وار از ساحل تا ساحل استقرار یافته بود تا راه را براین مددکاران جسور ببندد یا لااقل آنها را دفع کند. خواننده‌ای که صورت جغرافیائی قسطنطنیه را در ذهن خود حاضر دارد عظمت این دستگاه تماشائی را تصور و تحسین تواند کرد. پنج کشتی مسیحیان همچنان پیش میرفت تا با سیصد کشتی دشمن بجنگد و بانگ شادی از آنها بر میآمد و بادبان و پاروچندان داشتند که فشار هیچ نوع بادی سلامتشان را در خطر نمی‌افکند، و بر روی دیوار قلعه و درارودگاه و سواحل اروپا و آسیا تماشاگران بی‌شمار نگران در انتظار نتیجه ورود کشتیهای مساعد بودند. در نظر اول چنین مینمود که نتیجه بی‌هیچ شکی به زیان یونانیان باشد زیرا که برتری قوای بحری مسلمانان بیرون از حساب و قیاس و اگر دریا آرام بود کثرت عدد و دلاوری ایشان ناچار موجب تفوق و پیروزی میشد. ولیکن قوای بحری ترکان ناقص بود و شتابزده به اراده سلطان فراهم آمده بود نه به یاری نبوغ و استعداد مردم. در اوج کامروائی ترکان تصدیق نموده‌اند که خداوند عالم ملک سراسر زمین را به ایشان ارزانی داشت اما دریا را به کفار وا گذاشت و شکستهای پیاپی و سرعت انحطاط این قوم صحت اعتراف خاضعانه ایشان را تأیید نموده است. بجز هجده سفینه بادی نیرومند بقیه نیروی بحری ایشان عبارت بود از قایقهای باز که با دست ناآشنا به فن ساخته شده و بد اداره میشد و پراز سرباز اما نا مجهز به توپ بود، و چون دلاوری بیشتر از وقوف به قدرت پدید می‌آید شاید شجاع‌ترین ینی‌چریها بر روی آب دریا که نزد ایشان عنصری ناشناخته بود از بیم میلرزید. در جمع کشتیهای مسیحیان پنج کشتی بلند، ستبر را ناخدایان ماهر هدایت مینمودند و تدبیر دیگر امور آنها به دست ملاحان کارآزموده ایتالیائی و یونانی بود که از دیرباز با فنون دریانوردی و خطرات آن آشنا بودند. این سفائن سنگین وزن را ابتدا بسوی موانع ضعیفی که بر سر راه ایشان قرار داشت و عبور را مشکل میکرد هدایت نمودند

تا آنها را غرق یا پراکنده کنند ، وتوپهای ایشان روی دریا را از موانع پاک کرد و از فراز کشتیها «آتش مذاب» بر سر دشمنانی فرو ریخت که به نیت داخل شدن در کشتیهای یونان به تهورنمائی به آنها نزدیک شدند ؛ وچنین مینماید که باد هوا و موج دریا نیز همیشه جانبدار ملاحان ماهر است. در این نبرد جنواییان کشتی امپراطور را که تقریباً در کار تسلیم بود نجات دادند، و حمله ترکان در نبردی دور و بعد اندکی نزدیکتر دو بار دفع گردید و تلفات ایشان بسیار بود. سلطان محمد خود سوار بر اسب کنار دریا ایستاده بود تا به حضور خویشتن و بانگ تشویق و وعده پاداش و بیم جزا که از بیم دشمن نیرومندتر بود ملاحان را به دلاوری برانگیزد ، و چنان مینمود که هیجان روحی و حرکات و اشارات بدنی وی تقلیدی از اعمال پیکارگران باشد. سلطان مهمیز بر اسب زد و چنان که گوئی خداوند کار طبیعت باشد بی باکانه کوشید تا سمند به دریا راند ولیکن مجاهدتش بی اثر بود. وی ملاحان را به بانگ بلند توییح کرد و نکوهش او و فریاد و غوغائی که از اردوی ترکان برمیخاست ملاحان را مجبور به حمله ای دیگر کرد ، و سومین حمله خونین تر و مهلک تر از دو حمله پیشین بود ، و باید شهادت فرانزا را که من خود معتبرش نمیدانم تکرار کنم که ترکان به گفته خود بیش از دوازده هزار مرد جنگی را در کشت و کشتار آن روز از دست داند و اوضاع چنان در هم افتاد که سربازان هریک از گوشه ای فرارفتند و گروهی به اروپا و گروهی به آسیا گریختند ، اما سفائن مسیحیان سالم و پیروزمند در سفر راندند و در بندر لنگر انداختند. یونانیان به واسطه اعتمادی که از پیروزی حاصل آمده بود لاف زدن آغاز کردند که ناوگان ترکان باید همه مغلوب شده باشند. قاپودان پاشا یا امیرالبحر ترکان که جراحتی سخت دردناک در چشم یافته بود زخم دشمن را مایه تسلیت خود کرد و گفت که این سانحه شکست مرا باعث آمد. سلیمان بیگ بالطاغلو نخستین امیرالبحر ترکان مرتدی از سلاله پادشاهان بلغاری و جنگاوری به لوث حرص و آرز آلوده بود و این خصیصه وی را منفور عام میکرد ، و به نزد سلطان مستبد یا مردم زورگوی بدبختی خود گواه تقصیر است و غضب سلطان باعث آمد که خدمات او را نابوده انگارند و منصبش را از او باز

گیرند. چهار غلام قاپودان پاشا را بر روی زمین خوابانند و در حضور سلطان باعصائی زرین صد ضربه بر پیکر او زدند. فرمان مرگ وی نیز اعلان شده بود اما سلطان به سیاستی خفیفتر راضی شد و آن توقیف اموال و تبعید قاپودان پاشا بود و بالطا اغلو به سبب رحمت و رأفت سلطان بر او نیایش برد. ورود نیروی مددکار در بندرگاه بسفر یونانیان را دوباره امیدوار کرد و متحدان غربی ایشان را به گناه بی‌همتی متهم نمود. هزاران هزار جنگاور صلیبی به دلخواه خود به عرصه کارزار رفته و کشته شده و اکنون در بیابانهای آناتولی و میان سنگ دشتهای فلسطین در گور خفته بودند، ولیکن پایتخت امپراطوری را موضع در برابر دشمنان مستحکم و شهر در دسترس دوستان بود، و اگر بلاد دریائی را موافق موازین عقل و اعتدال مجهز به سلاح جنگ کرده بودند ممکن بود که آثاری از نام امپراطوری روم را حفظ کنند و حصنی برای مسیحیت در قلب امپراطوری عثمانی نگاهدارند. اما یگانه کوشش سست اساسی که برای نجات قسطنطنیه کردند هم این بود که گفتیم، و دول نیرومند دور از معرکه جنگ از خطر آن غافل بودند و سفیرهنگری یا لاقل سفیر هونیادس^۱ در اردوگاه سلطان بسر میبرد تا بیم از دل ترکان ببرد و عملیات جنگی سلطان را رهبری نماید.

برای یونانیان دست یافتن به اسرار دیوان^۲ مشکل بود، با این همه ایشان را یقین حاصل آمده بود که مقاومتی چنان سخت و حیرت‌انگیز محمد را نیز باید در پایداری فرسوده باشد چندان که وی خیال عقب‌نشینی در سر پروردن آغاز کرد؛ و اگر وزیر دوم به انگیزش حسد و جاه‌طلبی با مصلحت‌اندیشی خیانت‌آمیز خلیل پاشا که هنوز در نهان با دربار بیزانس رابطه‌ای داشت مخالفت ننموده بود محاصره بزودی پایان می‌پذیرفت. اما چنین مینمود که امیدی به غلبه بر قسطنطنیه و تصرف آن نباشد مگر آن که هم از بندر و هم از اراضی مجاور به شهر حمله برند و بندرگاه بیرون از دسترس بود زیرا که اکنون هشت کشتی عظیم و بیش از بیست

۱ - ژان هونیادس که دوبار از ترکان شکست خورد، وی مدافع بلگراد در برابر حمله محمد ثانی بود.

۲ - شورای سلطنتی ترکان

کشتی کوچکتر با چندین سفینه بادی و ناو کوچک یک بادبانه از سد مقابل بندر دفاع می کردند و ترکان نه به این سد حمله و نه از آن عبور کردند و شاید از مقابله ای دیگر در مواضع دریائی دور از ساحل بیمناک بودند. به گاه حیرت زدگی طرحی به مدد نبوغ در اندیشه محمد شکل پذیرفت از نوعی که هم تهورآمیز بود و هم معجزآسا و آن انتقال کشتیهای سبک وزن و مهمات جنگی از بسفر به مکانی دورتر از بندرگاه بود اما نه از روی آب بلکه از طریق خشکی یعنی مسافتی به طول تقریباً ده میل که زمینش ناهموار و پوشیده از گیاه و درختان کوچک بود ؛ و چون مجبور بودند که در نقطه ای پشت حومه گالا تا محلی برای خروج یابند لذا عبور بلامانع یا انهدام کامل ایشان ناچار بسته به اختیار مردم جنوا بود که بازرگانانی خودخواه و طالب لطف دشمن بودند و میخواستند که آخرین لقمه ای باشند که از حلقوم وی فرو روند ، و ترکان نقص هنر را به یاری نیروی هزاران هزار مردم فرمانبردار جبران کردند ، و اینان راهی هموار را با منصه ای از الواح چوبین بسیار مستحکم پوشاندند و برای آن که چوب را لغزنده تر و نرمتر کنند چربی گاو و گوسفند بر آن مالیدند. هشتاد سفینه بادی سبک وزن و پنجاه کشتی دو شراعی پنجاه پاروئی و سی پاروئی را بر ساحل بسفر آوردند و بترتیب بر روی استوانه های گردنده قرار دادند و به قوت بازوی مردان و زورطنا و قرقره به پیش کشیدند و دو کشتی بان در کنار سگان و دماغه هر سفینه ای قرار گرفتند و بادبانها را برافراشتند تا باد آنها را به اهتزاز آورد ، و سرود تحسین و آفرین پاداش این کوشش پرنج و زحمت بود. یک شب تمام ناوگان ترك با مشقت فراوان از کوه و تپه بالا رفت و بردشت و دمن راند و سرانجام از نشیبی به درون آب کم عمق بندر داخل شد در مسافتی دور از تعرض سفائن یونانی که بر روی دریای ژرف قرار داشت. اهمیت واقعی این عمل به سبب رعبی که در دل دشمن و اعتماد نفسی که در ترکان برانگیخت عظیمتر نمود ، ولیکن در نفس عمل شکمی نیست زیرا که در برابر چشم همگان مشهود بود و نویسندگان هر دولت شرح این واقعه را ضبط کرده اند. اما این حيله جنگی را قدما نیز بکار برده بودند ، و سفائن ترکان عثمانی (من باید

این را دگر باره تکرار کنم) را چیزی جز قایقهای بزرگ نپنداریم و اگر در مقام مقایسه برائیم و عظمت و بعد مسافت و موانع و وسائل را بسنجیم شاید مشاهده کنیم که نظیر معجزه‌ای که از آن به لاف‌گزاف سخن گفته‌اند در روزگار ما نیز بر اثر کار و کوشش مردم این ایام روی نموده است. به مجرد این که محمد بندرگاه فوقانی را با سپاه و نیروی بحری به تصرف آورد شروع کرد به ساختن پلی بر روی تنگ‌ترین قسمت آن، یا در واقع دیواره‌ای یا سدی بعرض پنجاه ذراع و طول یکصد ذراع. این سد از خمهای کوچک و بزرگ تعبیه گردید که با تیرهای چوبی و حلقه‌های آهنین بهم پیوسته و روی آنها را با تخته‌های مستحکم پوشانده بودند. سلطان محمد یکی از عظیم‌ترین توپهای خود را بر روی این سکوی شناور قرارداد و هشتاد سفینه بادی سبک وزن با سربازان و نردبانهای مخصوص بالا رفتن از قلعه و حصار، به سمتی نزدیک شدند که دست یافتن به آن آسانتر بود و فاتحان لاتینی سابقاً به شدت تمام بر آن حمله برده بودند. مسیحیان را متهم به بطالت نموده‌اند که چرا آثار نیمه تمام مهندسی سلطان را منهدم نکردند ولیکن توپهای ترکان بهتر و قدرت تیراندازی آنان برتر از مسیحیان بود و ترکان فائق آمدند و صدای توپهای دشمن را خاموش کردند و باین همه باید گفت که مسیحیان در دل شب نیز از کوشش بازنايستادند و سعی کردند تادر کشتیهای سلطان و پل او نیز آتش درزنند اما بیداری و هشیاری محمد نزدیک شدن ایشان را مانع آمد و سفینه‌های تندرو ایشان که در پیش بود همه را غرق کردند یا گرفتند و چهل جوان دلیر را که شجاع‌ترین جوانان ایتالیا و یونان بودند بی رحمانه بفرمان سلطان کشتند و امپراطور دوست و شصت اسیر مسلمان را به قتل رساند و سرهای کشتگان را بر دیوارها آویخت و در معرض تماشای خلق قرار داد، اما اندوه وی به این انتقام گرفتن عادلانه خونخوارانه تسکین نپذیرفت. پس از محاصره چهل روزه دیگر نتوانستند بلا را بگردانند و قسطنطنیه به آنچه مقدر او بود گرفتار آمد. پادگان کاهش پذیرفته شهر بر اثر حمله‌ای دوجانبه سخت فرسوده شده و استحکامات آن که قرن‌ها در برابر شدائد حمله دشمن مقاومت نموده بود اکنون بر اثر انفجار گلوله‌های توپ ترکان

سراسر متزلزل گشته و شکافهای بسیار در آن پدید آمده و چهار برج نزدیک دروازه سن رومانوس همه با خاک یکسان گردیده بود. کنستانتین مجبور شد که اموال کلیساها را برای پرداخت دستمزد سربازان عصیانگر خود به یغما برد و وعده دهد که آنچه را به غارت برده است به اضعاف مضاعف بازگرداند، ولیکن هتک حرمت کلیساها به وسیله امپراطور دشمنان پیوند دو فرقه مسیحی را بهانه‌ای تازه برای ملامت گوئی به دست داد، و روح خلاف و نزاع بقایای قوت مسیحیان را کاست و سربازان جنوائی و ونیزی که بیاری لشکر امپراطور آمده بودند هریک مدعی برتری حق خدمت خود شد و ژوستی نیانی و دوك بزرگ که خطر مشترك آتش جاه طلبی ایشان را خاموش نکرده بود هریک دیگری را متهم به جبن و خیانت نمود.

هنگام محاصره قسطنطنیه گاهگاهی سخن صلح و تسلیم بر زبان آمده بود و چندبار رسولانی از اردوگاه به شهر و از شهر به اردوگاه آمده و رفته بودند. محنت و مرارت امپراطور ییزانس را حقیر و فروتن کرده بود و اگر شرایط صلح بامذهب و منزلت سلطانی او سازگار می افتاد تسلیم دشمن می گردید. شاه ترکان نیز میخواست که خون سربازانش بیش از این ریخته نشود اما آرزوی او دست یافتن به ذخائر دربار ییزانس بود و او تکلیف دینی خود را به ارائه سه طریق به کفار انجام داد و از ایشان خواست که از ختانت و پرداخت جزیه و مرگ یکی را انتخاب کنند. شاید حرص محمد به دریافت مبلغ یکصد هزار دوکات در سال اقناع میشد. اما نفس طامح خواهنده پایتخت امپراطوری مشرق بود و هم به این سبب سلطان را پاداشی گرانبها در عوض قسطنطنیه عرضه کرد و مردم را در ماندن و برخوردار شدن از تسامح مذهبی یا به سلامت ترك دیار کردن مخیر نمود، اما پس از مذاکرات بی حاصل تصمیم خود را مبنی بردست یافتن به تخت سلطنت امپراطوری یا کشته شدن و خفتن در گوری در پای دیوار قسطنطنیه اعلان کرد. حس شرف و بیم ملامت عام پلئولوگوس را از تسلیم شهر به ترکان عثمانی مانع آمد و او را برآن داشت که در انتظار آخرین لحظات خطرناك جنگ بماند. سلطان چندین روز را صرف فراهم آوردن اسباب و موجبات آمادگی برای حمله کرد و از علم مطلوب

خود یعنی نجوم مدد جست و اوضاع کواکب وی را چند روزه مهلتی عطا کرد و دلالت براین نمود که نیک است و مقدر که در روز بیست و نهم ماه مه حمله را آغاز کند. شب بیست و هشتم ماه مه شاه ترکان فرمان نهائی را صادر کرد و امراء لشکر همه را بنزد خود جمع آورد و منادیان را درارودگاه متفرق کرد تا فریضه جهاد و موجباتی که وی را به این اقدام خطرناک برانگیخته است همه را بر لشکریان اعلان کند. ترس نخستین رکن حکومت استبدادی است و وعیدها و تهدیدهای سلطان به اسلوب شرقی بیان شد که فراریان از جنگ را اگر چون مرغان هوا بال و پر نیز باشد هرگز از عدل بیدادگر من گریزی نخواهد بود. اکثر پاشاها و ینی چریها فرزندان پدران و مادرانی مسیحی مذهب بودند که پیایی به این دو گروه میپیوستند و اتخاذ نام ترك ایشان را به مفاخرآن مباهی و این اسم را مخلد مینمود، و با تغییر تدریجی افراد روح سربازی در میان جیوش و افواج نیز به تقلید از پیشینیان و پیروی از اصل انضباط زنده می ماند. در این جهاد مقدس مسلمانان را به پند و موعظه گفتند که ضمیر خود را به نماز و دعا پاک و بدن را به هفت وضو تطهیر کنند و تا پایان روز بعد از طعام خوردن پرهیزند. جمعی از درویشان به خیمه های سربازان آمدند تا آرزوی شهادت را در نفس ایشان جایگزین و خاطرشان را مطمئن کنند که پاداش شهادت گذراندن شباب جاودانی است در میان انهار و روزات فردوس در آغوش حوران میه چشم بهشتی. اما محمد را اطمینان بیشتر به تأثیر پاداشهای مشهود دنیوی بود و هم باین سبب وی افواج پیروزمند را وعده اجرت مضاعف داد و ایشان را گفت که: «شهر و عمارات آن مال من باشد و اسیران و ذخائر طلا و آثار جمیل از آن شما. توانگر شوید و خرسند و سعادت مند! ملک مرا متصرفات بسیار هست و پاداش سربازی باکی که اول از دیوار قسطنطنیه بالا رود حکومت زیباترین و غنی ترین این متصرفات است، و من از سرق شناسی آن کس را چندان به عناوین افتخارآمیز بیارایم و عزت و دولت دهم که برتر از قیاس و امید وی باشد». وعدهای سلطان موجباتی مؤثر و متنوع بود که در همگان شوری برانگیخت و سربازان دل از جان بر گرفتند و مشتاق پیکار شدند و از اردوگاه

بانگ «الله اکبر، لا اله الا الله و محمد رسول الله» برخاست و صدای آن در همه جا شنیده شد، و از گالاتا تا برجهای هفتگانه، زمین و دریا از شعله آتش شبانه منور گردید. اما مسیحیان را وضع بکلی متفاوت بود و ایشان به بانگ بلند شکوه‌ها کردند و از تقصیر یا قصاص گناهان خود سخت متأسف بودند، و با آن که تمثال آسمانی مریم عذرا را در پیشاپیش موکبی مذهبی به خلق ارائه نمودند حامیه ربانی تضرع ایشان را نشنید. مسیحیان امپراطور را متهم به عناد نمودند و گفتند وی به چه سبب در وقت مناسب از تسلیم به دشمن امتناع ورزیده است و خود با هول و دهشت در انتظار عاقبت مشؤوم خویشتن بسر بردند و آرزومند امن و آرامشی شدند که ایشان را از تابعیت ترکان حاصل می‌آمد. شریفترین یونانیان رفیع منزلت و دلیرترین متحدان را بکاخ امپراطور احضار کردند تا ایشان را در شب بیست و نهم ماه مه به تکالیف خود و خطرات حمله‌ای از همه سوی آشنا و آماده جنگ کنند. آخرین نطق پلئولوگوس به حقیقت خطبه‌ای بود در ماتم امپراطوری روم. در این خطبه امپراطور وعده‌ها داد و سوگندها خورد و به عبث کوشید تا روح امید را که در دل او خود مرده بود در ضمیر سربازان بدمد و لیکن جهان یکسره تیره و تار مینمود و اندوه خلق را مایه تسلیتی نبود، و نه انجیل و نه دستگاه مذهب هرگز جزای خیر به قهرمانانی وعده نداده است که در راه وطن کشته شوند. ولیکن مثال امپراطور وضیق محاصره مردان جنگی را به شجاعتی مجهز کرده بود که هنگام نومیدی پدید می‌آید، و فرانزای مورخ که خود در میان این جمع ماتم زده بود صحنه حزن - انگیز را به اندوه بسیار وصف کرده است. حاضران در انجمن گریستند و یکدگر را در آغوش گرفتند و غافل از زن و فرزند و ملک و مال جان خویشتن را وقف وطن کردند، و سرداران به مواضع خود رفتند و شب همه شب نگران و بیدار و هشیار بر فراز پشته حصار شهر به دیدبانی ایستادند. امپراطور با تنی چند از یاران وفادار به کلیسای ایا صوفیه رفت - که بحکم تقدیر در ظرف چند ساعتی باید بدل به مسجد گردد - و با ولاء و اخلاص و اشک ریزان و دعاکنان اداب عشاء ربانی را بجای آورد و از نان و شراب مقدس خورد، و آنگاه چند لحظه‌ای در کاخ پادشاهی آرمید،

سرائی که فریاد شیون فضایش را پر صدا کرده بود. امپراطور از همه کسانی که ممکن بود از وی زیان برده و آسیبی دیده باشند طلب بخشش کرد و براسب نشست تا به دیدار نگهبانان برود و در اعمال و حرکات دشمن به تأمل بنگرد. پریشانحالی آخرین امپراطور کنستانتین نام و سقوط او را عزت و عظمتی است بیش از دوران دراز مدت سعادت‌مندی قیصران یزانی.

تصرف قسطنطنیه

در آشفته‌گی شب تارگاه ممکن است که دشمن مهاجم در کار حمله توفیق یابد ولیکن در این موقع محمد عازم حمله‌ای عظیم و کلی بود و تدبیر جنگ و دانش نجومی وی را به تأمل اشارت نمود تا مترقب برآمدن روز باشد. روز فراموش نشدنی بیست و نهم ماه مه سال یک هزار و چهارصد و پنجاه تقویم مسیحی. شب پیش را ترکان به جد و جهد بسیار در حمل و نقل افواج و توپها و بسته‌های چوب بکار برده و همه را به کنار خندق آورده بودند، و قسمتهائی از خندق چون معبری صاف و هموار برای رسیدن به شکافهای پدید آمده در حصار شهر بود، و دماغه هشتاد سفینه بادی ترکان و نردبانهای مخصوص ایشان با قسمتی از دیواره بندر تقریباً مماس مینمود که دفاع از آن مشکلتر بود. فرمان سکوت مطلق صادر شد و قصاص تخلف مرگ بود. ولیکن نوامیس طبیعی صوت و حرکت فرمانبردار بیم و قواعد انضباط نیست. هر شخصی میتواند که آواز برنیاورد و آهسته قدم بگذارد، اما از راه پیمودن هزاران هزار نفر و کار و کوشش ایشان ناچار صدائی عجیب و ناموزون و در هم آشفته حاصل می‌آید، و این صدا به گوش کسانی میرسد که شب هنگام در برجهای مراقبت به دیدبانی ایستاده بودند. در وقت برآمدن روز برخلاف عادت بی‌آن که طلوع صبح را به بانگ توپ اعلان کنند ترکان از زمین و دریا به شهر حمله بردند و صفوف دراز و فشرده حمله‌وران را به تارهای درهم تاییده رسی تشبیه کرده‌اند. صفوف مقدم شامل افراد مهمل سپاه یعنی جمعی کثیر بود که

۱ - گفته‌اند که گذشته از ده هزار سرباز نگهبان و ملاحان و ناویان شمار لشکر سوار و پیاده ترك در حمله به قسطنطنیه به دویست و پنجاه هزار تن میرسید.

داوطلبانه و بی‌نظم و ترتیب می‌جنگیدند و کسی ایشان را رهبری نمی‌نمود و در میان‌شان پیران و کودکان ناتوان و روستائیان و ولگردانی بودند که همه بی‌شعورانه به امید غارت و ثواب شهادت به اردوی ترکان پیوسته بودند و نیروی محرك امید همه را بسوی دیوار میراند و کسانی از ایشان را که در بالا رفتن از دیوار تهور بیشتر نمودند فی‌الفور سرنگون می‌کردند، و نه یک تیر و نه یک گلوله مسیحیان بیهوده تلف نشد و بر سر جمع فراهم آمده در پای دیوار فرود آمد. ولیکن نیرو و ذخائر جنگی مسیحیان در این محاصره مشکل پر زحمت به پایان رسید و خندق انباشته از اجساد کشتگان و بدنهای مردگان قدمگاه یاران ایشان گردید، و باید گفت که کشته این مردم اخلاص‌مند که طلیعه جیوش ترکان را تشکیل میدادند بیشتر از زنده ایشان بکار آمد. پاشاها افواج اناتولی و سنجقها افواج رومانی را یکی پس از دیگری در حمله رهبری نمودند و پیشرفت ایشان گاه کمتر و گاه بیشتر و بر روی هم نامعلوم مینمود. اما پس از نبردی دوساعته یونانیان هنوز امتیاز حاصل آورده را همچنان حفظ کردند و بر آن نیز افزودند. و آواز امپراطور شنیده شد که سربازان خود را تشویق میکند که آخرین کوشش را برای نجات کشور خود بنمایند ولیکن در آن لحظه مشؤوم ینی‌چریهای تازه‌نفس نیرومند شکست ناپذیر به جنگ برخاستند و سلطان خود نشسته بر اسب و گریزی آهین در دست ناظر و داور دلاوری ایشان بود. ده‌هزار سرباز نگهبان که سلطان برای فرصت نهائی در ذخیره داشت وی را در میان گرفته بودند و تأثیر صدا و چشم او چنان بود که نبرد را رهبری کرد و برگشت ورق را در کار جنگ باعث آمد. عمال عدالت در پشت صفوف افواج قرار گرفته بودند تا سربازان را به پیکار برانگیزند و از گریز مانع آیند و در وقت لازم قصاص کنند، و فراریان می‌دانستند که اگر خطر در پیش است ننگ و مرگ محتوم در پس است. غریو دهل و شیپور و طبل فریاد درد و ترس را در کام خود فرو برد و به تجربه ثابت شده است که عمل اصوات را نیروئی است که گردش خون و جنبش روان را سریعتر میکند و به این طریق تأثیر آن را در دستگاه بدن انسان

۱ - در تشکیلات دیوانی امپراطوری عثمانی سنجقها میپسالارانی بودند که از جانب سلطان به فرمانفرمایی اقطاعی منصوب می‌شدند.

قوتی بیش از فصاحت عقل و شرف منزلت است. از صفوف لشکر و از سفائن بادی و از فراز پل توپخانه ترکان در همه طرف رعدآسا میفرید، وارد و گاه و شهر و یونانیان و ترکان همه پوشیده ازدودی شدند که به تیره گون ابری می مانست و پراکنده اش نتوانستند کرد مگر به نجات امپراطوری روم یا انهدام نهائی آن. وصف جنگهای تن به تن پهلوانان تاریخ یا افسانه مفرح خیال است و محبتی از ایشان دردلهای ما پدید می آورد. پیشرفت فنون جنگی آموزنده فکر و فزاینده دانش است و مضر اما لازم. ولیکن منظره حمله ای کلی و عمومی سراسر یکسان است و نفرت انگیز، و هرآنچه هست خون است و رعب است و بیزاری سخت، و درهم آشفته گی، و من هرگز کوشش نخواهم کرد که پس از سه قرن و در مکانی هزار میل دور از عرصه کارزار به تصویر صحنه ای بپردازم که تماشاگری از آن برجای نمانده است و بازیگرانش خود نمیتوانسته اند چنان که شاید صورتی درست از وقایع آن در اندیشه خویشان ترسیم کنند.

علت بلا واسطه از دست رفتن قسطنطنیه را میتوان گلوله یا تیری دانست که دستکش آهنین ژان ژوستی نیانی و دست او را سوراخ کرد. رؤیت خون و احساس درد جانگداز ژان را با همه شجاعتی که داشت سخت هراسناک نمود. ژانی که تدبیر و نیروی جنگی او مستحکمترین حصن شهر بود، و چون وی موضع خود را ترك کرد تا جراحی بجوید امپراطور که خستگی نمیدانست به مشاهده گریز او از رفتن بازش داشت و گفت «جراحت تو اندك است و خطر فوری و حضور تو ضروری - و به كجا پناه خواهی برد؟» مجروح لرزان به پلیولوگوس گفت: «از همان راهی كه خداوند بر ترکان گشوده است بجائی پناه خواهم برد» و به گفتن این كلمات به شتاب از شكافی در دیوار درونی شهر گذشت و با این عمل جبن آمیز شرف عمری در كار جنگ گذرانده را برباد داد و خویشان را رسوا و ننگین نمود و ملامت نفس و نكوهش مردم چند روز بقیت زندگی او را كه در گالاتا، یا جزیره خیوس، طی شد در كام اوتلختر کرد. قسمت اعظم سپاه امدادی لاتینیان از مثال ژان پیروی کردند و هنگامی كه ترکان با قوت مضاعف حمله ای سخت کردند مدافعان كم كم مست شدند.

شمار لشکر ترك پنجاه یا شاید صد برابر مسیحیان بود ، و انفجار گلوله توپ دود یوار شهر را ویران و بدل به توده خاك كرد . در مرز چندین میلی محدوده شهری نقاطی یافته میشود که دسترسی به آنها آسانتر یا نیروی دفاعی آنها سست تر باشد ، و اگر محاصره کنندگان حتی از یک نقطه به درون نفوذ میکردند تمامی شهر چنان از دست میرفت که بازپس گرفتنش محال بود . نخستین کسی که مستحق دریافت پاداش سلطان گردید حسن ینی چری مردی غول پیکر و عظیم قدرت بود . حسن خنجر به یک دست و سپر در دست دیگر از استحکامات برونی شهر بالا رفت و از سی ینی چری دیگر که میخواستند با او برابری نمایند یا از او بگذرند هجده تن در این کار تهورآمیز به هلاکت رسیدند . حسن و دوازده یار او به بالای دیوار راه یافتند ، ولیکن غول ستر را از فراز دیوار سرنگون کردند و چون مشاهده نمودند که وی خویشتن را بریک زانو استوار داشته است سنگسار و تیربارانش کردند و از پای درآوردندش اما توفیق در برشدن از دیوار ثابت نمود که این کاریست ممکن و در یک لحظه دیوارها و برجها همه پوشیده شد از خیلی از ترکان و یونانیان که اکنون از موضع ممتاز خود به عقب رانده شده بودند و مقهور جماعات عظیم لشکر دشمنی شدند که پیوسته بر شمارش می افزود . در میان جماعت عظیم دشمن امپراطور^۱ که همه تکالیف سربازی و فرماندهی را انجام میداد دیرزمانی همچنان مشهود بود و سرانجام ناپدید گردید . اشراف زادگانی که پیرامون وی می جنگیدند تا آخرین نفس پیکار کردند و در حفظ شرف نام پللولوگوس و کان تا کوزینی کوشیدند . آواز حزن انگیز امپراطور در این میان بگوش رسید که میگفت «آیا مسیحی یافته نمیشود که سر مرا از بدن جدا کند؟» و ترس او پیش از مردن آن بود که مبادا زنده به دست کفار افتد . کنستانتین در لحظه نو میدی از سر عقل و تدبیر ارغوانی قبای سلطنت را از تن بیرون کرد و سرانجام به دست سربازی گمنام از پای درآمد و بدن او در زیر کوهی از اجساد کشتگان مدفون گردید . پس از مرگ وی دیگر نه مقاومتی ماند و نه نظم و ترتیبی ، و یونانیان به طرف شهر گریختند و بسیاری از ایشان در تنگنای

۱ - کنستانتین یازدهم آخرین امپراطور روم شرقی.

دروازه سن رومانوس بر اثر فشار جمع از اختناق جان سپردند، و ترکان فاتح از شکافهای پدید آمده در دیوار درونی به داخل شهر هجوم بردند و در کوچه ها پیش رفتند و برادرانشان که دروازه فنار را در مجاورت بندرگاه شکسته بودند بزودی به ایشان پیوستند. در گرما گرم تعقیب دشمن ترکان تقریباً دوهزار مسیحی را از دم تیغ گذراندند. ولیکن حس آز بزودی برخونخوارگی فائق آمد و فاتحان اعتراف کردند که اگر دلاوری امپراطور و گروه منتخب او ایشان را مہیای مقاومتی نظیر آن درهمه جای پایتخت نکرده بود باید دشمن را فوراً امان داده باشند؛ و به این طریق بود که پس از محاصره ای پنجاه و سه روزه قسطنطنیه که متهورانه در برابر قدرت خسرو و خاقان و خلفاء عرب مقاومت نموده بود اکنون چنان مقهور لشکر سلطان محمد ثانی گردید که هرگز دگر باره بدست مسیحیان نخواهد افتاد. سلطنت قسطنطنیه را لاتینیان برافکندند و مذهبش را فاتحان مسلمان در خاک لگدمال کردند.

خبر مصیبت را بالی تندپرواز هست، باین همه وسعت قسطنطنیه چندان بود که شاید محلات دورتر شهر اندکی بیشتر از سعادت بی خبری برخوردار شدند و از خراب کار خود غافل ماندند. ولیکن باهول و هراس عمومی و حس خودخواهی یا نگرانی جمعی و هیاهوی خلق و غرش تندر حمله مردم ناچار باید شبی و صبحی را در بی خوابی گذرانده باشند، و من باور نمیکنم که بانوان یونانی چنان در خواب خوش آرامی بخش فرو رفته بودند که پنی چریها ایشان را بیدار کرده باشند. پس از آن که مردم مطمئن شدند که بلای عام نازل شده است خانه ها و دیرها همه را فوراً ترك کردند و ساکنان لرزنده آنها مانند گله حیواناتی ترسان در کوچه ها گرد هم جمع آمدند چنان که گوئی می پنداشتند که از ضعف برهم انباشته قوت می زاید، یابه این امید عبث که شاید در میان جمع هر فردی خود نا مشهود و در امن و امان بماند. مردم از هر گوشه پایتخت به کلیسای ایاصوفیه روان شدند و در مدت یک ساعت فضای قدسی محراب و جایگاه سرود خوانان و عرصه کلیسا و رواقهای فوقانی و تحتانی آن همه پر شد از جماعت کثیر پدران و شوهران و زنان و فرزندان



مدال محمد ثانی، کارکونس تانزا

و از کشیشان و راهبان و زنان باکره تارک دنیا و درها را از درون مسدود کردند و در زیر گنبدی پناه بردند که هم در ایام اخیر آن را چون عمارتی به لوث کفرآلوده منفور داشته بودند. اطمینان مردم مبتنی بر پیشگوئی مردی فریگر یا متعصبی پرشور بود که گفته بود روزی ترکان به قسطنطنیه داخل میشوند و رومیان را تاستون کنستانتین در میدان مقابل کلیسای ایاصوفیه تعقیب میکنند ولیکن این پایان مصائب رومیان خواهد بود، و فرشته‌ای شمشیر به دست از آسمان نازل خواهد شد و با حربه آسمانی خود امپراطوری را بدست مردی بینوا خواهد سپرد که درپای ستون نشسته است و به او خواهد گفت: «بگیر این شمشیر را وستان داد اهل ایمان را» و چون فرشته این کلمات جان بخش را بر زبان آورد ترکان در دم متواری شوند و رومیان پیروزمند ایشان را از مغرب و از سراسر آناتولی تا مرزهای ایران در پیش برانند. در این وقت است که دوکاس مورخ با اندکی خیالبافی آسیخته به حقیقت بسیار یونانیان را به سبب ناسازگاری و عناد ایشان ملامت میکند و میگوید «اگر فرشته ظاهر میشد و به یاری شما برمیخواست و دشمن شما را هلاک میکرد به شرط آن که به پیوند دوفرقه مذهبی رضا دهید، در آن وقت و در آن لحظه بلا نیز شما سلامت خود را به خطر می افکندید یا به خدای خویشان دروغ میگفتید».

در آن هنگام که مردم منتظر نزول فرشته کند رفتار بودند ترکان درهای کلیسا را با تبر شکستند و چون با مقاومتی رویاروی نشدند دست به خون کسی نیالودند و مشغول انتخاب و گرفتن جمع کثیر اسیران شدند و به انتخاب کسانی رغبت نمودند که جوان بودند یا خوبروی یا به ظواهر دولتمندی آراسته، و حق قبضه مال را خود تعیین میکردند و این حق به فاتحانی تعلق میگرفت که قبل از دیگری مالی را به تصرف آورده یا نیرومندتر بودند یا متکی به سطوت فرماندهی. در مدت یک ساعت اسیران مرد را بارسن بستند و اسیران زن را با کمرندهای ایشان

۱ - دو سال پس از این واقعه فرمانروای لزبوس Lesbos دوکاس مورخ را به سفارت به نزد سلطان فرستاد. جزیره لزبوس باید پر بوده باشد از فراریان قسطنطنیه که دوست میداشتند که شرح مصائب خود را تکرار کنند و آن را به زبورها نیز بیارایند. مورخ دیگری که با ترکان مخالف نبوده است از انهدام کتب مذهبی و غیرمذهبی سخن گفته و ذکر کرده است. «فروش اکثر آنها» به مبالغ ناچیز کرده است.

یا برقی که بر روی داشتند ، و سناتوران را باغلامانشان ، و اسقفان را بادربانان کلیسا و جوانان وضع منزلت را با دوشیزگان نجیب زاده‌ای هم رسن کردند که رخسارشان از نور خورشید و نزدیکترین خویشاوندان ایشان نیز مستور بوده بود . در این اسارت عمومی طبقات اجتماع باهم مخلوط شدند و پیوندهای طبیعی را از هم گسستند و سرباز بی رحم را اعتنائی به ناله‌های پدران و اشکهای مادران وضجه و زاری فرزندان نبود . زنان راهبه را فریاد شیون از همه بلندتر بود زیرا که ایشان را به زور از محرابگاه مقدس بیرون کشیدند و سینه‌هاشان عریان و دست‌هاشان به استغائه دراز و گیسوانشان آشفته و پریشان بود ، و بحکم وظیفه دینداری باید باورکنیم که در میان این زنان شاید کسی نبود که اغوا شود و شب زنده‌داری در حرمسرای سلطان را به از شب زنده داری در صومعه بداند . ترکان این یونانیان برگشته بخت را چون حیوانات اهلی بسته در بند به خشونت در کوچه‌ها رانندند ، و چون فاتحان مشتاق بازگشت از پی طعمه بیشتر بودند ، صید لرزنده پای را به ضرب و تهدید به تندتر رفتن برمی‌انگیختند . در همان ساعتی که در کلیسای ایاصوفیه به یغماگری میپرداختند کار نهب و غارت را در همه کلیساها و صومعه‌ها و همه کاخها و مساکن پایتخت نیز انجام دادند و هیچ مکانی ، هرچند مقدس و دور از دسترس ، نتوانست که شخص یونانیان یا اموال ایشان را از تجاوز فاتحان محفوظ بدارد . بیش از شصت هزار تن از این مسیحیان مؤمن را از شهر به اردوگاه یا به سفائن ترکان بردند و بر حسب هوی و هوس اربابان ایشان فروختند یا تعویض کردند و به بردگی در متصرفات دور افتاده امپراطوری عثمانی پراکنده کردند . در میان اینان اشخاص مهمی بودند از قبیل فرانزای مورخ حاجب اعظم و نخست دبیر امپراطور که با اعضاء خانواده خود جزء جمع عوام بشمار آمدند . فرانزا پس از آن که چهار ماه تمام مصائب بردگی را تحمل کرد آزادی خویشتن را باز پس یافت و زمستان بعد به ادرنه رفت و با پرداخت فدیة زن خویشتن را از میرباشی^۱ یعنی رئیس اصطبل شاهی خرید ولیکن فرزندان وی را که غنچه‌های نوشکفته جوانی

و خو بروئی بودند گرفته و برای «مصرف» شخص سلطان برده بودند. از این دویکی دختر بود که در حرمسرای محمد ثانی مرد و شاید هنگام مردن هنوز باکره بود ، و دیگری پسر که چون به پانزده سالگی رسید مرگ را برگزید تا از ننگ برهد و عاشق دل داده خود بدست خویشتن وی را به ضرب خنجر کشت. ولیکن گناه این عمل خونخوارانه به یقین با هیچ کفاره‌ای پاک نخواهد شد حتی به جوانمردی و ذوقی که در آزاد کردن بانوئی یونانی و دو دخترش از سلطان مشهود شد ، و آنچه آزادی این سه تن را باعث آمد قصیده‌ای غنائی بود اثر طبع فیلفوس که از آن خاندان شریف زنی اختیار کرده بود. سلطان محمد میخواست که یکی از نمایندگان پاپ را اسیر کند و اگر چنین میکرد غرور و خونخواری وی به محسوس-ترین وضعی اقناع میگردد ولیکن کار دینال ایزودور در گریز چندان چابک پای بود که هر چه جستند وی را نیافتند و او در لباس مردی از عوام مردم از گالاتا فرار کرد. محوطه بندرگاه و مدخل آن هنوز در اشغال کشتیهای جنگی و تجارتی ایتالیا بود و ایتالیائیان هنگام محاصره شهر در دلاوری بارز شده بودند ، و در آن وقت که ملاحان ترك در شهر پراکنده و به غارتگری مشغول بودند ایتالیائیان فرصت عقب نشینی را مغتنم شمردند و هنگامی که بادبان برافراشتند ساحل پوشیده شده از جمع کثیر مردمی بود که زاری کنان به التماس جائی در کشتی میخواستند ولیکن وسیله نقل و انتقال کم بود و ونیزیان و جنواییان از میان جمع هموطنان خود را برگزیدند و در کشتی نشانند ، و با وجود وعده‌های بسیار مساعد سلطان ساکنان گالاتا خانه‌های خود را خالی کردند و هر آنچه اموال منقول گرانبها داشتند با خود بردند و بعزم سفر بکشتی نشستند.

مورخی که بخواهد سقوط و غارت بلاد بزرگ را وصف کند ناچار باید بشرح مصائب و بلیاتی پردازد که قصه مکرر است زیرا که عواطف و شهوات انسانی را اثر در همه حال یکسان باشد و اگر عنان شهوت را رها کنند آنگاه دریغ که چه اندك خواهد بود تفاوت میان انسان وحشی و متمدن ! نفرت و تعصب زبان باعتراض شدید گشوده و ترکان را به مظالم نامعلوم متهم نموده و گفته است

که ایشان خون مسیحیان را ریختند ، اما هرگز نگفته است که در خون‌ریزی بی‌اعتدالی یا در بی‌رحمی به تعدد خبث بسیار نمودند. ولیکن به موجب قواعد ایشان (قواعد قدما همه چنین بود) مغلوب شدگان در جنگ باید جان به غرامت بدهند و پاداش فاتحان از فروش اسیران زن و مرد یا فدیہ گرفتن و آزاد کردن یا به خدمت گماشتن ایشان حاصل می‌آمد. سلطان ثروت قسطنطنیه را به افواج پیروزمند خود اعطاء کرده بود و غارت یک ساعتہ ثمربخش‌تر از کار و کوشش چندین ساله است. ولیکن چون قاعده‌ای منظم برای تقسیم غنیمت ننهادہ بودند لذا استحقاق ملاک تعیین مهم هرسربازی نبود و پاداش دلاوری مردان جنگی را کسانی به ناحق بردند که دنباله‌رو لشکر بوده بودند نه در صفوف آن و از تن در دادن به مشقات و خطرات نبرد امتناع ورزیده بودند و نقل داستان دزدیها و غارتگریهای ایشان نه آموزنده است و نه مفرح خاطر. در آخرین ایام بینوائی امپراطوری جمع کل ثروت قسطنطنیه را بچهار میلیون دوکات تقویم کرده‌اند و از این مبلغ حصه اندکی شامل اموال ونیزیان و جنوائیان و مردم فلورانس و بازرگانان انکونا^۱ میگردد. سرمایه این خارجیان پیوسته به سرعت در گردش و ارزش آن در افزایش بود ، ولیکن یونانیان ثروت خود را به خودنمائی بیهوده صرف قصور والبسه فاخر میکردند یا چون گنجینه‌ای از شمش طلا و سکه‌های کهنه نهان میساختند از ترس آنکه مبادا از ایشان بخواهند که آن را برای دفاع از وطن در دست داشته باشند. حتی گنبد ایاصوفیه را که بهشت برین دنیای زیرین ، و فلک دومین ، و مرکب کروییان ، و عرش شعشعه پرتو ذات پروردگار بود از هدایای دورانها خالی کردند و زروسیم و دروگوهر ثمین را به یغما بردند و هرآنچه ظرف و زیور مقدس بود همه را به نابکاری تمام برای مصارف آدمیان بکار گرفتند و پس از آن که تمثالهای مقدس را از آنچه در چشم مردم بی‌ایمان گرانبها مینماید عاری کردند بوم نقاشی یا قابهای چوبین را پاره پاره کردند و شکستند و سوختند و لگدمال کردند یا در اصطبل و آشپزخانه به زشت‌ترین وضعی بمصرف رساندند. ولیکن باید گفت

که ترکان در هتک حرمت کلیسا از مثال لاتینیانی پیروی نمودند که قسطنطنیه را فتح کرده بودند و رفتار زشتی که کاتولیکهای گنهکار با تمثالهای مسیح و مریم عذرا و قدیسین کردند از مسلمانان متعصب که تمثال و مجسمه را اسباب بت پرستی میدانستند ناشایسته نمی نماید. مرد فیلسوف در عوض پیوستن باعوام خلق در قیل و قال بیهوده شاید تأمل کند و به تأمل کردن دریا بد که چون کار هنر به انحطاط گراید عمل هنرمند از اثر هنری او ارزنده تر نباشد، و نیرنگ کشیش و ساده لوحی مردم خوش باور سرعت به مدد رؤیاها و معجزه های تازه آثار جدیدی پدید می آورد. چنین مردی بیشتر از نابودی کتابخانه های ییزانسی متأسف میشود که در فتنه عام ویران گردید و کتابهایی که پراکنده شد، و گفته اند که یکصد و بیست هزار نسخه خطی ناپدید گردید، و ده مجلد رامکن بود به یک دوکات بفروشد و همین مبلغ شرم آور بهای تمامی آثار ارسطو و همر یعنی برترین و شریفترین محصول دانش و ادب یونان قدیم بود، و یک طاقچه کتاب در علم لاهوت را به این مبلغ هم نمی خریدند، و چون با خود می اندیشیم که باوجود بلیات مقداری از آثار بی بهای علم و ادب قدیم ما در امن و امان در ایتالیا محفوظ ماند، و صنعتگران شهری از شهرهای آلمان فنی اختراع کردند که تطاول روزگاران و وحشیگری آدمیزادگان را استهزاء میکند خشنود می شویم و لذت می بریم.

دخول محمد ثانی به قسطنطنیه

از نخستین ساعت روز فراموش نشدنی بیست و نهم ماه مه تا هشتمین ساعت آن روز که سلطان از دروازه سن رومانوس وارد شهر شد فتنه و غارتگری رایج بود. ملتزمان پادشاه عبارت بودند از وزیران او و پاشاها و سربازان نگهبان، و هر یک از اینان (بنا به گفته مورخی ییزانسی) چون هر کول نیرومند و چون آپولون تیزهوش و زبردست، و در پیکار با ده تن انسان عادی برابر بود. جهانگشای فاتح به گنبدها و قصور نا آشنا اما با ابهت قسطنطنیه که با اسلوب معماری شرقی تفاوت بسیار دارد به حیرت و خشنودی نظاره کرد. در هیپودروم یا ات میدان ستونی که شامل

سه مار در هم پیچیده بود چشمان وی را بخود مشغول داشت و سلطان برای زور آزمائی با گرز آهنین یا تبرزین خود فک زیرین یکی از سه جانور غریب شکل را که در نظر ترکان بت یا طلسم دافع شر بود در هم شکست . محمد در برابر در بزرگ کلیسای ایاصوفیه از اسب به زیر آمد و داخل کلیسا و به زیر گنبد شد، بنائی که یادآور فروشکوه پیروزی وی بود چنان احترامی و غیرتی در او پدید آورد که چون مسلمانی پرشور را در کار شکستن کف پوش مرمرین کلیسا دید خنجر بر کشید و او را ملامت نمود که غنائم جنگ و اسیران را به سربازان اعطا نمودیم ، ولیکن عمارات دولتی و شخصی از آن سلطان است . به فرمان محمد کلیسای اعظم امپراطوری شرقی بدل به مسجد گردید . آلات و اسباب منقول و گرانبهای «بت پرستی» را قبلا برده و صلیب ها را به زیر افکنده و دیوارها را که پوشیده از کاشی کاری ظریف و تمثالهای قدیسین بود به رنگ شسته و تطهیر کرده و از هر زیوری عاری نموده بودند . در همان روز یا جمعه بعد مؤذن بر فراز بلندترین مناره رفت و ببا ننگ اذان مردم را به نام خدا و رسول او به نماز خواند و امام جماعت موعظه کرد و محمد ثانی در محراب اعظم که آداب عشاء ربانی را در آنجای در پیش آخرین قیصر روم بجای آورده بودند نمازگزارد و خداوند را شکر گفت ، و از ایاصوفیه به ویرانه سرای با جلالت یکصد جانشین کنستانتین کبیر رفت . آثار شکوه و جلال سلطانی را در چند ساعتی از در و دیوار قصر برکنده بودند و خاطر محمد ثانی به مشاهده پست و بلند امور انسان و اندیشه عظمت گم گشته ملول شد و بیتی لطیف از شعر فارسی را بر زبان آورد :

پرده داری می کند در قصر قیصر عنکبوت بوم نوبت می زند بر طارم افراسیاب^۱
با این همه خاطر محمد خشنود نبود و تا خبر نمی یافت که انجام کار

۱ - ترجمه این بیت در متن انگلیسی چنین است :

The spider has wove his web in the Imperial palace, and the owl hath sung her watch-song on the towers of Afrasiab.

اگر کیون به مفهوم درست «پرده داری» و «نوبت زدن» پی می برد و از عقیده رایج میان ایرانیان آگاه بود که بوم شوم است و جز در ویرانه آشیان نمی کند لطف شعر و تنابیش را با وضع آن لحظه بهتر درمی یافت. (مترجم)



عقاب دوسر امپراطور روم. نقش روی پارچه از قرن یازدهم

کنستانتین چه بوده ، و فرار کرده یا اسیر شده ، یا در عرصه کارزار از پای در آمده است پیروزی در نظرش کامل نمی نمود . دویینی چری دعوی امتیاز کردند و پاداش کشتن امپراطور را خواستند و جسد او در زیر توده ای از کشتگان یافته شد و هویتش را از عقابهای زرینی بازشناختند که بر روی کفش او دوخته شده بود ، و یونانیان به مشاهده سر بریده وی اشک ریزان تأیید کردند که سر سر امپراطور فقید است ، و سلطان محمد پس از آن که خونین یادگار پیروزی را در معرض تماشای خلق قرار داد مراسم دفن دشمن خویشتن را با شکوهی که شاید برگزار کرد . پس از مرگ امپراطور مهمترین اسیر ترکان لوکاس نوتاراس^۱ یعنی دوک کبیر و صدراعظم امپراطوری شرقی بود که خود و دفائن ثروت خویشتن را در پیش تخت سلطان عرضه داشت و سلطان وی را به خشم تمام گفت «پس چرا تو این ذخائر ثروت را در دفاع از پادشاه خود و کشور خویشتن بکار نگرفتی؟» و وزیر برده صفت پاسخ داد « اینها همه متعلق به شما بود و خداوند آنها را حفظ کرد تا به دست شما برسد» ، و سلطان در جواب گفت « اگر خداوند آنها را برای من ذخیره کرده بوده است تو چگونه جرأت آوردی که در مقاومت مشغوم و بیهوده خود پایداری کنی و دفائن را بیرون از دسترس من نگاهداری؟» حجت دوک بزرگ عناد بیگانگان و تشویق نهائی وزیر ترك بود ، و سلطان سرانجام وی را مرخص و از این مذاکره خطرناك آزاد کرد و مطمئنش نمود که بخشوده است و در کف حمایت او از خطر در امان است، و آنگاه کرم فرمود و به دیدار زن دوک رفت که شاهزاده خانمی بسیار محترم بود و از بیماری و اندوه رنجور و سلطان به لطف و مهربانی بسیار که نشان رأفت و احترام فرزندی بود در محنت و مرارت باوی همدردی نمود . عمال بزرگ دیوان نیز مشمول رحمت سلطان شدند و او به خرج خود فدیة چند تن از ایشان را پرداخت، و چند روزی خویشتن را دوست و پدر ملت مقهور خواند . ولیکن صحنه بزودی تغییر کرد و پیش از عزیمت محمدثانی از قسطنطنیه فهری

از خون اسیران شریف نسب در «آت میدان»^۱ جاری گردید. مسیحیان سلطان را لعن و دشنام گفتند و خونخوار و غدار خواندند، و اعدام دوک کبیر و دوفرزندش را به لون «شهادت» و «قهرمانی» آراستند و علت مرگ دوک را جوانمردی اودانستند و گفتند که وی کشته شد و از تسلیم فرزندان خود برای ارضاء شهوت سلطان امتناع ورزید. با این همه مورخی بیزانسی بی‌فکری نموده و از توطئه و نجات مسیحیان و مددکاری ایتالیائیان سخن گفته است. ممکن است که خیانتی از این نوع عملی افتخارآمیز باشد، ولیکن عصیانگری که دلاورانه در کام خطر می‌رود جان به غرامت می‌دهد، و چون دشمن مقهور گشته خیانت نماید جهانگشای فاتح اعتماد از او برگیرد و او را معدوم کند و چنین فاتحی را ملامت نتوان نمود. در هجدهم ژوئن سلطان پیروزمند به ادرنه بازگشت و به پیامهای بی‌ارزش ناصدیقانه‌ای خندید که فرستادگان سلاطین مسیحی می‌آوردند: سلاطینی که دمار کار خود را در سقوط امپراطوری مشرق معاینه می‌دیدند.

پس از فتح ترکان قسطنطنیه ویران و بی‌حفاظ گردید و نه اسیری داشت و نه مردمی، ولیکن موقع بی‌بدیل این شهر را هیچ فاتحی به یغما نتواند برد و هم این موقع بی‌بدیل است که قسطنطنیه را ممتاز و دلالت بر این میکند که این شهر باید پایتخت امپراطوری عظیمی باشد، و در نهاد آن خاصیتی هست که همیشه بر حوادث ایام و پست و بلند سرنوشت فائق می‌آید و پیروزمند میشود. بورسه و ادرنه که مرقدم ترکان عثمانی بود کم‌کم تنزل کرد و بدل شد به شهرهای محلی، و محمد ثانی اقامتگاه خود و جانشینان خویشتن را در همان نقطه‌ای بنا نهاد که منتخب کنستانتین کبیر و مشرف بر نواحی پیرامون خود بود. ترکان به رعایت احتیاط استحکامات گالاتا را که ممکن بود پناهگاهی برای لاتینیان شود ویران کردند ولیکن آثار خرابکاری توپهای ترکان بزودی مرمت گردید و پیش از ماه اوت مقادیر کثیری از سنگ، آهک را برای تعمیر و تجدید بنای دیوارهای پایتخت پخته بودند، و چون مالکیت زمین و عمارات شهر اعم از دولتی و شخصی

و مذهبی و غیر مذهبی همه اکنون به تمامی به محمد فاتح منتقل شده بود سلطان از زاویه مثلی در ساحل بسفر که شهر قسطنطنیه را تشکیل می‌دهد تا مسافتی معادل پانزده میل را به کاخ سلطنت یا حرمسرای خود اختصاص داد، و در این جاست، در آغوش رفاه و اسباب عیش، که گوئی خداوندگار^۱ اعظم (چنان که ایتالیائیان وی را مؤکدآ به این لقب خوانده‌اند) بر آسیا و اروپا فرمان می‌راند؛ ولیکن شخص او همیشه از جسارت ناوگان دشمنی متهور در امان نخواهد بود. سلطان درآمدی وافی وقف بر کلیسای اعظم ایاصوفیه کرد که اکنون شخصیتی دیگر پذیرفته و مسجد شده بود، و مناره‌های رفیع بر آن افزودند و بستانها و فواره‌های بسیار پیرامون آن پدید آوردند تا مسلمانان را در آنها صفای تن و جان حاصل آید، و این نمونه‌ای بود که مساجد جامع یا سلطانی را به تقلید از آن ساختند. نخستین مسجد جامع را محمد خود بر روی ویرانه کلیسای اولیاء خدا و مقابر امپراطوران بیزانسی بنا نهاد. سومین روز پس از فتح قسطنطنیه گور ابوایوب، که در نخستین محاصره شهر به دست اعراب کشته شده بود، در رؤیائی آشکار گردید و از آن پس شمشیر سلطانی را در برابر مزار ابوایوب شهید بر کمر پادشاهان عثمانی می‌بندند. قسطنطنیه بعد از فتح ترکان دیگر در عرصه قلمزنی مورخی نیست که در باب امپراطوری روم به تحقیق و نگارش می‌پردازد و هم به این سبب من عمارات دولتی و مذهبی را که ترکان بنا نهادند یا عماراتی از این قبیل را که به آنها بی‌حرمتی رواداشتند بر نمی‌شمارم. جمعیت شهر را به سرعت تجدید نمودند، و پیش از پایان ماه سپتامبر پنج هزار خانواده^۲ مقیم آناتولی و رومانی از سلطان که ایشان را به اشغال خانه‌های نوساخته خود امر کرده بود فرمان بردند و اگر چنین نمی‌کردند محتمل است که به جزای سرگ گرفتار می‌آمدند. کثرت عدد اتباع مسلمان و وفاداری و اخلاصندی ایشان حافظ سلامت مقام سلطنت بود، ولیکن

۱ - Grand Signor نکته دانستی اینست که پادشاهان صفوی نیز در مراسلات خود سلاطین عثمانی را «خداوندگار» می‌خواندند، و پادشاهان «امپراطوری مقدس روم» مجاز نبودند که به‌شاه ترکان نامه بنویسند و مخاطب ایشان صدرا عظم بود.

محمد به حکم سیاست معقول میخواست که بقیه یونانیان را در پایتخت خود جمع آورد، و یونانیان نیز چون اطمینان یافتند که جان و آزادی ایشان در امان است و در بجای آوردن آداب مذهب خود از استقلال برخوردار خواهند بود خیل خیل بازگشتند، و مراسم و شعائر دربار بیزانس را احیاء و در انتخاب و آراستن بطریق اعظم به حلیه منصب از آنها تقلید نمودند، ولیکن سلطان نشسته بر تخت را با خشنودی آمیخته به دهشت مشاهده کردند که عصای اسقفی را به دست ژنادیوس^۱ می دهد، عصائی که نشان منصب روحانی او بود. آنگاه سلطان بطریق اعظم را به در قصر سلطنت رهنمونی کرد و اسبی بازین پوش گرانبها به وی اعطاء نمود و وزیران و پاشاها را امر فرمود تا او را به کاخی هدایت کنند که برای اقامت وی اختصاص یافته بود. کلیساهای قسطنطنیه را میان دو فرقه مذهبی کاتولیکی و یونانی تقسیم و حدود آنها را مشخص کردند، و یونانیان متجاوز از شصت سال از منافع تقسیم عادلانه حوزه مذهبی برخوردار بودند تا سلطان سلیم نوه محمد ثانی به حدود و حقوق ایشان تجاوز نمود. به تشویق وزیران دولت که میخواستند بروز تعصب سلطان سلیم را مانع آیند، کسانی که حامی مسیحیان بودند به جسارت دعوی نمودند که تقسیم کلیساها در میان دو فرقه مذهبی نه از کرم طبع سلطان محمد بلکه به حکم عدالت بوده و با این کار وی به مسیحیان امتیازی اعطاء نکرده بلکه با ایشان موافقتی کرده است و اگر ترکان نیمی از شهر را ناگهان به حمله ای سخت گرفتند نیم دیگر آن خود تسلیم شد با اطمینان کامل به اعتبار سندی مقدس که شرایط تسلیم در آن مندرج بود، و چون سند اصلی اعطاء امتیاز آزادی مذهب در حریق سوخته بود سه تن پنی چری سالخورده رشوه گرفتند و سوگند خوردند که جریان امر را به یاد داریم و به عقیده دیمتریوس کانتامیر^۲ سوگندهای اینان معتبرتر از شهادت مورخان آن ایام است که جملگی در باب گرفتن تمامی قسطنطنیه به نیروی لشکر متفقند.

پاره های باقیمانده از امپراطوری بیرانس را در آسیا و اروپا به دست لشکر

ترك رها می‌کنیم و می‌پردازیم به شرح سلطنت دو سلسله‌ای که در قسطنطنیه فرمان راندند و با انقراض ایشان انحطاط روم شرقی به نهایت رسید و امپراطوریش ساقط گردید. فرمانروایان موریه یعنی دیمتریوس و توماس که برادر و از خاندان پلپولوگوس بودند از مرگ کنستانتین امپراطور و دمار کار سلطنت متحیر شدند و چون از دفاع ملک خود نومید بودند با یونانیان شریفی که در نیک وید حادثه با ایشان پیوسته بودند مہیای عزیمت و یافتن پناہگاهی در ایتالیا شدند که بیرون ازدسترس ترکان و تهدید لشکر ایشان باشد. اما عمل سلطان پیروزمند رعب ایشان را از میان برد زیرا که او به گرفتن جزیه‌ای بالغ بر دوازده هزار دوکات راضی شد، و در مدتی که شاه ترکان به سائقہ جاہ طلبی در قارہ اروپا و جزائر آن از پی طعمہ جستجو می‌نمود در بارہ موریه کرم کرد و آن را هفت سالہ مہلتی داد. ولیکن این مہلت دوران اندوه و نزاع و مرارت و بدبختی بود. سیصد تیرانداز ایتالیائی نمی‌توانستند از استحکامات برزخ موریه که بارها ساخته و بہ کرات ویران شدہ بود دفاع کنند، و مواضعی کہ راہ وصول بہ کورینت بود ہمہ را ترکان گرفتند و با اسیران و غنائم بسیار از پیکارهای تابستانی بازگشتند و شکوہ‌های یونانیان زیان دیدہ را بہ تحقیر و بی‌التفاتى شنیدند. آلبانیہا کہ عشیرہ‌ای بی سامان و ہمہ شبان و راہزن بودند در موریه بہ یغماگری و آدم کشی پرداختند و غوغائی برانگیختند و دو فرمانروای این شبہ جزیرہ از پاشائی کہ در مجاورت ایشان بود تمنای یاری کردند و این کار مایہ سرافکندگی و خطرناک نیز بود. پس از آن کہ پاشای مذکور قیام آلبانیان را فرونشاند درسی کہ دو برادر از وی آموختند دستور کار و رفتار آیندہ ایشان گردید، و نہ پیوند ہمخونی و نہ سوگندہای مکرری کہ هنگام بہ جای آوردن مراسم عشاء ربانی و در برابر محراب کلیسا ادا کردہ بودند، و نہ گرائتر فشار ضرورت نتوانست کہ نزاعهای داخلی ایشان را متوقف کند یا میانشان آشتی پدید آورد، و ہر یک میراث دیگری را بہ شمشیر و گلولہ ویران کرد و صدقات و مساعدتہای اروپائیان غربی ہمہ در مخاصمات داخلی بہ ہدر رفت و ایشان قدرت خود را بہ ہوی و ہوس بہ وضعی سبعا نہ در اعدام اشخاص

بکار بردند. دشمن ناتوانتر در پریشانحالی نزد «خداوند گار اعظم» استغاثه نمود و هنگامی که محمد آماده انتقام گرفتن شد خویشان را دوست دیمیتریوس خواند و با سپاهی که پایداری در برابر آن امکان پذیر نبود وارد موریه گردید، و پس از آن که اسپارت در هم آشفته متمرّد را گرفت به دیمیتریوس گفت «تو ضعیفتر از آنی که بر این ایالت پرفتنه فرمان برانی، من با دختر تو همخفت سیشوم و توقیت عمر را به شرف و احترام در امن و امان بسر خواهی برد». دیمیتریوس آهی برآورد و فرمان برد و دختر خود و قلاع خویشان را تسلیم سلطان نمود و از پی سلطان که اکنون داماد او بود به ادرنه رفت، و محمد شهری در تراس و جزائر مجاور آن یعنی ایمبروس^۱ و لمنوس^۲ و ساموتراس^۳ را برای گذراندن دیمیتریوس و اتباع وی به او داد. سال بعد آخرین کس از خاندان کومننوسی که، پس از گرفتن شهر قسطنطنیه به دست لاتینیان خود ملکی تازه در ساحل دریای سیاه بنیان نهاده بود به دیمیتریوس پیوست و در پریشانحالی همدم او شد. محمد همچنان که در آناتولی شهری را پس از شهر دیگر می گرفت و پیش می رفت پایتخت داود کومننوسی را که جرأت آورده و خود را امپراطور طرابوزان خوانده بود با نیروی بری و بحری محاصره کرد و مذاکره محمد با داود عبارت بود از سؤالی قاطع و کوتاه: «آیا از کشور خود در میگذری تا جان به سلامت بری و ذخائرت مصون بماند، یا دوستتر آن داری که جان و ملک و مال همه را به غرامت بدهی؟» داود سست رأی از بیم و نیز به پیروی از مثال امیر سینوپ همسایه مسلمان خود، که به فرمان سلطان شهری مستحکم را با چهارصد توپ و ده یا دوازده هزار سرباز تسلیم کرده بود، دست از مقاومت بر داشت. داود طرابوزان را چنان که شاید به نیک عهدی تسلیم کرد و او و خانواده اش را به قصری در رومانی بردند ولیکن به اندک گمان بدی که وی با پادشاه ایران مکاتبه می کند او و همه خاندان کومننوسی را فدای آرزو یا حسد محمد فاتح کردند، و عنوان پدری - دیمیتریوس برگشته بخت را دیری از تبعید و توقیف اسوال محفوظ نداشت و او به ذلت و خواری تسلیم گردید و

سلطان که متأثر شده بود بر او رحمت آورد و در او به تحقیر نگریست ، و پیروان وی را به قسطنطنیه منتقل کردند و رنج بینوائی او را به پرداخت وظیفه‌ای بالغ بر پنجاه هزار اسپر^۱ تخفیف دادند تا کسوت رهبانی و سرانجام مرگی در سختی و مشقت دیمتریوس پلئوگولوس را از ستم خداوند گار دنیوی او نجات داد . به آسانی نتوان گفتن که عبودیت دیمتریوس ننگین تر بود یا در بدری برادرش توماس . پس از تسخیر موریه توماس به « کورنو » گریخت و از آنجا با پیروانی بی حفاظ و دفاع به ایتالیا . نسب و آلام و مشقات او و نیز سرحواری عیسی یعنی آندره مقدس که وی با خود داشت او را در نزد پاپ مستوجب مهمان‌نوازی نمود ، و وظیفه‌ای بالغ بر شش هزار دوکات که پاپ و کاردینالها بدو پرداختند رنج زندگیش را دیر پای تر کرد . دو فرزند توماس که یکی آندره و دیگری مانوئل نام داشت در ایتالیا آموزش و پرورش یافتند ولیکن از این دو او که مهتر و زحمت افزای دوستان و به نزد دشمنان خوار و بیمقدار بود به سبب زندگی ننگ آلوده و وصلت با زنی دنی طبع معزول گردید و تنها میراث او حق فرمانروائی بود که آن را اول به پادشاه فرانسه^۲ و بعد به پادشاه آراگون فروخت . در دوران رونق زود گذر سلطنت خود شارل هشتم می‌خواست که امپراطوری مشرق را با مملکت ناپل پیوندد و درجشنی عمومی وی لقب اگوستوس را اختیار و خویشتن را به قبای ارغوانی سلطنت ملبس کرد . یونانیان شادی نمودند و سلطان عثمانی هم اکنون به شنیدن خبر نزدیک شدن شهبازان فرانسوی از بیم لرزان بود . فرزند دوم توماس یعنی مانوئل پلئولوگوس و سوسه بازگشت به وطن در دل می‌پرورد و بازگشت او ممکن بود که باب عالی را خشنود کند و خطری در آن نبود . مانوئل را در قسطنطنیه نگاه داشتند و زندگیش قرین امن و رفاه بود و جمعی از مسیحیان و مسلمانان که همه مردمی محترم بودند وی را همچنان تا روز مرگ و طالب گور ملازمت کردند . اگر جانورانی یافته شوند

۱ - asper - قام سکه‌ای قره که در ترکیه سابق رایج بود.

۲ - بموجب قانون مورخ ششم سپتامبر ۱۴۹۴ آندره پلئولوگوس موریه را برای خود نگاه داشت ، و ملک قسطنطنیه و طرابوزان را به شارل هشتم پادشاه فرانسه داد.

چندان شریف طبع که در عبودیت از فرزند آوردن امتناع ورزند باید گفت که آخرین کس از نژاد امپراطور از جانوری کمتر بود. سلطان وی را به کرم دو زن خوبری داد و مانوئل هر دو را پذیرفت و فرزندى که پس از مرگ او هنوز زنده بود به کسوت بردگان ترك و به دین ایشان درآمد و اثری از او نماند.

دهشت و اندوه اروپا

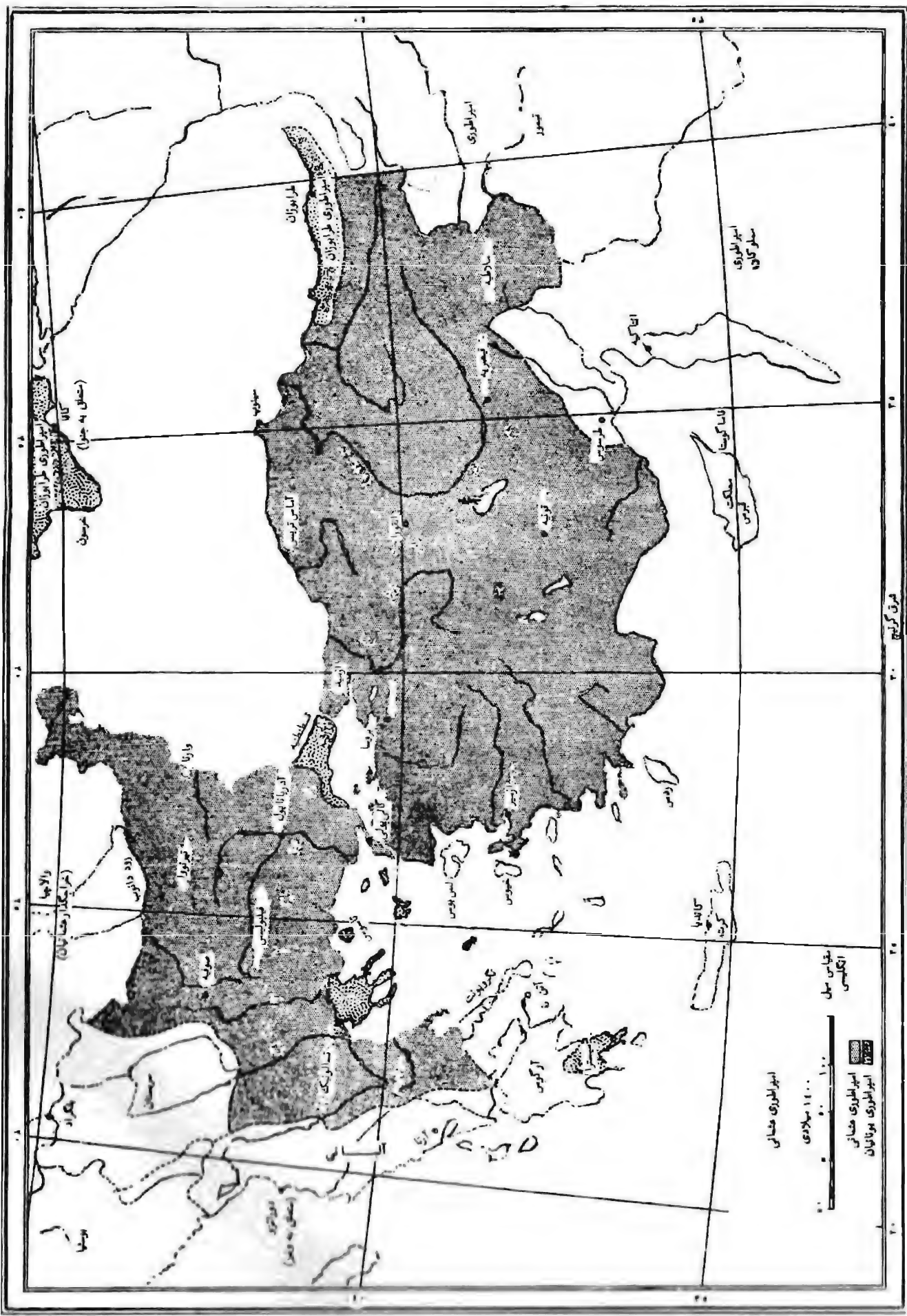
پس از سقوط قسطنطنیه اهمیت این شهر محسوس شد و بیش از آن نمود که بوده بود. در آن هنگام نیکلاس پنجم پاپ بود و سقوط امپراطوری شرقی دوران فرمانروائی او را با وجود رونق و آرامش آن، بی قدر و بی اعتبار نمود، و دهشت و اندوه لاتینیان شوق مذهبی ایام جنگهای صلیبی را در دلها بیدار کرد یا چنان نمود که بیدار کرده باشد. در یکی از دور افتاده‌ترین ممالک اروپای غربی فیلیپ دوک نورماندی مجلسی از اشراف زادگان ملک خود در لیل^۱ بیاراست و به رسم مهمان‌نوازی جشنی با فرو شکوه بر پای کرد که خیال انگیز بود و با احساسات ایشان سازگار. هنگامی که مهمانان بر سر خوان ضیافت نشسته بودند عربی غول پیکر وارد تالار شد که لگام فیلی دروغین را در دست داشت و بر پشت فیل قصری بود. ناگهان مشاهده شد که بانوئی ملبس به لباس عزا که نماینده مذهب بود از درون قصر بیرون آمده و ازست می که بر او رفته است شکوه می کند و مدافعان خود را به سبب تأخر ایشان سلامت می نماید، و پیک اعظم «پشم‌زرین»^۲ را دیدند که پیش می آید و قرقاولی زنده بر روی مشتش گره کرده اوست و پیک به موجب شعائر شهسواری قرقاول را به دوک نورماندی تقدیم نمود. فیلیپ که فرمانروائی سالخورده و خردمند بود به دریافت اشارت متعهد گردید که خود و هر آنچه که در قدرت اوست همه را در جهاد مقدس علیه ترکان به خدمت بگمارد، و بارون‌ها و شهسواران حاضر در مجلس همه از مثال او پیروی کردند و به سوگند خوردن با خدا و مریم عذرا و بانوان و «قرقاول» عهد کردند که با ترکان بجنگند و غلوی که یک یک

۱ - Lille یا Lisle شهری در نورماندی در شمال فرانسه. ۲ - داستان «پشم‌زرین» یا Golden Fleece از اساطیر یونانی است که در یادداشت دیگری در این کتاب نقل شده است.

ایشان در نذر نمود کمتر از غلوی نبود که مجلسیان در تأیید و تصویب سوگندهای جمع کردند، ولیکن اداء نذر موکول به پیش آمدی غیر مترقبه در قبال بیگانگان گردید، و دوک نورماندی دوازده سال تمام یعنی تا آخرین ساعت حیات خود چنان بسر برد که گوئی هر لحظه بی تأمل و شاید صادقانه در شرف عزیمت به نبرد گاه است. اگر سینه‌های همه مانند سینه دوک نورماندی به آتش غیرت ملتهب و اگر اتحاد مسیحیان بادلاوری ایشان برابر بود، و اگر هر کشوری از سوئد تا ناپل در خور استطاعت خود سرباز سوار و پیاده و دیگر مردان جنگی و نقدینه کافی می‌فرستاد محتمل است که قسطنطنیه نجات می‌یافت و ترکان را تابه آن سوی هلسپونت یا فرات تعقیب می‌کردند و از اروپا بیرون می‌رانند. ولیکن اینیاس سیل و بوس' دبیر امپراطور که سخنوری سیاستمدار بود و همه رسائل را خود می‌نگاشت و در همه جلسات حضور می‌یافت شرحی مبتنی بر تجربه شخصی از وضع نفرت‌انگیز جهان مسیحیت و کیفیت روحی آن نگاشته و چنین گفته است که جهان مسیحیت چون «تنی است بی سر و دولتی است که نه قانون دارد و نه عمل دیوان». «پاپ» و «امپراطور» دو عنوان ممتاز درخشنده است و شخص ایشان تمثالهائی بافروشکوهند ولیکن هر دو از فرمان دادن عاجزند و هیچ یک مائل به فرمان بردن نیست، هر دولتی را امیری جدا و هر امیری را دعوی خاصی در سراسر است، و کدام مرد سخنور است که بتواند به فصاحت بیان این همه دشمن ناسازگار را با هم متحد و تحت یک لوا آماده کار زار کند؟ و اگر اتحاد نظامی امکان پذیر باشد کیست که جرأت آورد و کار فرماندهی را بر عهده گیرد؟ و چگونه نظم را حفظ خواهند کرد و چه انضباطی در نظام جنگ خواهد بود؟ و کیست که تهیه خوراک این انبوه عظیم سپاهیان را بر عهده گیرد؟ و چه کس زبانهای متنوع ایشان را بفهمد یا ناظر بر عادات و رسوم عجیب‌تر و ناهم‌آهنگ ایشان باشد؟ و کیست آن انسان فانی که فرانسویان را با انگلیسیان، و جنوا را با آراگون و آلمانیان را با بومیان مجارستان و بوهم آشتی دهد؟ اگر جمعی قلیل را به جهاد مقدس بگماریم ناچار مقهور کفار

می‌شوند و اگر لشکری عظیم را به جنگ بفرستیم آن لشکر مغلوب بارگران کثرت عدد و در هم آشفته‌گی خود می‌شود. معذک هم این اینیاس چون پاپ شد و بر کرسی فرمانروائی روحانی نشست و عنوان پیوس دوم را اختیار کرد زندگی خویشتن را وقف جنگ با ترکان نمود، و در شورای مانتوا شراره غیرتی بر افروخت که صادقانه نبود یا بسیار ضعیف بود. ولیکن هنگامی که پاپ به آنکونا آمد تا خود با لشکریان به کشتی در نشیند تعهدات پیشین همه نابوده شد و بدل به عذر و بهانه گردید و در عوض آن که تاریخ دقیق آغاز جنگ را معین کنند آن را مدتی نامعلوم به تأخیر افکندند. سربازان کار آمد و جنگاور پاپ عبارت بودند از گروهی از زائران آلمانی که پاپ مجبور شد با دادن صدقات و امتیازاتی ایشان را از خدمت سرخص کند. جانشینان پیوس دوم و ملوک ایتالیا نیز بی‌اعتنا به وقایع آینده خویشتن را در ورطه تدابیری افکندند که حاصل جاه‌طلبی ایشان و مربوط به زمان حال و وقایع داخلی بود، و دوری یا نزدیکی هر هدفی در نظر ایشان شاخص اهمیت ظاهری آن هدف بود. اما اگر در مصالح خود با بصیرت بیشتر می‌نگریستند در می‌یافتند که با دشمن عمومی باید پیوسته در جنگ تدافعی و دریائی باشند، و اگر از اسکندر بیگ و آلبانیهای شجاعی که با او بودند حمایت شده بود شاید که هجوم بعدی ترکان را به مملکت ناپل مانع می‌آمدند. محاصره و تاراج اوترانتو به دست ترکان در سراسر اروپا دهشتی برانگیخت و سیکستوس^۱ پاپ مهای گریز به آن سوی آلپ بود که مرگ محمد ثانی در پنجاه و یکمین سال عمر او طوفان بلارا به سرعت هر چه تمامتر فرونشاند. این نابغه عظیم همت شوق فتح ایتالیا را در دل داشت و چون مالک شهری مستحکم و بندری وسیع بود ممکن بود که سلطنت وی به زیور غنائم رم قدیم و جدید آراسته گردد.

درخواست یاری از مغرب دو نتیجه ببار آورد که ذکر آنها در این جا لازمست (رجوع شود به خلاصه مندرج در صفحه ۱۴۰۸). یکی از این دو نتیجه فرستادن دوهزار سرباز جنوائی با رهبری ژوستی نیانی است. نتیجه دیگر سفارتی



امپراتوری هخامنشی

۰ ۵۰۰ ۱۰۰۰
میل

امپراتوری هخامنشی
۱۴۰۰ میلادی

شرق کرانه

است به ریاست کاردینال ایزیدور که نماینده پاپ بود. شرح جنگ ژوستی نیانی که در صفحه ۱۴۲۲ میلادی آمده نه با حقایق تاریخی موافق است و نه با انصاف. علت آنی تصرف شهر دنتول ترکان از دری نهانی بود که ژوستی نیانی برای حمله در دیوار شهر تعبیه کرده بود. از رسالت ایزیدور نتیجه‌ای حاصل نیامد جز افزایش خصومت یونانیان با لاتینیان ؛ و یکی گفته است که مشاهده عمامه محمد و نظائر او را دوستتر دارم از دیدن کلاه کاردینالی. پس از آن که آداب مذهب لاتینیان را در ایاصوفیه بجای آورده بودند کلیسا متروک مانده بود و «سکوتی مظلّم و اندوهبار در زیر این گنبد عظیم مکرم حکمفرما بود» ، و ملوث شدن کلیسا (رجوع شود به صفحه ۱۴۲۵ میلادی) اشاره است به برگزاری مراسم مذهب کاتولیکی در آن.

پسین گفتار

روم قرون وسطی و طلوع سحرگاهان رنسانس

فصل شصت و نهم

سیطره پاپها در رم. روشهای گوناگون انتخاب پاپها. هجرت پاپها به آوین یون. اقامه بوییل با جشن مقدس بخشش گناهان.

در نخستین دوران انحطاط و سقوط امپراطوری روم چشمان ما پیوسته به شهر سلطانی رم دوخته است که برای نیکوترین قسمتی از کره زمین قانون نهاده بود، و در سرنوشت آن اول به اعجاب و تحسین می‌نگریم و آنگاه به ترحم و همیشه با دقت و توجه، و چون این توجه از کاپی‌تول به متصرفات روم معطوف می‌شود آنها را شاخه‌هایی می‌انگاریم که یکی را پس از دیگری از تنه رم امپراطوران جدا کردند. بنیان نهادن رمی^۱ دیگر در ساحل بسفر مورخان را برآن داشته است که در کار جانشینان کنستانتین تأمل کنند، و اغوای نفس کنجکاوما را به دیدار دورترین کشورهای اروپا و آسیا کشانده است تا در علل انحطاط دیرپای سلطنت بیزانسی تفحص و مسبب آن را کشف کنیم. فتوحات ژوستی نیان ما را به سواحل رود تیبر باز خوانده و یادآور رهایی پایتخت قدیم امپراطوری گردیده است. ولیکن این رهایی به حقیقت رهایی نبود و تغییر بلکه تشدید عبودیت بود، و رم هم در آن وقت عاری از یادگارهای پیروزی و غنائم جنگی شده و او را نه خدایانی مانده

بود و نه قیصرانی، و تسلط اقوام گنتی ننگین تر و پیداد گرانه تر از ستم یونانیان نبود. در قرن هشتم میلادی نزاعی مذهبی بر سر تمثال پرستی رومیان را به خشم آورد و بر آن داشت که دعوی استقلال کنند، و اسقفان ایشان رهبران دنیوی و روحانی مردمی آزاد و مستقل شدند. امپراطوری غربی را شارلمان احیاء کرد و صورت ذهنی امپراطوری مذکور و عنوان آن هنوززینت افزای دولت آلمان جدید^۱ و تشکیلات خاص آنست نام رم هنوز ما را بی اختیار ملزم به احترام نمودن میکند. آب و هوای^۲ (اثرات اینها هرچه باشد) رم دیگر آن آب و هوای سابق نبود و خون پاک رومی از هزاران مجرا بخون بیگانه آلوده شده بود، ولیکن سیمای مکرم ویرانه های آن و یاد عظمت گذشته اش شراره سجیه ملی را از نو برافروخت. ظلمت جهل قرون وسطی نمایشگر صحنه هائی است در خور توجه ما و من تا در وضع شهر رومیان و تحولات آن دوباره ننگرم کار این کتاب را به پایان نمیرم، شهری که سلطه مطلق پاپها را پذیرفت تقریباً در همان وقتی که ترکان قسطنطنیه را به نیروی جنگ گرفتند و در قید عبودیت خود آوردند.

در آغاز قرن دوازدهم^۳ یعنی ایام نخستین جنگ صلیبی لاتینیان رم را محترم میداشتند و آن را پایتخت جهان و عرش پاپ و امپراطور می دانستند، و عنوان و شرف منزلت و حقوق فرمانروائی غیر روحانی این دو هم از شهر جاودانی بود و حق فرمانروائی را در آن شهر اعمال میکردند. پس از این وقفه دراز شاید تکرار این نکته بیفایده نباشد که جانشینان شارلمان و امپراطوران اوتونام را مجلسی ملی در آن سوی رودرن انتخاب میکرد، ولیکن این سلاطین عنوان ساده پادشاه آلمان و ایتالیا را بر میگزیدند تا وقتی که برای دریافت تاج امپراطوری از جبال آلپ و آپنین میگذشتند و آنچه را که بسته بودند در رم بدست می آوردند. در مسافتی

۱ - امپراطوری غربی آلمان در سال ۱۸۰۶ با استعفاء فرانسیس دوم پایان رسید. فرانسیس در ۱۸۰۴ عنوان جدیدی اختیار کرد و آن امپراطور اطریش بود. ۲ - آبه دویو تأثیر آب و هوا را بسیار دانسته و گفته است که رومیان جدید فضائل اجداد خود را حفظ کرده اند اما آب و هوا و خاک رم بنحوی محسوس تغییر کرده است. ۳ - چون خواننده کتاب دیرزمانی از رم دور بوده توصیه من این است که فصل چهل و نهم این تاریخ را بیاد آورد یا دوباره بخواند.

از شهر صنی طویل از کشیشان و دیگر مردم که شاخه نخل و صلیب در دست داشتند ایشان را به درود و تحیت استقبال مینمودند ، و نشانهای رعب‌انگیز گرگ و شیر و اژدها و عقاب که بر رایت‌های سپاهیان در اهتزاز بود نماینده افواج گذشته و جوخه‌های سربازان رم جمهوری حکومت بود. سوگند این پادشاهان مبنی بر نگاهداشت آزادی‌های رم سه بار تکرار میشد ، یک بار در پیش پلی کوچک در دشت نرون و دگر بار در برابر دروازه کاستلا و سوم بار در آستانه واتیکان ، و پادشاهان آلمان و ایتالیا به رسم مألوف به مردم انعام میکردند تا از جود و سخای قیصران نخستین ولوبه‌به‌ای ناچیز تقلید کرده باشند. در کلیسای پطرس مقدس جانشین این حواری یعنی شخص پاپ مراسم خاص را بجای می‌آورد و تاج امپراطوری را بر تارک جانشینان شارلمان مینهاد ، و ندای خداوند^۱ بابانگ مردم در می‌آمیخت ، و رضای خلق به بانگ هلله اعلان میشد و مردم میگفتند «خداوند کار ما پاپ را پیروزی و عمر دراز باد ! خداوند ما امپراطور را پیروزی و عمر دراز باد ! لشکرهای رومی و ژرمنی را پیروزی و عمر دراز باد ! » نام قیصر و اگوستوس و قوانین کنستانتین و ژوستینیان و مثال شارلمان و اوتو سلطه فائقه امپراطوران آلمانی نژاد را مستقر گردانید ، و عنوان و تمثال ایشان را بر روی سکه پاپها منقوش کردند ، و نشان حق فرمانروائی ایشان شمشیر عدالت بود که در دست رئیس شهر می‌نهادند. ولیکن نام و زبان و راه و رسم خداوند گاری از قومی بیگانه و بی فرهنگ انواع تعصب‌های خفته در نهاد رومیان را بیدار می‌کرد. قیصران ساکسونی^۲ و فرانکونی^۳ بر اشرافی حکومت می‌راندند که خود هر یک موافق نظام فئودالی در حوزه خاص خویشتن فرمانروائی مینمودند ، و قیصران مذکور از اعمال قدرت نظامی و غیر نظامی عاجز بودند و فقط قدرت حکومت و نیروی جنگی است که مردمی در کشوری دور و از عبودیت نفور را فرمانبردار حاکم میکند. هرامپراطوری در دوران عمر خود یک بار ، فقط یک بار ، با خیلی از اتباع تیوتونی^۴ خود از فراز جبال آلپ به زیر می‌آمد ، و من نظم و آرامش دخول او را به شهر رم و تاجگذاریش را در کلیسای

۱ - کنایه از سخنی است که از دهان پاپ بر می‌آمد. ۲ - Saxony ۳ - Franconia ۴ - Teutonic

پطرس مقدس وصف کرده‌ام، اما فتنه و غوغای رومیان که با سلطان خود چنان رویاروی میشدند که گوئی وی دشمنی بیگانه و یغماگراست معمولاً بر هم‌زن نظم و آرامش بود، و حرکت امپراطور از رم همیشه شتابزده و غالباً شرم آور بود و چون سلطنتش دیری نمی‌پائید لذا او را موهون و بی اعتبار مینمودند و نامش را بدست نسیان میسپردند. پیشرفت استقلال در آلمان و ایتالیا مبانی سیطره امپراطوران راست کرد، و پیروزی پاپها را از حکومت بیگانگان رها نید.

رم را دو پادشاه بود یکی امپراطور که به موجب حق تصرف سلطنت میکرد اما سلطنتش متزلزل بود، و دیگری پاپ که اعتبار فرمانروائیش مبتنی بر دو اصل سهل بود یکی عادت و دیگری عقیده عام و این هر دو مبانی مستحکم سلطانی پاپ است. از میان برداشتن نفوذ بیگانه‌ای پاپ را محبوب پیروان او کرد، و از این پس در عوض آن که در بار آلمان بارشوه دادن پاپ را به هوس خود منصوب کند نایب مسیح را انجمن کاردینالها انتخاب کردند، و اکثر کاردینالها یا در رم زاده شده یا در آنجا اقامت گزیده بودند. انتخاب پاپ مؤید به پسند مردم و عمال دیوان بود و هم به این سبب سلطه کلیسا که مردم سوئد و انگلستان نیز به آن گردن مینهادند در مرحله نهائی منوط به رأی رومیان بود چنانکه سلطانی امپراطور و فرمانروائی پاپ در این شهر منوط به رأی ایشان بود. مردم را عموماً عقیده بر این بود که کنستانتین پاپها را در مقام سلطنت دنیوی رم منصوب کرده‌بوده است و متهورترین مردم غیر مذهبی و نامؤمن‌ترین شکاکان به همین دلخوش بودند که در قانونی بودن حق امپراطور در اعطاء منصب مذکور و مشروع بودن عطیه اوشک آورند و بر سر این موضوع بمناقشه پردازند. ولیکن صحت این عمل امپراطور و اصالت عطیه او متکی به سنت چهارقرنه و ریشه هر دو فرونشسته در خاک جهالت عام بود و منشأ افسانه‌ای آنها فراموش شده و اثرات دائم و واقعی آنها بر جای مانده بود. عنوان «دومینوس» یا خداوندگار را بر روی سکه پاپ (که اسقف رم بود) نقش میکردند، و بانگ تحسین و آفرین و سوگند ولاء و اخلاص مردم مؤید منصب و حق فرمانروائی او میگردد و پاپها، یارضا یا اکراه قیصران آلمان، سالیان دراز

گاه بر شهر رم و میراث پطرس مقدس حکومت فائقه داشتند و گاه در فرمانروائی تابع امپراطوران آلمانی بودند . سلطنت پاپها مذهبیان را خشنود میکرد و با حقوق رم و مردم آن ناسازگار نبود ، و اگر کسی به خودینی بیشتر در این امر تفحص مینمود منبعی عالیت بر او آشکار میگردد که سرچشمه قدرت پاپها و عبارت بود از حق شناسی ملتی که به یاری ایشان از پیدادستمرگ ییزانسی و گناه ارتداد نجات یافته بود . در عصر رواج خرافه مذهب چنین مینمود که پیوند منصب روحانی و دنیوی باعث تقویت هر دو و کلید بهشت مطمئن ترین ضمان فرمانبرداری خاکیان باشد ، و اگر چه ممکن بود که منصب روحانی پاپ بسبب مفاسد شخصی اوننگین شود ولیکن فضائل خطرناک گرگوری هفتم که مردی در نفس کشی سختکوش بود رسوائیهای قرن دهم را از یاد هابد ، و نزاعهای مداوم و مجدانه گرگوری و جانشینان او در دفاع از حقوق دستگاه دین و مصائب و کامیابیهای ایشان باید بر احترام و مهابت این گروه در نظر خلق افزوده باشد . این پاپها بعضی اوقات دور از وطن در فقر و در بدری بسر میردند و قربانی ایداء و آزار مذهبی میشدند و باشور و غیرت حواریون عیسی در کام شهادت فرو میرفتند ، و این خود باید دل هر کاتولیکی مذهبی را در گرو مهرایشان نهاده و غمخوار ایشان نموده باشد . بعضی اوقات نیز گرگوری هفتم و جانشینان او از عرش واتیکان رعد آسای خروشدند و تاج بخشی مینمودند و پادشاهان ممالک جهان را توییح و معزول می کردند ، و گردن فرازترین رومیان را نیز از فرمانبرداری کشیشی عار نمی آمد که جانشینان شارلمان بوسه برپایش میزدند و رکابش را بدست میگرفتند . مصالح دنیوی شهررم ایجاب مینمود که اقامتگاه پاپان و حرمت و آرامش آن را محفوظ دارند زیرا که مردمی بطالب پیشه و خویشتن بین قسمت اعظم روزی و ثروت خود را از آن جای حاصل می آوردند . عوائد ثابت پاپان محتملا کاهش پذیرفته و بسیاری از املاک قدیم و موروثی دستگاه ایشان در ایتالیا و متصرفات روم به حمله نامؤمنان ناپاک دست گرفتار آمده و از میان رفته بود ، و با آن که پپن و اولاد او املاک بسیار اهدا کرده بودند ضرر جبران نشد زیرا که هبه پپن جزء دعاوی پاپها بود نه در تصرف ایشان . اما واتیکان

و کاپی تول از خیل عظیم زائران و ملتسمان حاجت خواه نیرو می یافت که پیایی به این دو درگاه روی می آوردند. حفیظه و اتیکان وسیعتر شد و پاپ و کاردینالها مستغرق در کار رسیدگی و صدور رأی در باره دعاوی گوناگون کلیسایی و غیر کلیسایی شدند. به موجب قوانین جدید مستقرگشته در دستگاه مذهب کاتولیکی مردم حق داشتند که به محکمه و اتیکان التجاء برند و از شمال و مغرب اروپا اسقفان و رؤساء صومعه ها را به آستان پاپ فرا می خواندند یا احضار میکردند تا درخواست یاری کنند و شکایت نمایند و متهم کنند یا در برائت از تقصیر سخن بگویند. شرح نادره واقعه ای را ضبط کرده اند درباب دو اسب متعلق به اسقفان اعظم کلن^۱ و ماینتز^۲ که از جبال آلپ گذشتند و بازآمدند هر دفعه به سیم وزر گرانبار. ولیکن همه بزودی دانستند که توفیق زائوشا کی بیشتر بسته به ارزش هدایائی است که عرضه دارند و کمتر منوط به حقانیت مدعای ایشان است. زهد و ثروت این بیگانگان را به تظاهر بر همگان آشکارا مینمودند و پولی که ایشان صرف امور مذهبی و غیرمذهبی میکردند از مجاری مختلف در گردش می افتاد و رومیان را از آن منافع بسیار حاصل می آمد.

موجباتی چنین مؤثر باید مردم رم را برآن داشته باشد که به اراده و اختیار و از سردوستاری دین با پدر روحانی و خداوندگار دنیوی خود بیبوندند و از او فرمان ببرند. هندی سرخ پوستی که درختی را ازین برمی افکند تا میوه آن را بچیند و عربی که کاروان سوداگران را تاراج میکند هر دو به انگیزش طبع بهیمی عمل میکنند، و چون طبع بهیمی نظربه حال دارد از آینده غافل می ماند و برخورداری از مهمترین نعمات را در پناه زندگی مأمون از خطر به سودی که از غارت آنی حاصل می آید سودا می کند، و رومیان نیز چنین کردند و به ناسنجیدگی به هتک حرمت مزار پطرس حواری پرداختند و هدایای زائران را تاراج و ایشان را مجروح کردند و ارزش و شمار سفرهای آینده را که رفتار خصمانه و بی حرمتیهای ایشان مانع آمد حساب نکردند. با این همه مرد ساده ضمیر نمیتواند که قوه تخیل را اولیتر از عقل

انگاردو از امیال و منافع این جهانی به خاطر هدفی در گذرد که دور و شاید خیالی و نادیدنی باشد. هنگامی که وی جوان است و در کمال نیرومندی و تندرستی اعمالش پیوسته ناقض ایمان اوست تا آن که بارگران پیری یا بیماری بامصیبت، هول و دهشت را در او بیدار و مجبورش کند که دو دین خود را ادا کند که یکی دین ایمان است و دیگری دین ندامت. من پیش از این گفته‌ام که چون در عصر جدید مردم به اصول مذهب بی‌التفات شده‌اند پس این ایام از هر وقت دیگری با کشیشان و امن و فراغ ایشان موافقت است. در روزگار سلطه خرافه پرستی کشیشان را به جهل ابناء بشرامیدها و از شدت خشونت ایشان بیمها بود. ثروت روزافزونی که باید کشیشان را مالکان بی‌مدعی جهان کرده باشد ثروتی بود که پدران توبه کار به ایشان اعطاء می‌کردند و فرزندان آزمند آن پدران از ایشان به یغما می‌بردند. ابناء خلق کشیش را نیایش یا بدو بی حرمتی مینمودند و پیروانش وی را چون بتی قبله‌گاه، خود می‌ساختند یا به خاک در می‌افکندند و پایمال می‌کردند. در نظام ملوک الطوائفی اروپا نیروی سپاهیان عنوان امتیاز و معیار و مقیاس وفاداری اتباع به خداوند گاران خود بود، و در میان هیاهو و قیل و قال نزاع بانگ بی‌صدای قانون و عقل را به ندرت می‌شنیدند. و از آن فرمان می‌بردند. رومیان متمرد در سلطه اسقف^۱ خود به تحقیر مینگریستند و او را بسبب عجز و ناتوانیش موهون می‌نمودند و تربیت دینی و رفعت منزلت پاپ وی را مانع از آن می‌آمد که نیروی شمشیر را چنان بکار برد که مؤثر و در خور منصب او باشد، و اغراض و نیاتی که انتخاب وی را باعث می‌آمد و نیز نقائص اخلاقی او بر رومیان بینا و آشنا بخوبی آشکار بود، و حرمت نام و احکام او که اثر بسیار در بیگانگان مینهاد ناچار به سبب قرب جوار در نزد رومیان کاهش می‌پذیرفت و این تفاوت از نظر هیوم مورخ^۲ فیلسوف دور نمانده است و او می‌گوید: «با آن که نام دربار رم و اعتبار سلطه‌اش در ممالک دور افتاده اروپا، که مستغرق دریای بی‌پایان جهل و از چگونگی وضع آن دربار و ترتیب کارش بکلی بی‌خبر بودند، رعب و هراس برمی‌انگیخت پاپ

در شهر خود محترم نبود چندان که دشمنان دیرین اورم را تادروازه آن محاصره کردند و زمام حکومت وی را به دست گرفتند و بر آن نظارت نمودند، و سفیرانی که از دورترین نقطه اروپا حامل پیام فرمانبرداری خاضعانه بزرگترین ملوک آن روزگار بودند در راه یافتن به حضور پاپ و خویشان را به پای وی افکندن با مشکل بسیار رویاروی میشدند.^۱

هم از نخستین ایام مسیحیت پاپها مجبور بوده بودند که با مخالفت و خشونت و اهانت مخالفان بجنگند. در اواسط قرن دوازده نهضتی برپا شد برای اعاده حکومت جمهوری و این نهضت را آرنولد بریشائی^۲ آغاز کرد. آدریان چهارم (پاپ انگلیسی) و فردریک باربروس امپراتور - آرنولد را از رم بیرون راندند و سرانجام وی را زنده در آتش سوختند، ولیکن نوعی حکومت جمهوری که شامل منصب سناتوری نیز بود مستقر گردید.

طریق انتخاب پاپ

جاه طلبی گیاه هرزه ای است که هم از اول به سرعت در تانستان مسیحیت نمود کرد. در روزگار سلطنت نخستین ملوک مسیحی جلوس بر کرسی پطرس حواری منوط به انتخاب عام و لاجرم توأم بانزاع و خشونت و رشوت ستانی بود و اماکن مقدس رم به خونریزی ملوث گردید؛ و از قرن سوم تا قرن دوازدهم شرانشقاقهای مکرر دستگاه دین را آشفته و مشوش مینمود. ولیکن تا روزی که رأی نهائی را عامل^۳ دیوان صادر میکرد شر و زیان این منازعات محلی وزود گذر بود، و لیاقت هر کسی برای احراز این منصب یا موافق موازین عدل و انصاف تعیین میگردد یا به لطف عامل دیوان، و رقیب ناموفق قادر نبود که پیروزی خصم خود را دیر- زمانی مشوش کند. ولیکن پس از آن که امپراطوران را از حقوق و امتیازات سلطانی

۱ - وقتی که جفری پدر هانری دوم پادشاه انگلیس فرمانروای نورماندی بود در حق کشیشان عملی بسیار ظالمانه کرد یعنی چون انجمن ایشان بی جلب رضای وی اسقفی برگزیده بود جفری فرمان داد که خصمین انتخاب کنندگان و اسقف منتخب را ببرند و در ظرفی بنهند و به نزد او ببرند. گویون میگوید که این بیچارگان حق داشتند که اذردرد و خطر شکوه کنند ولیکن چون سوگند عفت یاد کرده بودند جفری کاری نکرد جز آن که ایشان را از آلتی زائد، هر چند گرانبها، محروم نماید. Brescia - شهری در ایتالای شمالی.

۳ - کنایه از امپراطور یا سلطان یا فرمانروا.

محروم نمودند - و اصلی مستقر گردید مبنی بر این که نایب مسیح در پیشگاه هیچ محکمه دنیوی مسؤول نیست هر بار که تخت پطرس حواری بی شاغل میماند ممکن بود که جهان مسیحیت به قیل و قال مناقشه و حتی جنگ گرفتار آید. دعاوی کاردینالها و کشیشان دون مرتبت و ادعای خواص و عوام خلق نیز مبهم و نزاع جویانه بود ، و هیاهو و قلق و اضطراب شهری که دیگر نه رئیسی داشت و نه از کسی فرمان میبرد اصل آزادی انتخاب را نقض میکرد، و به مردن هر پاپی دودسته در دو کلیسا به انتخاب دو تن میپرداختند و شمار آراء و اهمیت آنها و اولویت زمانی و اهلیت طالبان منصب توازنی بر قرار میکرد، ولیکن در میان محترمترین روحانیون نیز اختلاف بود و سلاطین ممالک دور افتاده که در پیشگاه عرش روحانی پاپ کمر به تعظیم خم مینمودند بت مشروع را از بت کاذب باز نمی شناختند. بنا به مقتضیات سیاسی امپراطوران خود غالباً مبدع انشقاق میشدند و پاپی را که دوست بود با «پاپ» دیگر به دشمنی برمی انگیزتند و هر یک از این دو مجبور میشد که اهانتهای دشمنان خود را تحمل کند و حمایت یاران خود را به قیمت بخرد : دشمنانی که از ندای وجدان مرعوب نمی گشتند و دوستانی که به وسوسه آزمندی یا جاه طلبی برانگیخته میشدند . سرانجام پاپ الکساندر سوم بود که رسم پرهیاهوی مراجعه به آراء عمومی و آراء کشیشان را بر انداخت و حق انتخاب پاپ را محدود کرد به انجمن کاردینالها و بس، و به این طریق رسم تسلسل ابدی جانشینی پاپها معین و با آرامش قرین گردید. این امتیاز مهم یعنی حق انتخاب پاپ صنوف سه گانه اسقفان و کشیشان و شماسان را با هم مشابه کرد. کشیشان کلیساهای محلات شهر رم مقام اول را در این سلسله مراتب بدست آوردند. کاردینالها را بی توجه به قومیت از میان ملل مختلف جهان مسیحیت برمیگزیدند و ریاست بر غنی ترین حوزه روحانی و مهمترین حوزه اسقف نشین با عنوان و منصب ایشان نامتجانس نبود. کاردینالها را که سناتوران دستگاه مذهب کاتولیکی و مددکاران و نمایندگان پاپ اعظم بودند به ردای ارغوانی ملبس کردند که نشان سلطانی و شهادت بود ، و ایشان به گردنفرازی با پادشاهان دعوی برابری مینمودند

وقلت عدد بر رفعت منزلتشان افزود زیرا که تا روزگار سلطنت لیوی دهم شمار کاردینالها به ندرت از بیست یا بیست و پنج تن بیشتر شد، و بواسطه این قاعده حکیمانه بود که شک و انشقاق از میان برداشته شد و ریشه اختلاف را چنان معدوم کردند که در مدت ششصد سال فقط یک بار بواسطه انتخاب دو پاپ اتحاد مجمع مقدس کاردینالها به شقاق گرائیده است ولیکن چون مقررات قانون اتفاق دو ثلث مجموع آراء را لازم میآورد مصالح شخصی و امیال و هوسهای کاردینالها غالباً انتخاب را به تأخیر میافکند و در مدتی که ایشان همه در حاکمیت مستقل مداومت مینمودند جهان مسیحیت از رئیس محروم بود چندان که پیش از برافراشتن گرگوری دهم به سلطنت روحانی تحت پاپ تقریباً سه سال بی شاغل مانده بود و گرگوری دهم بر آن شد که تکرار این روش سوءرادر آینده مانع آید و فرمانوی پس از اندک مخالفتی در مجموعه مدون قوانین کلیسائی جایگزین گردیده و قانون مذهبی شده است. به مردن هر پاپی نه روز درمان وی و انتظار ورود کاردینالهای غائب می گذرانند، و در روز دهم کاردینالها و خادمان^۱ ایشان را در حجره هائی زندانی میکنند که نه دیواری آنها را از هم جدا مینماید و نه پرده ای، و روزنه ای کوچک را باز نگاه میدارند تا مایحتاج زندانیان را از آنجا بدرون آورند، و بدر بزرگ از داخل و خارج قفل می زنند و کلانتران شهر به پاسبانی می ایستند تا هر نوع رابطه ای را بادیای بیرون قطع کنند. اگر پس از سه روز از انتخاب نتیجه ای حاصل نیاید از اغذیه گوناگونی که بر سفره کاردینالها نهاده میشود می کاهند و طعام نیمروزی و شبانگاهی ایشان محدود به یک نوع غذا میشود و پس از روز هشتم ایشان را جز اندکی نان و آب و شراب چیزی نمیدهند. در مدتی که منصب فرمانروائی روحانی بی شاغل است کاردینالها از تصرف در عوائد دستگاه مذهب و در دست گرفتن عنان حکومت آن ممنوعند مگر در وقت ضرورت و ضرورت به ندرت روی مینماید. هنگام رأی دادن هرگونه توافقی که در میان انتخاب کنندگان بوده است یا هر وعده ای که بهم داده بوده اند رسماً ملغی میشود، و سوگند خدائی

۱ - هر کاردینالی خادمی همراه دارد.

و دعای مؤمنین کاتولیکی باعث قوام امانت و دوام استقامت ایشان است. بعضی از مواد شدید قانون را که زائد یا زحمت افزا است بتدریج مسست نموده اند ولیکن اصل «زندانی» شدن کاردینالها تام است و به سخت ترین وجهی رعایت میشود و ایشان به سائقه حفظ تندرستی و میل به آزادی مجبورند که کاری کنند که لحظه رهایی هر چه زودتر فرارسد، و به کار گرفتن رسم رأی مخفی مناقشات مجلسیان را در پرنیانی حجاب لطیف مهر و خیراندیشی و ادب می پوشاند. به علت این رسوم استقرار یافته بود که رومیان از حق انتخاب اسقف و سلطان روحانی خویشتن محروم ماندند، و چنان مینمود که در تب آزادی متزلزل و لجام گسیخته خود فقدان این امتیاز بی بها را ادراک نمیکند و از آن بی خبرند. لویس، امپراطور باوار، به پیروی از مثال اوتوی کبیر رسمی را احیاء کرد و پس از مشاوراتی با عمال شهر رومیان را در میدان مقابل کلیسای مقدس جمع آوردند، و پاپ را که در آوین یون مقر داشت و ملقب به ژان بیست و دوم بود معزول کردند و انتخاب جانشین او بارضای خلق و هلهله تحسین و آفرین ایشان تأیید گردید، و مردم قانونی تازه را بارای آزاد تصویب کردند که اسقف ایشان هرگز بیش از دو روز راه از شهر رم دورویش از سالی سه ماه از آن جای غائب نباشد، و اگر پس از سه بار احضار از بازگشتن غفلت ورزد او را که خادم مردم است معزول و مرخص کنند. ولیکن لویس عجز خود و تعصبات ایام خویشتن را فراموش کرده بود و نمیدانست که دروواء منطقه اردوگاه آلمانی وی را شبی بی فایده میدانند و انکار میکنند. رومیان در کاری که خود کرده بودند به تحقیر نگریستند، و پاپی که به رغم قوانین کلیسائی انتخاب شده بود از خداوندگار مشروع خود استرحام نمود، و با این تجاوز بی موقع حق خاص کاردینالها مستقرتر و راسخ تر گردید.

هجرت پاپها به آوین یون

اگر انتخاب پاپ همیشه در واتیکان صورت می پذیرفت هیچکس نمیتوانست حقوق منا و مردم رم را نقض کند و از سیاست برکنار بماند. ولیکن در غیبت

جانشینان گرگوری هفتم که اصل اقامت در شهر رم و حوزه اسقفی آن را فرمان خدائی ندانستند و در رعایت آن مداومت نمودند رومیان هم این اصل را از یاد بردند و خود نیز از یاد رفتند . به نزد جانشینان گرگوری هفتم اهمیت نگاهداشت حوزه اسقفی^۱ کمتر از حکومت دستگاهی مذهبی بود که دنیا را در بر میگرفت، و پاپها نمیتوانستند به شهری دلخوش باشند که در آنجا پیوسته با حقوق سلطانی ایشان مخالفت مینمودند و جان ایشان نیز غالباً در خطر بود . پاپها به سبب ایداء امپراطوران و جنگهای ایتالیا از رم گریختند و در آنسوی جبال آلپ به آغوش مهمان نواز فرانسه راه یافتند ، و از فتنه و هیاهوی رم به اناگنی^۲ و پروجیا^۳ و ویتربو^۴ و بلاد مجاور پناه بردند تا در این مواضع در آرامش بیشتر زندگی کنند و بمیرند . هنگامی که رعایای پاپ به سبب غیبت رئیس خود آزرده یا بینوا میشدند ایشان را باز میخواندند و به سختی عتاب مینمودند که پطرس خواری پایتخت جهان را مقرر فرمانروائی خود کرد نه دهکده ای گمنام را ، و تهدید شدید مینمودند که رومیان لشکر خواهند کشید و مردمی را که جرأت آورند و پاپ را پناه دهند معدوم و مکانی را که وی در آن مأمنی باید ویران خواهند کرد . پاپها از ترس فرمان میبردند و باز میگشتند و درود نخستین توأم بود با شرح دین سنگین و دیگر خسرانهای که فرار ایشان ببار آورده بوده است و اجاره بهای منازلی که در آنها سکونت گزیده بوده اند و مخارج گوناگون خادمان و بیگانگانی که ملازم دربار ایشان بوده اند ، و پیش فروش حوزه های اسقفی و عوائد آنها . پس از اندک فاصله ای که متضمن آرامش و شاید برقراری سلطه پاپها بود قیل و قال فتنه از نو برمیخاست و ایشان را دوباره از رم بیرون میراندند و آنگاه سنا به احترام یا به قهر و تحکم ایشان را دگر باره احضار میکرد . در این عقب نشینیهای اتفاقی تبعیدشدگان یا فراریان از واتیکان را فاصله از پایتخت به ندرت دور بود و غیبت ایشان دیری نمی پائید . ولیکن در اوائل قرن چهاردهم مقر سلطنت پاپ از ساحل تیبر به کرانه رود رون منتقل گردید و چنان

مینمود که پاپها هرگز به رم بازنگردند و علت هجرت ایشان را از نزاع شدیدی که میان بونی فاس هشتم و پادشاه فرانسه روی نمود استنتاج میتوان کرد. اتحاد طبقات سه گانه جامعه یعنی روحانیون و اشراف و طبقه^۱ متوسط که هریک دارای قدرت سیاسی خاص بودند و نیز امتیازات دستگاه مذهب کاتولیکی فرانسه نیروی حربه تکفیر و تحریم را بی اثر کرد، ولیکن فیلیپ پادشاه فرانسه اسلحه دنیوی را دلاورانه به کارگرفت و پاپ مہیای مقابله با وی نبود. هنگامی که بونی فاس در آناگنی مقیم بود و ظن خطر نمیرفت سیصد سوار بکاخ او و شخص او حمله بردند و این سیصد سوار را ویلیام نوگارت وزیر فیلیپ، و شاراکولونا^۲ از اشراف زادگان رم که خاندانش را با پاپ خصومت بود در نهان فراهم آورده بودند. کاردینالها از معرکه گریختند و دشمنان پاپ ساکنان آناگنی را به مکرو فریب منحرف کردند و از تبعیت پاپ و اداء وظیفه سپاسگزاری مانع آمدند. اما بونی فاس بی باک که تنها و بی سلاح و لشکر بود بر کرسی خود نشست و مانند سناتوران روم باستانی در انتظار فرود آمدن شمشیرلشکرگال بسر برد. نوگارت دشمنی بیگانه و به این راضی بود که که آن کند که خداوند گار وی فرماید، ولیکن بواسطه دشمنی هموطن پاپ یعنی کولونا-بونی فاس را به سخن درشت و ضربت شمشیر اهانت نمودند و سه روز محبوس کردند و به عنادش برانگیختند و به قصاص عناد او را جور و ستمی نمودند که جانش را به خطر افکند اما تأخیر عجیب دشمنان دلبستگان بدستگاه دین را فرصت و جرأت داد تا وجود پاپ را از هتک حرمت و تجاوز خشونت آمیخته معاندان نجات دهند. ولیکن روح کبریائی بونی فاس جراحی مهلک یافته بود و او در هذیان خشم و انتقامجویی در رم جان سپرد. یاد وی به مفاسد ننگین کبر و آز ملوث شده است و چون بونی فاس را آن شجاعت نبود که تن بشهادت در دهد لذا این حامی و مدافع دین به شرف منزلت قدیسان نائل نیامده است. در اخبار آن روزگار وی را گنهکاری بزرگوار خوانده اند که رویه وار به حریم منصب راه یافت و مانند شیر فرمان راند و چون سگ جان داد. جانشین وی بندیکت یازدهم بود که

در میان ابناء بشر از او مهربانتر و معتدلتری نبوده است و با این همه وی فرستادگان ناپرهیزگار فیلیپ را تکفیر نمود و در حق شهر آنا گنی و مردم آن نفرینی هول انگیز کرد که اثراتش هنوز به چشم خرافاتیان مشهور است^۱.

پس از مرگ بندیکت دسته فرانسویان در روش انتخاب پاپ بوسیله مجمع کاردینالها که عادلانه اما ملال آور و نگران کننده بود به زیرکی و تردستی تغییری دادند و رسمی دیگر مقرر داشتند و پیشنهادی به ظاهر پسندیده کردند که پذیرفته شد. بموجب پیشنهاد ایشان بنابراین شد که کاردینالها یکی از سه داوطلب منصب را انتخاب کنند که مخالفان نام برده باشند و اسم اسقف اعظم بوردو، دشمن تند غضب پادشاه و کشور خود، نخستین نام در فهرست اسامی بود. اما همه کس از جاه طلبی او آگاه بود و ضمیر وی ندای کامکاری و اوامر ولینعمت را فرمان برد، و پادشاه فرانسه از پیکمی چابک رفتار خبر دریافته بود که حق انتخاب پاپ هم اکنون در ید اوست. شرائط انتخاب را در ملاقاتی محرمانه تنظیم کردند و معامله را با چنان سرعتی در نهان به پایان بردند که کاردینالها به اتفاق آراء برافراشتن کلمان پنجم را به منصب فرمانروائی روحانی احسنت گویان تأیید کردند. اما کاردینالهای وابسته به دو حزب به دریافت احضار نامه ای که ایشان را برای ملازمت پاپ به آن سوی آلپ فرا می خواند در حیرت فرو شدند و بزودی دانستند که هرگز نباید بیازگشت خود به این سوی آلپ امیدوار باشند زیرا که پاپ در گرو محبت و متعهد به وفای به عهد بود که فرانسه را برای اقامت برگزیند. کلمان پس از آن که درباریان خویشان را به دنبال خود از پواتو^۲ و گاسکونی^۳ به آوین یون کشاند و مخارج گزاف سفر او هر آنچه شهر و صومعه را که در سر راه وی بود فرو بلعید، سرانجام در آوین یون قرار یافت و این شهر بیش از هفتاد سال مقر پاپ رم و پایتخت جهان مسیحیت گردید. موضع آوین یون سهل المنال بود و از هر

۱ - دانستن این نکته مشکل است که آیا لابات مزاح میکند یا به حقیقت باور دارد که آنا گنی هنوز از نفرین بندیکت یازدهم در عذاب است و مزارع غله یا تاکستانها یا درختان زیتون آن آفت زده طبیعتند. اگر چنین باشد باید معتقد

شد که طبیعت کنیز فرمانبردار بابهاست! Poitou - ۲ Gascogne - ۳

سوی و از طریق زمین و دریا و رود رون به آن راه می یافتند. ایالات جنوبی فرانسه برای ایتالیا نیز حق تقدسی نمی شناختند، و در آوین یون قصرهای تازه برای سکونت پاپ و کاردینالها برپای کردند و دولتمندی دستگاه مذهب هنرمندانی را که پدید آورنده اسباب رفاه و لذتند بزودی به این شهر کشاند. دستگاه مذهبی پاپ هم اکنون مالک سرزمین مجاور یعنی ایالت ونه سن^۱ بود که فیلیپ سوم پادشاه فرانسه در سال ۱۲۷۳ به پاپ منتقل کرد و ناحیه ای معمور و حاصلخیز بود، و حق فرمانروائی آوین یون را نیز از ژان نخستین ملکه ناپل و کنتس پرووانس^۲ خریدند که دختری نوجوان و پریشان حال بود و مبلغ هشتاد هزار فلورن که بدو پرداختند بهای شهر را کفاف نمی داد. در زیر سایه پادشاهان فرانسه و در میان مردمی مطیع و فرمانبردار پاپها از احترام و آرامش برخوردار شدند. وضعی که سالیان دراز از آن محروم بوده بودند. ولیکن ایتالیا از غیبت ایشان متأسف و رم در تنهایی و بینوائی شاید از آزادی لجام گسیخته خود که بیرون راندن جانشین پطرس حواری را از واتیکان باعث آمده پشیمان بود. پس از مرگ اعضاء سالخورده مجمع مقدس کاردینالهای فرانسوی جایگزین ایشان شدند، اما اینان در رم و ایتالیا به نفرت و تحقیر می نگریستند و بنیانگذار سلسله ای از پاپها شدند که از قوم فرانسوی یا حتی از متصرفات این کشور بودند و دلبستگی این پاپها به وطن خود پیوندی بود که به هیچ روی گسستنی نبود.

اقامه مراسم یوبیل یا سال مقدس

پیشرفت صنعت پدید آورنده جمهوریهای ایتالیائی و افزایش ثروت آنها گردید، و دوران استقلال جمهوریهای مذکور متقارن است با ایام افزایش جمعیت و رونق زراعت و تجارت و صنایع دستی و ماشینی که بتدریج بهتر و آراسته تر و بدل به صنایعی گردید که محصول نبوغ و لطف ذوق است. ولیکن موقع و موضع رم چندان که باید مساعد و سرزمینش بارور نبود، و ساکنان آن سرخوش از غرور بودند و خوی ایشان به فساد گرائیده بود و به سادهلوحی می پنداشتند که خراج اتباع

روم باید تا به ابد نیروبخش پایتخت مملکت دین و ملک امپراطوری باشد ، و آمدن مسافران به زیارت ضریح قدیسین تاحدی مشوق این عقیده باطل گردید ، و آخرین میراث پاپها برگزاری مراسم « سال مقدس » بود و مردم را از آن سودی حاصل می آمد که کمتر از سود کشیشان نبود . پس از آن که فلسطین از دست رفت عطیه بخشش گناهان را که مختص صلیبیون بود دیگر موردی نماند و این گرانباترین مسکوک دستگاه دین را متجاوز از هشت سال از گردش در بازار نقد رائج خارج کردند . بونی فاس هشتم که شهوت آرز و جاه طلبی را در وجود خود باهم سازگار کرده بود به جهد بلیغ مجرای تازه ای برای گردش این سرمایه گشود ، و او را دانش چندان بود که یکی از جشنهای رم باستانی را به یاد آورد و زنده کند ، جشنی که در پایان هر قرنی منعقد میگردید ، و برای آن که عمق ساده لوحی عوام را بسنجد در وقتی که مناسب می نمود در کلیسا موعظه کردند و خبری به نیرنگ شایع و چند شاهد سالخورده را حاضر کردند و در نخستین روز ژانویه سال یک هزار و سیصد کلیسای پطرس مقدس انباشته از جمع مؤمنان گردید و همگان خواستند که به رسم « مألوف » در آن وقت مقدس گناه گنهکاران را ببخشایند . پاپ که مترقب بود و مؤمنان ناشکیبا را خشمگین کرده بود با استناد از سنت قدیم بزودی اقناع گردید و حقانیت دعوی مردم را پذیرفت و اعلان کرد که گناهان جمیع کاتولیکهائی بخشوده است که در طی آن سال و در هر دوران متشابهی با احترام تام کلیسای دو حواری عیسی یعنی پطرس و پولس مقدس را زیارت کنند . آواز خوش آیند سخن پاپ در سراسر جهان مسیحیت منتشر گردید ، و در اول از نزدیکترین ایالات ایتالیا و سرانجام از ممالک دور افتاده هنگری و بریتانیا شاهراهاها انباشته از خیل زائران شد ، زائرانی که در طلب عفو گناهان خود رهسپار سفری می شدند که با وجود بار گران خرج و رنج فارغ از خطر خدمت ، لشکری بود . در این سفر تفاوت میان عالی و دانی و پیر و جوان و توانا و ناتوان که همقافله بودند فراموش می گردید و بر اثر شور ایمان و شوق زیارت مردم بسیاری در کوچه و کلیسا در زیر پای دیگران لکدمال می شدند و می مردند . محاسبه عدد زائران نه آسان و نه دقیق تواند بود و محتمل

است که کشیشان زیرك شمار ایشان را بیشتر از آن نموده باشند که به حقیقت بوده است زیرا که کشیشان بخوبی می دانستند که تقلید از مثال دیگران مرضی است منتقل شونده ، و مورخی درست رأی که هنگام برگزاری مراسم حاضر بوده به یقین گفته است که شمار بیگانگان در رم هرگز از دویست هزار کمتر نبوده و ناظری دیگر مجموع زائران را که در رم ازدحام میکردند سالی دویسیون تعیین کرده است ، و تحفه هائی هرچند بی قدر که زائران تقدیم می نمودند چون بر روی هم انباشته می گردید گنجینه ای شاهانه می شد. دو کشیش چنگال به دست شب و روز در کنار محراب کلیسای پولیس مقدس ایستاده بودند تا زرو سیمی را که زائران نثار محراب می کردند ناشمرده جمع کنند. بخت یار و روزگار روزگار امن و فراوانی بود و اگر علوفه کمیاب و اجاره بهای مسکن و مهمانسرا مفرط بود بونی فاس به اقتضای سیاست و رومیان به حکم سود جوئی مهمان نوازی می کردند و نان و شراب و گوشت و ماهی همیشه برای زائران مهیا و ذخیره خواربار پایان ناپذیر بود. ثروت اتفاقی در شهری بی صنعت و تجارت خون برفاست و آفتاب تموز به سرعت ناپدید می شود ، و نسل بعد به سبب آز و حسد از پاپ کلمان ششم در خواستند که مراسم عفوگناهان را پیش از موعد مقرر آن که پایان قرن^۱ بود برگزار کند و پاپ به لطف و کرم تمنای ایشان را اجابت نمود و خسران غیبت خود را از رم به این قلیل پاداش جبران کرد ، و نام جشن تازه را به تقلید از یوییل موسوی و شعائر^۲ سال سبت تغییر داد و آن را یوییل خواند تا تترك رسم گذشته را درست جلوه گر کند. مسیحیان دعوت پاپ را فرمان بردند و شمار زائران و شور ایمان و گشاده دستی ایشان کمتر از زائرانی نبود که به جشن نخستین آمده بودند. ولیکن این بار با آفات سه گانه جنگ و قحط و طاعون مواجه شدند و با بسیاری از زنان و دختران با کره ایشان در قصرهای ایتالیا زنای به عنف کردند ، و رومیان بهائیم صفت که سابقاً به واسطه حضور اسقف خود در رم جانبی اعتدال را نگاه می داشتند اکنون بسیاری از

۱ - یوییل دوم در سال ۱۳۵۰ میلادی برگزار گردید. ۲ - در ایام قدیم یهودیان هفت سال یکبار آداب این عید را به جای می آوردند و دست به کار نمی بردند و گاه بود که از دینی می گذشتند و غلامی را آزاد می کردند.

غربا را کشتند و اموال ایشان را به تاراج بردند. فواصل سال مقدس پیایی کاهش پذیرفت و از پنجاه به سی و سه و از سی و سه به بیست و پنج سال رسید با آن که عدد سی و سه متساوی با سنین عمر مسیح بود، و کاهش این فواصل را باید ناشی از شتابزدگی پاپها دانست. بواسطه افراط در فروش عفوگناهان و قیام پروتستانها و سست شدن عقائد مذهبی ارزش «سال مقدس» نقصان پذیرفته است. معذلک نوزدهمین و آخرین جشن یوییل برای رومیان سال لذت و مسرت و منفعت بود و لبخند مرد فیلسوف نه پیروزی کشیش را مشوش میکند و نه خشنودی مردم را.

اشراف رم

در آغاز قرن یازدهم ایتالیا در معرض ستمگری نظام ملوک الطوائفی بود و سلطان و مردم هر دو از آن در عذاب بودند. اما جمهوریهای متعدد ایتالیا مدافع حقوق طبیعی انسان شدند و بزودی عرصه فرمانروائی خود را وسیعتر کردند چندان که شهر و نواحی مجاور آن را شامل گردید، و قدرت شمشیر اشراف را شکستند و بردگانیشان را آزاد کردند و ایشان را حق رأی دادند، و قلاع و قصور اشراف را منهدم کردند و ایشان نیز راه و روش اجتماع و رسم فرمانبرداری را اختیار نمودند و مطامحشان محدود به عناوین و افتخارات بلدی گردید و در میان گردن فرازترین خاندانهای اشرافی که در ونیز و جنوا بودند مردان بلندمرتبت تابع و فرمانبردار قانون شدند. ولیکن دستگاه عاجز و در هم آشفته حکومت رم قادر نبود که عنان بر رومیان متمرّد گردنکش بنهد و ایشان در برون و درون حصار شهر در سلطه عامل دیوان به حقارت می نگرستند؛ و نزاع میان اشراف و عوام مردم از این پس جدال داخلی بر سر حکومت مملکت نبود، و بارونها به نیروی سلاح مدعی استقلال شخصی شدند و قلاع و قصرهای خود را مستحکم و آماده محاصره کردند و نزاعهای شخصی ایشان به یاری امراء تابع و رعایا و ملازمان ایشان دوام می یافت. بارونها اصلا با کشور خود بیگانه بودند و به آن مهری نداشتند و رومی اصیل - اگر چنین کسی یافته می شد - این بیگانگان مغرور سرکش را انکار

می‌کرد زیرا که ایشان عنوان citizen را تحقیر می‌نمودند و خویشتن را مغرورانه ملوک رم می‌خواندند. پس از یک سلسله انقلابات مشؤوم نسب‌نامه‌ها بتمامی از میان رفت و سندی برجای نماند و امتیاز نام خانوادگی را ملغی کردند و خون ملل بسیار در هزاران مجرا بهم آمیخته شد و اقوامی چون گتها و لمباردها و یونانیان و فرانکها و آلمانیها و نورمانها همه به عطای خسروانه یا به موجب امتیازی که از دلاوری حاصل آید نکوترین ممالک متصرفه روم را به دست آوردند و اینها نمونه هائست که به سهولت قبول توان کرد، ولیکن برافراشتن کسانی از نژاد یهود را به مرتبت سناتوری و کنسولی واقعه‌ای است که نظیرش را در دوران دراز مدت اسارت این آوران حقیر نتوان یافت. در زمان فرمانروائی روحانی لیوی نهم یهودئی دانشمند و توانگر به دین مسیح گروید، و هنگام بجای آوردن غسل تعمید او را به نام پدر تعمیدی وی یعنی لیو موسوم و مفتخر کردند. فرزند لیوی نودین که پطرس نام داشت در دینداری غیور بود، و غیرت و شجاعت او در حمایت از مدعای گرگوری هفتم به نحوی بارز آشکار گردید و گوگوری اداره امور مقبره هادریان را که اکنون قلعه سن آنژلو خوانده میشود به دست او که یار وفادار وی بود سپرد. هم پدر و هم پسر والد فرزندان بسیار بودند و بزرگترین خاندانهای اشرافی رم بواسطه وصلت با اینان از ثروت وافرشان که ثمره رباخواری بود سهمی می‌بردند، و عرصه همپیمانی خانواده پیرلیونی^۱ با اعیان شهرچندان گسترده بود که نوه لیوی نوایمان به یاری قدرت و نفوذ خویشاوندان خود به منصب فرمانروائی روحانی و جانشینی پطرس حواری برافراشته شد، و اکثر کشیشان و مردم نیز از مدعای وی حمایت نمودند و او چندین سال در واتیکان فرمان راند؛ و فقط فصاحت سن برنار و پیروزی نهائی اینوسان دوم باعث آمد که آنالک لیتوس^۲ را پاپ نامشروع بخوانند و به این صفت بر او داغ نتگ بزنند. پس از شکست و مرگ آنالک لیتوس اخلاف لیو دیگر مهم نبودند و در میان نجباء رم در این عصر و زمانه خاندانی

۱ - Pierleoni نام خانوادگی لیوی یهودی و فرزند و اعقاب او.

۲ - Anacletus لقب لیوی یهودی پس از جلوس او برعرش سلطنت پطرس مقدس.

را نمی‌توان یافت که مشتاق باشد که خود را سلالهٔ مردی یهودی بخواند. مرا نیت آن نیست که خاندانهای رومی را که در دورانهای مختلف ناتوان شده و از میان رفته‌اند برشمارم یا از آنهایی نام ببرم که تا این ایام دوام یافته‌اند ولو با تفاوتهایی در مراتب جاه و جلال. نام خاندان قدیم و کنسولی نسب فرانجی پانی^۱ به معنی نان خرد کردن است، و ایشان منشأ این نام را عمل سخاوتمندانه پدران خود می‌دانند که هنگام قحط نان توزیع کردند، و در کرمی چنین عزتی راستین هست بمراتب بیش از شأن و عزت یاران ایشان که دودمان کورسی بودند و در وقت قحط خویشتن را در محله وسیعی از شهر در میان زنجیری از استحکامات که گرداگرد خود بنا کرده بودند محصور نمودند. سلسله ساولی که ظاهراً نسب از عشیره سایینی^۲ می‌بردند عزت و منزلت نخستین را حفظ کرده‌اند. نام کاپی‌زوچی اکنون منسوخ ولیکن بر روی سکه‌های نخستین سناتوران رومی منقوش است. خاندان کنتی شرف منزلت کنتهای سیگنیا را حفظ کرده ولیکن ملک و مال را از دست داده‌اند، و دودمان آنی بالدی اگر نمی‌دانسته‌اند که از اخلاف هانیبال قهرمان کارتاژی‌اند یا نادان بوده‌اند یا بسیار فروتن.

در میان اشراف و خسروزادگان رومی یا شاید در مرتبه‌ای برتر از ایشان من دو خاندان مخاجم کولونا و اورسی‌نی را ممتازتر می‌بینم و سرگذشت ایشان قسمتی اساسی از تاریخ حوادث رم جدید است. الف - در اصل و منشأ نام کولونا و شعار این دودمان شک بسیار هست و متخصصان تاریخ و آثار ایام باستانی در تجسس منشأ این اسم امکان اشتقاق آن را از ستون تراژان و ستونهای هرکول^۳ یا ستونی از نور که اسرائیلیان را در بیابان رهنمون گردید از نظر دور نداشته‌اند. خاندان کولونا اول بار در سال ۱۱۰۴ بر صحنه تاریخ آشکار می‌شود و این خود گواه قدرت و قدمت دودمان و نیز بیان‌کننده علت سادگی نام ایشان است.

۱ - Frangipani - ۲ - محتملاً ژرمنی‌نژاد بوده‌اند. ۳ - دوستون هرکول به استعاره یعنی دوصخره

موسوم به جبل الطارق و جبل موسی در دوسوی تنگه جبل الطارق که آب اقیانوس اطلس از آنجا به مدیترانه داخل میشود.

خاندان کولونا، کاوا^۱ را غصب کردند و هم به این علت پاپ پاسکال دوم خشمگین شد و به ضد ایشان به جنگ برخاست، ولیکن این خانواده اراضی شهر زاگارولا و کولونا را که در ایالت رم و بموجب رسم ملوک الطوائفی ملک موروثی ایشان بود مشروعاً در تصرف داشتند، و شاید شهر کولونا به ستونی رفیع و برجای مانده از معبدی یا سرای دولتمندی آراسته بوده است. خانواده کولونا مالک نیمی از شهر مجاور یعنی توسکولوم نیز بودند پس به قرینه استدلال میتوان کرد که باید از اعقاب کنتهای توسکولوم بوده باشند که در قرن دهم مستبدانه بر دربار پاپ فرمان می‌راندند. به عقیده عامه مردم و خاندان کولونا نیز منشأ قدیم ایشان کرانه رود رن بوده است و سلاطین آلمان را از خویشاوندی واقعی یا افسانه‌ای با این دودمان شریف نسب عار نمی‌آمد: دودمانی که در تحولات هفتصدساله تاریخ خود غالباً به سبب کفایت و همیشه به علت توانگری و کامکاری شهره بوده است. در اواخر قرن سیزدهم مقتدرترین شعبه خانواده شامل شش برادر و یکی عم بود که همه در جنگاوری یا شرف منزلت روحانی بارز بودند. یکی از اینان که پطرس نام داشت به سناتوری رم برگزیده شد و سوار بر مرکوبی با مراسم و موکب پیروزی وارد کاپی‌تول گردید، و او را به هلله تحسین و آفرین به باطل به لقب «قیصر» درود گفتند. پاپ نیکولاس چهارم ژان و استفان را مارکی آنکونا و روماگنا خواند زیرا که نیکولاس حامی و دوستدار این خانواده بود تا بدان حد که در تصاویر هجائی نقش وی را چنان نگاشته‌اند که گوئی در درون ستونی مجوف محبوس است. پس از مرگ نیکولاس رفتار متکبرانه ایشان کین‌توزترین ابناء بشر یعنی بونی‌فاس هشتم را به غضب برانگیخت زیرا که دو کاردینال از خاندان کولونا که یکی عم و دیگری برادرزاده بود انتخاب بونی‌فاس را مردود شمردند و در نتیجه اندک زمانی به ستم حربه دنیوی و روحانی وی گرفتار آمدند. بونی‌فاس به ضد دشمنان شخص خود اعلان جهاد و املاک ایشان را مصادره کرد، و قلاع و استحکاماتشان در دو سوی رود تیبر در محاصره لشکر پطرس مقدس و اشرافی که دشمن خاندان

۱ - Cavac نام شهری در ایالت سالرنو.

کولونا بودند قرار گرفت، و پس از آن که مقر عمده ایشان یعنی پالسترینا^۱ یا پری‌نست را ویران نمودند گاوآهنی را در آن سرزمین نصب کردند که نشان دمار و ادبار دائم باشد. شش برادر که بی‌قدر و منزلت و از وطن رانده شده بودند و نامشان در زمره متمردان محکوم به تبعید ضبط گردیده بود با لباس مبدل و قبول خطر در اروپا آواره و در بدر شدند، ولیکن از نجات و انتقامجویی نومید نگشتند و دربار فرانسه مأمون‌ترین پناهگاه ایشان بود. شش برادر - فیلیپ پادشاه فرانسه را به جنگ برانگیختند و در پیکار مباشرت نمودند، و اگر پاپ مستبد را که اسیرایشان شده بود هنگام گرفتاری بخاطر بدبختی و دلاوری او محترم داشته بودند من بزرگواری ایشان را می‌ستودم. رومیان قوانین مدنی را که بونی‌فاس هشتم وضع کرده بود ملغی نمودند و املاک خاندان کولونا و شرف‌جاء را بدیشان بازگرداندند. ثروت این خانواده را از ضررهایشان قیاس می‌توان گرفت و ضررهایشان را از غرامتی بالغ بر یکصد هزار فلورن طلا که دستیاران و وارثان پاپ فقید محکوم به پرداخت آن شدند. آنچه توییح و سلب اهلیت که بونی‌فاس در حق این خاندان روا داشته بود جانشینان با تدبیر وی همه را یکسره ملغی کردند. و بواسطه این طوفان تند گذر ارکان عزت و دولت سلسله کولونا مستحکمتر و مستقرتر گردید. اسارت بونی‌فاس و تاجگذاری لوئیس باواری که دیرزمانی پس از آن صورت پذیرفت تهور شارل^۲ کولونا را بارز و شایان توجه نموده است، و نماینده سپاسگزاری امپراطور تاج سلطانی بود که حلقه وار ستون شعار خاندان کولونا را در میان گرفت. ولیکن برترین کسی در میان خانواده کولونا از جهت لیاقت و شهرت نام همانا استفان مهتر بود که پترارک وی را دوست می‌داشت و محترم می‌شمرد و قهرمانی در خور رم قدیم می‌دانست که او والاتر و ارزنده‌تر از روزگار خود بود. ایذاء دشمن و تبعید توانائی وی را در کار صلح و جنگ برملل اروپا آشکار کرد چندان که در پریشانحالی نیز بدو ترحم نه بلکه احترام می‌نمودند. وی به مشاهده خطر نام خود و کشور خویشتن را آشکار می‌نمود و چون از او می‌پرسیدند که «حصن و حصار تو اکنون کیجاست؟» وی دست بر روی

قلب خود می‌نهاد و در جواب می‌گفت «این‌جای» و چون سعادت دوباره به او روی نمود فضیلت پیشین مؤید بازگشت بهروزی گردید و تا روزی که پیری وی را از پای درآورد سجدیه ذاتی، و شرف آباء و اجدادی، و فرزندان او منزلتش را در جمهوری رم و دربار آوین یون افزونتر نمودند. ب - خاندان اورسینی از اسپولتو به رم مهاجرت کردند و اورسوس^۱ زادگان - نامی که در قرن دوازدهم برایشان نهادند - فرزندان شخص ممتازی بودند که شناخته نیست مگر در سمت پدری سلسله ایشان. ولیکن اخلاف این پدر بواسطه کثرت عدد و دلاوری خویشاوندان و استحکام قلاع و منزلت سناتوری و عضویت انجمن مقدس کاردینالها و پرافراشته شدن دوتن از ایشان به منصب فرمانروائی روحانی، در میان اشراف رم بارز شدند و این دوپاپ سلسلتین^۲ سوم و نیکولاس سومند که نام و نسبشان از این دودمان است. این خاندان هم از اول به زیان بیگانگان در حق خویشاوندان خود محبت می‌نمودند و ایشان را ملامت کرده‌اند که به این سوءعمل ثروت بسیار گردآوردند، و سلسلتین مال و ملک پطرس مقدس را سخاوتمندانه به اقارب خود منتقل کرد، و نیکولاس را در طلب جاه آرزو آن بود که به خاطر خویشاوندان از پادشاهان درخواست اتحاد نماید و در لومباردی و توسکانی دومیملکت تازه تأسیس کند و کسان خود را تا پایان عمرشان به سناتوری رم منصوب گرداند. هرآنچه در عظمت خاندان کولونا گفته‌ایم موجب سربلندی و نماینده عزت و مفخرت خاندان اورسینی است زیرا که این دوخانواده در قدرت یکسان و همیشه باهم دشمن بودند و عداوت موروثی و دیرپای ایشان مملکت دین را متجاوز از دویست و پنجاه سال آشفته و مشوش کرد. علت حقیقی نزاع همانا حسدی بود که یکی برتفوق و قدرت دیگری می‌برد. خاندان کولونا عضویت حزب گیبه‌لین^۳ و امپراطور را اختیار کردند و سلسله اورسینی به گروه گولف^۴ پیوستند و هواخواه پاپ و مدعای مذهب شدند، و یکی صورت عقاب

۱ - Ursus به معنی خرس است. ۲ - Celestin

۳ - و ۴ - Ghibelline نام اعضاء حزبی سیاسی در ایتالیای قرون وسطی که حامی امپراطور آلمان و سلطانی او در ایتالیا بودند. مخالفان ایشان اعضاء حزب Guelph و هواخواهان پاپ بودند.

را بر رایت خود نقش کرد و دیگری کلید ملکوت^۱ آسمان را، و هنگامی جدال این دو دسته به شدت رسید که منشأ نزاع و ماهیت آن از دیرباز فراموش شده بود. پس از پناه بردن پاپها به آوین یون دوخاندان سلاح برگرفتند و بر سر ملک بی سرور رم به جنگ برخاستند و راهی که برای تسویه نزاع یافتند راه بدبختی و پریشانی بود یعنی انتخاب سالانه یک سناتور از هر خانواده، و نزاع همچنان دوام یافت و پیکارهای شخصی ایشان موجب دمار شهر و کشور گردید و دو کفه ترازوی متزلزل نبرد برحسب پیروزی یکی از دودسته گاهی به این سوی مایل می شد و گاهی به آن سوی. ولیکن از این دوسلسله هنوز هیچکس به ضرب شمشیر از پای درنیامده بود تا آن که استفان کهتر از خانواده کولونا ناگهان برنامدارترین قهرمان خاندان اورسینی حمله برد و او را کشت. پیروزی استفان به لوم نقض صلح موقت آلوده است و خانواده اورسینی با قتل پسری و دو خادم او در آستانه کلیسا به دنائت انتقام گرفتند. با این همه کولونای پیروزمند را سناتور خواندند و دوران منصبش را پنج سال تعیین کردند، و قوه شاعره پترارک، به الهام بخشی امید و آرزو، پیش بینی کرد که جوان شریف نسب که فرزند قهرمان محترم و عظیم قدر او بود مفاخر قدیم رم و ایتالیا را بدان بازگرداند و گرگان و شیران و ماران و خرسان^۲ را که می کوشیدند تابانی جاودانی ستون^۳ مرمرین را ازین براندازند به شمشیر قصاص معدوم کند.

۱ - دو کلید که به شکل صلیب بر روی هم قرار گرفته نشان پطرس حواری است.

۲ و ۳ - کنایه از خانواده اورسینی و کولونا.

فصل هفتم

پترارك. ری بنزی و تجدید حکومت و استقلال رم. بهروزی جمهوری رم. لقب یافتن ری بن زین، تاجگذاری و حماقتهای او. بازگشت پاپها به رم. انشقاق عظیم مذهبی در اروپای غربی. حکومت رم در قرن پانزدهم. حکومت دستگاه روحانی مردم عصرما پترارك' را سراینده داستان لورا و غزلخوان عشق می دانند، و ایتالیائیان لطف اشعار موزون و مقفای این شاعر توسکانیائی را تحسین می کنند و او را که آفریننده شعر غنائی ایشان است بجان دوست می دارند و شعر او یا لااقل نام او را با شوقی و مهری تکرار می کنند که از ادراك عاطفه عشق ورزی پدید می آید. بیگانه ای را سلیقه شخصی هرچه باشد چون معرفتش اندك و سطحی است باید سلیقه ملتی دانشمندان را به فروتنی بپذیرد. با این همه من اسیدوارم، یا به جسارت می گویم که ایتالیائیان یکنواختی ملال آور غزلیات و قصائد رثائی پترارك را با آثار بلند شعر حماسی خود واصلت و حرارت شوق دانته، و جمال موزون و خوش حرکات شعر تاسو و تنوع بیکران آریوستوی بی همتای خویش مقایسه نکنند. در شناخت قدر عاشق دلداد، مرا اهلیت ازین نیز کمتر است و عشق روحانی مردی برای زیبا دختری چندان خیالی که در وجودش شک آورده اند، یا برای

۱ - Petrarch شاعر ایتالیائی که در قرن چهاردهم میلادی می زیست و هنگام وفات سعدی طفلی هفت هشت ساله بود و با این همه شعر او امروز جز به ترجمه مفهوم نیست مگر برای تنی چند که زبانش را بدانند. اما آثار سعدی ما هنوز سرچشمه زلال لفظ فصیح و شیرین فارسی زنده و زندگی بخش است. مترجم.

کدبانوئی چندان خوش‌زای که یازده فرزند مشروع آورد و دل‌داده جوان او در غار سرچشمه «وکلوز»^۱ آه می‌کشید و ترانه می‌گفت خاطر مرا به‌خود مشغول نمی‌دارد. ولیکن در نظر پترارک و معاصران متین اندیشه او عشق وی گناه و شعر ایتالیائی سرگرمی بیهوده‌ای می‌نمود. آثار لاتینی پترارک در فلسفه و شعر و فن بلاغت مبانی بلند نامی وی را استوار گردانید و صیت شهرتش بزودی از آوین یون در سراسر فرانسه و ایتالیا منتشر گردید و شمار دوستان و شاگردان او در هر شهری افزایش بسیار یافت، و اگر مجلد سنگین وزن نوشته‌های او اکنون دیر زمانست که غنوده و متروک مانده ما باید از سرحقشناسی ثناگوی مردی باشیم که مثالش و تعالیمش روح عهد اگوستوسی و مطالعه آثار آن عهد را احیاء کرد، و هم از نخستین ایام جوانی امید و آرزویش کسب تاج شاعری بود. طالبان معرفت که سه‌رشته فلسفه و شعر و فن بلاغت را در مدارس آن روزگار فرا می‌گرفتند به‌موجب فرمان شاهانه مشمول امتیاز علمی می‌شدند و آن رتبه «ماستری» و «دکتری» در فن شعر بود و لقب «ملک‌الشعرائی» که به رسم مألوف و نه از غرور باطل در دربار انگلیس همچنان دوام یافته است رسمی است که قیصران آلمانی در اول بنیان نهادند. در مسابقات شاعری اعصار باستانی هر آن کس را که برنده بود جائزه‌ای اعطاء می‌کردند و این ایمان راسخ که ویرژیل و هوراس در کاپی‌تول به‌دریافت تاج شاعری نائل آمده بوده‌اند آتش اشتیاق را در دل شاعر لاتینی برمی‌افروخت تا بایشان برابری کند یا از ایشان برگردد و تاج برگ غار^۲ به واسطه تشابه لفظی بانام معشوقه شاعر دل‌داده در نزد او عزیز بود، و مشکل به‌دست‌آوردن تاج شاعری و وصل یار برقدر هر دو مطلوب می‌افزود، و اگر پاکدامنی یا حزم و احتیاط لورا چندان بود که وی عجز و لابه عاشق را نمی‌شنید پترارک از عروس طبع شعر آفرین خود تتمع برمی‌گرفت و او را سزد که به این تتمع برگرفتن لافیده باشد. ولیکن خویشتن‌بینی پترارک از نوع لطیفش نبود و او توفیق «زحمات» خویشتن را

۱ - Vauchuse - ۲ laurel یا درخت غار همان برگ‌بو است که درنواحی شمالی ایران که مجاور بحر خزر است می‌روید این برگ را اروپائیان در بعضی غذاها بکار می‌برند و استعمال آن در طبخ ظاهراً هنوز در ایران چندان رایج نیست.

می‌ستاید. پترارک را همه کس دوست می‌داشت، و یارانش کوشنده بودند، و او به یاری مهارت و استعداد و بردباری برحسد نهان و آشکار کج اندیشانی فائق می‌آمد که باوی مخالفت می‌نمودند. درسی و ششمین سال عمرش از او درخواستند که مطلوب خود را بپذیرد و روزی که وی تنها به غار و کلوز پناه برده بود از سنای رم و دانشگاه پاریس دو دعوت رسمی و همانند دریافت. دانشگاه پاریس در آن هنگام مدرسه الهیات بود و درسی که در آنجا می‌آموختند و نیز جهالت شهر سرکش و قانون‌شکن رم دانشگاه پاریس و سنای رم را شایسته اعطای تاج شاعری نمی‌نمود، و تاج خیالی اما جاودانی را مرد نابغه از تحسین ارادی و آزادانه خلق و نسلهای آینده حاصل می‌آورد. ولیکن طالب تاج این اندیشه زحمت افزای را از خاطر بیرون راند، و پس از لحظاتی چند که در آرامش لذت و خودبینی نفسانی و تأمل و بی تصمیمی گذشت سرانجام پترارک دعوت پایتخت جهان را برگزید. مراسم تاجگذاری وی را دوست و حامی او یعنی بزرگ عامل دولت جمهوری در کاپی‌تول انجام داد. دوازده جوان شریف‌زاده رومی را به جامه ارغوانی آراستند و شش تن که نمایندگان ممتازترین و نامدارترین خاندانها بودند، ملبس به ردای سبز و حلقه گل برگردن، با موکب شاعر همراه شدند. کنت‌آنگی لارا که سناتور و از خویشاوندان سلسله کولونا بود در میان اشراف و شاهزادگان بر کرسی منصب جلوس کرد و پترارک به شنیدن آواز منادی از جای برخاست و پس از آن که در باب یکی از متون ویرژیل سخن راند و سه بار با تکرار سوگند خویشتن را وقف بهروزی رم کرد در پیش کرسی سناتور زانو بر زمین زد و تاج برگ غار را از او دریافت و سناتور جمله‌ای ادا کرد ارزنده‌تر از تاج شاعری و آن جمله این بود: «اینست پاداش علو قدر»، و مردم فریاد برآوردند که: «پاینده باد کاپی‌تول و دراز باد زندگی شاعر!» و غزلی در ثنای رم که نماینده جوشش نبوغ و هیجان سپاسگزاری بود پذیرفته شد، و پس از آن که موکب شاعر و اتیکان را زیارت کردند تاج برگ غار را که نشانی غیر مذهبی بود در برابر مزار پطرس مقدس آویختند.

در لایحه یا دیپلمی که به پترارک تقدیم نمودند لقب ملک الشعرائی و امتیازات آن پس از فترتی هزار و سیصد ساله دوباره در کاپی تول احیاء شده است، و کسی تاج بر سر می گذارد و همیشه از این امتیاز برخوردار است که کسوت شاعری برتن کند و در هر جا که باشد به تعلیم همه شعب فنون ادبی پردازد، و در بحث و مذاکره و تعبیر و تفسیر و تألیف و تصنیف آثار ادبی بکوشد و نوع تاجی که بر سر می نهد بسته به انتخاب اوست و آن را از برگ غار یا عشقه یا مورد^۱ تعبیه توانند کرد. سناتوران اعطاء امتیاز شاعری را به مدد اعتبار قانونی خود تصویب و مردم آن را تأیید کردند و رومی ممتاز^۲ شدن پاداش مهرورزی شاعر بود به هر آن چیز که از رم است. پترارک را به تاج و عنوان مفتخر کردند و این هردو بحق بود زیرا که افکار وطن پرستان قدیم از آشنائی و همصحبتی بالیوی^۳ و سیسرون در جان او راه یافته بود، و حرارت نیروی تخیل هر اندیشه ای را در او بدل به عاطفه ای می کرد و هر عاطفه ای را بدل به احساسی شدید، و سیمای هفت تپه شهر و ویرانه های با ابهت آنها صور جاننداری را که در لوح ضمیر او اثر می نهاد تقویت میکرد، و او کشوری را دوست می داشت آزاده روح که وی را تاج شاعری بخشوده و از زمره فرزندان خود کرده بود. فقر و انحطاط رم این فرزند حق شناس را خشمگین و متأسف می کرد، اما پترارک عیوب هموطنان خود را نادیده می گرفت و دوستدار و هواخواه آخرین قهرمانان و بانوان محترم رم بود و ایشان را تحسین می گفت، و یاد روزگاران گذشته و امید به آینده او را دلخوش می کرد و اندوه مصائب حال را از خاطرش می برد. رم هنوز خاتون مشروع جهان بود و پاپ و امپراطور که یکی اسقف و دیگری سپهسالار او بود به ترك موضع و پناه بردن به کرانه رود رون و دانوب خویشتن را آلوده ننگ کرده بودند. ولیکن اگر این خاتون جهان فضیلت نخستین خود را از سر می گرفت ممکن بود که دولت جمهوری دوباره حامی و مدافع

۱ - به یاد دارم از ایام نوجوانی که روستائیان پارسی انگور عسکری را در سبدهائی بافته از شاخه مورد می نهادند و به رسم تحفه به نزد مالک تاکستان می بردند. رایحه انگور هم نشین شده با برگ معطر مورد هنوز در مشام هست. مترجم

۲ - رومی ممتاز را به جای عنوان Citizen برگزیده ام. پترارک اول بار در سال ۱۳۲۷ از توسکانی به رم سفر کرد و رومیان عنوان رومی ممتاز را به سبب مهرورزی او به شهر خود به وی اعطاء کردند. Livy - ۳

استقلال و آزادی و سیطره حکومت وی گردد. اما در بحبوحه شور فصاحت و سخن سرائی پترارک و ایتالیا و اروپا ناگهان از انقلابی حیرت زده شدند که در نتیجه اش عالیت‌ترین اندیشه‌های رؤیائی شاعر لحظه‌ای تحقق پذیرفت. شرح ترقی ری‌ین‌زی تریبون و سقوط اوصفحات بعد را اشغال خواهد کرد. موضوع خواندنی است و مواد و مدارک موجود در حد وفور، و شاعری وطن دوست سرگذشت این مرد را که جووانی ویلانی^۱ فلورانسی به سادگی اما به تفصیل نگاشته است و بالاخص نوشته سورخ رومی^۲ را در باب ری‌ین‌زی به یک نگاه جان می‌بخشد.

ری‌ین‌زی و تجدید دولت سعادت

در محله‌ای از شهر رم که ساکنانش فقط یهودیان و کارگران صنعتگر بودند از وصلت صاحب مسافرخانه‌ای با زنی گازر فرزندی پدید آمد که او را نیکولاس ری‌ین‌زی گابرنی نام نهادند و این طفل منجی آینده رم بود. نیکولاس از پدر و مادری چنین نه جاه و منزلتی به ارث می‌برد و نه مال و ثروتی، اما ایشان به رنج فراوان وی را از نعمت آموزشی برخوردار کردند که شامل فلسفه و ادبیات و تاریخ بود، و عطیه دانش باعث علو جاه و مرگ نابهنگام او گردید. مطالعه تاریخ و آموختن فن سخنوری و خواندن آثار سیسرون و سنکا و لیوی و قیصر و والیریوس ماگزیموس این «عامی» جوان و صاحب نبوغ را برتر از اقران و معاصران وی نمود. نیکولاس با کوشش خستگی‌ناپذیرش نسخ خطی و کتیبه‌های مرمری اعصار باستانی را به دقت مطالعه می‌کرد و دوست می‌داشت که دانش خود را به زبان عادی به دیگران بازگوید، و احساس او غالباً برانگیخته می‌شد چندان که می‌تندید و می‌گفت «پس آن رومیان که بودند اکنون کجاستند؟ و کو آن فضیلت و دادگری و نیرومندی ایشان؟ چرا من در آن ایام با سعادت به دنیا نیامدم؟» هنگامی که دولت جمهوری گروهی از نمایندگان روحانیون و اشراف و عوام را به سفارت به دربار پاپ در آوین‌یون فرستاد ری‌ین‌زی به سبب شخصیت و قدرت سخنوریش

۱ - Giovanni Villani
۲ - تاریخ موراتوری Muratori در باب ایتالیای قدیم شامل سرگذشت دقیق و مستند زندگی نیکولاس دی‌ری‌ین‌زی تریبون است.

یکی از سیزده تن از نمایندگان عوام بود. نیکولاس خطیب بایان طنان پاپ کلان ششم را مخاطب قرار داد و با پترارک سخن گفت و او را با خود همصحبتی متجانس فکریافت. سخنوری در پیشگاه پاپ موجب شرف و تکلم باشاعر باعث خشنودی و رضای نفس نیکولاس گردید. ولیکن ننگ فقر و طرد - ری‌ین زی را که به امید جاه آن همه راه آمده بود ملول و افسرده کرد، و مرد وطن پرست که یک دست لباس بیش نداشت مجبور شد که از مؤسسه خیریه‌ای صدقه دریافت کند. ولیکن وقوف به قدر و شاید لبخند عنایتی وی را در پریشانی‌های مددکار آمد و پس از انتصاب وی به کاتبی^۱ محکمه عدل در دستگاه پاپ وظیفه‌ای بالغ بر پنج فلورن طلا در روز برای او مقرر داشتند، و منصب جدید پیوند با مردمی بیشتر و با کسانی از طبقات برتر و نیز حق مقایسه امانت و سلامت نفس خویشتن را با مفاسد دستگاه دولت به کلام و هم به عمل برای نیکولاس میسر ساخت. نیکولاس به نیروی بلاغت بالبداهه سخن می‌راند و گفتارش مؤثر و اقناع کننده بود ولیکن جماعت مردم را همیشه میلی به حسد و ورزیدن و ملامت نمودن هست. قتل برادر و برکنار ماندن قاتلان از جزای عمل وی را برآشفت، و نادیده‌انگاشتن مصائب خلق و فجایع عمومی برای نیکولاس ناممکن بود و چون معیبت به حد نهایت رسیده بود هرآنچه وی در این باب می‌گفت عاری از غلو می‌نمود. نعمات امن و آرامش و دادگری را که جامعه مدنی به خاطر آنها بنیان نهاده شده است از رم بیرون رانده بودند، و باطن و خاطر مردم غیور این شهر که شاید هر نوع زیان مالی و جانی را تحمل می‌نمودند از هتک ناموس زنان و دختران به سختی جریح می‌شد، و کبر اعیان و اشراف و فساد عمال دیوان نیز ایشان را اندوهگین و گرانبار می‌کرد، و استفاده ناروا از سلاح جنگ و نقض قانون تنها حادثه‌ای بود که شیران را از مگان و ماران کاپی‌تول متفاوت می‌نمود. این علائم تمثیلی را ری‌ین‌زی به طرق گوناگون در تصاویری تکرار و آنها را در کوچه و کلیسا در منظر خلق قرار می‌داد و هنگامی که نظارگان با حیرت و کنجکاوی صور را تماشا می‌کردند خطیب جسور روان گفتار معنای هریک را توضیح میداد و طنز

۱ - منصبی که وظائفش در ایران اکنون به رؤسای دفاتر اسناد رسمی محول است.

نهفته در این علائم را با اشخاصی منطبق می نمود و احساسات مردم را برمی انگیزت و امید راحت و رفاه و آزادی و نجات را در آینده ای دور اعلان می کرد ، و موضوع سخن ریزی در مجامع عمومی و خصوصی حقوق و امتیازات رم و سلطه جاودانی آن برملوك و متصرفات تابع بود ، و نشان عبودیت در دست وی سند آزادی و انگیزشی برای استقلال خواهی گردید . این نشان عبودیت همانا فرمان سنا بود که و سپاسیان امپراطور را قدرت و امتیاز بسیار داده و متن آن برروی لوحه ای مسین منقوش بود ، لوحه ای که هنوز در کلیسای سن ژان لاترانی موجود است . گروه کثیری از اشراف و عوام مردم را برای استماع خطابه سیاسی کاتب دیوان عدل به مکانی مناسب که برای این کار آماده شده بود فراخواندند و ریزی در کسوتی عجیب امامجلل کتیه را ترجمه و تفسیر کرد و فصیحانه به تفصیل و باشور و شوق از مفاخر قدیم سنا و مردمی سخن گفت که قدرت قانونی همه از ایشان صادر می گردید . ولیکن اعیان بی همت بطالت پیشه از تشخیص جهت سیر جامعه و ادراك مفهوم جدی بیانات وی عاجز بودند و ممکن بود که بعضی اوقات نیز مصلح « عامی » را به زدن و دشنام دادن مجازات نمایند . با این همه در کاخ خاندان کولرنا او را می گذاشتند تا به تهدید و پیشگوئی خاطر حاضران را مشغول دارد و نمی دانستند که در زیر نقاب حماقت و دلکی بروتوس جدیدی نهفته است ، و چندان که می خواستند تحقیرش می نمودند . « تجدید دولت سعادت » عبارت محبوب ریزی بود و مردم به آن توجه و رغبت نمودند و احیاء دولت بهروزی را ممکن و سرانجام حادثه ای قریب الوقوع دانستند و همه را تمایل به تحسین و بعضی را آن جسارت بود که منجی موعود خویشتن را یاری نمایند .

پیامی وحی مانند یا به حقیقت دعوت نامه ای که ریزی بر در کلیسای سن ژرژ نصب کرد نخستین دلیل آشکاری بود که نیت و مقاصد وی را برملا نمود ، و فراهم آمدن یکصدتن از آزاد مردم رم برفراز تپه آوانتین نخستین قدم در راه اجراء منویات وی . پس از سوگند یاری و رازداری وی سهولت و اهمیت کاری را که برعهده گرفته بودند بیان کرد و گفت که اشراف را که نه باهم متحدند و نه تدبیری

و وسیلتی دارند نیروئی نیست مگر به سبب ترس مردم از قدرت خیالی ایشان و حق حق مردم و قدرت نیز در دست ایشان است ، و عوائد دیوان پاپ را شاید که برای رفع پریشانحالی خلق صرف کردن ، و پاپ خود نصرت ایشان را بردشمنان آزادی و حکومت تأیید خواهد نمود . پس از جمع کردن دسته‌ای از یاران وفادار برای دفاع از اقدام نخستین به بانگ شیپور در سراسر شهر اعلان کردند که شبانگاهان روز بعد مردم همه باید بی هیچ حربه‌ای مقابل کلیسای سن آنژلو جمع آیند و موجبات تجدید « دولت سعادت » را فراهم آورند ، و شب همه شب را در بجای آوردن آداب عبادت خاص روح القدس گذرانند و این آداب را سی بار تکرار کردند و صبحگاهان ری‌ین‌زی سربرهنه اما تن و اندام به تماسی به درع آهنین پوشیده از کلیسا بیرون آمد و صد توطئه‌گر او را در میان گرفته بودند . نماینده پاپ یعنی اسقف ساده دل اورویتو^۱ را راضی کرده بودند که مراسم عجیب را تحمل کند و سهمی از آن را برعهده گیرد و او در طرف راست ری‌ین‌زی راه می‌پیمود و سه رایت رفیع را که نماینده مقصد و هدف جمع بود در پیش ایشان می‌بردند . رایت نخستین درفش آزادی بود که پیکر رم بر آن دیده میشد نشسته بر روی دوشیر و به یک دست شاخه نخل و به دست دیگر کره‌ای . رایت دوم درفش دادگری بود و بر آن نقشی از پولس مقدس با شمشیر برکشیده . بر رایت سوم نقشی از پطرس مقدس و دو کلید صلح و وفاق دیده می‌شد که وی به دست گرفته بود . حضور جمع بیشمار مردم اندک فهم بسیار اسید و هلهله احسنت و آفرین ایشان مشوق ری‌ین‌زی گردید ، و موکب او آهسته آهسته از قلعه سن آنژلو به کاپی‌تول رفت اما عواطفی نهانی را فرونشاند . ری‌ین‌زی بی هیچ مخالفتی و ظاهراً با جرأت کامل از تپه کاپی‌تول که حصن جمهوری بود بالا رفت و از ایوان عمارت بیانگ طنان و لحن کبریائی به تفصیل برای مردم سخن گفت و مردم نیز کارها و قوانینش را به مدافعه بسیار تأیید نمودند . اما اشراف چنان که گوئی از سلاح جنگ و حربه استشارت محروم باشند با رعب و حیرت این انقلاب عجیب را مشاهده

میکردند. لحظه آغاز تحول را به حسن تدبیر چنان انتخاب کرده بودند که مقارن با غیبت کولونای سهمگین قدرت باشد. اما استفان به نخستین اشاعه خبر به کاخ خود بازگشت و چنان نمود که گوئی در فتنه عوام خلق به تحقیر می‌نگرد و به رسول ری‌ین‌زی گفت که چون فرصت یابم مرد دیوانه را از دریچه کاپی‌تول بیرون خواهم افکند. در همان لحظه از ناقوس بزرگ فریاد خطر برخاست و موج طغیان چنان تیزپای و خطر چندان مصر و فوری بود که کولونا به شتاب هرچه تمامتر بمحله سن‌لوران از نواحی حومه‌ای شهر گریخت و پس از لحظه‌ای توقف برای نفس تازه کردن و غذا خوردن با همان سرعت پیشین راه پیمود تا به سلامت به قلعه خود در پالسترینا رسید در آن حال که از بی‌تدبیری خود نالان و اندوهگین بود که چرا نخستین شراره این حریق عظیم هول‌انگیز را پایمال نکرد. فرمانی عمومی به لحن قاطع و خطاب به اشراف رم از کاپی‌تول صادر گردید که همه بصلح و سلم به املاک خود بروند و خانه‌نشین شوند و ایشان نیز اطاعت نمودند و رفتنشان فراهم آورنده موجبات امن و آرامش آزاد مردم فرمانبردار گردید.

ولیکن میل به فرمانبرداری ارادی از این قبیل که گفتیم با فرونشستن هیجان شوق از میان می‌رود، و ری‌ین‌زی اهمیت این نکته را احساس می‌کرد که باید غصب حکومت را با اتخاذ عنوانی قانونی و روشی منطبق با مقررات متعارف درست جلوه‌گر سازد. رومیان می‌خواستند که قدرت خود و دلبستگی خویشان را به شخص او آشکارا بیان کنند و هر لقبی را که وی برمی‌گزید اعم از سناتور یا کنسول یا پادشاه یا امپراطور کریمانه‌نثار می‌کردند. ولیکن ری‌ین‌زی عنوان قدیم تریبونی را که در آن فروتنی بیشتر بود انتخاب کرد، و حفظ و حمایت طبقه عوام تکلیف این منصب و در نهاد آن مضمّن بود، و همگان غافل از این نکته بودند که منصب مذکور هرگز در جمهوری رم از قدرت قانونگذاری و اجرای قانون سهمی نداشته است. اما ری‌ین‌زی با منصب تریبونی و رضای رومیان بهترین و مفیدترین قوانین را برای تجدید و نگاهداشت دولت سعادت وضع کرد و به این کار آرزوی مردم صدیق بی‌تجربه را برآورد که می‌خواستند حل و فصل هیچ دعوائی در محاکم عدل بیش

از پانزده روز بطول نینجامد. خطر سوگند دروغ و تکرار آن صدور رأی مجازاتی را در حق مردی بهتان گوی لازم می‌آورد که بواسطه شهادت کذبش ممکن بود متهمی به ناروا مجازات شود، و اغتشاش و ناامنی آن روزگار شاید قانون گذار را مجبور میکرد که هرقتلی را به مرگ قصاص نماید و هر ایداء و آزاری را به جزائی درخور آن. ولیکن به اجراء عدالت امیدی نبود مگر آن که ری‌پن‌زی اول ستمگری اشراف را از میان برمی‌داشت، و رسماً مقرر شد که دروازه‌ها و پلها و قلعه‌های دولتی در دست هیچ کس و تحت فرمان هیچ کس نباشد مگر نخست عامل دیوان، و دسته‌های نگهبان در شهرها و قلعه‌های شخصی که در قلمرو حکومت جمهوری است راه نیابند، و هیچ کس سلاح برنگیرد و جرأت نیاورد که برای دفاع خانه خود در شهر یا در نقاط روستائی استحكاماتی بنا کند، و بارونها مسؤول امن و سلامت شوارع عام و عبور بلامانع خواربار باشند، و هر کس که مجریان بدکار و راهزنان را حمایت کند باید جریمه‌بھائی به مبلغ هزار مارک نقره بپردازد. ولیکن اگر اول اشراف عنان گسیخته نافرمانبردار را به قدرت شمشیر حکومت مرعوب نکرده بودند این مقررات همه بی‌اثر می‌بود. هنوز هروقت که ناقوس کاپی‌تول ناگهان فریاد خطر برمی‌آورد بیش از بیست هزار سرباز به اراده خود دعوت بخدست را تحت لوای جمهوری می‌پذیرفتند، اما تأیید ری‌پن‌زی تریبون و حمایت قانون وجود سپاهی منظم و پیوسته آماده خدمت را لازم می‌آورد. در هر بندرگاه ساحلی سفینه‌ای برای تضمین امن و سلامت تجارت مستقر بود، و لشکری شامل سیصد و شصت سوار و هزار و سیصد پیاده را به خدمت فرا خواندند و ایشان را لباس پوشاندند و وظیفه پرداختند و در سیزده محله شهر به پاسداری گماشتند. هر سربازی که جان خود را در خدمت وطن از دست می‌داد، وارثان او را از سرحق‌شناسی یکصد پوند یا فلورن می‌پرداختند و این نماینده آزادگی و ناشی از استقلال اجتماعی است. ری‌پن‌زی بی‌آن که از اتهام هتک حرمت دین بترسد عوائد دیوان پاپ را صرف مخارج دفاع عمومی و ساختن انبارهای غله و اعانت یوگان و یتیمان و صومعه‌های نیازمند میکرد. از مالیات خانه و مالیات نمک و عوائد گمرکی هریک سالانه مبلغی

معادل یکصد هزار فلورن حاصل می‌آمد ، و چون مالیات نمک در چهار یا پنج ماه بر اثر تدابیر اقتصادی ری‌ین‌زی سه برابر شد پس سوء استفاده‌های پیشین باید به راستی شرم‌آور بوده باشد. پس از آن که ری‌ین‌زی قوای جنگی جمهوری را احیاء و در امور مالی آن نظم و نسقی برقرار کرد اشراف را نیز از کنج انزوا فراخواند و از آزادی استقلال محروم کرد یعنی حضورشان را در کاپی‌تول لازم دانست و ایشان را مجبور کرد که با اداء سوگند با حکومت جدید پیمان وفاداری ببندند و فرمانبردار قوانین «دولت سعادت» باشند. رجال و بارونهای رم که از زیان جانی بیمناک اما از خطر رد دعوت ری‌ین‌زی بیمناکتر بودند به صورت مردم آرام عادی به خانه‌های خود در رم بازگشتند. خاندانهای کولونا و اورسینی و ساولی و فرانچی پانی در محکمه مردی از طبقه عامی یعنی همان دلنک حقیر فرومایه‌ای که بارها مورد استهزاء ایشان قرار گرفته بود متحیر و شرمسار شدند و خشمی که بیهوده می‌کوشیدند که پنهانش بدارند ننگ ایشان را بیشتر و زشتتر نمود. طبقات مختلف جامعه یعنی روحانیون و مردان صاحب مرتبت و قضات و کاتبان دیوان عدالت و بازرگانان و صاحبان حرف همه یکی پس از دیگری سوگند وفاداری یاد کردند و تنزل درجات طبقاتی معادل با افزایش شوق و صداقت ایشان بود. مردم قسم خوردند که به خاطر دین و جمهوری زندگی کنند و در راه این دو جان بسپارند ، و انتخاب اسقف اورویتو یعنی نماینده پاپ به منصب تریبونی از تدابیر زیرکانه ری‌ین‌زی بود ، و این همکاری اسمی منافع دین و دولت را به هم می‌پیوست. ری‌ین‌زی می‌لافید که من بودم که تخت سلطنت و میراث پطرس مقدس را از دست اشراف متمرّد نجات دادم ، و کلمان ششم که از سقوط اشراف خرسند بود چنان تظاهر می‌نمود که گوئی اظهارات خادم معتمد خویشتن را باور و قدر و منزلت او را تحسین می‌کند و عنوان و حق حکومت او را تأیید می‌نماید. بیان ری‌ین‌زی و شاید ضمیر او نیز برانگیخته از شوق و احترام برای خلوص معتقدات دینی و او خود به تلویح مدعی رسالتی ماوراء طبیعی از روح القدس بود و دعوی خویشتن را به مدد فریضه‌ای سالانه تأیید و تقویت می‌نمود و آن بجای آوردن مراسم عشاء ربانی و اعتراف به گناهان بود که

چون خراجی سنگین بر مردم تحمیل کرد و به این طریق با جد تمام پاسدار سعادت دنیوی و روحانی مؤمنان گردید.

نکو حالی و بهروزی جمهوری رم

شاید هرگز اثر و نیروی قدرت فکری یک مرد تنها بنحوی چندان بارز محسوس نبوده است که اثر ناگهان ولوزود گذر اصلاح رم به دست ری‌ین‌زی تریبون محسوس بود. در رم که کنام دزدان شده بود ری‌ین‌زی انضباطی برقرار کرد از آن قبیل که در اردوگاه لشکریان و در صومعه راهبان هست. وی در شنیدن شکایات متظلمان بردبار و در رفع ستم از مردم زیان برده سریع کردار و در مجازات مجرمان سختکوش بود و غربا و مساکین را همیشه به محکمه عدل او دسترسی بود، و نه اصل و نسب و نه رفعت منزلت و نه مصونیت‌های کلیسایی مجرم و دستیاران او را مأمنی نمی‌شد. خانه‌های مردم ممتاز در رم سابقاً به منزله مکانهای مقدسی بوده بود که هیچ مجری عدالتی جرأت «تجاوز» به حریم آن را نداشت و ری‌ین‌زی این مصونیت را ملغی کرد و چوب و آهن سنگرهائی را که برای دفاع از آنها برپای داشته بودند در بنای استحکامات کاپی‌تول بکار برد. پدر محترم و بزرگوار خاندان کولونا را در کاخ او در معرض دوننگ قرار دادند یعنی چنان کردند که وی بخواهد که مجرمی را حمایت کند و از این کار عاجز باشد. قاطری را باخم‌روغنی در نزدیکی کاپرانیکا^۱ دزدیده بودند و خداوندگار دودمان اوریسی‌نی برای غفلتی که در حفظ امنیت شوارع عام نموده بود محکوم به جبران خسارت مذکور و پرداخت جریمه بهائی بالغ بر چهارصد قلورن گردید. وجود بارونها نیز نه محترمت از ملک و خانه ایشان بود و نه از هتک حرمت مصون، و در سلوک با سران دسته‌های متخاصم نیز داد‌گرانه و برحسب اتفاق یا به عمدا شدت و سختکوشی می‌نمودند. پیتراگاپت کولونا را که خود روزگاری سناتور رم بوده بود برای ایدائی که در حق کسی روا یا دینی که داشته بود توقیف کردند، و عدالت داد‌گر تسکین

نیافت مگر به اعدام مارتین اوریسی‌نی که انواع آزارها به دیگران نموده و زیانها برایشان وارد آورده و غارتگریها کرده و در این میان اموال کشتی شکسته‌ای را در مصب رود تیبر نیز به یغما برده بود ، و ری‌ین‌زی ثابت رأی نه به اوریسی‌نی اعتنائی کرد و نه به کسوت کاردینالی دو عمش و نه به وصلت اخیر و بیماری مهلکش . وی طعمه را برگزیده بود و مأموران عدالت اوریسی‌نی را از کاخ او و حجله عروسیش بیرون کشیدند و محاکمه او کوتاه و رضایت‌بخش بود . با برآمدن آواز ناقوس کاپی‌تول مردم فراهم آمدند و اوریسی‌نی به زانو در افتاده که کساء از او برگرفته و دستانش را به پشت بسته بودند حکم مرگ را شنید و بعد از اعترافی کوتاه به پای دار برده شد . پس از مثالی چنین هیچ کس را که واقف بگناه خود بود امیدی به گریز از مجازات نبود ، و نابکاران و قانون‌شکنان عنان گسیخته و مردم عاطل و بیکاره فرار کردند و شهر رم و منطقه آن بزودی از لوٹ ایشان زدوده گردید . (مورخ میگوید) که در این هنگام بیسه‌ها شادی آغاز کردند که دیگر گرفتار هجوم راهزنان نیستند ، و گاوان شروع به شخم زدن نمودند و زائران به زیارت اماکن مقدس شتافتند و شوارع و مهمان‌خانه‌ها دوباره پرمسافر شد و بازار تجارت دوباره بسبب وفور کالا و اعتماد به راستکاری و امانت رونق یافت چندان که ممکن بود بدره‌ای از زر را در شارع عام در معرض دید همه کس بنهند بی‌آن که خطری روی بنماید . به مجرد این که جان و مال اتباع کشوری مصون از خطر شود مردم دوباره به کار و کوشش می‌پردازند و پاداش نیک آن آشکار می‌گردد . رم هنوز پایتخت جهان مسیحی مذهب بود و بیگانگانی که از نعمات حسن حکومت ری‌ین‌زی تریبون برخوردار شده بودند آوازه نام و شهرت کامکاری او را در همه کشورها منتشر ساختند .

رستگاری کشور در دل ری‌ین‌زی شوری و در ضمیر او اندیشه‌ای عظیم و رؤیائی پدید آورد و آن فکر به هم پیوستن بلاد ایتالیائی و تشکیل جمهوری متحد بزرگی بود به صورت پیکری واحد که رم باید قانوناً و به موجب حق قدیم سر ، ویلاد مستقل و ملوک آنها اعضاء آن پیکر و با او متحد باشند . کلک ری‌ین‌زی را فصاحت

کتر از زبان او نبود و رسائل بیشماری را پیکهای معتمد تند رفتار توزیع می کردند. این رسولان که عصائی سفید به دست داشتند پیاده از کوه و جنگل می گذشتند و در دشمن ترین ایالات ایتالیا از هتک حرمت مصون و از امن و امانی برخوردار بودند که خاص سفیران است، و به زبان تملق یا به راستگوئی گزارش می کردند که در رهگذر ایشان صف جماعات کثیر مردم در کنار شوارع به زانو درمی افتند و از خداوند به تضرع می خواهند که سفیران تریبون را در کار خود توفیق دهد. اگر عواطف مغرضانه را آن قدرت بود که سخن عقل را بشنود، و سودجویی شخصی را آن نیرو که تسلیم سعادت عام شود ممکن بود که با تشکیل دیوان عالی عدالت و حکومت جماهیر متحد ایتالیا جراحات نزاعهای داخلی التیام پذیرد و گذرگاههای آلپ بر اقوام کم فرهنگ شمالی بسته شود. ولیکن موقع مساعد بسر رسیده بود و اگر ونیز و فلورانس و پروجا و سینیئا و بسیاری از بلاد کم اهمیت جان و مال را تقدیم «دولت سعادت» می نمودند غاصبان لومباردی و توسکانی لابد «عاسی» ناچیز و مبدع نظام حکومت قانون مبتنی بر رأی آزاد را تحقیر می نمودند و او را دشمن می داشتند. باین همه تریبون از غاصبان لومباردی و توسکانی و از هر نقطه ایتالیا پاسخهای دوستانه و حاکی از احترام بسیار دریافت، و از پی نامه ها سفیران ملوک و جمهوریها آمدند و در این تلاقی بیگانگان سلوک کاتب بی اصل و نسب چه در وقت خوشی و تفریح و چه هنگام اشتغال به امور ملک چون پادشاهان بود و بر حسب موقع وی دوستانه و بالطف و ادب رفتار می نمود یا با وقار و ابهت شاهانه. مهمترین و افتخار آمیزترین واقعه سلطنت ری یونزی دادخواهی لویس پادشاه هنگری بود که شکایت نمود که ژان ملکه ناپل گروی برادرش را که شوهر او بوده به غدر و خیانت چندان فشرده که جانش برآمده است. این زن را در دادگاه رسمی در رم محاکمه کردند تا بدانند که گناهکار است یا نه، و تریبون پس از شنیدن سخنان و کلامی متظلم و متهم صدور رأی را در باره این دعوای مهم آمیخته به کین و بدخواهی به تأخیر افکند و پادشاه هنگری بزودی حکم قطعی

را به نیروی شمشیر صادر و جاری کرد. انقلابی که در رم روی نموده بود در آن سوی جبال آلپ علی‌الخصوص در آوین یون برانگیزاننده کنجکاوی و اعجاب و تحسین گردید. پترارک دوست صمیمی ری‌ین‌زی و شاید مشاور نهانی او بوده بود و از نوشته‌هایش نفخه مسرت برمی‌آید و شور و حرارت وطن پرستی، و پترارک که تکالیف فائقه رومی بودن را برتر از هر چیز دیگر می‌داند احترام به پاپ و دین سپاسگزاری به خاندان کولونا همه را یکسره از یاد می‌برد. ملک‌الشعراء دولت کاپیتول مدافع عمل قهرمان انقلاب و ثناگوی اوست، و آرزومندی وی برای عظمت دائم و روز افزون جمهوری آمیخته با اندرز و نگرانی است.

لقب یافتن و تاجگذاری ری‌ین‌زی و حماقتهای او

در آن هنگام که پترارک به مدد نیروی تخیل چون پیمبران از آینده سخن می‌گفت قهرمان رومی به سرعت از اوج قدرت و شهرت تنزل می‌کرد و مردم که سیر شهاب پران را به حیرت می‌نگریستند کم‌کم اعوجاجی در مسیر و تغییراتی در بیش و کمی درخشش آن مشاهده نمودند. ری‌ین‌زی را فصاحت بیش از رأی درست و قدرت کار خطیر بیش از عزم راسخ بود، و استعدادهای گوناگون وی از عقل اعتدالجوی فرمان نمی‌برد، و عظمت، هرآنچه مطلوب یا موجب ترس وی بود در نظرش ده چندان می‌نمود، و چون حزم و تدبیر مبانی سلطنت وی را برپای نداشته بود لاجرم جرأت نمی‌آورد که شهریاری او را تأیید و تقویت کند. هنگامی که ستاره سعادت ری‌ین‌زی در کمال درخشندگی بود فضائل وی از مفسد ضد آنها رنگ می‌پذیرفت و او عدالت را با ستمگری و کرم را با تبذیر و آرزوی بلند نامی را با تظاهر و خویشن‌بینی کودکانه به هم می‌آمیخت. ای کاش که وی دریافته بود که تریبونهای رم قدیم که مردم به ایشان سخت معتقد بودند و محترمشان می‌داشتند از حیث لباس و صورت ظاهر از مردم عادی عامی ممتاز و با ایشان متفاوت نبودند و به عنوانی یا لقبی خاص خوانده نمی‌شدند و هر وقت که به شهر می‌رفتند - همیشه پیاده می‌رفتند - خادمی که کارش ایلاغ پیام عامل دیوان بود خود بتنهایی امور

مربوط به منصب ایشان را انجام می‌داد. اگر گراکوسها^۱ عناوین طنان والقاب و نعت‌های جانشین خود را می‌خواندند تبسم می‌کردند یا ابرو در هم می‌کشیدند، و اینهاست عناوین ری‌ین‌زی: «نیکولاس سخت‌کوش رحیم رؤوف، منجی رم، مدافع ایتالیا، دوست بنی نوع انسان و آزادی و صلح و عدالت، تربون جلیل با مهابت». جشنهای پرتکلف وی موجبات انقلاب را فراهم آورده بود و این اصلی است سیاسی که جماعت مردم باید هم ببینند و هم بشنوند تا سخن رهبران خود را بفهمند ولیکن ری‌ین‌زی با افراط در کبر و تجمل دوستی از اصل مذکور به طریقی استفاده کرد که نشاید. طبیعت وی را هیئتی نیکو عطا کرده بود تا وقتی که افراط در میخواری او را متورم و بدسیما نمود. ری‌ین‌زی پس از نیل به منصب میل طبیعی خود را به خندیدن اصلاح کرد و به وقار و سخت‌خوئی تظاهر نمود، و در مواقع رسمی جامه‌ای از مخمل یا اطلس برتن می‌کرد که هر قسمتی از آن به رنگی بود و آستری از خز داشت و نقش‌هایی بر آن دوخته بودند همه از مفتول زر. عصای عدالت که وی به دست می‌گرفت از پولاد صیقلی و بالای آن گوئی و صلیبی زرین و درونش خرده‌ای از چوب صلیب مقدسی بود که عیسی را بر آن می‌خکوب کرده بودند. در مراسم مذهبی و غیر مذهبی ری‌ین‌زی سوار براسبی سفید از کوچه‌های شهر می‌گذشت، و اسب سفید نشان شهریاری بود. در این مواقع رایت عظیم جمهوری که خورشیدی بود در میان دایره‌ای از ستارگان و کبوتری که شاخه زیتونی در منقار داشت بر فراز سر تربون در اهتزاز بود و باران زر و سیم در میان توده خلق فرو می‌ریخت و پنجاه نگهبان تبرزین به دست وی را در میان می‌گرفتند و فوجی از سواران پیشاپیش او می‌رفتند و طبل و شیپور ایشان از نقره ضخیم سنگین وزن بود.

عنوان و امتیاز شهنشاهی از مطامع ری‌ین‌زی بود و این خود حقارت نسب وی را آشکار کرد و از اهمیت جاه و منصب او کاست و تربون شهنشوار هم به نزد اشراف که همسنگی ایشان را برگزیده بود منفور گردید و هم به نزد عوام که از سلک ایشان خارج شده و ترکشان گفته بود. هرآنچه از ذخائر ثروت یا اسباب

۱ - دویادر رومی که در قرن دوم قبل از میلاد می‌زیستند، و هر دو مصلح و سیاستمدار بودند.

تجمل، یا آثار هنر را که هنوز برجای بود در آن روز مهم تا به آخر مصرف کردند. ری‌ین‌زی خود در پیشاپیش موکب جلال از کاپی‌تول به کلیسای ژان مقدس لاترانی رفت و ملال راه را به آراستن منظر و مسابقات قهرمانی کمتر نمودند. صنوف روحانی و دیوانی و لشکری همه به دنبال رایت خاص خود راه می‌پیمودند، و بانوان محترم رم ملایم زن ری‌ین‌زی بودند و سفیران بلاد ایتالیائی به بانگ بلند کف برکف می‌زدند یا در نهان این دبدبه نوپرداخته را تحقیر می‌نمودند. غروبگاهان چون به کلیسا و کاخ کنستانتین رسیدند تریبون از جمع کثیر فراهم آمده سپاسگزاری و به جشن روز بعدشان دعوت نمود و آنگاه از پیش خود مرخصشان کرد. پس از برگزاری مراسم تطهیر از آبدانی از سنگ سبز که (به موجب افسانه‌ای احمقانه) پاپ سیل‌وستر کنستانتین امپراطور را در آن شسته و از بیماری جذام شفا داده بود، ری‌ین‌زی نشان روح‌القدس را از دست سالخورده شهسواری موقر و محترم دریافت. اما هتک حرمت آبدان و استفاده از آن در مراسم غیر مذهبی فضیحتی بود که مانندش را ری‌ین‌زی در هیچ یک از اقدامات دوران عمر خود بیار نیاورده و تا بدین حد مورد نکوهش خلق قرار نگرفته بود. تریبون با همان جرأت و جسارت در حریم مقدس تعمیدگاه به نظاره یا آسایش پرداخت، و مردم فرزند نیابردنش را در هنگام فرمانروائی به فال بد گرفتند و علامت سقوط قریب‌الوقوع او دانستند. در ساعت عبادت وی دگرباره خویشتن را به هیئتی شاهوار در منظر چشم مردمی قرارداد که به کلیسا بازمی‌گشتند، و جامه ارغوانی برتن داشت، و شمشیر بسته و مهمیز زرین برپای بود، و آداب مقدس عبادت بزودی بر اثر رفتار جلف و گستاخی او متوقف گردید. ری‌ین‌زی از کرسی برخاست و به سوی جمعیت آمد و به بانگ بلند اعلان کرد که: «ماپاپ کلمان را به محکمه عدل خویشتن فرا می‌خوانیم و او را فرمان می‌دهیم که در حوزه اسقفی خود در رم اقامت کند، و انجمن مقدس کاردینالها را به این جا فرا می‌خوانیم و نیز دو مدعی تخت سلطنت یعنی شارل بوهمیائی و

لویس باواریائی را که خویشان را امپراطور می خوانند. ماهمه ملوک^۱ آلمانی را نیز احضار می کنیم تا به ما بگویند که به چه سبب و به موجب چه ادعائی حق انتقال ناپذیر مردم رم را غصب کرده اند: مردمی که از روزگاران قدیم خداوند گاران قانونی امپراطوری بوده اند. « آنگاه ری ین زی شمشیر بکر خود را از نیام برکشید و سه بار با آن به سه قسمت جهان اشاره نمود و سه بار با غلو بسیار گفت که « این نیز از آن منست! » نایب پاپ یعنی اسقف اوروی یتو^۲ کوشید تا سرعت سیر او را در طریق حماقت متوقف گرداند ولیکن بانگ موسیقی جنگی آوای ضعیف اعتراض وی را خاموش کرد و اسقف در عوض آن که مجلس را ترك کند به طعام خوردن با همکار خود بر سر میزی رضا داد که تا آن وقت مختص پاپ اعظم بوده بود. خوان ضیافتی برای رومیان گسترده از آن گونه که قیصران می گسترده اند، و حجره ها و ایوانهای مسقف و صحنهای کلیسای لاترانی پوشیده از میزهای ییشمار شد برای زن و مرد اعم از غنی و فقیر و از هر طبقه ای و مرتبتی. جوئی از شراب از دو حفره بینی اسب برنزی کنستانتین جاری گردید و هیچ شکایتی شنیده نشد مگر شکایت کم آبی، و ترس انبوه مردم از قدرت قانون عنان برهوی و هوس لجام گسیخته ایشان زد. روز دیگری را برای تاجگذاری ری ین زی تعیین کردند و زبده روحانیون رومی هفت تاج از برگها یا فلزات مختلف یکی را پس از دیگری بر سر او نهاد و این هفت تاج نماینده عطایای هفتگانه روح القدس بود و با این همه ری ین زی همچنان می گفت که من از مثال تریبونهای قدیم تقلید می کنم. شاید که این نمایشهای عجیب مردم را خوش می آمد یا بدانها فریفته می شدند و خویشان بینی رهبرشان غرور ایشان را ارضاء می کرد. ری ین زی در زندگی شخصی خود بزودی از راه راست منحرف شد و از قواعد امساك در خوراك و پرهیز از می نوشیدن عدول نمود، و مردم عامی که از جاه و جلال اشراف مرعوب می شدند از رفاه عیش مردی که از سنخ ایشان بوده بود به خشم آمدند. زن ری ین زی و فرزند و عم او (که حرفه اش ستردن موی از سر و صورت مردان و نامش حاکی از حرفه اش بود) نماینده تضادی

۱ Electors - ملوک تابع امپراطوری مقدس روم که در انتخاب امپراطوران آلمانی از حق رأی برخوردار بودند.

۲ Orvieto -

بودند که میان رفتار مبتذل و نامذهب این خانواده و مخارج شاهانه ایشان دیده می‌شد، و ری‌ین‌زی بی‌آن‌که ابهت شاهان را حاصل آورد مفاسد ایشان را آموخت و راه انحطاط پیمود.

در سال ۱۳۴۷ میلادی ری‌ین‌زی را معزول و به زور تبعید کردند. پس از هفت سال وی با عنوان سناتوری به رم بازگشت اما چهارماه بعد در سپتامبر ۱۳۵۴ او را به قتل رساندند.

بازگشت پاپها به رم

نخستین آرزوی پترارک و نماینده آزادگی و شرف طبع او همانا آرزوی تجدید جمهوری مستقل مبتنی بر رأی آزاد خلق بود، ولیکن پس از تبعید و مرگ قهرمان عامی او شاعر که چشم از تربیون برگرفته بود دیده به دیدار پادشاه رومیان گشود. هنگامی که شارل چهارم از آن سوی جبال آلپ فرود آمد تا تاج سلطنت ایتالیا و امپراطوری را به دست آورد کاپی‌تول هنوز به خون ری‌ین‌زی آلوده بود. شارل هنگام عبور از میلان ملک الشعراء را که به دیدن او آمده بود به حضور پذیرفت و دین مداهنه را به مداهنه باز پرداخت، و مدالی از اگوستوس را که به وی اهدا شد قبول کرد، و بی‌آن‌که تبسمی بر لب آورد وعده داد که از مؤسس سلطنت رم تقلید نماید و مثال او را بکار بندد. منشأ امید و آنگاه نومییدی پترارک استفاده ریائی از نامها و عناوین و اصول باستانی بود، باین همه پترارک غافل از تفاوت ایام و سجایای امپراطوران قدیم و جدید نبود و می‌دانست که میان قیصران و پادشاهی بوهمی که عنایت کشیشان وی را به ریاست اسمی اشراف آلمانی برگزیده است فاصله‌ای هست بیرون از حد قیاس. شارل در عوض آن‌که مفاخر رم و متصرفاتش را بدو بازگرداند در نهان با پاپ پیمان بست و خویشان را متعهد نمود که در روز تاجگذاری شهر رم را ترک کند، و نکوهش شاعر وطن‌دوست پس از عقب‌نشینی شرم‌آور امپراطور نیز وی را همچنان تعقیب نمود.

پس از آن‌که آزادی و امپراطوری از دست پترارک را آرزویی دیگر

اما کم اهمیت‌تر باقی ماند و آن شبان را با رمه آشتی دادن یا به عبارت دیگر اسقف رم را به حوزه قدیم و خاص اسقفی او باز خواندن بود. پترارک باشور جوانی و اعتبار سالخوردگی پنج پاپ را یکی بعد از دیگری پند و اندرز داد و از دوری از رم برحذر داشت و فصاحت او همیشه ملهم از شور عاطفه و صراحت گفتار بود. پترارک که فرزند آزاد مردی فلورانس بود همیشه زادگاه خود را از شهری که در آن درس آموخته و معرفت اندوخته بود دوستتر می‌داشت و ایتالیا در نظر او ملکه جهان و گلستان این عالم و با وجود نزاعهای داخلی بی‌هیچ شکلی در علم و هنر و ثروت و نزاکت از فرانسه برتر بود ولیکن این تفاوت تا بدان حد نبود که مؤید صفت «بی‌فرهنگی» گردد که شاعر ممالک آن سوی آلپ را بدان متصف کرده است. آوین یون به نزد وی بابل تمثیلی و منجلا بفساد و نابکاری و مورد نفرت و تحقیر او بود. ولیکن پترارک فراموش می‌کند که مفسد ننگ‌آور این شهر پرورده خاك آن نبود و ساکنان هرسرائی از گروندگان به پاپ و قدرت او و تقلیدگر تجمل دربار او بودند. پترارک معترف است که جانشین پطرس مقدس اسقف همه مسیحیان جهان است. اما حواری مسیح تخت سلطنت، جاودانی خود را بر ساحل رود رون مستقر نکرده بلکه پایه‌های آن را بر کرانه رود تیر بنیان نهاده بود، و در آن هنگام که هر شهری در جهان مسیحیت مشمول برکت وجود اسقفی بود تنها پایتخت مسیحیت متروک و بیچاره و محروم بود. از وقتی که مقر پاپ را به آوین یون منتقل کردند عمارات مقدس و اَتیکان و کلیسای لاترانی و محرابگاهها و قدیسین همه به دست فقر و ویرانی رها شده بود، و رم را غالباً به صورت بانوئی نومید و اندوهگین می‌نگاشتند چنان‌که گوئی می‌توانستند شوهر سرگردان را به یاری تصویر زن ناخویروی او که پیر و گریان و ناتوان بود به کاشانه بازگردانند. ولیکن تیره‌گون ابری که برفراز هفت‌تپه رم سایه افکنده بود ناچار سرانجام به حضور سلطان مشروع آنها پراکنده می‌شد، و نیک‌نامی ابدی و نجات رم و آرامش ایتالیا پاداش پایی بود که جرأت‌آورد و جوانمردانه فرصت بازگشت به رم را به جان پذیرنده شود. از پنج پایی که پترارک به پند و اندرز به ایتالیا باز خواند سه تن اول یعنی ژان

بیست و دوم و بندیکت دوازدهم و کلمان ششم از جسارت مرد خطیب آزرده شدند یا سخن او مایه انبساط خاطر ایشان گردید. ولیکن کار فراموش نشدنی اوربان پنجم برای تغییر اوضاع عاقبت به دست گرگوری یازدهم انجام پذیرفت، اما در اجراء تدابیر خود هر دوپاپ باموانع مهمی روبرو شدند که فائق آمدن بر آنها تقریباً ناممکن بود. یکی از پادشاهان فرانسه که او را به حق به صفت «دانا» متصف کرده‌اند به هیچ روی مایل نبود که پاپها را از بستگی بمحل اقامت خود رها گرداند، و کاردینالها که اکثرشان اتباع او بودند به زبان و راه و رسم زندگی و آب و هوای آوین یون دلبسته بودند. و نیز به کاخهای شاهانه خود و از همه برتر به شرابه‌های بورگاندی. در نظر ایشان ایتالیا بیگانه یا دشمن بود و کاردینالها با اکراه بسیار درماری به کشتی نشستند چنانکه گوئی ایشان را به سرزمین عربان تبعید کرده یا به اعرابشان فروخته‌اند. اوربان پنجم سه سال در امن و امان و باعزت و احترام در واتیکان اقامت کرد و دو هزار نگهبان اسب سوار حرمت ذات مقدس او را حراست می کردند، و پادشاه قبرس و ملکه ناپل و امپراطوران شرق و غرب پدر همه مسیحیان را که بر تخت پطرس مقدس نشسته بود باولاء و اخلاص درود می گفتند. ولیکن شادمانی پترارک و ایتالیائیان بزودی بدل به خشم و اندوه گردید زیرا به دلائلی که اهمیت خاص یا عام داشت یا به سبب ناشکیبائی خود یا التماس کاردینالها اوربان پنجم به فرانسه بازگشت، و انتخاب قریب الوقوع پاپ از زیان وطن پرستی ستمگرانه رومیان برکنار ماند، و ملائک آسمان خود جانب مدعای پاپها را نگاهداشتند. بریژیت سوئدی که قدیس و زائر بود بازگشت اوربان پنجم را به فرانسه نپسندید و خبر مرگ او را از پیش گفت ولیکن کاترین مقدس سی پنائی که عروس مسیحا^۱ و فرستاده مردم فلورانس بود هجرت گرگوری یازدهم را تأیید و تشویق نمود، و چنین می نماید که پاپها که خود در تسلط بر طبایع زودباور استادانی چیردست بودند به سخن این زنان رؤیابین الهام پذیر التفات می نمودند. معذلک این عتابهای آسمانی مؤید به بعضی از دلائل مربوط به سیاست دنیوی بود. مقر پاپها در آوین یون به شدائد هجوم دشمنان گرفتار آمده و مردی جنگاور در رأس

سی هزار دزد یغماگر به زور از نائب مسیح و مجمع مقدس کار دینالها فدیة و عفوگناهان دریافت داشته بود ، وقاعده سلوک جنگاوران فرانسوی که باید برجان و مال مردم بخشود و دولت دین را به غارت برد ارتدادی تازه بود و در فحوای آن خطری عظیم نهفته . در آن هنگام که پاپ را از آوین یون بیرون راندند وی را با کوشش بسیار به رم دعوت کردند و سنا و مردم او را سلطان مشروع خود دانستند و کلید دروازه ها و پلها و قلعه های محله ای را که در آن سوی رود تیر بود در پای وی نهادند ، اما این تقدیمی اخلاصمندانه توأم با بیانی صریح بود که ما را دگر یارای تحمل ننگ و مصیبت غیبت تو نیست و اگر عناد کنی عاقبت خشمگین و برآن می شویم که از حق قدیم انتخاب پاپ که در اول نیز از آن مردم بوده است دفاع کنیم . از رئیس صومعه جبل کاسینو پرسیدند که آیا تاج سه طبقه فرمانروائی روحانی را از کشیشان و مردم قبول خواهد کرد یا نه ، و این روحانی محترم صاحب منزلت در جواب گفت : « من از آزاد مردم رسم و برای من قانونی برتر از فرمان وطنم نیست » .

اگر مردم خرافاتی بخواهند که در مرگی نابهنگام مفهومی خاص بیابند و اگر ارزش استشاره را از واقعه ای قیاس بگیرند که بعد از استشاره روی نموده است پس چنین می نماید که افلاک خود از تدبیری که به ظاهر درست و با عقل موافق می نمود نا خشنود بودند زیرا که گرگوری یازدهم پس از بازگشت به واتیکان بیش از چهارده ماه زنده نماند و بعد از مرگ او انشقاقی عظیم در ممالک غربی روی نمود که بیش از چهل سال دستگاه مذهب کاتولیکی لاتینی را آشفته و مشوش کرد . انجمن مقدس کاردینالها در آن هنگام متشکل از بیست و دو کاردینال بود و از اینان شش تن در آوین یون مانده و بقیه که عبارت بودند از یازده کاردینال فرانسوی و یک کاردینال اسپانیائی و چهار کاردینال ایتالیائی به طریق مألوف برای انتخاب پاپ داخل حجره های مخصوص شدند و درها همه را به روی ایشان بستند . در آن وقت هنوز مرسوم نشده بود که پاپ را فقط از میان کاردینالها برگزینند و انجمن شانزده نفره به اتفاق رأی به پاپ شدن اسقف اعظم باری رضا

دادند که از اتباع دولت ناپل و در دانشمندی و شور دینداری بارز بود و چون بر تخت پطرس مقدس نشست ملقب به اوربان ششم گردید. در رساله انجمن مقدس کاردینالها به تأکید گفته شده است که انتخاب اوربان موافق با اصول و مقررات مألوف و رأی مستقل کاردینالها بوده و این عمل مانند همیشه مؤید به مدد روح القدس. اوربان را مطابق آداب معمول به سمت منصوب نمودند و بر او نیایش بردند و تاج بر سرش نهادند و سلطه دنیوی وی در رم و آوین یون مطاع شد و جهان کاتولیکی مذهب لاتینی فرمانروائی فائقه وی را در امور دینی پذیرفت و تأیید نمود. مدت چند هفته کاردینالها ملازم خداوند گار جدید خود بودند و به نکوترین وجهی با او اظهار دل بستگی و وفاداری می نمودند تا آنکه گرمای تابستان فرا رسید و فرصتی مقبول برای فرار از شهر رم به دست داد. کاردینالها به مجرد اینکه دوباره در آنالونی^۱ و فوندی^۲ در مکانی مأمون از خطر به هم پیوستند نقاب ریا از چهره برافکندند و خویشان را به سبب تزویر و دروغ زنی ملامت نمودند و مسیح دجال یا پاپ از دین برگشته را که در رم نشسته بود تکفیر و شروع کردند به انتخاب پاپی دیگر، و او روبرژنوی^۳ یا کلمان هفتم بود که نامش را با عناوین پاپ شرعی و نایب راستین مسیح بر ملل عیسوی اعلان نمودند، و نخستین انتخاب خود را عملی اکراهی و نامشروع و لاجرم باطل خواندند زیرا که ترس از مرگ و تهدیدهای رومیان باعث آن بوده بود، و احتمال و واقعه نیز دلائلی است محکم در اثبات حقانیت شکایت ایشان. دوازده کاردینال از ولایات مختلف فرانسه بیش از دو ثلث آراء را در دست داشتند و بر جریان انتخاب حاکم بودند و هر چند حسادتهائی به سبب تفاوت زادگاه در میانشان بود انصافاً به جرأت نتوان گفت که بواسطه حسد از حق و مصلحت خویشان در می گذشتند تا داوطلبی بیگانه را برگزینند که محال بود دوباره به وطنشان باز گرداند. در دامتانهای مختلف و غالباً متناقضی که در شرح این وقایع هست هر نویسنده ای شدت خشم مردم را به لونی نگاشته و غلوی بیشتر یا کمتر نموده است. و لیکن آتش لجام کسبختگی رومیان فتنه گر بر اثر وقوف ایشان به امتیازات خود

و خطر هجرتی دیگر برافروخته شد و سی هزار مرد متمرّد با اسلحه و ابزار جنگی انجمن کاردینالها را که در نهان به مشورت نشسته بودند تا پاپی دگربرگزینند محاصره کردند و با بانگ و فریاد تهدید و مرعوب نمودند، و از ناقوس کاپی تول و کلیسای پطرس مقدس زنگ اعلان خطر به گوش رسید و خلق همه فریاد برآوردند: «یا مرگ یا پاپی ایتالیائی!» و رؤسای دوازده محله شهر تهدید را به صورت پند خیر خواهانه تکرار کردند؛ و مقدماتی برای سوزاندن کاردینالهای عنادگر فراهم آوردند و اگر کاردینالها یکی از اتباع کشوری در آن سوی آلپ را برگزیده بودند محتمل است که هرگز زنده از واتیکان بیرون نمی رفتند، و اجبار ایشان را ملزم نمود که به نزد رومیان و دیگر مردم جهان به تظاهر و خدعه گری توسل جویند. کبر و قساوت اوربان خطری دیگر و اجتناب ناپذیر بود و کاردینالها بزودی خصائص این مرد ستمگر را باز شناختند و دانستند که او چنان کسی است که می تواند در باغ بخرامد و کتاب دعا بخواند و از حجره مجاور ناله و فریاد شش کاردینالی را بشنود که اندامهایشان را با آلات شکنجه از مفصل می گسستند. تعصب اوربان در امر دین فرمی نمی پذیرفت و او کاردینالها را به سبب مفاسد و تجمل پرستی آشکارا ملامت می نمود و این خود باید ایشان را دلبسته به حوزه های فرمانروائی دینی در رم و تکالیف مربوط به آن کرده باشد، و اگر اوربان ارتقاء اسقفی را به منصب کاردینالی به تأخیر نیفکنده و به این طریق خطائی سخت مرتکب نشده بود کاردینالهای فرانسوی عضو انجمن مقدس در اقلیت قرار می گرفتند و بیچاره می شدند و هم به این دلایل و به امید بازگشت به آن سوی آلپ بود که فرانسویان شتابزده و به ناسنجیدگی آرامش دستگاه دین را برهم زدند و وحدت آن را درهم شکستند، و در مدارس دینی کاتولیکی هنوز انتخاب مضاعف و بدونیک کار ایشان موضوع بحث و جدل است. آنچه سرانجام دربار و روحانیون فرانسه را هواخواه کلمان هفتم نمود خویشتن بینی ملی بود نه مصلحت مردم، و مثال دربار و روحانیون و اعتبار قدرت این دو دستگاه سیسیل و ساووا و قبرس و آراگون و کاستیل و ناوار و اسکاتلند را مایل به فرمانبرداری کلمان هفتم و پس از مرگ او تابع بندیکت

سیزدهم نمود. رم و ایالات عمده ایتالیا و آلمان و پرتغال و انگلستان و هلند و ممالک شمالی به اوربان ششم گرویدند که نخست منتخب کاردینالها بوده بود، و پس از اوربان ششم بونیفاس نهم جانشین او شد و بعد از او اینوسان هفتم و بعد از اینوسان گرگوری دوازدهم.

انشقاق عظیم مذهبی در ممالک اروپای غربی

دو پاپ متخاصم یکی از کثرانه تیر و دیگری از ساحل رود رون باشمشیر و قلم با هم به پیکار برخاستند و نظام دین و دولت را آشفته و مشوش کردند و مردم رم بهره‌تام و تمام خویشان را از شری حاصل آوردند که خود اول مبدع آن بوده بودند و به برانگیختنش متهمشان توان نمود. رومیان خویشان را به این امید باطل فریفته بودند که شهر رم دوباره مقر سلطنت دینی خواهد شد و خراج و هدایای ملل بارگران فقر را از ایشان بر خواهد گرفت. ولیکن جدا شدن فرانسه و اسپانیا باعث گردید که عطایای دینداران ثروتمند در مسیر دیگری جریان یابد و مراسم دو جشن مقدسی که در فاصله قلیل ده سال برگزار گردید و سودی که از آنها حاصل آمد دفع زیان را کفاف نداد. بواسطه اشتغالات مربوط به انشقاق مذهبی و لشکرکشیهای بیگانگان، و فتنه و آشوب عوام خلق اوربان ششم و سه جانشین او غالباً مجبور می‌شدند که خارج از واتیکان بسر برند. نزاعهای انتقامجویانه و هلاکت‌بار خاندان کولونا و اورسینی همچنان دوام داشت، و رؤسای محلات شهر رم از حقوق و امتیازاتی سوء استفاده می‌نمودند که به موجب قوانین دولت جمهوری به ایشان تعلق می‌گرفت، و نواب مسیح که نیروئی جنگی فراهم آورده بودند برای مجازات سربازان متمرد ایشان را به دارسی آویختند یا با شمشیر یا خنجر می‌کشتند، و در مجمعی دوستانه یازده نماینده مردم را به غدر و خیانت به قتل رساندند و در کوچه افکندند. از زمان لشکرکشی روبر نورمانی رومیان نزاعهای داخلی خود را بی دخالت خطرناک بیگانگان همچنان ادامه داده بودند، ولیکن در اغتشاشاتی که بواسطه انشقاق روی نمود لادیسلاس^۱ پادشاه ناپل که

همسایه‌ای آرزومند برتری جاه بود نوبتی پاپ و مردم را حمایت و نوبتی به ایشان خیانت مینمود، و پاپ او را «گون‌فالونیر»^۱ یا سپهسالار دین خواند و مردم تعیین عمال دیوان را به اختیار و انتخاب او احاله نمودند. لادیس لاس رم را در آب و خشکی محاصره کرد و سه بار چون فاتحی از اقوام کم فرهنگ از دروازه شهر به درون آمد و به هتک حرمت پرستشگاه‌ها پرداخت و به دوشیزگان باکره تجاوز نمود و اموال بازرگانان را غارت کرد، و در کلیسای پطرس مقدس عبادت نمود، و سربازانی را برای مدافعه در قلعه سن‌آنژلو مستقر گردانید. لادیس لاس را طالع همیشه در جنگ یار و یاور نبود و دوام عمر و بقاء تاج سلطنتش بواسطه سه‌روزه تأخیری است که در کار او روی نمود. ولیکن ثبوت ظفر نیز رسید و فقط مرگ نابهنگام وی بود که پایتخت و دولت دین را از فاتح جاه طلب رهایی بخشید؛ فاتحی که عنوان پادشاه رم را اختیار کرد یا لاقل زمام قدرت این منصب را به دست گرفت.

من به نگارش تاریخ کلیسائی ناشی از انشقاق مذهبی نمی پردازم اما رم که موضوع آخرین فصول این کتاب است خود علاقه وافر به خلافت خداوند گاران کشور دین داشت و جانشینی پاپها همیشه موضوع نزاع و جدال بود. نخستین مذاکرات مصلحت اندیشانه برای برقراری آرامش و وحدت در ملک مسیحیت از دانشگاه پاریس یعنی از مدرسه علوم دینی سوربن آغاز گردید که دانشمندانش، لاقل به زعم پیروان گالیکی^۲ نژاد مذهب کاتولیکی، استادان طراز اول علوم الهی بودند. دانشمندان مذکور به رعایت حزم و تدبیر از هرگونه تفحصی در منشأ نزاع و بدونیک آن که برانگیزاننده حسد و بداندیشی بود پرهیز و برای التیام رنجشها پیشنهاد کردند که مدعیان سلطنت روحانی که یکی در رم و دیگری در آوین یون بود - پس از آنکه کاردینالهای وابسته به دو حزب مخالف را شرعاً حق شرکت در انجمن مقدس برای انتخابی دیگر بدهند - هر دو در یک زمان از عرش فرمانروائی به زیر آیند و هر یک از دو پاپ متخاصم که سود خویشتن را بر مصلحت

۱ - gonfalonier

۲ - Gallican Church عنوان پیروان مذهب کاتولیکی در فرانسه علی‌الخصوص پیش از سال ۱۸۷۰ میلادی.

مردم برگزیند ملل پیرو او باید که از خود اسقاط تکلیف فرمانبرداری کنند. هر بار که منصب فرمانروائی روحانی بی‌شاغل میماند استادان سوربن که طبیبان تن‌رنجور مذهب بودند از زیانهائی که در نتیجه انتخاب شتابزده به بار می‌آمد اظهار نارضائی می‌نمودند، ولیکن سیاست انجمن مقدس کاردینالها و مطامح اعضاء آن چنان بود که ایشان نه رأی صواب را می‌شنیدند و نه تضرع و التماس را، و هر تعهدی که می‌کردند و سوگندی که می‌خوردند هرگز کاردینالی را که به فرمانروائی روحانی بر می‌گزیدند مقید و مکلف به وفای به عهد نمی‌کرد. مدت پانزده سال دو پاپ متخاصم به حيله و نیرنگ، یا بواسطه شک و تردید یا احساسات حاد پیروان خود یا تغییری که در احزاب فرانسوی روی می‌نمود و همه حاکم بر اندیشه پادشاه دیوانه یعنی شارل ششم بود از اتخاذ تدابیر مسالمت‌آمیز دانشگاه پاریس اجتناب کردند تا سر انجام تصمیمی سخت گرفته شد و گروهی متشکل از بطریق اعظم اسکندریه و دو اسقف اعظم و پنج رئیس دیر و سه شهسوار و بیست تن از عالمان لاهوتی را رسماً به سفارت به دربار آوین یون و رم فرستادند تا از جانب پادشاه و دستگاه دین کناره‌گیری دو مدعی سلطنت روحانی را بخواهند، و این دو عبارت بودند از پطرس دولونا^۱ که خویشتن را ملقب به بندیکت سیزدهم نموده و آنژلو کوراریو^۲ که لقب گرگوری دوازدهم را برگزیده بود. به سبب قدمت رم و شرف منزلت آن و برای توفیق مأموریت خود سفیران درخواست ملاقات و مذاکره باعمال شهر نمودند و به تأکید تمام گفتند که پادشاه عیسوی نمی‌خواهد که مقر فرمانروائی پاپ را از واتیکان به جایی دیگر منتقل کند و واتیکان را مقر اصلی و محلی مناسب برای جانشین پطرس مقدس می‌داند. یکی از رومیان که سخنوری فصیح بیان بود به نام سنا و مردم از علاقه ایشان به همکاری برای حفظ وحدت جماعات مسیحی سخن گفت و از مصائب مادی و معنوی که نتیجه انشقاق دیرپای مذهبی بود اظهار تأسف نمود و از ایشان درخواست که فرانسه را از خطر قدرت جنگی پادشاه ناپل حفظ کنند. پاسخ بندیکت و گرگوری هم آموزنده بود و هم گمراه‌کننده، و نیروئی

همانند هر دو را به ناشنیده گرفتن تقاضای متهورانه سفیران برانگیخت و آن تقاضای برکناری پاپها از منصب بود. ولیکن هر دو موافقت نمودند که ملاقات پیش از استعفا ضروری است اما جلب رضای ایشان در باب زمان و مکان و چگونگی ملاقات هرگز ممکن نشد. یکی از خادمان گرگوری می گوید: «یکی قدم به پیش می گذارد و دیگری عقب می نشیند، یکی به حیوانی بیمناک از خشکی می ماند و دیگری به مخلوقی ترسنده از آب، و در نتیجه برای اندک مهلت ایام و قدرت فرمانروائی که ایشان را باقی مانده است این دو کشیش پیر آرامش و رستگاری جهان مسیحیت را به خطر می افکنند.»

سرانجام جهان مسیحیت از عناد و خدعه گری دو پاپ به خشم آمد و کاردینالها نیز ایشان را رها کردند و جمع کثیری از بزرگان دین و نمایندگان واتیکان و آوین یون تمرد کاردینالها را تأیید کردند و شورای مذهبی پیزا به انصاف و عدالت هر دو پاپ را در یک زمان معزول نمود و کاردینالها که به شیوه معمول برای انتخاب پاپی دیگر انجمن کرده بودند به اتفاق رأی الکساندر پنجم را برگزیدند. اما منصب فرمانروائی وی بزودی بی شاغل ماند و انجمنی دیگر ژان بیست و سوم را انتخاب کرد، و او بدکارترین ابناء بشر بود. شتابزدگی و ناسنجیدگی فرانسویان و ایتالیائیان در عوض آن که آتش انشقاق را خاموش کند مدعی سومی برای تخت سلطنت پطرس مقدس به وجود آورد، ولیکن بر سر دعاوی جدیدی از آن قبیل که شورای پیزا و مجمع مقدس عرضه کردند نزاع در گرفت و پادشاهان آلمان و هنگری و ناپل مدعای گرگوری دوازدهم را پذیرفتند، و بندیکت سیزدهم که خود اسپانیائی بود از حمایت ملت مقتدر و دیندار و وطن پرست اسپانیا برخوردار گردید، و شورای کنستانس مذاکرات و تصمیمات ناسنجیده شورای پیزا را اصلاح کرد و سیجیزموند امپراطور در دفاع پا حمایت از مذهب کاتولیکی وظیفه ای مهم انجام داد و اعمال وی بارز گردید، و چنان می نمود که شورای پیزا بواسطه کثرت عدد و اهمیت اعضاء آن که همه از عمال کلیسا و برگزیدگان قوم بودند مجلس قانونگذاری اروپا باشد. در میان سه پاپی که نام بردیم نخستین طعمه

ژان بیست و سوم بود که فرار اختیار کرد ولیکن او را بازگرداندند و به زندان افکندند و متهم به جرائم ننگین نمودند اما زشت‌ترین آنها را پوشیده داشتند و نایب مسیح را فقط به قتل و زنا و زنا و لواط و زنا و زنا و غارت اموال کشتیها در دل دریاها متهم کردند! ژان پس از امضای حکم محکومیت خود به خاطر بی احتیاطی و اعتمادی که نموده و شخص خویش را به دست مردم شهری مستقل در آن سوی آلپ سپرده بود به عقوبت حبس گرفتار آمد. گرگوری دوازدهم که حوزه فرمانروائی او محدود به تنگنای منطقه ریمینی شده بود با احترام بیشتر از تخت سلطنت به زیر آمد و فرستاد، او در شورای کنستانس اعضاء را به جلسه‌ای دعوت نمود و پاپ در آن مجمع عنوان و سیادت مشروع خویش را انکار کرد. برای غلبه بر عناد بندیکت سیزدهم یا پیروان او امپراطور شخصاً متحمل سفر شد و از کنستانس به پرپین‌یان^۱ رفت. ملوک کاستیل و آراگون و ناوار و اسکاتلند نیز همه به انعقاد معاهده‌ای عادلانه نائل آمدند؛ و شورا با توافق و تعاون اسپانیاییها بندیکت را از منصب خلع کرد، و پیرمرد بی‌آزار در قلعه‌ای دورافتاده بسر برد و هر روزی دوبار ممالکی را تکفیر نمود که او را ترک کرده و جانب مدعایش رانگاه نداشته بودند. شورای کنستانس پس از آن که بقایای انشقاق را به این طریق از بین برفکند با احتیاط و آهسته آهسته شروع به انتخاب خداوندگار روم و رهبر دین کرد. در این فرصت خطیر افزایش سی نماینده به انجمن بیست و سه تنی کاردینالها موجب تقویت آن گردید و این سی نماینده از شش ملت مهم مسیحی مذهب یعنی ایتالیاییان و آلمانیان و فرانسویان و اسپانیاییان و انگلیسیان بودند و هر شش نماینده‌ای برگزیده یکی از ایشان. نمایندگان بزرگواری کردند و مردی ایتالیائی یا از مردم روم را شایسته‌تر دانستند و به این کار تحمل دخالت بیگانگان را در امر انتخاب بر رومیان ملائم نمودند، و سجاپای شخصی و موروثی اوتو کولونا^۲ وی را در نظر انجمنیان پسندیده نمود و روم که از انتخاب شریفترین فرزندان خود سراسر شرف و مسرت بود او را پذیرفت و گردن به اطاعتش نهاد. خاندان کولونا مدافعان

دولت دین شدند و ارتقاء مارتین پنجم به منصب فرمانروائی روحانی آغاز بازگشت پاپها و استقرار سلطنت ایشان در واتیکان است.

حکومت رم در قرن پانزدهم

یکی از آزاد مردم رم گفته است و با غرور و مسرت گفته است که سلطان^۱ رومیان پس از اندک درودی به کاردینالها و دیگر بزرگان کلیسا که تا دروازه شهر به استقبال وی آمده بودند از پیش ایشان گذشت، و منصب سناتوری رم و کسوت خاص آن به وجود او شرف و امتیاز یافت؛ و در این وداع آخرین فروجلال دوران امپراطوری با شکوه و دبدبه روزگار جمهوری به هم آمیخت و چنان بود که گوئی دو دوست یکدیگر را در آغوش گیرند. به موجب قوانین رم نخست عامل دیوان باید عالم قانون و با رم بیگانه و ازجائی باشد لااقل چهل میل دور از آن شهر و طبق قوانین شرعی با ساکنانش قرابت نسبی و سببی درجه سوم نیز نداشته باشد. انتخاب سناتور رم سالی یک بار انجام می پذیرفت و در کار سناتوری که دوران منصب را به پایان برده بود به سختکوشی تفحص می نمودند و پیش از انقضای مدت دو سال وی را دوباره به سناتوری منصوب نمی کردند. مزد چنین کسی سخاوتمندانه و عبارت بود از سه هزار فلورن که مخارج و پاداش او را کفاف می داد، و مراسم حضور وی در برابر مردم نماینده فروجلال جمهوری بود. در چنین اوقاتی وی ردائی از منسوج زربفت یا مخمل سرخ و در تابستان از دیبای سبک وزن بر تن می کرد و قضیبی از عاج به دست می گرفت و بانگ شیپور نزدیک شدن او را اعلان می کرد. وی قدم به آهستگی و وقار می نهاد و پیشاپیش او لااقل چهار ملازم می رفتند و هر یک عصائی سرخ رنگ به دست داشت ورشته هائی زرین قام به رنگ لباس خاص خادمان دیوان عصارا غلاف وارد در میان می گرفت. سوگند خوردن او در کاپی تول بیان کننده حقوق و تکالیف وی بود و او را ملزم به نگاهداشت قانون و اجراء مفاد آن میکرد، و تکلیف وی عیان زدن بر گردنکشان مغرور و حمایت

۱ - فردریک سوم امپراطور اتریش که در سال ۱۴۵۲ برای تاجگذاری به رم آمد، و او آخرین سلطان آلمانی است که در رم تاج بر سر نهاد.

بینوایان و دادگری کردن و رحم و شفقت نمودن در حوزه فرمانروائی خود بود. سه نیگانه دانشمند در این گونه کارهای سودمند وی را معاونت مینمودند که دوتن ایشان مستشار بودند و معاون سوم قاضی دیوان تمیز بود، و قوانین رم خود گواه محاکمات بسیار است برای رسیدگی به جرائمی از قبیل دزدی و زنای به عنف و قتل. اما ضعف قوانین رومی مشوق نزاعهای خصوصی و به هم پیوستن دسته‌هایی از مردم و مسلح شدن ایشان برای دفاع از یکدیگر بود، و سناتور رم را اختیاری نبود مگر اجراء قوانین عدالت و کاپی تول و امور خزانه‌داری و حکومت شهر و منطقه آن سپرده به دست سه کنسرواتور^۱ بود که سالی چهار بار عوض می‌شدند. سربازان هر یک از نواحی سیزده‌گانه شهر تحت لوای سردار خود فراهم می‌آمدند و این سرداران را کاپوریونی^۲ می‌خواندند و برترین ایشان به عنوان و منزلت پرایور^۳ از دیگران ممتاز بود. مجلس مقنین متشکل از شورای خاص و شورای عام رومیان بود و اعضای شورای خاص عبارت بودند از عمال دیوان و اسلاف بلا فصل ایشان و صاحب منصبان امور مالی و قضائی و سیزده مستشار طبقه اول و بیست و شش مستشار طبقه دوم و چهل مستشار طبقه سوم که مجموعاً بالغ بر یکصد و بیست تن می‌شدند. مردان رومی همه را در شورای عام حق رأی بود و ارزش این امتیاز بسبب دقتی که در ممانعت ییگانگان از غصب عنوان رومی به کار می‌رفت افزون‌تر می‌شد، و فتنه و غوغای نظام دموکراتیکی را با اتخاذ تدابیر دقیق حکیمانه متوقف می‌کردند. بجز عمال دیوان هیچ کس را نه حق عرضه داشت مسأله‌ای بود و نه رخصت سخن گفتن مگر آشکارا و از جایگاه مخصوص یادر محکمه‌ای، و هر گونه هلهله مخل نظم و آرامش را خاموش می‌کردند، و عقیده اکثریت مردم را به رأی مخفی معلوم و معین مینمودند و احکام قانون‌گذاران را بنام محترم‌سنای رم و مردم رسماً اعلان می‌کردند. تعیین دورانی که اصول و اسلوب این گونه حکومت را درست و به دقت و به نحوی ثابت و استوار معمول داشته باشند آسان

۱ - Conservators گروهی متشکل از سه تن که در کار حکومت و امور قضائی دارای قدرت اجرایی بودند.

۲ - Caporioni - ۳ - Prior

نیست زیرا که با برقراری نظم و انضباط آزادی کم کم کاستی پذیرفته و فرسوده شده است. در سال یک هزار و پانصد و هشتاد یعنی در دوران فرمانروائی گرگوری سیزدهم و با تصویب او قوانین قدیم را در سه مجلد تنظیم و تدوین کردند به کیفیتی که اوضاع و احوال آن زمان را به کار می آمد. مجموعه قوانین مدنی و جنائی متعلق به دوران جدید رم است و با آن که مجالس قانون گذاری را منحل کرده اند سناتوری بیگانه با سه کنسرواتور هنوز در کاخ کاپی تول اقامت می کنند. سیاست ملکداری قیصران را پاپها نیز بکار بسته اند و اسقف رم قالب حکومت جمهوری را حفظ می کرد اما در امور دینی و دنیوی چون پادشاهان مستبد فرمانروای مطلق العنان بود.

حکومت دستگاه دین

تهدیدها و تویخهای واتیکان متکی به نیروی عقیده عمومی است و اگر عقل و منطق یا خشم و نفرت جایگزین عقیده عام گردد فریاد تهدید پاپ با هوا می آمیزد و به تدریج بی اثر می شود و کشیش بیچاره در معرض حمله وحشیانه دشمنی قرار می گیرد که از اشراف یا عوام مردم است. پس از بازگشت پاپها از آوین یون شمشیر پولس مقدس نگهبان کلید پطرس حواری شد، و قلعه ای مستحکم و نفوذ ناپذیر مشرف و حاکم بر رم گردید. توپ ماشینی است نیرومند برای مقابله با عصیان خلق؛ و لشکری منظم و متشکل از سربازان سوار و پیاده تحت لوای پاپ فراهم آمد، و عوائد وافر و تأمین کننده وسائل جنگ بود و اگر مردم رم قیام می کردند پاپ از فراخنای مملکت خود سپاهی مرکب از همسایگان دشمن رم و اتباع وفادار و فرمانبردار خود بر سر ایشان فرو می آورد. از هنگامی که دو دوك نشین فرارا^۱ و اورینو^۲ با هم پیوسته اند مملکت پاپ از مدیترانه تا آدریاتیک و از حدود ناپل تا کرانه رود پورا فرا گرفته و از قرن شانزدهم قسمت اعظم این کشور وسیع بارور مدعاهای مشروع پاپ رم و سلطانی دنیوی وی را پذیرفته و تأیید کرده است، و حقانیت مدعاهای ایشان را به سهولت از هدایای واقعی یا

افسانه‌ای دورانی استنتاج می‌کردند که ظلمت جهلی عظیمتر اروپا را فرا گرفته بود و اگر بخواهیم دعاوی را تا تسویه نهائی آنها قدم به قدم پی‌گیری کنیم بیش از آنچه باید به قضایای ایتالیا و حتی اروپا مشغول می‌شویم: قضایائی از قبیل جنایات الکساندر ششم و عملیات جنگی ژولیوس دوم و سیاست آزادی‌خواهانه لیوی دهم که شرح آنها را برترین مورخان آن روزگار نگاشته‌اند و قلم ایشان زینت بخش صفحات تاریخ این وقایع شده است. در نخستین دوران کشورگشائی پاپها تا لشکرکشی شارل هشتم خداوند گاران ملک دین می‌توانستند با ملوک و کشورهای همسایه خود که در نیرومندی با ایشان برابر یا از ایشان کمتر بودند دست و پنجه‌ای نرم کنند و پیروز شوند. ولیکن به مجرد این که سلاطین فرانسه و آلمان و اسپانیا با لشکرهای عظیم بر سر سیادت ایتالیا به مجادله پرداختند پاپها نقصان قدرت را به حيله و تدبیر جبران کردند و مطامح خویشتن و امید تعقیب بیگانگان را تا به آن سوی آلپ که امیدی همیشه زنده بود در پیچاپیچ ورطه جنگها و معاهدات از نظرها پوشیده داشتند. سربازان شمال و مغرب اروپا که تحت لوای شارل پنجم متحد شده بودند تعادل بسیار دقیق واتیکان را غالباً برهم می‌زدند، و ضعف سیاست تغییرپذیر کلمان هتتم شخص او و ممالکش را در معرض خطر هجوم لشکر کشورگشایان قرار میداد چندان که رم را هفت ماه تمام تنها و بی‌دفاع به دست سپاهی متعمرد رها کردند. خونخوارتر و حریص‌تر از اقوام گت و وانдал. پاپها پس از درس سختی که آموختند از جاه‌طلبی کم‌ویش سیراب شده خود کاستند و دوباره والد مشترك پیروان خود شدند و از هرگونه جنگ عدوانی پرهیز کردند مگر از جنگی شتابزده به ضد مملکت ناپل که در یک زمان به هجوم لشکر نایب‌مسیح و سلطان ترك گرفتار آمد. فرانسویان و آلمانیان سرانجام میدان نبرد را رها کردند. اسپانیائی‌ان ناپل و میلان و سیسیل و ساردنی و ساحل توسکانی را محکم در دست داشتند و مصلحت ایشان در حفظ آرامش ایتالیا و وابستگی آن به اسپانیا بود و این وابستگی از نیمه قرن شانزدهم تا آغاز قرن هجدهم همچنان دوام داشت و

هیچ فتنه‌ای آن را مشوش نکرد. پادشاه کاتولیک^۱ حامی واتیکان بود و بر آن فرمان میراند و مصالح و نیز عقائد تعصب آمیز مذهبی وی را در هر نزاعی مائل به جانبداری پاپ و مخالفت با مردم می‌نمود، و دوستداران آزادی یا دشمنان قانون و انضباط در ازاء حمایت و مساعدت کشورهای مجاور و سرپناهی که در آنها می‌یافتند از هرسو در درون دائره استبداد بی‌رحم و شفقت محصور بودند. اشراف و عوام رم از دیرباز به فرمانبرداری و عاداتی که به ترتیب کسب میشود خو گرفته بودند و این خوی فرمانبرداری عنان بر روح سرکش ایشان زده بود. بارونها نیز جنگاوری و نزاعهای فرقه‌ای اجداد خویشتن را از یاد برده و به تدریج خادمان حکومت و بندگان رفاه عیش و اسباب تجمل شده بودند و محصول املاکشان در عوض آنکه صرف نگاهداشت رعایا و ملازمان ایشان شود همه به اسراف و تبذیر به مصارف شخصی می‌رسید و این کار بر اسباب لذت اربابان می‌افزود و از قدرت ایشان می‌کاست. خاندان کولونا و اورسینی در تزین کاخها و نمازخانه‌های شخصی با یکدیگر رقابت می‌نمودند، ولیکن ثروتی که خانواده‌های پاپها ناگهان به دست آوردند با جلال و عظمت قدیم آن دو خاندان برابری نمود و از آن نیز برگذشت. اکنون ندای آزادی و غوغای خلاف و نزاع دگر در رم شنیده نمی‌شود و در جای سیل خروشان کف بر آورده دریاچه‌ای هست راکد و آرام و هموار که چهره بطلالت و عبودیت را منعکس می‌کند.

مسیحی مؤمن یا مرد فیلسوف یا وطن پرست همه از سلطنت دنیوی کشیشان خشمگین می‌شوند و عظمت رم در نظر اهل آن و به یاد آوردن دوران کنسولها و پیروزیهای قدیم طعم بردگی را در کام رومیان تلختر و بارنگ عبودیت را سنگین تر می‌کند. اگر ما مزایا و نقائص حکومت دستگاه دین را به آرامش و سکون بسنجیم چنان سزد که وضع کنونی آن را بستائیم زیرا که حکومت مذکور نظامی است ملائم و مقبول و قرین آرامش که از خطرات حزب اقلیت و تند حملگی جوانی و مخارج اسباب تجمل و فجایع جنگ برکنار است. اما سلطان دین به ندرت از

فرزندان ایتالیا است و انتخاب او مکرر و شاید هفت سالی یک بار اتفاق می‌افتد، با اینهمه چون نقائص نظام حکومت پاپ را با مزایای آن بسنجیم کفه نقائص از کفه دیگر مائل می‌شود زیرا که سلطنت سیاستمدار روحانی سلطنت «جوانی» است شصت ساله^۱ در مرحله انحطاط مواهب جسمی و فکری و زوال عمر که نه امیدی به پایان بردن کوششهای دوران زود گذر فرمانروائی خود دارد و نه فرزندانی که منصب و تکالیف او را به ارث ببرند. طالبان این منصب را از میان روحانیون بر می‌گزیدند یا از میان راهبان که روش تعلیم و تربیت و زندگی ایشان با عقل و آزادی و عواطف انسانی سخت ناسازگار است. کشیش و رهبان گرفتار در دام ایمان عبیدانه، معتقدات سخیف خنده‌آور را فرا می‌گیرند و آنها را باور می‌دارند، و هر آنچه را قابل تحقیر است محترم می‌شمارند و هر چیزی را که در نظر مرد عاقل ارزنده می‌نماید تحقیر می‌کنند و خطارا جنایت می‌دانند و مرد خاطی را سیاست می‌کنند و نفس‌کشی و عزوبت را افضل فضائل و صاحب فضیلت را مأجور می‌انگارند و قدیسی را که نامشان در فهرست اسامی اولیاء خدا آمده است برتر از قهرمانان رم و فیلسوفان آتن می‌دانند، و کتاب دعا و صلیب را آلاتی مفیدتر از گاو آهن و دار بافندگی می‌پندارند. اگر کشیشی یا راهبی به منصب سفارت یا مرتبت کاردینالی برسد شاید که به کار دنیا وقوف یابد ولیکن اندیشه وسلوک او به لوث روش پیشین آلوده است. چنین کسی ممکن است که بر اثر مطالعه یا تجربه در سرّ خدائی بودن حرفه خود شک آورد ولیکن اگر کشیشی را طبع هنری باشد قسمتی از عقائد تعصب آمیخته را که به دیگران می‌آموزد خود در لوح ضمیر خویشتن محفوظ می‌دارد. گل نبوغ سیکستوس پنجم در تاریک‌خانه یکی از صومعه‌های راهبان فرانسیسکانی شکفتن آموخت و او در پنج ساله سلطنت خود راهزنان و متمردان از قانون را معدوم کرد و هر آنچه تحصن گاه غیر مذهبی که در رم بود همه را از میان برداشت و نیروئی جنگی متشکل از لشکر و ناوگانها فراهم آورد و ابنیه و آثار باستانی را مرمت و بناهایی نظیر آنها برپا کرد و عوائد دستگاه دین را افزایش بسیار داد و پس از آن که مقداری از آن را به گشاده دستی خرج

۱ - شصت سال را در مقایسه با سن غالب پاپها که در هفتاد سالگی یا بعد از آن انتخاب میشوند به طعنه «جوان» خوانده است

کرد پنج میلیون کرون در قلعه سن آنژلو بر جای نهاد. ولیکن دادستانی او به لوث ستمگری آلوده و انگیزش او در کار و کوشش طمع کشورگشائی بود. پس از مرگ سیکستوس مفاسد سابق دوباره رائج گردید و ذخیره ثروت به اسراف بر باد رفت و عواقب رشوت ستانی صاحبان مناصب و سی و پنج مالیات جدید که وی وضع کرده بود دامنگیر آیندگان شد چندان که بعد از وفات او مردم حق ناشناس یا زیان برده مجسمه‌اش را منهدم کردند. سیکستوس پنجم به سبب سجایای خاص خود و خصائصی ناسازگار با ضوابط مألوف در سلسله پاپها یکتای بیهمتاست. از مطالعه مستقل در انواع هنر و فلسفه و زراعت و تجارت و ثروت و جمعیت کشور دین و مقایسه اینها با حاصل کار دیگر کشورها می‌توان به اصول حکومت دنیوی پاپها و نتایج و اثرات آنها پی برد. و اما مرا خود آرزو این است که چون هنگام جدائی فرا رسد ابناء بشر را با عطوفت و خیراندیشی ترک کنم و به هیچ روی نمی‌خواهم که در این لحظات آخرین حتی پاپ و روحانیون رم را آزرده خاطر کنم.

فصل هفتاد و یکم

مقالات پوجیوس در باب ویرانه‌های رم در قرن پانزدهم. علل چهارگانه ویرانی. کلیسیوم. تجدید بنای شهر. تأمل نهائی در انحطاط و سقوط امپراطوری رم.

در آخرین ایام حیات پاپ یوجینیوس چهارم دوتن از خادمان او یعنی پوجیوس^۱ دانشمند و یکی از دوستان وی بر فراز تپه کاپی تول شدند و در میان ویرانه‌های معابد و ستونهای شکسته قرار یافتند و از مکانی مشرف بر شهر گونه‌گون صحنه گسترده ویرانی را مشاهده کردند. مکان و موضوع هر دو جولانگاهی پهن‌آور برای پرواز اندیشه و گفتگوی فیلسوفانه ایشان در بدو نیک کارها و پست و بلند امور آدمی و سرنوشت او بود: سرنوشتی که نه بر انسان ترحم می‌نماید و نه بر فاجر ترین آثار او، و بلاد و امپراطوریه‌ها همه را در یک گور مدفون می‌کند، و دوستان هر دو بر این متفق شدند که به نسبت عظمت گذشته رم سقوط امپراطوری آن از دیگر مصائب هائل تر و اسف‌انگیزتر بوده است. «ویرژیل وضع نخستین رم را به قلم خیال چنان وصف کرده است که بیننده‌ای در دورانهای بسیار قدیم آن را مشاهده می‌نموده یعنی در عصری که او اندر^۲ بیگانه‌تروائی را به قول و غزل فرحناک می‌کرد. این صخره تارپیوس^۳ در روزگاران بسیار قدیم بیشه‌ای خود رسته و نا مسکون بود و در ایام ویرژیل معبدی بر فراز آن قرار داشت که بام زرینش به

۱ - Poggius نام قله‌ای از تپه کاپی تول

۲ - Evander

۳ - Tarpeius

افسری بر تارك قله می‌مانست. معبد اکنون سرنگون گشته است و زر آن را به یغما برده‌اند و چرخ طالع تحرك دوری خود را به پایان برده و خاشاك و خاربن زمین متبرك آن را دگر باره زشتروی کرده است. تپه کاپی‌تول که ما اکنون بر آن نشسته‌ایم پیش از این امپراطوری روم را سربود و حصن حمین جهان و مایه هول و دهشت پادشاهان بود و گامهای هزاران موکب پیروزی بر آن اثر نهاده و نقوش بسیار نگاشته و غنائم جنگها و خراج ملتهای بیشمار آن را گرانها نموده است. تلی که تماشا که جهان بود چگونه به خاك در افتاده بی‌قدر و منزلت شده ! و آن را حال چگونه بگردیده ! و روی نکویش چگونه زشت شده است ! گذرگاه موکب پیروزی اکنون در زیر چنگالهای گیاهان هرزه ناپدید شده و کرسیهای سناتوران را توده‌ای از فضلۀ جانوران پوشانده است. نظری به تل پالاتین^۱ افکنید و در میان قطعه سنگهای عظیم بد اندام، تأثر سرسبزین و ستونهای چهارپهلوی مجسمه‌های غول پیکر و ایوانهای کاخ نرون را بجوئید، و دیگر اتلال شهر را تفحص کنید و ببینید که چگونه در فضای خالی آنها جائی ویرانه است و جائی باغ. میدان فوروم که محل اجتماع مردم رم هنگام وضع قوانین و انتخاب فرمانروایان و عمال دیوان ایشان بود اکنون محصور است و در آن انواع ریاحین می‌کارند یادش را به روی خوکان و گاومیشان می‌گشایند. عمارات شخصی یا ابنیه عمومی که آنها را چنان ساخته بودند که تا ابد دوام یابد اکنون بی‌حافظ و نگهبان به خاك در افتاده و درهم شکسته است مانند اندامهای غولی درشت پیکر؛ و عظمت بقایای آثار قدیم که از جور ایام و طالع بد فرجام جان بدر برده‌اند ویرانی را آشکارتر می‌نماید.

پوجیوس بقایای عمارات قدیم را جزء به جزء وصف می‌کند و او یکی از نخستین کسانی است که چشم از عمارات دوران اساطیری برگرفت تا ابنیه دوران «کلاسیک» رم را بنگرد. ۱- گذشته از پل و طاق و مدفن و هرم سس تیوس^۲ پوجیوس به چشم بصیرت دو ردیف سرداب را در دائرة مالیات نمک مشاهده توانست نمود

که از دوران جمهوری و منقش به نام کاتولوس^۱ و ذکر جود و سخای او بود. ۲- اثر یازده معبد در میان پانتئون، که تناسب اجزاء آن در حد کمال بود، و سه طاق بزرگ و یکی از ستونهای مرمرین معبد الهه صلح هنوز تا حدی مشهود بود و این معبد را و سپاسیان، پس از جنگهای داخلی و غلبه بر یهودیان بنا نهاد. ۳. پوجیوس گرمابه های عمومی رم را به ناسنجیدگی هفت برشمرده است و هیچ یک از اینها در وضعی نبود که قسمتهای مختلف بنا و موارد استفاده از آنها را به درستی آشکار نماید. ولیکن حمام دیو کلیسیان و انتونینوس کاراکالا را هنوز به نام بنیانگذاران آنها می خواندند و این هردو گرمابه بیننده کنجکاو را متحیر می کرد و او به مشاهده استحکام بنا و وسعت و تنوع مرمرها و کثرت و عظمت ستونها فایده و اهمیت دو گرمابه را از کار و کوشش و پولی که مصروف ساختن ابنیه مذکور شده بود قیاس می گرفت. از گرمابه های کنستانتین و الکساندر و دومی سیان یا درستتر بگویم از گرمابه تیتوس شاید هنوز اثری می یافتند. ۴. بنای سه طاق نصرت، تیتوس و سوروس و کنستانتین و کتیبه های آنها هنوز سالم و قطعه سنگی از طاق تراژان منقش و مفتخر به نام این امپراطوران اما در کار فرو افتادن بود، و در شاهراه فلامیانی هنوز دو طاق در آن ایام باقی و بر پای بود که آنها را یادگار فوستینا و گالینوس دانسته اند و ایشان در منزلت فروتر از امپراطورانی بودند که ذکر کرده ایم. ۵. پس از مشاهده کلیسیوم که از عجائب جهان است شاید که پوجیوس آملی تئاتر آجری کوچکی را که به احتمال بسیار برای استفاده سربازان پریتوری ساخته بودند نادیده انگاشته باشد. قسمت اعظم تاتر مارسلوس و تاتر پمپی را ابنیه عمومی و خصوصی فرا گرفته و از سیرک آگونالیس و ماگزیموس جز اثری اندک نمانده بود و از تفحص در آن به چیزی پی نمی توانستند ببرند مگر به موضوع بنا و شکل آن. ۶. ستونهای تراژانی و انتونینوسی همچنان برپای ایستاده بود ولیکن میله های سنگی و چهار پهلوی^۲ مصری شکسته یا در زیر خاک مدفون مانده بود، و از جماعت خدایان و قهرمانان که

آثار صنع آدمی و هنر او بودند جز پیکره مردی اسب سوار از برنز زر اندود و پنج مجسمه مرمرین بر جای نبود و بارزترین اینها دو اسب فی دیاس^۱ و پراکسی تی لیز^۲ بود. ۷. دو آرامگاه یا مدفن اگوستوس و هادریان ممکن نبود که بکلی از میان برود ولیکن مقبره اگوستوس به تلی از خاك می مانست و آرامگاه هادریان یعنی من آنژلو اسماً و در صورت ظاهر نیز بدل به قلعه ای جدید شده بود، و اینها بود بقایای عمارات شهر باستانی به اضافه چند ستون بی نام و نشان پراکنده در این سوی و آن سوی رم. اما بنای دیوار شهر چنان که از علائمی بر می آید متعلق به دورانی بعد و محیط آن که دایره وار گرداگرد شهر را فرا می گرفت ده میل و شامل سیصد و هفتاد و نه برج بود و به وسیله سیزده دروازه به دشتزاران بیرونی راه داشت. این تصویر حزن انگیز وضع رم را نهصد سال بعد از سقوط امپراطوری غربی و حتی سقوط دولت گوتیکی ایتالیا نگاشته اند و آن دوران دراز مدت پریشان حالی و آشفتگی و مقارن است با رخت برستن قدرت و هنرمندی و ثروت از کرانه رود تیبر که مرمت شهر و آراستن آن را به آثار جمیل نامکن می کرد؛ و چون هر آنچه از آدمی است اگر پیشرفت نکند ناچار باید به قهقرا برود لذا توالی دورانها باید ویرانی آثار باستانی را تسریع کرده باشد. اندازه گرفتن سرعت پیشرفت ویرانی و یقین حاصل کردن از وضع هر عمارتی در هر دورانی زحمتی بی فایده خواهد بود و آن را نهایی نیست، و من به ذکر دو نکته اکتفا می کنم که مقدمه تحقیقی مختصر خواهد بود در علل تباهی و نتایج آن: ۱. دویست سال پیش از آن که پوجیوس به زبان فصیح شکوه کند نویسنده ای ناشناخته شرحی در وصف رم نگاشت. جهل این مرد باعث آمده است که وی از عمارتی به کرات یاد کند اما به نامهای گوناگون عجیب یا افسانه ای. معذکک این مرد بی فرهنگ که نگارنده خصائص صوری مکانها و سرزمینها نیز بود هم چشم داشت و هم گوش و قادر به دیدن ویرانه های مرئی و شنیدن احادیث مردم بود و او هفت تأثرو یازده گرمابه و دوازده

۱ - Phidias مجسمساز یونانی که در قرن پنجم قبل از میلاد می زیست
 ۲ - Praxiteles مجسمساز آتنی که در قرن چهارم قبل از میلاد می زیست.

طاق و هجده کاخ را به وضوح بر می‌شمارد که همه پیش از روزگار پوجیوس از صحنه رم ناپدید شده بوده است. اما این خود واضح است که بسیاری از عمارات با شکوه باستانی تا دورانی دیرتر بر پای ماند و در قرن سیزدهم و چهاردهم بود که عمل نوامیس دمار و انهدام با قوتی روزافزون بکار افتاد. ۲. آخرین سه دوران رم نیز مشمول عمل همین نوامیس است و اگر به جستجوی کاخ سپتیمیوس سولوس الکساندر سوروس بپردازیم که پترارک و دیگر شناسندگان آثار باستانی در قرن شانزدهم در اوصاف آن سخنها گفته‌اند کاری بیهوده کرده‌ایم. تا زمانی که عمارات رومی هنوز درست و سالم بودند در برابر ضربات نخستین هر قدر که سنگین و حمله هر قدر که تند بود مقاومت می‌نمودند به علت عظمت حجم و توازن اعضاء پیکر، ولیکن هنگامی که خلل در آنها راه یافت و به فرو افتادن تمایل نمودند اندکترین ضربتی موجب سقوط قطعات شکسته طاقها و ستونها می‌گردید.

علل چهارگانه انهدام

پس از تحقیق و تفحص دقیق من چهار علت عمده را برای ویرانی رم به وضوح مشاهده توانم کرد و این چهار علت متجاوز از هزار سال همچنان در کار بود. الف. آسیب زمان و طبیعت. ب. حملات خصمانه اقوام کم فرهنگ و مسیحیان. ج. استفاده و سوء استفاده از مواد بکار رفته در ابنیه و د. نزاعهای داخلی رومیان. الف. انسان به مدد فن و هنر قادر به ساختن عماراتی است به مراتب با دوامتر از دوران کوتاه بقای او در جهان هستی؛ با اینهمه عمارات نیز مانند آدمی سست نهاد و میرنده‌اند و در وقایع ایام مقیاس عمر انسان و مدت کار و کوشش او لحظه‌ای گذرنده بیش نیست، ولیکن مدت دوام عمر بنائی ساده و مستحکم را به سهولت تعیین نتوان کرد. اهرام مصر از عجائب ایام باستانی بود و قدما را به طلب آگاهی از چگونگی آنها بر می‌انگیخت. پس از سقوط فراعنه و پادشاهان بطالسی و قیصران و خلفاء اسلامی یکصد نسل از ابناء بشر چون برگهای خزانی در گور فرو ریخته‌اند اما اهرام مصر بی هیچ تزلزلی همچنان بر فراز سیلهای رود نیل

بر پای ایستاده‌اند. بنائی مرکب از اجزاء گونه‌گون بسیار خرد بیشتر در دسترس آسیب ایام و ویرانی انهدام است و طوفان و زلزله و سیل و حریق گذشت نرم نرم زمان را تسریع می‌کند. شک نیست که زلزله زمین و آسمان را به لرزه افکنده و برجهای سر به فلک بر افراشته رم را از پای بست ویران و سرنگون کرده است. ولیکن هفت تپه رم ظاهراً بر روی حفره‌های عظیم کره زمین قرار نگرفته و شهر نیز در هیچ عصری در معرض تشنجات طبیعت نبوده که در اقلیم اتناکیه یا لیبون یا لیما آثار دورانها را در چند لحظه‌ای در هم شکسته و با خاک یکسان کرده است. آتش مهمترین عامل زندگی آفرین مرگ زاست. حریق آفتی است سریع رفتار که عمل انسان یا غفلت او بر می‌افروزد و هر دورانی از تاریخ وقایع رم از آفت زلزله و حریق نشان دارد. حرقی که در ایام سلطنت نرون روی نمود و هرگز از یاد نرفت از بدبختی این امپراطور یا تقصیر او بود و شش تا نه روز دوام یافت و شدت سوزندگی آن گاه بیشتر و گاه کمتر بود، و عمارات بی‌شمار چسبیده به هم که در کوچه‌های تنگ پیچ پیچ قرار داشت پیوسته بر شعله دامن می‌زد و خود در کام آتش فرو می‌رفت و هنگامی که حریق به پایان رسید فقط چهار ناحیه از نواحی چهارده گانه شهر از آفت برکنار و سالم مانده بود. سه ناحیه بکلی منهدم گردیده و هفت ناحیه بواسطه بقایای ابنیه «جراحت یافته» که هنوز دود از آنها بر می‌خاست ناقص شکل شده بود. هنگامی که امپراطوری روم در اوج قدرت و سعادت بود پایتخت آن سمندروار با جمالی تازه از خاکستر ویرانی برخاست، با این همه سالخوردگان که رم قدیم را به یاد داشتند از زیانهای جبران ناپذیر متأسف بودند و به تحسر از آثار هنر یونان و غنائم پیروزیها و اولین عمارات بسیار قدیم یا افسانه‌ای رم سخن می‌گفتند. در روزگار آشفتگی و پریشانحالی هر جراحتی مهلک است و هر سقوطی علاج ناپذیر و خسارت‌رانه به اهتمام دولت و نه به عنایت مردم نا مشغول به امور دیوانی مرمت نتوان کرد. اما به یقین می‌توان گفت که بلیه حریق در شهری آبادان مخرب‌تر و زیان‌آن در شهری کهنه و فرسوده

کمتر است به دو علت: ۱ - آتش در سوادی مانند آجر و تخته و فلز زودتر در می گیرد و آنها را می سوزاند یا ذوب می کند ، و پس از سوختن این مواد شعله آتش بر روی دیوارهای عریان و طاقهای سنگین حجم که حریق زیب و زیور آنها را تاراج کرده است زبانه می کشد ولیکن آسیبی بدانها نمی رساند و اثری در آنها نمی کند .

۲ - در میان خانه های مردم عوام است که از اندک شراره ای فتنه ای بر می خیزد و جرثومه آتشی به سهولت حرقی هائل می شود ؛ اما پس از آن که خانه های محقر در کام آتش فرو رفتند عمارات بزرگتر که مقاومت کرده یا از حریق جان بدر برده اند چون جزیره ای تنها و مصون از خطر استوار و پایدار می مانند . شهر رم به علت موضع خود غالباً در معرض خطر سیل است . به استثناء رود تیبر ، نهرهای دیگری که از دو سوی جبال آپنین فرو می ریزد همه را مسیری کوتاه و وضع جریان و مقدار آب آنها نامعین است . چنین نهرهایی در حرارت تابستان به حقیقت جوئی کم عمق است و در بهار و تابستان بواسطه آب شدن برفهای زمستانی و ریزش باران سیلی خروشان می شود و هنگامی که حمله باد نامساعد آبی را که به سوی دریا جاری است به عقب براند یا مسیر عادی رود حجم آب را کفاف ندهد آنگاه آب طغیان می کند و چون مانعی در برابر خود نمی یابد در بلاد و دشتزارهای مجاور منتشر می شود و همه را فرا می گیرد . اندکی پس از پیروزی رومیان در جنگهای پونیک حجم آب تیبر بواسطه بارانهای غیرعادی افزایش یافت و مدت طغیان رود و مقدار آب از سیلهای پیشین برگذشت و عمارات ذیل تپه های رم همه را ویران کرد ، و بر حسب تفاوت زمین آفت سیل به طرق گوناگون موجب انهدام ابنیه گردید فی المثل هجوم ناگهانی آب عماراتی را شست و با خود برد یا دوام سیل تزلزل در ارکان خانه ها افکند و آنها را از پای بست ویران کرد . در سلطنت اگوستوس بلای سیل دگر باره نازل شد و رود عصیانگر کاخها و معابد کرانه خود همه را سرنگون کرد و به کوشش امپراطور خانه رود را فراختر کردند و آن را از گل و لای و ویرانه عماراتی که راه را بر آب بسته بود پاک نمودند و با این همه جانشینان اگوستوس پیوسته هشیار و از خطر سیل نگران و در اندیشه طرحهای گوناگون

برای مقابله با آفت بودند. یکی از طرحها انحراف آب تیر یا بعضی از انهار وابسته به آن به جانب مسیرهای تازه بود ولیکن مردم ساکن بلاد ساحلی رود به رعایت مصالح یا از ترسی که زائیده عقاید^۱ خرافاتی است دیر زمانی مخالفت نمودند و اجراء طرح نیز بنحو کامل غیر ممکن و مستلزم وقت بسیار بود و فایده‌ای که از این کار حاصل می‌آمد به هیچ روی معادل با زحمت شاق و مخارج گزاف آن نبود. دربند آوردن آب رودها برترین و مهمترین پیروزی انسان است در پیکار او با طبیعت خود کامه عنان گسیخته؛ و اگر چنین بوده است ویرانیهایی که تیر در دوران حکومت نیرومند امپراطوران کوشنده یبار آورد پس چه چیز را قدرت مقابله با صدماتی بوده است که بعد از سقوط امپراطوری غربی به شهر رم وارد آمد، و کیست که بتواند خسارتها را یکایک بر شمارد؟ سرانجام شر خود دافع شر گردید و چنین پنداشته‌اند که بر اثر ریزش باران در طی دورانها گل و لای و زباله‌ای از فراز تپه‌های رم به زیر آمد که شهر را چهارده یا پانزده پا مرتفعتر از حد قدیم آن کرده و رود تیر را دست تعرض به شهر جدید کوتاهتر شده است.

بد جمع کثیر نویسندگان ملل و اقوام مختلف که گناه انهدام عمارات و آثار رومی را به گنها و مسیحیان نسبت داده‌اند از تفحص در این مسأله غفلت ورزیده‌اند که اصل خصومت ایشان را تاچه حد به ویرانگری برانگیخته بوده و گنها و مسیحیان را وسیله و فرصت چه بوده است که عطش دشمنی را سیراب کنند. در مجلدات پیشین این تاریخ من پیروزی بی فرهنگی و مذهب را وصف کرده‌ام و در تجدید موضوع فقط به ذکر چند کلمه‌ای در باب رابطه واقعی یا خیالی آنها با دمار رم باستانی اکتفا می‌کنم. در عالم اندیشه ممکن است که ما خود افسانه‌ای مطلوب طبع درباره وقایع حیرت انگیز و خارق عادت را خلق یا باور کنیم

۱ - تاسیت در تاریخ خود از عریضه‌هایی سخن می‌گوید که ساکنان بلاد مختلف مجاور تیر به‌سنا نوشتند و خواستند که مسیر رود منحرف نشود. عقیده مردم این بود که «طبیعت مسیر درست هرودی را تعین کرده است» و تصرف در کار طبیعت نشاید.

که گتها و واندالها به شوق انتقام گرفتن برای فرار اودین^۱ از اسکاندیناوی بیرون آمدند و به ایتالیا حمله بردند تا زنجیرهای اسارت را که ستمگران بر ابناء بشر نهاده بودند بگسلند و جائران راعقوبت کنند و آرزوی ایشان سوزاندن ادبیات مدون یونان و روم و ساختن بناهایی به سبک معماری ملی خود بر روی اعضاء در هم شکسته آثار معماری توسکانیائی^۲ و کورینتی بود. ولیکن حقیقت ساده بی پیرایه اینست که جهانگشایان اروپای شمالی نه چندان وحشی بودند و نه چندان با فرهنگ که به بلند پروازی اندیشه ویرانگری یا انتقامجویی در سر بپرورند. شبانان سکائی و آلمانی پس از پیوستن به سپاه امپراطوری روم تعلیم یافتند و اصل انضباط را فرا گرفتند و چون رومیان ناتوان شدند به ملک ایشان حمله ور گردیدند و به آموختن زبان لاتینی دانستند که چگونه باید نام رم و القاب آن را محترم بدارند و با آن که از تقلید رومیان عاجز بودند حسد نورزیدند و به تحسین کردن مایلتر شدند تا به امحاء آثار هنر و دانش و ادب که محصول تحقیق و مطالعه دقیق و یادگار ایامی درخشانتر بود. در دوران زودگذر تملک پایتخت امپراطوری که در برابر حمله وران مقاومت نکرد سربازان آلاریک و ژن زریک^۳ مانند هر سپاه فاتحی برانگیخته از شور و شهوت پیروزی بودند و عنان گسیخته به مراد دل در فسق و فجور و خونخواری افراط می نمودند اما در میان اینها همه آنچه می جستند ثروت منقول بود و از اندیشه ناسودمند درباره سرنگون کردن آثار کنسولان و قیصران و درهم شکستن آنها ایشان را نه فخری و نه لذتی حاصل نمی آمد. هر دقیقه ای براستی برای ایشان گرانها بود و گتها در روز ششم و واندالها در روز پانزدهم رم را تخلیه کردند، و هرچند که ساختن به مراتب مشکلتر است از خراب کردن حمله شتابزده ایشان ممکن نبود که در ابنيه مستحکم باستانی جز اندك اثری بنماید، و به یاد آوریم که آلاریک و ژن زریک هر دو خواستند که از انهدام عمارات شهر

۱ - Odin از فرصت استفاده می کنم تا به خواننده بگویم که از دوازده سال پیش تاکنون من فرار اودین را از آزوف به سوئد فراموش یا انکار نموده و هرگز این داستان را به حقیقت باور نکرده ام. گتها ظاهراً آلمانید ولیکن از اعصار باستانی آلمان آنچه مربوط به ایام پیش از ژول سزار و تاسیت است افسانه است و ظلمت جهل. ۲ - یعنی رومی و یونانی

بپرهیزند و ابنیه رم در حکومت با سعادت تئودریک همچنان پایدار و زیبا و استوار ماند، و نرمخوئی توتیلا^۱ و پند دوستان و دشمنان غضب آنی وی را بی‌اثر نمود. پس سزاوار چنین است که فرهنگ نیاموختگان بیگناه را نکوهش نکنیم و کاتولیکی مذهب آن رم را ملامت نمائیم که مجسمه و مصطفی قربانی و معابد قدیم در نظرشان نفرت انگیز می‌نمود و معبد را مسکن دیوان و شیاطین می‌دانستند و چون بر شهر حکومت مطلق یافتند با تعصب و پایداری بسیار در امحاء آثار بت پرستی اجداد خود کوشیدند. تخریب معابد در مشرق ایشان را نمونه عمل درست بود و برای ما گواه وجود مردمی است که هنوز به مذهب قدیم معتقد بودند، و شاید قسمتی از گناه را باید به حق نودینان رومی نسبت داد. اما نفرت اینان نیز فقط شامل عماراتی بود که در آنها آداب مذهب بت پرستی را بجای می‌آوردند، و شاید ابنیه عمومی را که محل کسب و کار یا تفریح افراد اجتماع بود از گزند تخریب و ننگ بدنامی محفوظ داشتند تغییر مذهب بر اثر فتنه عام به میان نیامد و به فرمان امپراطوران و سنا و با گذشت زمان صورت پذیرفت. در میان صنوف مختلف روحانیون مسیحی اسقفان رم معمولاً از همه مدبرتر و کم تعصب تربودند؛ و نجات بنای با مهابت پانتئون^۲ را از حربه انهدام و کلیسا کردن آن را به هیچ دلیل مثبتی جرم بشمار نتوان آورد.

ج - قدر و ارزش هر چیزی که مورد نیاز یا موجب لذت انسان باشد مجموعه‌ای است از ارزش عنصر اصلی و هیئت آن شیئی و موادی که در ساختنش بکار رفته و نیز کیفیت کار صانع آن چیز، و قیمتش بسته به شمار طالبان و مصرف کنندگان است و منوط به وسعت بازار فروش و در نتیجه به سهولت یا اشکال حمل و صدور آن به بازارهای بعید مسافت و نوع کالا و محل ساختن آن و اوضاع دنیا در وقت تولید متاع. فاتحان بی‌فرهنگ رم در یک لحظه آثار کار و کوشش دورانها و ذخائر

۱ - Totila - ۲ - معبد پانتئون را اگرپا در سال ۴۷۷ قبل از میلاد عمارت کرد و در قرن دوم میلادی هادریان آن را از نو ساخت. این بنا را در سال ۶۰۹ میلادی کلیسا کردند و سائناماربا روتوندا خواندند. در سال ۱۸۳۳ تابوت و بقایای جسد رفائیل در پانتئون کشف شد.

قرون و اعصار متعددی را غصب کردند اما بجز اسباب رفاه عیش که فوراً قابل مصرف بود ناچار در چیزهای دیگر به هوس تملک ننگریستند که انتقال آنها از شهر در گاریهای گتی و کشتیهای واندالی ممکن نبود. فاتحان آرمند شمالی را اول مطلوب همانا زروسیم بود زیرا که این دوفلز در حجم بسیار اندک و در هر کشوری از جهان نماینده سلطه انسان و قدرت استفاده او از کار و کوشش و مایملک آدمیان است. مالک آوندی یا مجسمه‌ای از این دوفلز گرانها بودن شاید که غرور رئیس قبیله‌ای از این اقوام را ارضاء و او را خشنود می‌کرد ولیکن عوام خشن طبع به شکل و هیئت شیء بی اعتنا بودند و فقط زر و سیم را می‌چسبیدند و تقسیم شمشهای فلز ذوب شده و ضرب سکه رائج امپراطوری از آنها کاری آسان بود. دزدان کاهلتر که بخت با ایشان یار نبود چاره‌ای نداشتند جز آن که به تاراج فلزات کم بها از قبیل برنج و سرب و آهن و مس قناعت کنند؛ و هرآنچه را گتها و واندالها بدان دست نیافتند غاصبان یونانی به یغما بردند و کنستانس امپراطور درسفر خود به رم خشتهای برنزی را حریمانه ازبام پانتئون برکند و برد. عمارات رم را چون کانهای وسیعی از فلزات گوناگون می‌انگاشتند و پس از آن که کار جدا کردن مواد انجام می‌پذیرفت فلزات را ذوب و خالص می‌نمودند و در قالب می‌ریختند و مرمرها را می‌پریدند و جلا می‌دادند و هنگامی که عطش حرص غارتگران داخلی و خارجی سیراب گردید اگر خریداری یافته می‌شد بقایای شهر هنوز فروختنی بود. ابنیه و آثار رم باستانی را عاری از زیب و زیور گرانها کردند و لیکن اگر امید منفعت بیش از خرج و زحمت صدور و فروش بود رومیان خود با دست خویشتن طاقها و دیوارها را منهدم می‌کردند. اگر شارلمان ایتالیا را مقر امپراطوری غربی کرده بود به مدد نبوغ همت به تجدید و مرمت آثار قیصران می‌گماشت و به هتک حرمت آنها نمی‌پرداخت، ولیکن سیاست ملکداری سلطان فرانسه را بر آن داشت که از حدود جنگلهای آلمان پای فراتر نهد و مذاق جان او جز به انهدام آثار دیگران شیرین نمی‌شد و هم به این سبب بود که کاخ جدید اکس لاشاپل را با مرمهرای راونا و رم آراستند. پانصد سال پس از شارلمان یکی از پادشاهان سیسیل که نامش

روبر و خردمندترین و آزاده‌ترین سلاطین زمان بود همین مواد را به سهولت از کشتی رانی در دریا و رود تیر به دست آورد و پترارک آه می‌کشد و به خشمناکی شکوه می‌کند که چرا جمال ناپل را باید از اندرون پایتخت باستانی جهان بیارایند زیرا که مردمش کاهلند و خریدن آسانتر است از کوشیدن. ولیکن نمونه‌هایی که از خرید یا تاراج ذکر کردیم در دورانهای تیره تر جهل نادر بود. اگر رومیان تنها می‌ماندند و محسود جهانیان نمی‌شدند ممکن بود که عمارات باقی مانده از اعصار باستانی را برای سکونت یا کار یا تفریح اشغال کنند ولیکن شکل و موضع این ابنیه در آن هنگام چنان بود که نه ساکنان شهر را بکار می‌آمد و نه مصارف عمومی را. دیوار شهر هنوز حکایت از حصار قدیم آن می‌کرد ولیکن شهر خود از فراز تپه به زیر آمده و در دشت مارتیوس^۱ استقرار یافته بود و بعضی از شریفترین و گردن فرازترین ابنیه رومی که دلیرانه در برابر گزند زمان پایداری کرده بودند اکنون در بیابانی دور از سرای آدمیزادگان متروک و تنها افتاده بودند. کاخهای سناتوران دیگر متناسب با راه و رسم زندگی و بضاعت جانشینان فقیر ایشان نبود و مردم طریقه استفاده از گرمابه^۲ ها و پیاده‌روهای مسقف رم را از یاد برده بودند. در قرن ششم مسابقات تآوری و زورآزمائی در عرصه آمفی‌تاتر و تماشای سیرک نیز متوقف گردید، و بعضی از معابد قدیم را برای مراسم عبادت مذهب جدید بکار بردند که مذهب رائج شده بود اما مسیحیان هیئت صلیب را در کلیساهای خود دوستتر می‌داشتند و حجره‌ها و اطاقهای کار را در صومعه‌ها برحسب رسم روز یا به دلائل منطقی به نوعی خاص تقسیم کرده بودند. پس از استقرار حکومت دین این مؤسسات مذهبی افزایش بسیار پذیرفت چندان که در شهر چهل صومعه برای مردان و بیست صومعه برای زنان بود و شخصیت فرقه کشیشی و انجمنهای روحانیون، و اینها همه در عوض آن که مانع نقصان جمعیت در قرن دهم شود موجب کاهش سکنه شهر گردید. مردم دیگر به پیکر عمارات باستانی توجهی نداشتند و نه موارد

۱ - Martius ۲ - شارلمان باصدتن از درباریان خود در کاخ اکس‌لاشاپل شنا و استحمام کرد و موراتوری مورخ نوشته است که تا سال ۸۱۴ میلادی ساختن گرمابه‌های عمومی در ایتالیا مرسوم بود.

استفاده از ابنیه قدیم را می دانستند و نه زیبایی آنها را ادراک می کردند اما به فرمان ضرورت از مواد فراوانی که در آنها بکار رفته بود برای ساختن ابنیه مختلف و عبادتگاه ها فایده بر می گرفتند چندان که زیباترین ستونهای به سبک یونانی و کورینتی و گرانبهاترین مرمرهای پاروس^۱ و نومیدیه را بی منزلت نمودند و برای مستحکم نمودن دیری یا اصطبل بکار بردند. ویرانگریهای روزانه ترکان در بلاد یونان و آسیا نمونه حزن انگیزی از عمل رومیان آن روزگار به دست می دهد. در تخریب تدریجی عمارات باستانی رم فقط پاپ سیکس توس^۲ پنجم را معذور توان داشت زیرا که او سنگهای کاخ سپتی زونیوم را در بنای با جلالت کلیسای پطرس^۳ مقدس بکار برد. ما پاره ای از اثری هنری یا عمارتی باستانی را هر چند بی حرمت نموده یا در هم شکسته باشند به لذت و تأسف می نگرییم ولیکن ماهیت قسمت اعظم مرمرهای کاخ را دگرگون کردند و آنها را ناخوش تناسب نمودند یا در جایی بکار بردند که شاید یا در کوره پختند و بدل به آهک کردند. پس از ورود پوجیوس به رم معبد کنکور^۴ و بسیاری از عمارات مهم دیگر از فطر ناپدید گردید. قطعه ای طنزآمیز که در همان ایام نوشته شده حکایت از ترس و دلبستگی نویسنده می کند که می گوید: «دوام کار تخریب سرانجام همه آثار باستانی را از میان بر خواهد داشت» و فقط قلمت عدد اینگونه ابنیه بود که تقاضا و نهب و غارت را متوقف کرد. اندیشه شاعری چون پترارک ممکن است که به قدرت تخیل جمعیتی عظیم برای شهر رم خلق کند، ولیکن من در قبول گفته کسانی مرددم که سکنه شهر را در قرن چهاردهم سی و سه هزار^۵ برشمرده اند و باور ندارم که حتی در آن زمان عدد مردم رم به رقمی چنین حقیر کاهش پذیرفته بوده باشد. اگر جمعیت سی و سه هزار نفری رم از قرن چهاردهم تا سلطنت لیوی دهم چندان افزایش یافت که به هشتاد و پنج هزار تن رسید باید این افزایش تا حدی برای شهر باستانی مضر بوده باشد.

۱ - Paros ۲ - Sixtus ۳ - کلیسای سن پیر. ۴ - Concord ۵ - جمعیت رم در آغاز

قرن شانزدهم هشتاد و پنج هزار نفر و در سال ۱۶۶۳ میلادی یکصد و پنج هزار و چهارصد و سی و سه نفر بوده است.

د. پس از ذکر همه علت‌های دیگر من اکنون به شرح مؤثرترین و نیرومندترین عامل انهدام می‌پردازم و آن خصوصت‌های داخلی رومیان بود. در دوران سلطه امپراطوران بیزانسی و فرانسوی آرامش شهر غالباً بر اثر فتنه‌های اتفاقی برهم می‌خورد و از هنگام انحطاط قدرت امپراطوران فرانسوی یعنی از آغاز قرن دهم است که تاریخ شروع جنگ‌های عنان‌گسیخته خصوصی را تعیین توان کرد، و این نزاع‌های خصوصی همه ناقض قوانین ژوستینیانی^۱ و احکام انجیل و اهانت به منصب با جلالت سلطان غائب و شخص پاپ یا نائب حاضر مسیح بود. درپانصد ساله دوران مشؤوم زد و خورد رم پیوسته مبتلی به بیماری جنگ و خونریزی بود و اشراف با عوام و خانمان گولف^۲ با گیبه‌لین^۳، و کولونا با اورسینی دائم نزاع می‌کردند و تاریخ از بسیاری از وقایعی که روی نمود بی‌خبر مانده و بسیاری از آنها را نیز در خورتوجه خود ندانسته است. با این همه در دو فصل گذشته من خوانندگان را به علل و نتایج اغتشاشات عام واقف نموده‌ام. درایامی که بواسطه ضعف قانون جان و مال هیچ کس در امان نبود و هر نزاعی را به نیروی شمشیر به پایان می‌بردند قدرتمندان از ترس یا خصومت و برای حفظ جان یا تجاوز به دشمنان هموطن خود مسلح می‌شدند و بجز جمهوری و نیز جمهوری‌های مستقل ایتالیا همه گرفتار اینگونه خطر‌ها و تدابیر خصومت آمیز بودند و اشراف ایتالیا خانه‌های خویشان را بدل به استحکامات تدافعی کردند و برج‌ها و باروهای ساختند برای مقاومت در برابر حملات ناگهانی، و این امتیاز خاص دولتها بود که اشراف غصب نمودند. بلاد ایتالیا پر شد از اینگونه بناها که نماینده خصومت ورزی بود، ولو کاً^۴ با سیصد برج آن قانونی که ارتفاع هر برجی را محدود به هشتاد پا می‌کرد نمونه‌ایست از دیگر شهرهای ایتالیا یا تفاوت‌هایی متناسب با شهرهای معمورتر و ثروتمندتر مستقل حکومت. نخستین اقدام بران‌کالیونی^۵ سناتور در استقرار عدالت و آرامش (چنان که پیش از این ملاحظه نمودیم) انهدام یکصد و چهل برج رم

۱ - ژوستینیان کبیر امپراطور بیزانس که قوانین روم را در قرن ششم میلادی مدون کرد.

۲ - Guelph - ۲ Ghibeline - ۳ Lucca - ۴ Brancalone - ۵

بود، و در آخرین ایام نزاع و اغتشاش که به دوران فرمانروائی مارتین پنجم می‌رسید هنوز چهل و چهار برج در یکی از محلات سیزده گانه یا چهارده گانه رم بر پای ایستاده بود. بقایای آثار باستانی از هر بنای دیگری آسانتر تغییر پذیر و قابل استفاده برای مقاصد مفسده جویان بود. معابد و طاقها پایه‌ای وسیع و مستحکم برای بنای عمارات جدید سنگی و آجری شد و برای مثال برجهای جدیدی را ذکر می‌کنیم که بر روی طاقهای پیروزی ژول سزار و تیتوس و امپراطوران انتونیوسی برافراشتند، و تأثر و آلفی تأثر و آرامگاه را با اندک تغییری قلعه‌هائی عظیم و مستحکم کردند و شاید لازم به تکرار نباشد که از آرامگاه هادریان قلعه‌ای ساختند و آن را سن آنژلو نام نهادند. کاخ سپتی‌زونیوم الکساندر سوروس را استحکام چندان بود که در برابر لشکر پادشاهی^۱ ایستادگی کرد، و مدفن متلا^۲ در زیر بنائی فرو رفته است که بر روی آن برافراشتند. تأثر پمپئی و تأثر مارسلوس را خاندان ساولی و اورسی‌نی اشغال کردند و قلعه‌های درشت پیکری که بر پایه این تأثرها بنانهادند به تدریج بدل به کاخهای باشکوه و خوش اندام ایتالیائی شده است. حتی کلیساها را با قلاع و آلات پیکار محصور می‌کردند و ماشینهای جنگی که بر روی بام کلیسای پطرس مقدس قرار دادند در واتیکان دهشت برانگیخت و ننگ جهان مسیحیت گردید. هر بتائی را که قلعه جنگی کنند مورد حمله قرار می‌گیرد و بر هر آنچه حمله برند ممکن است که منهدم گردد. رومیان مصمم بودند که اگر بتوانند قلعه سن آنژلورا به زور از دست تصرف پاپ بیرون آورند و به موجب فرمانی رسمی آن بنا را که نماینده عبودیت بود ازین براندازند و اثری از آن بر جای ننهند. هر عمارتی که برای دفاع ساخته می‌شد در خطر محاصره بود و در هر محاصره‌ای فنون و آلات ویرانگری را با جد و زحمت بسیار بکار می‌گرفتند. پس از مرگ پاپ نیکولاس چهارم رم که دیگر نه سلطانی داشت و نه سنائی شش ماه تمام دستخوش خشم و آشوب جنگ داخلی بود. کاردینالی در آن ایام که شاعر نیز بود گفته است که «خانه‌ها بر اثر پرتاب سنگهای عظیم گران وزن^۳

۱ - لشکر هانری چهارم پادشاه فرانسه . ۲ - Metella ۳ - وزن سنگها را صد تا صد و پنجاه کیلوگرم نوشته‌اند.

تند پرواز بکلی ویران و دیوارها بر اثر ضربت تیرهای چوبی غول پیکر آهنین سر سوراخ سوراخ شد و آتش و دود برجها را فراگرفت و نیروئی که حمله‌وران را بر می‌انگیخت امید غارتگری و انتقام‌جویی بود» و کار ویرانگری را ستم قانون کامل کرد، و دسته‌های متخاصم ایتالیا، نوبتی این و نوبتی آن، کورکورانه و نسنجیده از دشمنان خود انتقام گرفتند و خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم ایشان را با خاک یکسان کردند، و اگر «چند روزه» جنگهای خارجی را با «دورانهای» متمادی منازعات داخلی مقایسه کنیم به حکم رأی صواب باید بگوئیم که زیان جنگهای داخلی و اثر ویرانگری آنها برای شهر رم به مراتب بیشتر از لشکر کشیهای بیگانگان بوده است، و شهادت پترارک مؤید عقیده‌ماست. پادشاه شاعران می‌گوید «بقایای عمارات رم را بنگرید که مثالی از عظمت نخستین آنست! اما ویرانی هول انگیز رم نه هنر گذشت زمان است و نه اثر حمله‌ مردمان بی‌فرهنگ، و کاریست که مردم شهر و نامدارترین فرزندان آن مرتکب شدند و اجداد شما (شاعر به یکی از اشراف زادگان دودمان آنی‌بالدی می‌نویسد) با تیرهای غول پیکر آهنین سرکاری کردند که قهرمان جنگهای پونیک با شمشیر نکرد.» دو علت آخر ویرانی که ذکر کردیم ناچار باید هر دو درهم مؤثر افتاده و یکی دیگری را تشدید کرده باشد زیرا سرنگون شدن خانه‌ها و برجها در جنگهای داخلی وجود ویرانه‌های دیگری از آثار باستانی را لازم می‌آورد که پایه و اساس برجهای تازه شود.

عمارت کلیسیوم

آمفی تأثر تیتوس را مشمول یکایک این ملاحظات کلی توان کرد؛ بنائی که به علت عظمت یا بواسطه مجسمه غول پیکر نرون که در آن قرار داشت کلیسیوم نام یافته و چنان عمارتی است که اگر به دست زمان و طبیعتش رها کرده بودند شاید تا به ابد دوام می‌یافت. دوستداران آثار باستانی که طالب معرفت بوده و عدد طبقات سنگی و نشیمنگاهها را برشمرده‌اند به این عقیده مایلند که پس از برترین صف سکوهای سنگی چندین طبقه سکوهای چوبی گرداگرد آمفی تأثر را فرا می‌گرفت و

ارتفاع آن را بیشتر می نمود و این سکوها بارها در کام آتش فرو رفت و بارها به فرمان امپراطوران از نو ساخته شد. هرآنچه گرانبها و منقول یا مربوط به آئین نادرست بود از قبیل پیکره های خدایان یا قهرمانان اساطیری و آلات تزئینی مانند مجسمه های ساخته از برنج و پوشیده از ورق زر یا سیم نخستین طعمه فاتحان یا متعصبان و هدف آزمندی اقوام بی فرهنگ اروپائی یا مسیحیان حریص گردید. در سنگهای عظیم کلیسیوم سوراخهای بسیار مشاهده توان کرد و دو حدس قریب به یقین بازگوینده کیفیت حوادث گوناگونی است که موجب ویرانی این عمارت گردید. سنگهای گران وزن کلیسیوم را با حلقه های محکم آهن یا برنج به هم پیوسته بودند و غارتگران از ارزش فلزات کم بها نیز غافل نماندند و حلقه ها را به تاراج بردند و فضای خالی کلیسیوم را بدل به بازار و میدانی برای فروش و معاوضه کالا با کالا کردند. در ایام بسیار قدیم در کلیسیوم تفحص نموده و صنعتگرانی را که در ساختن آن دست داشتند ذکر کرده و گفته اند که در سنگها حفره هایی ایجاد یا سوراخهای موجود را بزرگتر کردند تا پایه هایی برای دکانها یا برافراشتن چادرهای پیشه وران در آنها قرار دهند. زائران اروپای شمالی در ابهت آمفی تاتر فلاویانی که ویران و عریان شده بود با احترامی رعب آمیخته و به دیده تحسین می نگریستند و شیفتگی این مردم بی فرهنگ به عبارتی 'حاکمی از کمال شوق بیان و آن عبارت مثل شده است و در قطعاتی مانده از بیدمکرم ضبط است، و اینک عبارت مذکور: «تا روزی که کلیسیوم برپای ایستاده است رم برپای خواهد بود و روزی که کلیسیوم فرو افتد رم فرو خواهد افتاد و چون رم ساقط شود جهان یکسره ساقط خواهد شد.» در روش جدید جنگاوری موضعی را برای ساختن قلعه برنمی گزینند که سه تپه بر آن مشرف باشد، و لیکن دیوارها و طاقهای مستحکم را قدرت مقاومت در برابر حمله ماشینهای جنگی بود و در پهن فضای بنائی عظیم سربازان بسیار

۱ - این عبارت باید نقل از گفته مسافران انگلیسی باشد که قبل از سال ۷۳۰ یعنی پیش از مرگ بیدو Bedo به عزم زیارت به رم رفتند. بید راهب و مورخ و عالم علوم الهی بود و کتابی نوشت به نام «تاریخ مذهبی ملت انگلیس» و کیون باور ندارد که وی هرگز از دریا گذشته باشد.

ساکن تواند شد، و دسته‌ای واتیکان و کاپی تول را اشغال و دسته دیگر کلیسای لاترانی و کلیسیوم را سنگرگاه خود می‌کردند.

مفهوم «الغاء» مسابقات آمفی تاتری را در رم قدیم باید با وسعت نظر و تا حدی بیرون از معنای لفظی آن تفسیر کرد، و جشنهای کارناوالی توأم با مسابقات ورزشی بر روی جبل تس تاسیا^۱ و سیرک آگونالیس^۲ به موجب قوانین یا سنن و رسوم شهر ترتیب می‌یافت و سناتور رم با عز و وقار و فر و شکوه بسیار در مقام ریاست بر مراسم نظارت می‌نمود و داوری می‌کرد و برندگان را جائزه می‌داد، و جائزه عبارت بود از انگشتی طلا و ردائی که آن را «پالیوم»^۳ می‌خواندند و از منسوج نخی یا ابریشمی دوخته بودند. برای مخارج این جشنها از یهودیان^۴ خراج سالانه می‌گرفتند، و در میان مسابقات اعم از سواره و پیاده ممتازترین آنها پیکار تن به تن هفتاد و دو جوان رومی بود که می‌کوشیدند تا حرین را به نوك سنان از اسب یا گردونه به زیر آورند و این مسابقه برشان جشنها می‌افزود. در سال هزار و سیصد و سی و دو به روشی که در میان اسپانیائیان و اعراب اسپانیا رائج بود در کلیسیوم جشن گاوبازی برپای داشتند و شرحی از کیفیت گاوبازی را در آن روزگار کسی به قلم و صاف در یادداشت‌های روزانه خود نگاشته است. سکوها را دوباره به وضعی ترتیب دادند که راحت تماشاگران در آن باشد و به موجب فرمانی عمومی که تا ریمینی و راونا انتشار یافت اشراف ایتالیا را دعوت کردند تا بیایند و به ممارست هنر و شجاعت خود در این کار خطرناک پردازند. بانوان رم را در سه دسته و با تشریفات خاص به سه ایوان مشرف بر میدان مبارزه راهنمایی کردند و در جایگاه نشاندند و جان پناه ایوانها در روز مسابقه یعنی سوم سپتامبر ۱۳۳۲ میلادی پوشیده از منسوج ارغوانی بود. ژاکووا دی رووره^۵ خو بروی در پیشاپیش بانوانی

۱ - Testacea ۲ - Circus Agonalis ۳ - Pallium ۴ - یهودیان رم سالانه مبلغ یک هزار و

یکصد و سی فلورن برای جشنها می‌پرداختند و اندک مبلغی که زائد بر یک هزار و صد فلورن است نماینده می‌سکوک نقره‌ای است که یهودای اسخریوطی خداوندگار خود عیسی مسیح را به آن سودا کرد. برای جوانان یهودی نیز مسابقه‌ای ترتیب می‌دادند اما نه مسابقه سواره که جوانان مسیحی نیز در آن شرکت می‌کردند.

Jacova di Rovere - ۵

می‌رفت که از آن سوی رودتیر و زادهٔ رم و پاک‌نژاد بودند و نقش چهره و سجایای ایشان هنوز نمایندهٔ رومیان اعصار باستانی است. بقیه شهر برحسب عادت میان خاندان کولونا و اورسینی منقسم بود و هر دو دسته به کثرت عدد زنان خود و خوبرویی ایشان مباحثات می‌نمودند. از جذبهٔ جمال ساولا اورسینی^۱ به ستایش سخن گفته‌اند، و خاندان کولونا از غیبت جوانترین زن خانواده خود متأسف بودند و علت غیبت او در رفتگی مچ پای بود در باغی که برج نرون در آن قرار داشت. یکی از پیران محترم شهر شرکت کنندگان در مسابقه را به قرعه تعیین می‌کرد و پهلوانان قدم به میدان می‌نهادند تا پیاده با یگانه نیزه‌ای که در دست داشتند با گاو وحشی مبارزه کنند. وقایع نگار ما از میان جمع دلاوران اسم و رایت بیست تن از بارزترین شهسواران را برگزیده است. چند نام از این نامها اسامی مشهورترین و ممتازترین خاندانهاست در رمی که دستگاه دین بر آن فرمانروائی می‌کرد و بر سبیل مثال نام مالاتستا^۲ را ذکر کرده است و پولنتا^۳ و دلاواله^۴ و کافارلو^۵ و ساولی^۶ و کاپوچو^۷ و کنتی^۸ و آنی بالدی^۹ و التییری^{۱۰} و کورسی^{۱۱}. رایت‌های پهلوانان موافق ذوق و درخور موقع و مقام و شعارها حاکی از امید یا نومیدی ایشان و دمندهٔ روح قهرمانی و سلحشوری بود: «منم تنها مانند کهرتین هوراسیوسها» شعاری است حاکی از ایمان غربی دلاور به نفس خود. «منم حزین» شعار مردی است زن‌مرده و مغموم. «خاکستر شدم و هنوز می‌سوزم» شعار عاشقی است مدبر. «من لاوی‌نیا^{۱۲} یا لوك ريسيا^{۱۳} را پرستنده‌ام» شعاری مبهم و حاکی از عشقی نورسته است. «ایمان من پاک است» شعار مردیست سفیدپوش. «کیست از من نیرومندتر؟» شعار پهلوانیست پوست شیر برتن. «چه مرگ خوشی خواهد بود اگر در خون خود غرقه شوم!» حاکی از آرزومندی سهمگین مردی است دلاور. خانوادهٔ اورسینی از سرکبر یا به تدبیر و احتیاط از مبارزه در میدانی که در اشغال سه خصم موروثی ایشان بود خویشتن داری می‌نمودند و شعارهای خاندان کولونا که دلالت بر رفعت

۱ - Savella Ursini - ۲ - Malatesta - ۳ - Polenta - ۴ - della Valle - ۵ - Cafarello - ۶ - Savelli - ۷ - Capoccio - ۸ - Conti - ۹ - Annibaldi - ۱۰ - Altieri - ۱۱ - Corsi - ۱۲ - Lucretia - ۱۳ - Lavinia

و عظمت این نام می نمود عبارت بود از: «با آن که غمگینم نیرومندم» و «هم نیرومندم و هم بلند مرتبت» و شعار دیگر این خاندان خطایی است به ناظران مسابقه «اگر من بیفتم شما نیز با من خواهید افتاد» و به این طریق (بنا به گفته نویسنده معاصر) تماشاگران را به صراحت می گوید که دیگر خاندانها اتباع واتیکانند و دودمان کولونا تنها حامیان دولت کاپی تول اند. پیکارهای آمفی تاتری خطرناک و خونخوارانه بود. مبارزان همه یکی پس از دیگری با گاو وحشی مقابل می شدند و پیروزی را باید از آن چهارپایان دانست زیرا که یازده رأس گاو در عرصه پیکار جان بدربردند اما از معاندان آنها نه تن زخمی و هجده تن کشته شدند. در این مبارزات بعضی از شریفترین خاندانها عزادار می شدند ولیکن مراسم تشییع جنازه را در کلیسای یحیای مقدس لاترانی و کلیسای سانتاماریا ماژوره با چنان شکوهی برگزار می کردند که حفله دفن برای عوام الناس بمنزله عیدی دیگر بود. رومیان نباید که جان خود را در این گونه مبارزات فدا کرده باشند و ماکه ایشان را به علت تهور ملامت می کنیم ناچار شجاعتشان را نیز می ستائیم و دلاوری اشراف زادگانی که به اراده خود پا به میدان می نهادند و در زیر ایوانهای بازارگاه جان خویشان را به خطر می افکندند عاطفه طبع کریم را بیشتر از قتل هزاران اسیر یا مجرم شریری برمی انگیزد که به اجبار کش کشان به کشتارگاهشان می بردند. آسیب رساندن به آمفی تاتر کلیسیوم نیز جشنی از نوعی دیگر و شاید نادر و عجیب بود. خواص رم هر روز به موادی که در بنای کلیسیوم بکار رفته بود احتیاج داشتند و تقاضا مستمر بود و ایشان بی هیچ مانعی و ندامتی حاجت خویشان را به مراد دل برمی آوردند. در قرن چهاردهم دسته های منازع بر سر امتیاز استخراج سنگ از «معدن» کلیسیوم توافق کردند و توافق مبتنی بر قانونی بود که سابقاً به تصویب رسیده و مایه ننگ بود، و پروجیوس به تأسف می گوید که رومیان بر اثر حماقت قسمت اعظم این سنگها را سوزانده و خاکستر کرده بودند. برای ممانعت از این استفاده ناروا و جنایاتی که ممکن بود شبانه در زوایای نهفته و مظلم بنای عظیم کلیسیوم مرتکب شوند پاپ یوجینیوس چهارم آن را به دیواری محصور کرد

وبه موجب امتیازی خاص که از دیرباز موجود بود عرصه و عمارت را به راهبان دیری مجاور اعطاء نمود. پس از مرگ پاپ در فتنه‌ای که برپای خاست مردم دیوار بیرونی را منهدم کردند، و اگر ایشان خود گرامی‌ترین یادگار پدران خویشتن را محترم داشته بودند آنگاه تصمیمشان مبنی بر این که کلیسیوم هرگز نباید ملک خاص شود زیرا که مالکیت شخصی آن را بی‌منزلت می‌کند تصمیمی درست و موافق با رأی صواب می‌نمود. درون عمارت آسیب پذیرفته بود ولیکن در نیمه قرن شانزدهم یعنی عصر ذوق و دانش محیط بیرونی آن به طول یک هزار و ششصد و دوازده پا سراسر درست و بی‌نقص و نمای خارجی شامل سه طبقه و هر طبقه شامل هشتاد طاق و ارتفاع مجموع طبقات یکصد و هشت پا بود. گناه ویرانی کنونی کلیسیوم از برادرزادگان پاپ پولس سوم است که عاملان انهدام بودند و سزد که هر مسافری که به کاخ فارنزی^۱ می‌نگرد این خداوند گاران نو دولت را به سبب هتک حرمت عمارت کلیسیوم برای فراهم آوردن اسباب تجمل قصر خود نفرین کند و دشنام دهد. خاندان باربرینی^۲ را نیز باید به همین علت نکوهش کرد، و در دوران سلطنت هر پاپی یم این می‌رفت که ویرانگریهایی از این قبیل تکرار شود تا آن که پاپ نیکوسیرت یعنی بندیکت چهاردهم که آزاده‌ترین پاپها بود کلیسیوم را مشمول حمایت دستگاه دین کرد و مکانی را که بواسطه ایداء مسیحیان و به موجب افسانه نیز به خون شهیدان آلوده شده بود با برگزاری مراسم خاص مذهبی متبرک نمود.

مرمت شهر روم

در آن هنگام که پترارک را اول بار به مشاهده آثار رم حظ بصر حاصل آمد - آثاری که قطعات پراکنده‌اش بمراتب گویاتر است از گویاترین اوصاف آن - وی از سستی و بی‌التفات‌ی رومیان در حیرت فرورفت و از پی بردن به این نکته خودبین نشد و شرمند شد که به جز دوست وی، ری‌ینزی^۳ و یکی از اعضای خاندان کولونا، بیگانه‌ای از کرانه رود رون^۴ بیش از اشراف رومی و دیگر مردمی که پایتخت

زادگاه ایشان بود با این ویرانه‌های باستانی آشناست. جهل و ساده‌لوحی رومیان را در شرحی که در آغاز قرن سیزدهم نوشته شده است جزء به جزء آشکار نموده‌اند و بی‌آن که خواننده در خطاهای فراوان نویسنده درباره اسامی و مکانها بیندیشد افسانه کاپی‌تول خود بتنهائی وی را برمی‌انگیزد تا به لبخنده خشم آلوده در این نوشته بنگرد. نویسنده بی‌نام می‌گوید «کاپی‌تول را به این نام خوانده‌اند زیرا که رأس جهان و جائی است که کنسولان و سناتوران سابق اقامت می‌گزیدند تا امور شهر و کره ارض را اداره کنند. دیوارهای بلند و مستحکم آن پوشیده از زر و آبگینه و برفرازش سقفی بود که قلم تراشگر در آن نقوش درهم پیچیده عجیبی پدید آورده بود، و در زیر کاپی‌تول کاخی بود بیشتر از زر و مزین به گهرهای گرانبها که ارزش آنها را به تخمین یک ثلث قیمت جهان گفته‌اند. مجسمه‌های متصرفات رم همه را به ترتیب قرار داده بودند و از گردن هریک زنگی کوچک آویخته بود و به مدد فن ساحری وسیله‌ای تعبیه کرده بودند که اگر متصرفه‌ای به ضد رم عصیان کند مجسمه خاص آن بچرخد و به آن قسمت از افلاک روی نماید که برفراز ناحیه مذکور است و از زنگ صدا برآید و حامل وحی که در کاپی‌تول هست از واقعه عجیب خبر دهد و سنا را به عتاب از خطری که تهدید می‌نماید آگاه گرداند.» نمونه‌ای دیگر را که کم اهمیت‌تر است اما در سخافت با آنچه نقل کردیم برابر، از دو اسب مرمرین استنتاج توان کرد که عنان‌شان را دو نوجوان عریان در دست دارند. این مجسمه‌ها را از گرمابه کنستانتین به کوی‌ری‌نال^۱ منتقل کرده و تراشنده آنها را فی‌دیا س و پراکسی ته‌لیز گفته‌اند و این گفته‌ایست بی‌اساس که معذورش توان داشت. ولیکن نباید که این پیکر تراشان یونانی را به روزگاری که چهارصد سال پس از دوران ایشان و مقارن با عصر پریکلز بوده است به عصر تی‌بریوس منتقل کرده و دو جوان را دو فیلسوف یا دو ساحر خوانده باشند که برهنگی ایشان نماینده راستی و معرفت بود و نتایج عمل اندیشه‌های نهانی امپراطور را براو آشکار می‌نمودند، و پس از آن که از قبول هرگونه پاداش تقدی امتناع ورزیدند از

امپراطور درخواستند که این یادگار جاودانی را از خود برجای نهند. ضمیر رومیان که تا به این حد آگه از نیروی سحر بود زیباییهای هنر را ادراک نمی کرد و بیش از پنج مجسمه در نظر پوجیوس مشهود نبود، و مجسمه های بیشماری را که برحسب اتفاق یا به عمد در زیر ویرانه ها مدفون مانده بود از زیر خاک بیرون نیاوردند و رستاخیز آنها را به تأخیر افکندند تا دورانی که از خطر مأسون تر و به نور معرفت روشنتر گردید. پیکره نیل را که اکنون زیور جمال و اتیکان است کارگرانی چند هنگام بیل زدن تا کستانی در نزدیکی دیر یا معبد مینروا یافتند و لیکن مالک نابردبار تا کستان از آمد و رفت تنی چند که از سرکنجکاوی به دیدن مجسمه می شتافتند در عذاب بود و پاره مرمر بی فایده را در گور سابقش مدفون کرد. کشف مجسمه پمپی که طول قامتش ده پا بود باعث اقامه دعوی در دادگاه گردید. مجسمه را در دیوار فاصل دو خانه یافته بودند و حکم قاضی عادل مبنی بر جدا کردن سر از تن پیکره پمپی صادر گردید تا مالکان هر دو خانه راضی شوند، و اگر کاردینالی وساطت نکرده و پاپ کرم ننموده بود حکم قاضی مجری می شد اما سخای پاپ قهرمان رومی را از دست هموطنان بی معرفت وی نجات داد.

ولیکن تیره گون ابر بی فرهنگی و وحشی صفتی بتدریج پراکنده شد، و دوران سلطه پاپ مارتین پنجم و جانشینان وی دوران آرامش بود و ایشان هرآنچه را که زینت بخش شهر بوده بود مرمت کردند و بدان بازگرداندند و کشور دین نیز دوباره نظم و انضباط یافت. بهبود وضع رم از قرن پانزدهم به بعد محصول نیروی نهفته در ذات آزادی و جد و جهد نبوده است. نخستین و طبیعی ترین پایه شهری بزرگ کار و کوشش مردم نواحی مجاور آن است که قوت اهالی شهر و مواد اولیه صنایع و تجارت خارجی آن را فراهم می آورد. ولیکن قسمت اعظم نواحی مجاور رم بدل به ماتمزه بیابانی خالی از مردم شده است و املاک بزرگان و روحانیون به دست رعایای فقیر و کاهل و دلسرد کاشته می شود و حق فروش یا صدور محصول ناچیز کشت و زرع ایشان و سود آن انحصاری است. دومین علت رشد پایتختی اقامت پادشاهست در آن و مخارج درباری آراسته به اسباب تجمل و خراج

متصرفات وابسته به آن. با سقوط امپراطوری متصرفات رم و خراج آنها از دست رفت، و اگر چه جویهای نقره «پرو» و طلای برزیل به واتیکان جاری شده است عوائد کاردینالها، و پرداختی ماهانه صاحبان مناصب دیوانی و تحفه‌های زائران و مردمی از طبقه عوام که جزء عائله خداوندگاری اشراف زاده‌اند، و بقایای مالیاتهای سابق دستگاه مذهب درآمدی حقیر و ناپدیدار است اما معاش درباریان بیکاره و مردم کاهل شهر را تأمین می‌کند. جمعیت رم از نفوس پایتختهای بزرگ اروپا بمراتب کمتر است و از یکصد و هفتاد هزار تن نمی‌گذرد و هفت‌تپه درون دیوار طویل و محدوده وسیع آن پوشیده از تاکستانها و ویرانه‌های آثار باستانی است. زیبایی شهر جدید و جلال و عظمت آن را باید از نابکاریهای حکومت و نفوذ مذهب دانست. دوران فرمانروائی هر پاپی (و مستثنی نادر است) از ارتقاء سریع خاندانی جدید نشان دارد که به یاری پاپ بی‌خلف از کیسه مملکت و دستگاه دین دولتمند شده است. قصور این «برادرزادگان»^۱ گرانترین یادگارهای لطف ذوق و عبودیت است، و از قدر هنرهای شریف معماری و نقاشی و مجسمه‌سازی کاسته‌اند تا آنها را برپا کنند و بیارایند، و تالارها و گلستانهای این کاخها مزین به گرانبهاترین آثار هنر باستانی است، که لطف ذوق یا خودپسندی مالکان آنها ایشان را به جمع‌آوری نمونه‌های آثار قدیم برانگیخته است. پاپها خود عوائد دستگاه دین را چنان که شاید برای آراستن محرابها و نمازخانه‌ها و کلیساها و افزایش جلال و شکوه مراسم عبادت کاتولیکی بکار گرفته‌اند، و برشمردن اینگونه تأسیسات دینی زائد است زیرا که جلوه خورشید واتیکان یعنی گنبد کلیسای سن‌پی‌یر که باشکوه‌ترین عمارتی است، که برای برگزاری آداب عبادت بکار رفته این ستارگان حقیر را بی‌رونق نموده است. شهرت نام پاپهایی چون ژولیوس دوم و لیوی دهم و سیکستوس پنجم توأم با کمال هنر برامانته^۲ و فونتانا^۳ و رفائیل

۱ - nephew به معنی خواهرزاده و پسران برادرزن و خواهرزن و برادرشوهر و خواهر شوهر نیز هست و در قرون وسطی فرزندان نامشروع پاپها یا کاردینالها را هم به لطف تعبیر nephew می‌خواندند.

Fontana - ۳

Bramante - ۲

و میکمل آنراست و همان جود و سخائی که در ساختن و آراستن کاخها و معبدها جلوه گر شده بود با شوق وافر شامل آثار قدما و احیاء آنها و پیروی از مساعی پیشینیان گردید. ستونهای چهار پهلوی به خاک درافتاده را دوباره درمکانهای برپای داشتند که بارز و آشکار باشد، و سه قنات از یازده قناتی را که قیصران و کنسولها حفر کرده بودند مرمت نمودند و جویهای تعبیه شده به دست انسان را از روی صفهای طویل طاقهای کهنه و نو جاری کردند تا سیلی از آب سالم و گوارای فرح بخش به درون قدحهای مرمرین فرو ریزد، و تماشاگری ناشکیبا که مشتاق بالا رفتن از پله های کلیساست به مشاهده ستونی از سنگ خارای مصری که میان دو فواره رفیع قرار دارد باز می ایستد. ارتفاع ستون یکصد و بیست پاست و آب منبع پیوسته در فوران است. نقشه رم قدیم و اوصاف شهر و یادگارهای ایام باستانی را آشنایان به این آثار و طالبان معرفت به جهد و دقت بسیار شرح داده اند و زائرانی از نوعی تازه اخلاص مندان به دیدار قدمگاه قهرمانان و بقایای آثار امپراطوری اما نه مذهب می شتابند و این زائران از دور افتاده ترین کشورهای اروپای شمالی اند که روزگاری بیشه و جنگل طبیعی بوده است.

تأملی نهائی در انحطاط و سقوط امپراطوری روم

با مطالعه تاریخی که بازگوینده داستان انحطاط و سقوط امپراطوری روم است توجه جهانگرد و زائر و هر خواننده دیگری به عظیمترین و شاید رعب انگیزترین صحنه تاریخ آدمی معطوف می گردد. علل مختلف انحطاط و سقوط و تواتر اثرات آنها مربوط است با بسیاری از وقایع تاریخ بشری که از آنها گیرنده تر و قایعی نیست مانند سیاست زیرکانه قیصران که دیر زمانی عنوان و شبه دولتی جمهوری مبتنی بر رأی آزاد مردم را حفظ کردند، و اختلالاتی که بواسطه استبداد نظامی روی نمود، و ظهور و استقرار فرقه های مختلف مسیحی، و بنیانگذاری شهر قسطنطنیه، و تقسیم سلطنت، و هجوم اقوام بی فرهنگ آلمانی و سکائی و ساکن شدن جماعات مختلف ایشان، و تدوین قوانین مدنی، و ظهور محمد (ص) و

چگونگی مذهب و خصائل او ، و سلطهٔ پاپها و ادارهٔ امور دنیوی به دست ایشان و تجدید امپراطوری غربی به اهتمام شارلمان و انحطاط آن ، و جنگهای صلیبی لاتینیان در مشرق ، و فتوحات عربان و ترکان ، و انهدام امپراطوری بیزانسی ، و دولت رم در قرون وسطی و تحولات و انقلابات آن . مورخ اهمیت و تنوع موضوع را می‌ستاید اما با وجود وقوف او به نقائص کار خود وی باید کمبود مواد لازم را برای تألیف چنین کتابی نیز از علل نقص کار خویشتن بشمار آورد . در میان ویرانه‌های کاپی‌تول بود که اول بار خیال نوشتن این کتاب به خاطر من راه یافت ؛ کاری که تقریباً بیست سال از عمر مرا به خدمت گرفته و به خود مشغول داشته و مفرح خاطر بوده است ، و هر چند که حاصل کوشش آن نیست که من می‌خواسته‌ام اکنون به عامهٔ خوانندگان تسلیم می‌کنم تا با دقت نظر و فکری خالی از غرض در آن بنگرند .

فهرست اعلام

جلول اول، دوم، سوم

آتاتازیوس: ۵۳۱، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۸، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۰، ۸۵۲، ۱۰۰۹، ۱۱۳۷ و اغلب صفحات.

آتن: ۴۱، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۱۸۸، ۱۹۰، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۷۱، ۴۲۳، ۵۲۱، ۹۵۵، ۱۱۱۴، ۹۵۸

آتوس: ۱۳۱۴

آته تائیس: ۷۸۹، ۷۹۰

آتیس: ۵۸۹

آتیکوس: ۱۰۱۳

آتیکي: ۷۳۹

آتیل: ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۹۱

آچین: ۹۴۳

آدریاتیک: ۴۷، ۱۶۷، ۵۴۵، ۶۷۹، ۷۲۰، ۷۷۱، ۸۱۷، ۸۴۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۶، ۱۱۶۶، ۱۲۱۱، ۱۲۲۰، ۱۲۹۸، ۱۳۰۰، ۱۳۱۸، ۱۳۳۷، ۱۴۲۳

آدریان: ۱۰۷۵، ۱۰۷۸، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶

آدریانا پول: ۴۵۵، ۶۵۲، ۱۲۶۶، ۱۲۷۱، ۱۲۸۱، ۱۲۸۳

آدریان اول: ۱۰۸۳

آدریان چهارم: ۱۳۷۵

آ

آبگاروس: ۱۰۵۳

آب لایوس: ۴۶۸، ۴۷۰

آبی باس: ۷۱۰

آبی دوس: ۴۱۶، ۱۲۲۱

آپامیا: ۱۸۵، ۶۹۵، ۶۹۶

آپنین: ۴۹۶، ۸۱۸، ۱۰۷۶، ۱۳۶۹، ۱۴۳۴

آپولون: ۱۹۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۱۹

۴۲۳، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۹۴، ۶۲۰، ۷۰۴، ۱۳۵۵

آپولونیا تر: ۱۸۶

آپولونیوس: ۲۱۱، ۳۸۰، ۱۰۱۲، ۱۲۴۴

۱۳۲۲

آپولیا: ۴۳، ۸۹۵

آپولی ناریس (ناریسی): ۱۰۰۵، ۱۰۰۶

۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۰۱۶، ۱۰۱۹

آپه نین: ۷۲۰

آپیان: ۱۳۲۵

آپ یولیا: ۷۲۳، ۱۱۴۰، ۱۱۴۲، ۱۱۴۶

۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۵، ۱۱۵۷

۱۱۵۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۴، ۱۱۶۷، ۱۱۹۹

۱۲۱۶

آپی دانی: ۹۸۵

آتالاریک: ۹۱۱

آتالوس: ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶

آتاتاریک: ۸۷۰

آدم صفی (ابوالبشر) : ۱۱۱۷ : ۱۱۱۸ ،	آریس تیدس : ۳۲۹
۱۱۲۵ ، ۱۱۲۶	آری سیا : ۸۴
آدوا : ۸۱۹	آرین تائوس : ۶۳۸
آدورنو : ۱۲۶۶	آریوپا گوس : ۱۹۷
آدوکتوس : ۳۹۹	آریوس : ۵۲۶ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱ ، ۵۳۷ ، ۵۳۸
آدولفوس : ۷۴۷ ، ۷۵۳ ، ۷۶۷ ، ۷۶۹ ، ۷۹۳	آریوس آتونیوس : ۱۰۵
آدولیس (بندر) : ۹۴۴	آریوستو : ۱۳۹۲
آدولیوس : ۸۰۳	آریوسی - آریوسیان : ۲۸۹ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳
آدونتوس : ۱۳۷	۵۳۴ ، ۵۳۶ ، ۵۴۲ ، ۵۴۴ ، ۵۴۵ ، ۵۴۶
آرایسوس : ۷۸۰	۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۲ ، ۵۶۷ ، ۶۲۶ ، ۶۵۰
آراگون : ۱۳۶۳ ، ۱۳۶۵ ، ۱۴۱۵ ، ۱۴۲۰	۶۵۳ ، ۷۶۰ ، ۹۹۱ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۵۷
آریوگاستیز : ۶۷۵ ، ۶۷۶ ، ۶۷۷ ، ۶۷۹ ، ۶۸۱	آزان : ۱۲۴۹
آریی نوم : ۴۳	آزمونانی : ۲۸۰
آرتاوازدس : ۱۰۶۱	آژاکس : ۴۱۷ ، ۱۵۴
آرتی مون : ۳۲۹	آسان : ۱۲۰۵ ، ۱۲۰۶
آرجی پلاگو : ۴۱۷	آسیالاتوس : ۲۴۹
آرداریک : ۸۱۱ ، ۸۲۵	آس تارته : ۱۴۱
آردوون : ۱۱۴۸	آستولفوس : ۱۰۷۶ ، ۱۰۷۷
آرژانتیریا : ۷۶۳	آسواماتون : ۱۳۳۳
آرژیروس : ۱۱۵۱	آسه فالوسی : ۱۰۳۵
آرساسیوس : ۷۷۹	آسیا : ۵۵ ، ۶۶ ، ۱۰۵ ، ۱۳۲ ، ۱۸۴ ، ۲۰۸
آرسی نیوس : ۵۴۸ ، ۵۴۹	۲۱۸ ، ۲۳۱ ، ۲۳۸ ، ۲۷۲ ، ۴۰۱ ، ۴۳۹
آرکادیا : ۷۸۵	۵۴۴ ، ۷۶۴ ، ۱۱۲۳ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۶۶
آرکادیوس : ۶۶۵ ، ۶۸۲ ، ۶۸۳ ، ۷۰۹ ، ۷۱۵	۱۲۶۹ ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۶۰ و اغلب صفحات.
۷۷۰ ، ۷۷۲ ، ۷۸۱ ، ۷۸۲ ، ۷۸۳ ، ۷۸۴	آسیانا : ۴۳۹
۷۸۵ ، ۷۸۸ ، ۸۸۰ ، ۱۰۲۱ ، ۱۱۲۸	آسیانیان : ۴۷۹
آرکوس : ۱۸۸	آسیای صغیر : ۱۸۲ ، ۱۹۲ ، ۱۱۷۸ ، ۱۱۷۹
آرگوس : ۱۱۱۱ ، ۱۱۱۲	۱۲۶۴
آرگونوتها : ۱۸۳	آسی لیوس : ۷۲۹
آرگیوس : ۴۴۸	آشکالون : ۶۲۳
آرل : ۵۹ ، ۳۲۵ ، ۵۲۳ ، ۵۴۳ ، ۵۵۶ ، ۵۵۸	آشور : ۳۲ ، ۲۷۹ ، ۵۰۹
۸۰۷ ، ۸۹۲ ، ۱۰۹۴	آق کرمان : ۱۳۳۳
آرمن تاریوس : ۲۳۱	آکامی : ۳۸۷ ، ۵۷۶ ، ۹۰۴ ، ۹۵۷ ، ۹۵۸
آرموریکائی : ۸۰۸ ، ۸۳۱	آکاسیا : ۹۲۴
آرمی نیوس : ۱۷۵	آکاسیوس : ۹۲۰ ، ۹۲۷
آرنولد بریشائی : ۱۳۷۵	آکائیا : ۴۹۳ ، ۱۲۵۶ ، ۱۹۸
آریتوسا : ۶۱۸	آکتیوم : ۷۲ ، ۷۲۶ ، ۱۳۱۸
آریستوبولوس : ۲۲۸	

- آل عثمان: ۱۳۳۲
 آل گاردی: ۸۲۳
 آلمان: ۱۷۶، ۳۰۳، ۳۵۴، ۸۷۴، ۱۰۸۴
 آکروسرونی: ۱۱۶۶
 آکسفورد: ۳۰۱، ۱۱۶۹، ۱۳۱۳
 اکمیم: ۱۰۲۴
 اکوتو: ۱۲۸۳
 اکوی تین: ۸۷۶
 اکوی لیا: ۵۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۴۶
 ۲۵۵، ۴۷۲، ۵۵۳، ۵۷۶، ۶۷۹، ۷۲۰
 ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹
 آکیائی: ۳۰۴
 آکی ریون: ۴۶۷
 آکاپی: ۳۱۱
 آگامنون: ۴۱۷، ۷۲۳
 آگاتياس: ۷۸۳، ۹۱۷، ۹۴۸
 آگریا (سردار رومی): ۷۳
 آگری بینا: ۱۴۵
 آگری کولا: ۳۵۳
 آگلیا: ۴۰۰
 آگوالیس: ۱۴۳۱
 آلاریک: ۶۷۹، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۴۲
 ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۷، ۷۵۸
 ۷۶۷، ۷۶۸، ۸۰۶، ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۷۱
 ۸۹۲، ۱۴۳۶ و اغلب صفحات.
 آلان: ۲۲۵
 آلانی: ۶۸۵، ۷۶۹، ۸۱۱، ۸۱۳
 آلبا: ۱۶۹
 آلبانی: ۳۱، ۱۲۷۱، ۱۳۲۹
 آل بوئین: ۹۸۵
 آل بینوس: ۱۱۹، ۹۰۷
 آلی: ۲۲۰، ۳۲۵، ۴۹۶، ۶۸۱، ۷۲۳، ۱۰۹۲
 ۱۲۱۶، ۱۲۸۳، ۱۳۲۶، ۱۳۶۹، ۱۳۷۹
 ۱۳۸۱، ۱۴۰۷، ۱۴۱۱، ۱۴۲۰ و اغلب
 صفحات
 آلی رسیائی: ۸۱۹
 آلتینوم: ۷۲۰، ۸۱۸
 آلدوس: ۱۳۲۷
 ۱۰۹۴، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۱۵۰، ۱۱۷۴
 ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۸، ۱۲۷۳، ۱۲۸۵
 آمالفی: ۱۱۴۱، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱
 ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۷۱
 ۱۴۱۹
 آلمانیها: ۶۵۱
 آلمریک: ۱۲۴۸
 آلوبیک: ۷۵۰
 آلی پیوس: ۶۱۳
 آلیزیا: ۴۶
 آمازون: ۱۹۰، ۲۱۸
 آمالاریک: ۹۱۱
 ۱۱۸۱، ۱۱۹۳
 آمان تیوس: ۹۱۳
 آمبروز: ۵۳۰، ۶۱۲، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶
 ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۷۰، ۶۷۱
 ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۱، ۷۰۹
 ۸۴۷، ۱۰۹۳
 آمبریا: ۷۲۱
 آمپساگا: ۷۹۸
 آمفیک تیونها: ۳۰۴
 آمنه بنت وهب: ۱۱۲۰
 آمودریا: ۹۴۱
 آموری: ۱۲۴۸
 آمونیوس: ۲۵۰، ۷۴۰، ۱۰۱۲، ۱۰۹۸
 آمیانوس مارسلینوس: ۵۶۷، ۶۱۳، ۶۴۴
 ۷۲۸، ۷۲۹
 آمی کوس: ۴۱۴
 آمیلیا: ۸۴۷
 آمی لیوس: ۲۵۰
 آمی لیوس پاولوس: ۷۲۳
 آنا «امپراطریس»: ۱۱۶۸، ۱۲۷۹
 آقاتولی: ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۲۶۵، ۱۲۷۱
 ۱۲۷۷، ۱۳۴۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۹، ۱۳۶۲
 آناستازیوس: ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۳، ۹۰۳
 ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۶، ۹۱۹، ۹۳۷، ۱۰۳۳
 ۱۰۳۴، ۱۰۳۶، ۱۰۳۸
 آناستازیا: ۴۵۸، ۹۲۰

آوی نوس: ۸۲۲	آنا کورتها: ۸۶۵
آوین یون: ۱۲۷۸، ۱۲۸۲، ۱۲۹۴، ۱۲۹۶	آناک لیتوس: ۱۳۸۶
۱۲۹۷، ۱۳۱۵، ۱۳۱۷، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲	آنا کوم نینا: ۱۱۳۳
۱۳۹۱، ۱۳۹۳، ۱۴۰۷، ۱۴۱۱، ۱۴۱۳	آنا گنی: ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۴۱۴
۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۲۳	آن تالا: ۸۱۷
آی سیس: ۵۹۳	آنتروپومورفیت: ۱۰۰۳
آئی تیوس: ۵۳۴، ۵۴۴، ۷۱۹، ۷۹۳، ۷۹۷	آنتونی: ۷۳، ۵۶۴، ۵۹۴، ۸۵۱، ۸۶۰
۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۴	آنتونینی: ۲۱، ۳۸، ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۵۸، ۶۸
۸۱۵، ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۳۴	۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۴۹، ۵۰۴
	۷۶۸، ۸۳۷، ۸۷۶، ۱۰۹۹
الف	آنتونیوس: ۶۱
ابراهیم (ع): ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴	آنتونیوس پیوس: ۳۲، ۳۳، ۳۳۷، ۳۶۲
۲۷۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۵۵، ۳۸۰	آنتی میوس: ۷۸۴، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹
۹۳۸، ۱۱۱۲، ۱۱۱۸، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶	آنتی نوس: ۹۲
ابرهه: ۱۱۱۹	آنتیو کوس: ۲۶۱، ۷۲۹
ابوطالب: ۱۱۳۸، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱	آنداگر: ۸۱۳
ابوسفیان: ۱۱۴۱، ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱	آندروس: ۱۲۲۱
۱۱۵۵	آندره: ۷۰۸، ۱۱۱۰، ۱۳۶۳
ابوبکر: ۱۱۲۸، ۱۱۴۲، ۱۱۴۹، ۱۱۶۱	آثرلو: ۱۴۳۱
ابوالفرج: ۱۰۹۷، ۱۰۹۸	آثرلوپولی تیان: ۱۳۲۶
ابوالفداء: ۱۱۰۲	آثرلوس: ۱۲۰۴
ایونیت - اییونیتی: ۲۶۸، ۲۷۲، ۵۲۵	آثرلوسی: ۱۲۵۶
۵۲۹، ۹۹۷	آثرلو کوراریو: ۱۴۱۸
اپه نی نی: ۸۴۲	آنکایرا: ۲۱۱، ۳۱۴
اپی روس: ۵۶، ۸۵۴، ۱۱۶۹، ۱۱۷۳	آنکونا: ۱۰۷۶، ۱۳۶۶، ۱۳۸۸
اپی فانی: ۶۲۴	آنکیالوس: ۱۸۸
اپی فانیوس: ۸۹۹، ۹۰۱	آنکی لارا: ۱۳۹۴
اپیک تیتوس: ۳۳۱	آنولینوس: ۱۶۹، ۲۲۶
اپیکور: ۳۸۷، ۵۵۹، ۹۶۰	آنی بالدی: ۱۳۸۷، ۱۴۴۳، ۱۴۴۶
اپیکوری - اپیکوریان: ۷۲، ۳۲۱، ۹۵۶	آنی سیانی: ۶۹۳، ۷۲۴
۹۵۸	آنی سیوس: ۷۲۴
اپیولو: ۶۸۷	آنی بانی: ۷۲۴
اقاسیز: ۱۲۷۵	آنی یو: ۷۲۲
اتروریا: ۴۳	آوار: ۸۲۶
اتنا: ۲۸۴	آوانتین: ۸۹۶، ۱۳۹۸
اتو: ۸۹	آورسا: ۱۱۴۷، ۱۱۴۹، ۱۱۵۳، ۱۱۵۹
اتو کراتور: ۱۱۲۰	آوی توس: ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۳۳، ۸۳۴
	آوی دیوس کسی یوس: ۹۴

- اتی کوس: ۵۵
اتیکی: ۱۳۲۲
اثرنه: ۱۳۵۲، ۱۳۵۸، ۱۳۶۲
ادما: ۱۳۸، ۳۲۷، ۶۲۶، ۶۵۰، ۱۰۴۴
۱۰۵۳، ۱۰۵۶
ادفاتوس: ۲۰۸
ادوم: ۳۳۹
ادی سیوس: ۵۸۸، ۵۹۲
ارازم: ۱۳۲۷
ارتربائی: ۱۱۱۴
اریشیر: ۱۹۱، ۳۲۷، ۴۷۱
اردن (رود): ۲۶۷، ۴۹۲، ۱۰۰۰
ارزروم: ۱۲۷۰
ارسطو: ۶۹، ۳۲۹، ۹۵۶، ۹۵۹، ۱۳۱۵
۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۵۵
ارسلان: ۱۱۷۸
ارشمیدوس: ۹۴۷
ارض موعود: ۲۸۰
ارگونوتها: ۴۱۴
ارمنستان: ۳۰، ۳۲، ۱۹۱، ۲۱۰، ۳۲۷، ۳۹۶
۴۶۶، ۴۷۲، ۵۰۷، ۷۸۰، ۷۹۲، ۱۱۰۹
اروپا: ۲۳، ۶۲، ۷۰، ۱۲۷، ۱۷۱، ۲۱۰
۲۲۴، ۳۱۹، ۹۸۰، ۱۰۸۴، ۱۰۹۴
۱۱۰۲، ۱۱۳۶، ۱۲۲۲، ۱۲۶۶، ۱۲۶۹
۱۲۷۳، ۱۳۳۹، ۱۳۶۰ و اغلب صفحات.
اریحا: ۴۹۲
اریستیز: ۱۸۱
اری هانتوس: ۱۰۸
ازبک: ۸۸۳
ازرهونی: ۳۱
ازریتها: ۱۱۱۱
ازمیر: ۶۰، ۳۲۰
ازوپ: ۵۹۵
اژه: ۱۸۷، ۴۱۷، ۱۰۶۰، ۱۱۰۷، ۱۳۰۰
اسپار: ۷۹۷
اسپارت: ۱۸۸، ۳۲۰، ۴۸۷، ۱۱۱۱
اسپانیا: ۴۶، ۶۴، ۱۰۳، ۱۷۶، ۲۳۱، ۳۲۶
اسپالاترو: ۲۴۹
اسپر: ۱۲۶۸
اسپولتو: ۵۸، ۷۳۴، ۸۹۷، ۸۹۸، ۱۰۷۷
۱۰۸۷، ۱۱۴۳
استاجیرا: ۱۲۰۷
استرابو، استرابون: ۶۳، ۱۸۶، ۱۳۲۵
استراتکوپولوس: ۱۲۵۶
استرازبورگ: ۱۲۸۸
استروکت - استروکتها: ۷۷۲، ۸۱۱، ۸۲۵
۸۲۶، ۸۴۸، ۸۷۱، ۹۱۱
استریمون: ۱۲۶۷، ۱۳۳۳
استفان: ۷۱۰، ۷۱۲، ۱۰۷۷، ۱۳۸۸، ۱۳۹۱
۱۴۰۰
استوبائوس: ۱۱۳۳
استی: ۱۳۰۱
استی فنز: ۱۳۲۷
استی لیکو: ۶۷۹، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹
۷۴۲، ۷۴۹
اسحق: ۲۷۰
اسدالله (کنیه علی «ع»): ۱۱۵۳
اسکات: ۶۵۱
اسکاتلند: ۱۴۲۰
اسکالی جر: ۱۳۲۷
اسکاماندار: ۴۱۷
اسکاندیناوی: ۸۰۴، ۸۹۰، ۱۴۳۶
اسکندر: ۱۳۸، ۱۹۰، ۴۲۲، ۵۷۵، ۷۳۱
۹۴۷، ۱۰۸۹
اسکندریگ: ۱۳۲۹، ۱۳۶۶
اسکندریه: ۶۰، ۶۶، ۲۱۷، ۲۵۰، ۳۱۱، ۳۲۲
۳۲۳، ۵۱۶، ۵۲۲، ۵۳۸، ۵۴۷، ۵۵۱
۵۵۸، ۵۶۳، ۶۲۶، ۷۰۵، ۱۰۲۲، ۱۰۵۸
۱۱۰۹، ۱۳۰۰ و اغلب صفحات.
اسکوتاری: ۴۱۴، ۱۲۲۲
اسکولاپیوس: ۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۳، ۳۴۳
۹۶۱
اسکویلاس: ۸۹۵

اسکی تر: ٩٥٦	اکسریکول: ٢٨
اسلاونی: ١٢١٧	اگری کولا: ٣٥٤
اسلاوی: ٩٦٨، ١١٤٠	اگوست (اگوستوس): ٢١، ٢٦، ٢٩، ٥١
اسمعیل (ع): ١١١٩	٧٢، ٧٨، ٨١، ٨٥، ٨٨، ١١٤، ١٣٥
اسواییا: ١٢٠٩	١٩٩، ٢٣٦، ٢٤١، ٣٥٤، ٤٢٦، ٤٣٣
اسویداس: ١١٣٣	٤٥٥، ٤٥٧، ٤٧٣، ٦٣٥، ٨٧٧، ١٢٥١
اس وی وی: ١٧٧، ١٧٨، ١٨٠	١٤٣٤ و اغلب صفحات.
اسینیان: ٣٠٩، ٣٢٢، ٨٥١	اگوستولوس: ٨٤٤
اشعیا نبی: ٥٠١، ٩٩٩	اگوستین: ٦٦٠، ٧١١، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٩٥
اشکانی: ١٩١	٧٩٦
اشورت زن بورک: ١٠٩٢	الاک: ٨٢٥
اشیل: ٤١٧، ٩٧٥، ١١٧٣	الاکابالوس: ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥
افریقا: ٢٦، ٦٣، ١٥٨، ١٧١، ٢٣١، ٢٥٢	١٤٦، ١٥٣، ٤٥٦، ٧٤٠، ٩٢٩
٢٥٨، ٣٢٥، ٣٣٠، ٣٦٨، ٤٠٨، ٤٣٩	الب: ٧٦٨، ٨٧٢، ١٣٢٧
٤٧٠، ٥١٦، ٧٥٢، ٧٩٣، ٧٩٧، ٨٠٤	الب: ١٧٧
٩٠٣، ١١٤١، ١٢٣٥ و اغلب صفحات.	البی دیوس: ٩١٠
افلاطون: ٣٧، ٦٩، ١٤٧، ٢٠٨، ٢٧٨، ٣٠٨	التیبری: ١٤٤٦
٥٢٥، ٦٠٤، ٩٠٦، ٩٠٨، ٩٥٦، ٩٥٧	الجلیل: ٣٥٢
٩٥٩، ٩٦٠، ١٣١٥، ١٣١٦، ١٣٢٤	الحاکم: ١١٨٣
١٣٢٥، ١٣٢٧، ١٣٢٨	القنطره: ٥٤
افلاطونیان: ٣٨	الکائوس: ١١٣٣
افسوس: ٦٠، ١٨٩، ١٩٠، ٢٦٧، ٣٠١	الکتر: ٩٧٦
٣٠٧، ٣٢٠، ٥٩٢، ٥٩٣، ٨٠٢، ٨٠٣	الکساندر سوروس: ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧
٩٥٣، ١٠١٧، ١٠٢٠، ١٠٢٣، ١٠٢٦	١٤٨، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٦، ١٦٠
١٠٢٧، ١٠٣١، ١٠٤٣	١٦٥، ١٧٨، ٣١١، ٣٨٠، ٤٤٢، ٥٢٦
اقیانوس آرام: ٣٥٣	٥٣٨، ٥٤٦، ٥٨٢، ١٤٣٠، ١٤٣٢، ١٤٤٢
اقیانوس اطلس: ٨٩٣، ١١٧٠	الکساندر ششم: ١٤٢٤
اقیانوس غربی: ٣٤	الکسیوس کومننوس: ١١٢٠، ١١٦٨، ١١٦٩
اقیانوس هند: ١١٠٠، ١١٥٩	١١٧٢، ١١٧٣، ١١٨٠، ١٢٠٠، ١٢٠٢
اقلیدس: ٣٢٩، ٩٠٥، ١٣١٥	١٢١١، ١٢١٨، ١٢٢٠، ١٢٢٣، ١٢٢٥
اکتاویان: ٩٧٧	١٢٣١، ١٢٣٣، ١٢٣٥، ١٢٥٦، ١٢٧٥ و
الکدی سیوس: ٦٢٩	اغلب صفحات.
اکس لاشاپل: ١٤٣٨	المپ: ٣٩، ١٨٦، ٤٨٣، ١٠١٤
الکلتوس: ١١٢	المریه: ١١١٣
الکوی تین: ٧٦٩	الزیننی: ٦٢٦
اکی بولوس: ٩٢١	الوزیس - الوزیسی: ٣٤٥، ٥٩٢، ٥٩٣
اگریا (قنات): ٧٣٨	الوتیرو: ١١١١
اگری پیتا (ماندر نرون): ١٣٥	الیاس: ٢٨٢، ١١١٣

- الی پیوس: ۶۱۱، ۶۱۲
الیس: ۶۲۰
الیمیو دوروس: ۷۲۵
الیمیوس: ۶۹۹، ۷۱۸، ۷۴۸، ۷۴۹، ۹۴۷
ام. اوری لیوس کاروس: ۲۲۵
احسا: ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۹۳، ۲۰۹
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۱۱۵۹
ام. کلودیوس تاسی توس: ۲۲۵
امیلیانوس: ۱۷۳، ۱۹۸
افاتولی: ۱۰۵۸، ۱۳۴۷
انتاکیہ: ۶۰، ۲۱۱، ۲۶۶، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۸۲
۴۳۲، ۵۱۶، ۵۴۴، ۵۵۴، ۶۲۰، ۶۵۰
۷۹۰، ۷۹۹، ۹۳۰، ۱۰۱۳، ۱۰۳۶
۱۱۰۷، ۱۲۷۷، ۱۴۳۳
انتونی: ۱۶۰
انتونینی: ۱۹، ۸۳، ۳۲۵
انتونینوس: ۱۴۹، ۲۴۲، ۳۶۳، ۱۴۳۰
انتونیوس: ۹۱، ۱۲۸، ۱۴۰، ۳۳۸، ۴۳۶
انتونیوس پیوس: ۱۶۱
انتونیوس کاراکالا: ۷۳۸
اتنی میوس: ۸۴۴
انجیل: ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴
۲۹۴، ۳۱۹، ۳۲۹، ۵۰۰، ۹۴۶، ۹۹۸
۱۱۲۶
اندرونیکوس: ۵۲۰، ۵۲۱، ۱۲۰۲، ۱۲۷۶
۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۵۱، ۱۲۸۳
۱۲۸۴، ۱۲۹۲
اندلس: ۱۱۳۰
انصار: ۱۱۴۴
انکشاریان: ۱۲۶۹
انکونا: ۱۳۵۴
انکیالوس: ۱۸۹
انکیزیون: ۳۲۶
انگلستان - انگلیس: ۱۰۸۴، ۱۲۴۱، ۱۲۵۱
۱۲۷۳، ۱۲۸۷، ۱۲۸۹، ۱۳۲۶
اواندر: ۱۴۲۸
اوبی: ۸۸۳
اوپتاتوس: ۴۵۸، ۴۶۹
- اوی لیوس ماک رینوس: ۱۳۷
اوترانتو: ۱۱۴۹، ۱۱۶۵
اوتروینا: ۴۵۸
اوتن: ۵۹
اوتو: ۸۷۲، ۹۰۹، ۱۱۲۴، ۱۱۲۹، ۱۱۴۱
۱۳۶۹، ۱۳۷۰
اوتو کولونا: ۱۴۲۰
اوتوی کبیر: ۱۱۰۵، ۱۳۷۸
اوتویل: ۱۱۵۴
اودر: ۱۷۷
اودھاتوس: ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۳۸۲
اودوآسر: ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸
۸۸۹، ۸۹۴، ۹۰۱
اودیپ: ۹۵۶
اودیہ: ۱۳۱۶، ۱۳۱۷
اودین: ۱۴۳۶
اودیوم: ۵۶
اورشلیم: ۶۱، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۸۰، ۳۱۹
۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۶، ۵۱۶، ۵۴۲، ۶۱۲
۷۱۰، ۷۹۲، ۱۰۵۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۸
۱۲۱۶، ۱۲۱۸، ۱۲۴۸، ۱۲۷۷، ۱۳۰۸
و اغلب صفحات.
اورلیان: ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴
۲۲۵، ۲۲۸، ۸۰۹
اورلیان: ۹۴۰، ۹۵۲
اور: ۶۴۲
اوربان: ۱۲۸۲، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶
اورینو: ۱۴۲۳
اورسایوس: ۵۳۷، ۵۴۵
اورسینی: ۱۳۸۷، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۴۰۲
۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۱۶، ۱۴۲۵، ۱۴۴۱
۱۴۴۲، ۱۴۴۶
اورفیوس: ۳۳۲، ۳۸۰، ۴۱۶
اورن تس - اورون تر: ۶۲۰، ۶۳۹
اوروسیوس: ۱۷۷
اورویتو: ۱۳۹۹، ۱۴۰۲

- اورپیید: ۱۸۱، ۹۵۶
 اوربجن (دانشمند): ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۹
 ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۱۰۴۳
 اوریس - اوریس تیز: ۱۰۱۱، ۱۰۱۲
 اورینگن: ۱۰۰۹
 اوریلوس والی ریوس دیو کلی تیانوس: ۱۹۸، ۲۱۵، ۲۲۵
 وزیریس: ۶۹۷
 اوزیوس: ۵۳۹، ۵۵۸، ۵۵۹
 اوستروکت: ۸۱۳، ۸۴۱
 اوستیا: ۶۲، ۷۰۸، ۷۴۶، ۷۵۲
 اوستین: ۵۱۹
 اوسی: ۱۱۴۲، ۱۱۴۳
 اوسیان: ۱۲۹
 اوسی بی تی: ۱۷۸
 اوفرزینی: ۱۲۰۷
 اوک: ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۸۱، ۱۰۱۳
 اوکتاویانوس: ۷۲
 اوکراین: ۱۸۱، ۱۸۸
 اوگرین (دریا): ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۴۱۳، ۴۱۸، ۷۸۱
 ۱۲۲۴
 اوگی جیز: ۹۷۶
 اولمیان: ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
 اولدین: ۷۸۴
 اولفی لاس: ۸۶۹، ۸۷۰
 اولیبریانی: ۷۲۴
 اولیس: ۵۸۰، ۱۱۵۶
 اولیور: ۱۲۸۹
 اوتوریا: ۸۱۶، ۸۲۲، ۸۲۳
 اونوریوس: ۶۶۵، ۶۸۳، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۳، ۷۲۶، ۷۴۲، ۷۴۷، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۶۹، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۸، ۷۹۳، ۸۸۰، ۱۲۸ و اغلب صفحات.
 اوورنی: ۸۰۷
 اویدیوس: ۷۰۶
 ایاصوفیه: ۹۳۴، ۹۴۹، ۹۵۱، ۱۱۶۹، ۱۱۲۷، ۱۲۰۰، ۱۲۴۳، ۱۳۴۵، ۱۳۵۴، ۱۳۵۹
 ۱۳۶۷
 ایاکوس: ۵۴
 ایامب لیکوس: ۵۸۸
 ایبری - ایبری: ۳۱، ۵۰۷
 ایبریها: ۶۸۰
 ایبروس: ۱۱۶۶، ۱۲۵۶
 ایلیک تتوس: ۹۶۳
 ایٹالیا: ۴۰، ۷۲، ۱۳۱، ۱۶۰، ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۹۰، ۳۱۹، ۴۰۸، ۴۶۶، ۴۹۶، ۶۶۸، ۷۴۸، ۷۹۷، ۸۲۳، ۸۷۷، ۹۰۱، ۹۶۸، ۱۰۷۴، ۱۰۹۳، ۱۱۳۸، ۱۴۴۳ و اغلب صفحات.
 ایچاغلور: ۱۲۷۲
 ایدا (کوه): ۴۱۷
 ایران: ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۳، ۴۷۱، ۸۶۷، ۸۸۵، ۹۱۳، ۹۱۷، ۹۷۵، ۹۸۳، ۱۰۹۹، ۱۱۰۸، ۱۱۲۲
 ۱۱۵۹ و اغلب صفحات.
 ایرانیان: ۳۲۷، ۴۷۲
 ایرن: ۱۰۳۰، ۱۰۸۰، ۱۰۸۴، ۱۲۰۸
 ایرناک: ۸۲۶
 ایرلند: ۸۵۴
 ایرثوس، ایری-نوس: ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹
 ایزابلا: ۱۲۴۸
 ایراک آثرلوس: ۱۱۲۰، ۱۲۰۰، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۳۲، ۱۲۳۵
 ایزبل: ۶۵۷
 ایزتریا - ایس تریا: ۲۴۷، ۴۶۱، ۸۲۰، ۱۲۱۱
 ایزودور: ۱۳۰۷، ۱۳۵۳، ۱۳۶۷
 ایزوریا: ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۵۴۵، ۹۱۳
 ایزوریائی (اقوام): ۸۷۰، ۷۸۲
 ایزی دورمیلہ توس: ۹۴۸، ۹۶۱
 ایزیس: ۶۹۸
 ایس تیانی: ۸۹۰
 ایس تی ریا: ۸۹۸
 ایسیس (معبد): ۴۰، ۴۱
 ایسقاط، ایسقاطی: ۹۵۶، ۹۵۹

- ایفی ژنی: ۹۵۶
ایکونیوم: ۱۲۷۵
ایگ ناتیسوس: ۱۱۹۹، ۳۷۲
ایگورها: ۸۲۶
ایگی لیوم: ۷۶۳
ایله: ۱۱۶۱
ایلیان: ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۲۵
ایلیا کاپی تولینا: ۲۶۷
ایلیب ریس: ۳۱۴
ایلی ریکوم: ۶۸، ۱۹۸، ۲۰۲، ۴۰۱، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۶۶، ۴۷۰، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۴
ایلیری، ایلیریا: ۷۴۹، ۷۸۵، ۹۳۷
ایلیریه: ۷۱۶
ایلی سوس: ۱۳۲۷، ۹۵۶
ایلیوس وبروس: ۹۲
ایمبروس: ۱۳۶۲
اینجی نوئوس: ۱۹۸، ۲۰۲
اینوسان: ۷۴۴، ۷۴۸، ۱۲۰۶، ۱۲۰۸، ۱۲۱۷، ۱۲۸۱، ۱۴۱۶
اینیاس سیل ویوس: ۷۲۳، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶
ایوب: ۶۵۷، ۱۱۰۸، ۱۱۴۰
ایولیس: ۶۰۸
ایونا: ۸۵۴
ایونیا: ۴۷۵، ۷۵۴
ایونیه: ۱۰۲۱
- ب
- باب المنذب: ۱۰۹۸
بابل: ۲۸۰، ۴۲۱، ۹۸۷
بابی لاس: ۶۲۱، ۶۲۲
باث (شهر): ۵۹
بارتولوس: ۱۰۹۴
بارداس: ۱۱۳۱
بارسومانس: ۱۰۲۶
بارکوجی باس: ۳۳۸
بارلام: ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۷
باری: ۱۱۴۰، ۱۱۴۹، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۴۰۴
- بازل: ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۸، ۱۳۰۲، ۱۳۰۴، ۱۳۱۰
بازیل: ۵۴۶، ۱۰۰۶، ۱۰۰۹، ۱۱۰۷، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۵، ۱۱۱۹، ۱۱۳۲، ۱۱۲۳، ۱۱۴۰، ۱۱۹۹
بازیل دیانی: ۲۷۲
بازیلیوس: ۲۳۸، ۷۴۴، ۸۴۶
باسوس: ۶۹۳
باکوریوس: ۶۸۰
باکوس: ۱۹۰، ۳۲۴، ۳۴۳، ۶۹۹
باگودای، باگودائی: ۸۳۱، ۸۴۱
بالینوس: ۱۶۵
بالتیک: ۳۵۳، ۸۷۲
بالدوین کورتنی: ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۸
بالیستا: ۱۹۸
بانکور: ۸۵۴
باوار: ۱۴۵۲
باواریا: ۸۹۱
بایزید: ۱۲۶۷، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۹۰
بائییه: ۸۹۸
بحراحر: ۶۶، ۱۱۰۰، ۱۱۰۲، ۱۱۶۱
بحر اسود: ۹۲۴، ۱۱۸۰
بحر مرمره: ۴۱۳
بحرین: ۱۱۰۳
برایانت: ۱۰۹۴
برانن بورگ: ۱۰۹۴
برائرویک: ۱۷۵
بران کالیونی: ۱۴۴۱
برتا: ۱۱۲۸
برفارد مقدس: ۲۸۹، ۱۲۰۸، ۱۲۳۶
بردو: ۵۹
برگامو: ۸۱۸
برئوئی: ۹۷۷
برنیس: ۱۱۲۷
بروا: ۲۶۸
برونوس: ۸۶، ۴۳۲، ۴۳۷، ۹۶۳
بروتیوم: ۸۹۸

بروژ: ۱۲۱۰	بتلی: ۱۳۲۷
بروکیون: ۲۰۴	بندیکت: ۱۲۷۶، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۳۸۰
بروندوزیوم: ۱۱۴۹، ۱۱۶۵	۱۴۱۲، ۱۴۱۵، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰
بروترویک: ۱۲۰۹	بندیکتین: ۸۵۸
بروٹیا: ۳۲۰	بنگاله: ۸۰۴
بریتانیا: ۲۸، ۴۶، ۵۹، ۶۸، ۱۰۳، ۱۲۷	بنهوتوم: ۱۱۸۱
۲۰۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۲، ۳۲۵	بنی اسرائیل: ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۴۹، ۷۰۹
۴۳۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۵۳۷، ۶۵۱، ۶۵۳	۱۱۲۷
۹۹۱، ۱۱۲۸، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۳۲۵	بنی امیه: ۱۱۴۱
بری توس (مدرسه): ۴۴۲	بنی قریظه: ۱۱۵۳
بری توس (شهر): ۹۴۰، ۹۵۸، ۹۷۹	بنی نضیر: ۱۱۵۲
بریئون: ۸۰۸	بنی ون-تو-بنی ون-توم: ۱۱۳۸، ۱۱۴۱، —
۱۲۹۹، ۱۳۰۴، ۱۳۰۷، ۱۳۲۱	۱۱۴۳، ۱۱۴۶، ۱۱۵۲
۱۳۲۴، ۱۳۲۷	بنی هاشم: ۱۱۱۹، ۱۱۴۱
بسفر: ۳۱، ۱۳۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶	بوالو: ۱۲۵۴
۱۸۷، ۱۸۸، ۴۱۵، ۴۱۸، ۵۷۶، ۶۳۹	بوتریس: ۹۷۹
۷۰۹، ۸۰۵، ۱۱۸۰، ۱۲۲۴، ۱۴۱۲	بوتریک: ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹
۱۳۶۸، ۱۳۳۹	بودی اوس: ۱۳۲۷
بصرا: ۱۱۰۳، ۱۱۲۲	بودیسیه: ۲۸
بصره: ۱۰۹۸	بوربون: ۷۶۵
بطالسه: ۴۸، ۶۲۵، ۶۹۷	بورسه: ۱۲۶۹، ۱۲۷۱، ۱۳۵۸
بطراء: ۱۰۲۳	بورديو: ۱۳۸۱
بطامیوس: ۶۸، ۹۴۳، ۱۰۹۹، ۱۱۶۳، ۱۳۲۵	بورگاندی: ۶۳، ۸۷۱، ۸۷۶
بلازیا: ۷۲۳	بورگانديها، بورگاندينيائی: ۶۵۱، ۸۰۸
بلاکرنی: ۱۲۳۸، ۱۲۰۱	۸۱۱، ۸۷۶، ۸۹۰
بلاک هیث: ۱۲۸۶	بور هوس: ۱۴۵
بلخ: ۲۱۸	بوريس-تنز: ۸۲۶
بلغارستان: ۱۱۸۱، ۱۱۱۰، ۱۱۶۹، ۱۲۴۹	بوريس-تين: ۸۴۱
۱۲۵۸	بوريس-تی-نیز: ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۴۱۸
بلگراد: ۸۹۳، ۱۱۰۷، ۱۲۷۰	بوزتینوس: ۷۶۹
بال بینوس: ۱۶۹، ۱۷۰	بوگاچو: ۱۳۱۴، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۲۸
بلمی: ۲۱۷	بوکولیون: ۱۲۳۸
بلنوس: ۱۶۷	بولونیا: ۷۵۴، ۸۴۷، ۱۰۷۶، ۱۳۱۳
بلوا (کنت): ۱۲۰۹، ۱۲۱۶، ۱۲۱۸، ۱۲۲۴	بونا: ۷۹۵
بله و فون: ۱۲۴۵	بونى فاس (کنت): ۴۰۰، ۷۹۳، ۷۹۵، ۷۹۶
بلی زاریوس: ۹۱۷، ۹۱۹، ۹۳۷، ۹۶۵، ۹۶۷	۷۹۷، ۷۹۸، ۱۰۷۳، ۱۲۱۵، ۱۲۱۷
۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴	۱۳۸۰، ۱۳۸۴، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۴۱۶
۱۰۳۹	بوهم: ۱۳۶۵

- بوهمی: ۱۲۸۷
 بوهمی‌موند: ۱۱۶۳، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴
 بوسی‌کوی: ۱۲۸۷
 بوئی‌تیوس: ۸۲۸، ۸۹۴، ۹۰۱، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰
 بی‌اوشیه: ۵۶
 بیت‌المقدس: ۲۶۷
 بیت‌لحم: ۷۶۴
 بیت‌نیا: ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۹۳، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۵۹، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۷۵، ۵۲۳
 بی‌تی‌نیا: ۵۴
 بید (مورخ انگلیسی و عالم ربانی): ۲۸۹، ۱۴۴۴
 بیرهوس: ۱۰۵
 بیرته: ۵۵۹
 بیزاکیوم: ۸۰۱
 بیزانس: ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۲، ۹۰۳، ۹۱۳، ۱۰۸۵، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۲۳، ۱۱۳۲، ۱۱۹۹، ۱۲۲۲، ۱۲۸۴، ۱۲۹۹، ۱۳۱۳، ۱۳۲۶، ۱۳۴۳، ۱۳۶۰ و اغلب صفحات.
 بیل: ۹۷۷
 بی‌ناکوس: ۸۲۲
 بین‌النهرین: ۳۲، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱
 ۶۴۲، ۶۴۵، ۱۱۰۷
 پ
 پاپ اینوسان سوم: ۱۲۱۵، ۱۲۳۹
 پاپ سیل‌وستر: ۱۴۰۸
 پاپ نیکولاس: ۱۳۸۸، ۱۴۴۲
 پاپی‌نیا: ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵
 پاتراس: ۱۱۱۰، ۱۱۱۹
 پاترنوس: ۳۶۸
 پاچومیوس: ۵۶۴، ۵۹۴
 پادربورن: ۱۰۸۷
 پادوا (شهر): ۴۳، ۵۹، ۵۵۳، ۸۱۸، ۸۱۹
 پارابولانی: ۱۰۱۰
 پارتیان: ۳۰، ۳۲
 پاروس: ۱۴۴۰
 پاریس: ۳۰۱، ۳۲۵، ۴۲۱، ۴۷۹، ۱۱۰۸
 پاسکال: ۵۰۰، ۱۳۸۸
 پاف لاگونیا: ۹۲۲
 پاکاتوس: ۶۶۳
 پاکومیوس: ۸۶۰
 پاگونیوس: ۷۲۹
 پالاتین: ۱۴۰، ۱۴۲۹
 پالاس: ۱۴۰
 پالرمو (کاخ): ۱۱۱۴
 پالرمو (بندر): ۱۱۳۸، ۱۱۶۳
 پالستینا: ۱۳۸۹، ۱۴۰۰
 پالمیرا: ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷
 پالیوم: ۱۴۴۵
 پامفی‌لیا: ۱۲۵۴
 پان: ۵۹۳، ۹۶۱
 پان‌ثون: ۱۹۰، ۶۹۷، ۱۴۳۰، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸
 پان‌سوفیا: ۱۰۳۰
 پانوپولیس: ۱۰۲۴
 پانونیا: ۴۶، ۱۱۹، ۱۷۵، ۱۸۰، ۴۳۵، ۴۳۹، ۶۷۹، ۸۱۹، ۸۲۵، ۸۷۱، ۸۹۱
 پانیاس: ۱۰۵۲
 پاویا: ۸۱۸، ۸۹۷، ۹۰۸، ۱۲۸۵، ۱۳۲۰
 پین: ۱۰۷۳، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۳۷۲
 پترارک: ۱۰۹۳، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۲۰، ۱۳۲۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۴۰۶، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۳۲، ۱۴۴۰
 پترونیانی: ۷۲۴
 پترونیوس: ۷۶۳، ۹۵۷
 پترونیوس ماگ‌ریموس: ۸۲۹
 پرا: ۱۲۳۰، ۱۲۳۳، ۱۲۷۱

۱۰۸۸، ۱۱۶۲، ۱۲۰۵، ۱۲۸۲، ۱۲۹۶، ۱۳۰۲، ۱۳۲۱، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۹، ۱۳۸۳، ۱۳۸۶، ۱۳۸۸، ۱۳۹۰، ۱۳۹۹، ۱۴۱۹، ۱۴۴۲ و اغلب صفحات.	پراکسی تهلیز (مجسمه‌ساز): ۱۹۰، ۱۲۴۶، ۱۴۳۱، ۱۴۴۹
پطرس ناسک: ۱۲۰۸ پکن: ۹۴۲ پکسوس: ۱۳۴۵ پلا: ۲۶۸، ۲۶۷ پلاجیوسی: ۷۹۶ پلاستیا: ۸۴۷، ۱۲۷۴ پلاسیدیا: ۷۶۹، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۳۴ پلوپس: ۱۱۱۰ پلوتارک: ۳۳۱ پلوتیانوس: ۱۲۲ پلوتینا: ۹۱ پلوتیوس: ۱۹۷، ۲۵۰، ۵۸۸ پله‌پوتر: ۷۱۶ پلوپونسوس: ۵۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۹، ۱۱۶۸، ۱۲۷۱، ۱۲۹۳ پلینی: ۲۲، ۵۴، ۵۹، ۶۶، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۴۴، ۷۲۷، ۸۹۸، ۹۴۰، ۱۳۲۸ پلینی کمتر: ۲۹۳، ۳۱۳، ۳۵۹ پلینی مهتر: ۳۳۱، ۳۳۳ پلیولوگوس: ۱۲۷۵، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۹۱، ۱۲۹۳، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۳۳، ۱۳۴۳، ۱۳۴۵، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۶۱ پمپ تینی: ۸۹۸ پمپی: ۷۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۶۸۸، ۹۳۵، ۱۱۰۴، ۱۱۶۵، ۱۱۷۰، ۱۴۳۰، ۱۴۴۲، ۱۴۵۰ پمپیانوس: ۷۴۴ پنتاپولیس: ۹۲۱، ۱۰۷۶ پو (روند): ۷۲۰، ۸۱۸، ۱۰۶۹، ۱۴۲۳ پوآتیه: ۵۳۳ پواتو: ۱۳۸۱ پویا: ۳۵۵	پراگ: ۱۲۸۷ پرایور: ۱۴۲۲ پرپینیان: ۱۳۸۲ پرتغال: ۳۲۷ پرتی ناکس: ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸ پرفی ریوسی: ۵۳۹ پرو: ۱۱۱۵، ۱۴۵۱ پرووانس (گنتس): ۱۴۵۱ پروپی: ۷۶۳ پروپوس: ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۳۵، ۷۲۵ پروپونتس: (دریای مرمره): ۱۸۶، ۱۸۷، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۴، ۱۱۱۷، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶، ۱۲۵۴، ۱۲۵۷، ۱۲۶۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۴ پروتیریوس: ۱۰۳۲ پروجیا: ۱۳۷۹، ۱۴۰۵ پرونتیوس: ۶۹۳ پروزا: ۱۸۵، ۱۸۶ پروس: ۱۸۰ پروکوس: ۹۰۴، ۹۱۴، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۷، ۹۶۰، ۹۶۱، ۱۰۲۳ پروکویوس: ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۶، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۴۲، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۷۳، ۹۸۰، ۹۸۲، ۱۰۵۳ پروکونسوس: ۴۱۶، ۴۲۲ پرگاموس: ۶۰، ۳۲۰، ۵۸۷، ۵۹۲ پره‌نیس: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ پریشن: ۹۶۱ پریکلس: ۵۶، ۴۲۲، ۱۱۰۷، ۱۴۴۹ پری‌نست: ۱۶۰، ۷۲۴، ۸۹۸، ۱۳۸۹ پست‌هوموس: ۱۹۸ پسی‌نوس: ۶۳۱ پسی‌نیوس نیجر: ۱۱۹ پطرس دولونا: ۱۴۱۸ پطرس مقدس: ۳۸۱، ۷۰۸، ۷۵۸، ۸۲۳، ۹۸۹، ۱۰۶۳، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۸۶

- پوتامیوس: ۷۵۴
پوتیولی: ۷۳۱
پوجیوس: ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۵، ۱۴۳۱
پورسیانی: ۷۵، ۶۵۶
پورفیروجینتوس: ۱۱۱۱
پورفیری: ۲۵۰، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۶، ۹۰۵
پورفیدیو: ۹۵۵
پوست هوموس: ۱۷۶
پولا (شهر): ۴۶۱
پولا (شخص): ۷۲۳، ۸۵۶، ۸۶۲
پولچریا: ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰
پولس: ۷۹۱، ۸۰۶، ۱۰۲۲
پولس: ۳۸۲، ۳۸۳، ۵۴۰
پولس رسول: ۳۲۰، ۷۰۸، ۹۸۸، ۱۰۵۰
پولس ساموساتائی: ۳۸۴، ۳۸۳
پولس سوم: ۱۴۴۸
پولس مقنس: ۸۲۳، ۱۳۸۳، ۱۴۲۳
پولنتا: ۱۴۴۶
پولوس: ۱۱۱، ۱۲۴
پولیانوس: ۹۰۶
پولی بیوس: ۸۷۸، ۱۳۲۵
پولینوس: ۵۵۸، ۶۶۰، ۶۹۳، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۹۱
پوتتوس: ۵۴، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۳۱۰
پوتیکا: ۷۸۱، ۱۰۲۹، ۳۲۱، ۳۵۹، ۴۲۵، ۴۶۶، ۵۱۰، ۶۹۷
پون تیوس پیلالت: ۳۵۱، ۳۷۷
پونیکي: ۷۲۱، ۷۲۲
پیترا آگاپت کولونا: ۱۴۰۳
پی تیانی: ۹۲۷
پیرا: ۴۲۱
پیرنه: ۱۷۶، ۱۰۹۰، ۱۲۸۷
پیروس: ۱۸۷، ۷۲۱
پیرهوس: ۱۱۶۵
پیزا: ۱۱۶۱، ۱۱۶۳، ۱۲۱۲، ۱۲۲۰، ۱۲۹۵
- ۱۴۱۹
پیزو: ۱۹۸، ۱۹۹
پیکت: ۶۵۱
پی لاپس: ۴۵۸
پی لاتوس: ۱۳۱۸
پیلا دیز: ۱۱۸، ۱۸۱
پیلوزیوم: ۹۸۰
پینه اوس: ۶۱۹
پیوس اتونیوس: ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۴۹
پیوپینوس: ۱۶۵، ۱۷۰
پیوس دوم: ۱۳۶۶
پیونی: ۴۶
پیپریونی: ۱۳۸۶
- ت
تاپ روبانا: ۹۴۴
تاتار - تاقارستان: ۸۸۳، ۸۸۵، ۱۰۹۸
تاراسیوس: ۷۲۹، ۱۰۱۸
تاریپوس: ۱۴۲۸
تارتسوس: ۱۲۸۷
تارکون: ۲۳۸، ۴۳۲
تارن-توم: ۸۹۲، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۲
تاسو: ۱۱۴۹، ۱۳۹۲
تاسیت: ۲۲، ۷۴، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۵۰، ۳۵۳
تاکوس: ۳۵۴، ۳۵۶، ۵۲۴
تافائی: ۸۴۱
تافائیس: ۱۸۹، ۴۱۲، ۴۱۸
تائیس: ۳۰
تبائیس: ۶۷۸، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳
تبوک: ۱۱۶۱
تتريکوس: ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۱۹
تدمر: ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۱۰۸۸
ترازیا: ۲۲
ترازیا پریس کوس: ۱۳۴

تراژان: ۱۹، ۲۹، ۳۲، ۴۷، ۵۳، ۸۲، ۹۰،	تس تاسیا: ۱۴۱
۲۱۳، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۱، ۳۳۶، ۳۵۹،	تطيله: ۱۱۱۵
۴۵۷، ۵۸۲، ۸۳۵، ۸۸۸، ۱۰۳۹، ۱۰۹۲،	تله نيسا (کوه): ۸۶۸
۱۱۰۴، ۱۵۰۴ و اغلب صفحات.	تمز: ۱۲۸۹، ۱۳۲۷
تراس: ۱۳۱، ۱۸۸، ۳۲۰، ۴۰۱، ۴۱۶،	تميس توکل: ۹۱۸
۴۳۵، ۴۳۹، ۴۷۰، ۵۱۰، ۵۵۴، ۶۳۹،	تنک تری: ۱۷۸
۷۰۹، ۷۸۴، ۹۶۸، ۱۱۶۹، ۱۲۰۵،	تنکرداوت ویلی: ۱۱۵۶
۱۲۵۷، ۱۲۷۱ و اغلب صفحات.	توتیلا: ۱۴۳۷
تراسی نا: ۱۰۷۰	تور: ۳۲۵، ۶۵۴، ۷۱۰، ۸۰۴، ۸۷۰
تراسیه: ۱۰۲۹	تورات: ۲۶۶، ۲۸۴، ۵۰۰، ۹۴۶، ۹۶۵،
تراگو تيوم: ۲۴۸	۱۱۲۶
ترالس: ۹۴۷	تورپی لیو: ۷۱۸
ترانی: ۱۱۶۲	تورتونا: ۸۴۴
ترانیو: ۵۶۷	تورن: ۸۱۸
تربلی یانوس: ۱۹۸، ۲۰۵	تورنجیا: ۸۱۶، ۸۹۰
ترتولیان: ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۲۵،	توروس: ۱۹۴، ۲۰۵، ۴۵، ۷۸۰
۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۶، ۷۱۴	توری (قوم): ۱۸۱
ترخوته: ۱۷۷	توریزموند: ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵
ترکیه: ۱۲۹۸	تورینجیائی: ۸۱۱
ترموپلی: ۵۶	توسکانی: ۷۴۶، ۷۶۳، ۸۴۷، ۸۵۴، ۱۴۰۵،
ترمی نالیان: ۳۹۰	۱۴۲۴
ترمی نوس: ۳۱، ۶۴۵، ۱۰۷۰	توس کولوم: ۴۳، ۱۳۸۸
ترو: ۵۹، ۱۷۶، ۲۴۸، ۲۵۵، ۵۲۳، ۵۵۱،	توسید: ۹۵۶، ۹۸۰
۵۵۳، ۶۵۵، ۱۰۹۴	توسیدید: ۱۳۲۵
تروا: ۳۵۱، ۱۲۱۵، ۱۲۳۷، ۱۲۵۴	توکسوتیوس: ۷۲۳
ترواس: ۵۵	تولوز: ۵۹، ۳۲۵، ۸۱۵، ۸۷۱
ترووا (ساحل): ۱۸۸	تولی: ۸۹۰، ۹۰۴، ۹۰۸، ۱۱۶۸
تریبونیان: ۹۳۵	تولیوس: ۴۲۹
تری بیگیلد: ۷۷۲	توماس: ۱۲۹۳، ۱۳۶۱، ۱۳۶۳
تری ته ایست: ۵۳۰	توماس مقدس: ۹۴۵
تریگ تیبوس: ۸۲۲	توماسیوس: ۱۰۱۲
ترینکه مالی: ۹۴۴	تونس: ۱۱۴۸
قرار: ۴۶۲	تهامه: ۱۱۵۸
تری تریس: ۱۱۳۳	تیاترا: ۳۲۰
تسالونیک: ۲۵۵، ۶۶۰، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۱،	تیانا: ۲۱۱
۶۷۲، ۱۱۳۱، ۱۱۷۳، ۱۲۵۵، ۱۲۶۷،	تیاون: ۱۰۱۲
۱۲۹۳، ۱۳۲۰	تیسر: ۳۶، ۶۲، ۱۷۱، ۳۰۷، ۴۳۸، ۴۵۵،
تسالی: ۵۶، ۱۹۸، ۱۱۷۳	۵۸۷، ۷۴۷، ۷۵۲، ۸۳۳، ۱۰۷۰، ۱۲۸۲،

- ۱۳۷۹، ۱۳۸۸، ۱۴۳۱، ۱۴۳۴، ۱۴۴۶
 تی بریاس: ۳۳۹، ۶۰۸
 تی بریوس: ۲۱، ۲۳، ۶۰، ۶۴، ۸۹، ۱۱۴، ۱۳۵، ۳۳۳، ۳۵۱، ۳۷۷، ۴۵۰، ۴۶۴، ۸۴۷، ۹۴۰، ۱۰۴۶، ۱۱۲۹
 تی بو: ۱۲۱۵
 تی بور: ۲۱۹
 تی بیس کوس (رود): ۳۰
 تیتوس: ۵۷، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۶۰۸، ۸۹۶، ۱۱۱۷، ۱۱۲۷، ۱۴۳۰، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳
 تیرداد: ۱۹۱، ۲۳۲
 تیس دوروس: ۱۵۹، ۱۶۲
 تیسفون: ۲۰۸
 تی سوس: ۵۴
 تیل سافاتا: ۶۴۲
 تی ماسیوس: ۶۷۹
 تیموتی مقدس: ۷۰۸
 تیمور تاتاری: ۱۲۷۶
 تینگی: ۳۸۸
 تی وولی: ۲۱۹، ۸۹۷
 تئوبولد: ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۲۱۵
 تئوپومپوس: ۱۱۳۳
 تیوتونی: ۸۸۳
 تئودور: ۱۰۰۶، ۱۲۵۵، ۱۲۹۳
 تئودورا: ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۳۲، ۹۵۵
 ۹۷۳، ۱۰۴۳، ۱۰۸۳
 تئودورت: ۶۲۳، ۶۹۵، ۸۰۱، ۸۰۲، ۱۰۴۴
 تئودور گازا: ۱۳۹۵، ۱۳۲۳
 تئودور لاسکاریس: ۱۲۲۷
 تئودوروس: ۵۲۶
 تئودوریک: ۸۰۶، ۸۱۱، ۸۷۷، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۶، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۳، ۹۰۷
 ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۳، ۹۶۳ و اغلب صفحات.
 تئودوس کهتر: ۷۸۲
 تئودوسیوس: ۲۴۲، ۴۲۱، ۵۱۹، ۶۱۲، ۶۵۲، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۵
 ۶۷۷، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۸، ۷۱۵، ۷۸۹، ۸۶۸، ۸۸۴، ۱۱۰۶ و اغلب صفحات.
 تئوфраستوس: ۳۲۹، ۹۵۶، ۱۳۲۳، ۱۳۲۵، ۱۳۲۸
 تئوفیلاوس: ۲۸۷، ۵۰۷، ۵۰۸، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۳، ۱۰۲۵، ۱۰۸۳، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸
 ث
 ثمود: ۱۱۱۴
 ج
 جان (کنت): ۷۸۱
 جالینوس: ۶۸، ۳۳۱
 جامب لیکوس: ۸۰۳
 جان پلویلوگوس: ۱۲۸۰
 جان هوک وود: ۱۲۸۳
 جبال اطلس: ۱۱۶۶
 جبال هیموس: ۵۷۵
 جبل صهیون: ۲۶۷، ۲۶۸، ۶۰۸
 جبل کاسینو: ۱۴۱۳
 جبل لبنان: ۱۲۰۴
 جدعون: ۴۸۹
 جرواسیوس: ۶۵۹
 جروم: ۵۳۷، ۷۰۹، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۶۴، ۸۵۶
 جعفر: ۱۱۶۰
 جفری ویل هاردوین: ۱۲۱۰، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵
 جلجته: ۶۱۱
 جلیلی: ۳۵۵، ۶۱۴
 جنزید: ۷۴۹
 جنوا، جنوائی: ۱۲۰۲، ۱۲۱۲، ۱۲۵۶، ۱۲۵۸، ۱۲۶۶، ۱۲۷۴، ۱۳۳۷، ۱۳۴۱، ۱۳۶۵، ۱۳۸۵
 جو آنیس: ۱۲۰۶

جورج: ۶۲۶	حسن‌بنی‌جرى: ۱۳۴۹
جولیان‌دومنا: ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴	حفصه: ۱۱۶۷
جولیانمیزا: ۱۳۹	حلب: ۲۶۸، ۱۱۸۰
جولیان: ۴۵۸، ۴۷۶، ۴۷۸، ۵۷۵، ۵۷۷	حمزه: ۱۱۳۹، ۱۱۵۱
۵۸۰، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۱، ۵۹۳	حمیر: ۵۰۸
۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۸، ۶۲۹	حنین «اصنام»: ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸
۶۳۶، ۶۴۳، ۸۸۴ و اغلب صفحات.	حیره: ۱۱۰۵، ۱۱۱۸
جولیانی: ۸۵، ۷۲۳، ۸۱۹	
جولیوس: ۴۷۰، ۵۵۲	
جولیوس آتی‌کوس: ۵۴	
جولیوس آفریکانوس: ۳۲۹	
جولیوس کنستانتیوس: ۴۵۷، ۴۵۸	
جونو (ربة النوع): ۹۷	
جووانی ویلانی: ۱۳۹۶	
جووتال: ۷۳۴	
جوویان: ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۹۳، ۶۴۰، ۶۴۲	
۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱	
جوویوس: ۶۹۴، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۶	
جیزموند: ۱۲۹۸	
جی‌سون: ۷۱۹	
چ	
چرکسیه: ۱۸۳	
چروسی: ۱۷۵	
چمنیس: ۱۰۲۴	
چنگیزخان: ۱۲۶۴	
چیل‌دریک: ۱۰۷۳	
چین: ۲۱۸، ۸۸۳، ۸۸۵، ۹۴۴، ۹۸۰، ۱۲۷۳	
ح	
حاتم طائی: ۱۱۱۳	
حبشه: ۲۶، ۲۱۸، ۳۲۷، ۴۶۷، ۵۰۷، ۵۰۹	
۱۰۹۷، ۱۱۰۳، ۱۱۱۹، ۱۱۳۹	
حجرالاسود: ۱۱۱۵	
حرا: ۱۱۲۳، ۱۱۶۵	
حران: ۱۱۱۷	
	خ
	خازار: ۱۱۲۸
	خالد: ۱۱۵۰، ۱۱۵۵، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱
	خدیجه: ۱۱۲۰، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۶۷
	۱۱۶۸
	خررجی: ۱۱۴۲، ۱۱۴۳
	خسرو: ۱۹۱
	خشایارشاه: ۴۱۶
	خلیج فارس: ۲۱۲، ۹۴۴، ۱۰۹۸، ۱۱۰۰
	۱۱۱۶، ۱۱۵۹
	خنوخ: ۱۱۱۷
	خیبر: ۱۱۵۳
	خیوس (جزیره): ۱۳۴۸
	د
	داتیانوس: ۳۹۸
	داردانوس: ۹۷۶
	داردانیا: ۲۳۱، ۹۱۲، ۹۱۳
	داسیا: ۲۹، ۳۰، ۵۷، ۲۰۷، ۲۲۱، ۴۳۵
	۴۳۹، ۸۶۹، ۸۹۱، ۹۱۴
	دالماسیا، دالمیسیا: ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹
	۷۴۷، ۸۴۶، ۸۹۱، ۸۹۸، ۱۲۱۱
	دالماسیوس: ۴۵۷، ۴۵۸
	۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۴۹، ۱۰۲۲
	داماسیوس: ۹۶۱
	دامیان: ۱۰۳۹
	داتائوس: ۱۱۱۰
	دانتیه: ۱۳۹۲

- دان‌دولو: ۱۲۲۸، ۱۲۲۰
 دانوب: ۶۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۴، ۴۱۲، ۴۳۶، ۶۵۱، ۷۴۷، ۷۴۸، ۸۷۷، ۸۷۹، ۸۹۳، ۹۶۸، ۱۰۷۰، ۱۲۰۲، ۱۲۹۷، ۱۳۹۵
 دانیه‌لیس: ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۹
 داود: ۲۷۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۸۹، ۶۷۱
 داوران: ۱۱۴۶
 دجله: ۱۷۲، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۷۷۱، ۱۱۷۱، ۱۱۰۷
 درا کوتیوس: ۶۲۵
 دروگو: ۱۱۵۱، ۱۱۵۵
 درونوزیا: ۳۹۵
 درونیکوس: ۹۷۵
 دروئید: ۲۸، ۴۰
 دریای احمر: ۵۰۸، ۱۰۹۸، ۱۱۱۶، ۱۱۵۹
 دریای سیاه: ۱۱۷۸
 دریای مغرب: ۱۷۲
 دریای مرمره: ۹۲۴، ۹۶۹
 دریای یونان: ۳۲۰
 دسه‌بالوس: ۳۰
 دشت نرون: ۱۳۷۰
 دفنوزیا: ۱۲۵۷، ۱۲۵۸
 دفنی: ۲۷۶، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱
 دکامرون: ۱۳۱۶
 دکسیپوس: ۱۸۷
 دلاواله: ۱۴۴۶
 دلفی: ۵۶، ۶۲۰
 دلفی‌دیوس: ۴۷۶
 دمشق: ۲۶۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۱۱۰۳، ۱۱۲۲، ۱۱۷۱
 دموستن: ۱۹۴، ۶۱۵، ۹۵۶، ۱۳۱۹
 دمیاط: ۱۲۴۹
 دن‌گی‌سیک: ۸۲۶
 دنیستر: ۳۰، ۱۸۴
 دنیس مقدس: ۱۰۷۳
 دوب رودسکا: ۱۷۳
 دودونا: ۶۷۸
 دورا (شهر): ۶۳۷، ۶۴۰
 دوراترو: ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳
 دورازو: ۱۲۲۱
 دوروتیوس: ۳۸۵، ۱۲۰۱
 دوژ: ۱۲۱۲، ۱۲۱۴، ۱۲۱۶، ۱۲۱۸، ۱۲۳۷
 دوسی‌تی: ۱۰۰۰
 دوکات: ۱۳۰۰
 دوکاس: ۱۱۶۴، ۱۲۳۴، ۱۳۵۱
 دوک اورلثان: ۱۲۸۶
 دوک پروتاین: ۱۲۸۸
 دوک بورگاندی: ۱۲۸۶، ۱۲۸۸
 دوک لوکرامبورگ: ۱۰۹۴
 دومی‌تیلا: ۳۵۹
 دومی‌سیان: ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۹، ۱۳۵، ۱۷۰، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۵۰، ۶۶۴، ۹۷۳
 دومینوس: ۲۳۷
 دوناتوس: ۵۲۵
 دوناتیست، دوناتیستی (فرقه): ۵۹۸، ۷۹۴، ۷۹۶
 دهلی: ۱۱۳۲
 دیادومی نیانوس: ۱۴۹
 دیانا (الهه ماه و شکار): ۱۸۱
 دیاتا (معبد): ۱۸۹، ۱۹۰، ۸۰۵
 دی‌دیوس جولیانوس: ۱۱۷
 دی‌سیوس: ۱۷۳، ۱۷۹، ۳۱۰، ۳۲۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۲، ۶۲۱، ۷۰۴، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۵
 دیمیتریاس: ۷۶۴
 دیمیتریوس: ۳۲۳، ۱۲۹۳، ۱۳۰۰، ۱۳۲۱، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳
 دیمیتریوس کانتیمیر: ۱۳۶۰
 دیمیتریوس کلسوندی‌لز: ۱۳۲۶
 دیمیتریوس مقدس: ۱۲۰۵
 دیودوروس: ۶۲۵، ۱۱۱۴، ۱۳۲۵
 دیوژن: ۶۴۷، ۹۶۱
 دیوس پولیس: ۱۰۵۵

دیوس کوروس: ۹۴۷، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳	روبرگیزکار: ۱۱۵۴، ۱۱۶۳، روجر: ۱۱۱۴، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۷۶، ۱۱۶۴
دیوفانتوس: ۱۰۱۲	روجی‌یان: ۸۱۱
دیو کلیسیان: ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۴، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۷، ۳۹۱، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۳۱، ۴۵۶، ۶۳۶، ۱۱۲۴، ۱۴۳۵ و اغلب صفحات.	روجیانی: ۸۴۱
دیونیسیوس: ۳۶۶، ۵۵۸، ۱۰۰۹	رود گنگ: ۱۱۷۰
دی‌بودوروس: ۱۰۰۶	رودس: ۴۵۱، ۹۵۱
دی‌بومید: ۹۲۸	رود نیل: ۳۷، ۴۷، ۶۶، ۲۱۷، ۲۳۳، ۴۳۵، ۵۱۰، ۵۶۵، ۷۰۱، ۸۵۲، ۹۸۰، ۱۱۰۲، ۱۴۳۲، ۱۴۵۰
ر	روسیان (بماغه): ۴۱۷
رادا گای‌سوس: ۷۱۶	روسیوم: ۴۱۷
راکاسیودوروس: ۸۹۴	روسیه: ۴۶۲، ۱۱۲۴، ۱۳۰۷
راگوسا: ۱۲۳۹	زوفینوس: ۶۶۸، ۷۱۶، ۷۷۷
راونا: ۵۹، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۷۶، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۵۴، ۷۹۷، ۸۲۰، ۸۳۵، ۸۸۹، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۱۰، ۹۸۵، ۱۰۷۰، ۱۰۷۲، ۱۰۷۸، ۱۴۳۸، ۱۴۴۵ و اغلب صفحات.	روگاتوس: ۷۲۳
رایسکه: ۱۳۲۷	رولاند: ۱۲۵۰، ۱۲۸۹
رجیلا: ۵۶	رولو: ۱۱۴۵
رجی‌لیانوس: ۱۹۸	روم: ۷۹۲، ۱۱۲۲، ۱۱۳۳
رستم: ۲۱، ۲۲	روماگنا: ۱۳۸۸
رفائیل: ۲۹۰، ۸۲۳، ۱۴۵۱	رومانوس: ۱۱۲۸
رم: ۴۰، ۵۸، ۶۵، ۸۱، ۱۳۲، ۱۴۶، ۲۱۷، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۷۶، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۵۰، ۴۸۴، ۵۸۴، ۹۹۳، ۱۰۸۴، ۱۲۸۲، ۱۳۷۰، ۱۴۱۸، ۱۴۵۰ و اغلب صفحات.	رومانی: ۱۲۵۳، ۱۲۶۵، ۱۳۵۹
رن: ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۱، ۳۲۷، ۳۳۷، ۸۷۲، ۸۷۹، ۸۸۲، ۱۰۷۰، ۱۰۹۲، ۱۳۸۸	رومولوس: ۴۳، ۵۸، ۱۷۱، ۲۳۸، ۸۳۱، ۸۴۴، ۱۲۴۴
رواقیون: ۳۷، ۳۸، ۹۴، ۲۸۴، ۳۸۷، ۸۵۰، ۹۵۸	رون: ۱۲۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۲، ۱۳۹۵، ۱۴۱۱، ۱۴۴۸
روبر: ۱۱۵۵، ۱۱۵۷، ۱۱۵۹، ۱۱۶۱، ۱۱۶۴، ۱۱۶۶، ۱۱۶۹، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۴۳۹	ری‌بوروس: ۷۲۹
روبرزنوی: ۱۴۱۴	ری‌بای: ۱۳۱۰
	ریپورانیائی: ۸۰۸
	ریجیو: ۱۱۵۸
	ریجیوم: ۸۴۷
	ریچارد: ۱۲۰۵، ۱۲۰۹
	ری‌سیا: ۴۳۶
	ریسی‌مر: ۸۳۴، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۵۳
	ریسیه: ۸۹۱
	ریشار: ۱۱۵۳
	ری‌شیا: ۱۷۹
	ریگیوم: ۷۶۹
	ریموس: ۱۲۴۴

- ریمینی: ۵۱۷، ۵۳۷، ۵۴۵، ۵۶۶، ۶۵۸،
 ۷۲۰، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۶، ۱۰۷۶، ۱۴۲۰،
 ۱۴۴۵
 رینداکوس: ۱۸۶
 رینولف: ۱۱۴۷
 ری‌بین‌زی: ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰،
 ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۶،
 ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰
 ز
 زابداس: ۲۱۱
 زابیرگان: ۹۶۸، ۹۷۰
 زارا: ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۳
 زاکاری: ۱۰۷۳
 زردشت: ۱۹۴
 زمزم: ۱۱۰۳
 زنوبیا: ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،
 ۳۸۲، ۳۸۴، ۱۱۰۶
 زنون: ۶۹، ۹۴، ۳۲۹، ۸۵۰، ۸۸۹، ۹۵۷،
 ۱۰۳۳
 زنونی: ۹۵۶، ۹۵۸
 زوسیموس: ۴۸۲، ۵۰۴، ۸۶۲
 زوک‌سی‌پوس: ۴۲۴، ۹۳۴، ۱۰۱۷
 زهروی: ۱۱۲۰
 زید: ۱۱۶۰، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷
 زی‌می‌سینر: ۱۱۰۷
 ژ
 ژاپن: ۹۴۳، ۱۱۱۵
 ژاکووادى روورده: ۱۴۴۵
 ژان: ۱۲۵۵، ۱۲۵۸، ۱۲۶۸، ۱۳۸۲، ۱۳۸۸
 ژان‌آرژى روپولوس: ۱۳۲۱
 ژان بری‌بن: ۱۲۴۸، ۱۲۴۹
 ژان بیست و دوم: ۱۴۱۲
 ژان بیست و سوم: ۱۴۱۹، ۱۴۲۰
 ژان پليولو کوس: ۱۲۶۹، ۱۳۰۰
 ژان راوناى: ۱۳۲۰
 ژان ژوستى نيانى: ۱۳۴۸
 ژان، کنت‌نور: ۱۲۸۶
 ژانوس لاسکاریس: ۱۳۲۱، ۱۳۲۶
 ژان هونیادس: ۱۳۲۹
 ژرژ: ۵۶۳، ۶۲۴، ۶۲۶
 ژرژ پاليولو گوس: ۱۱۶۶، ۱۱۷۲
 ژرژ طرابوزانى: ۱۳۲۱
 ژرژ کاپادوکی: ۵۶۲، ۶۲۵، ۶۲۷
 ژرژ مانیکوس: ۸۷، ۸۹
 ژرمن: ۶۷۹
 ژلاسیوس: ۸۴۷
 ژن زریک: ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰،
 ۸۰۱، ۸۳۳، ۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۳، ۱۴۳۶
 ژنو — ژنوا: ۳۰۱، ۹۰۲، ۱۱۶۹
 ژوپیتتر: ۳۹، ۸۴، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۷۹،
 ۳۱۹، ۳۷۸، ۴۱۷، ۵۰۱، ۵۹۴، ۵۹۵،
 ۶۸۷، ۶۹۵، ۷۰۰، ۷۰۴، ۷۰۵، ۱۰۵۵ و
 اغلب صفحات.
 ژوپیتتر اوریوس: ۱۸۴، ۴۱۴
 ژوپیتتر کاپی‌تولی: ۳۵۷
 ژوپیتتری: ۵۰۲
 ژورناندس: ۸۰۹
 ژوستن: ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۳۲۱،
 ۳۲۷، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۵، ۹۱۷، ۹۲۳،
 ۹۳۲، ۱۰۴۹
 ژوستینا: ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۷۳،
 ۶۷۴
 ژوستی‌نیان: ۹۱۲، ۹۱۵، ۹۱۹، ۹۲۴، ۹۳۰،
 ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۴۶، ۹۵۴، ۹۵۸، ۹۶۹،
 ۹۷۳، ۹۷۵، ۹۸۴، ۱۰۳۹، ۱۰۴۶،
 ۱۱۱۶، ۱۱۰۸، ۱۲۴۳، ۱۳۴۳، ۱۳۶۶،
 ۱۳۷۰ و اغلب صفحات.
 ژول سزار: ۲۷، ۴۶، ۱۴۴۲
 ژولیوس دوم: ۱۴۲۴، ۱۴۵۱

س	
سابلیوسی: ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱	ساوولی: ۱۳۸۷، ۱۴۰۲، ۱۴۴۲، ۱۴۴۶
سابی نوس: ۴۰۳	ساووا: ۱۲۹۷، ۱۳۱۵، ۱۴۱۵
ساینی، ساینیان: ۴۶، ۸۹۱، ۸۹۶، ۱۳۸۷	سای مون: ۵۴
ساتورن: ۸۸۸	سبا: ۵۰۸
ساتورنالیا: ۲۷۶	سباستوس: ۱۱۲۰
ساتورنی نوس: ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۷۹۱	سباستو کراتور: ۱۱۲۰، ۱۱۲۱
ساراسن: ۱۱۰۶	سباستیان: ۵۶۳، ۶۴۲
سارد: ۶۰۴، ۱۰۱۴	سپ تی زونیوم: ۱۱۷۶، ۱۴۳۲، ۱۴۴۰، ۱۴۴۲
ساردنی: ۷۲۲، ۱۴۲۴	سپ تیموس سوروس: ۱۱۹، ۱۳۹
ساردیس: ۳۲۰	سدری نوس: ۴۲۲
ساردیکا: ۵۵۲، ۵۵۳، ۹۱۳	سراپیس: ۴۰، ۴۱، ۱۳۶، ۴۱۴، ۶۹۷، ۶۹۸
سارمات: ۷۶۸، ۷۷۱، ۸۱۰، ۸۲۶	۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۱۰۹۹
سارماتی: ۲۱۸، ۴۶۶، ۶۰۶، ۶۵۱، ۷۵۷	سراپیون: ۷۷۶، ۱۰۰۳، ۱۰۰۹
۸۰۸، ۸۱۸	سراندیب: ۹۴۴
ساروس: ۴۴۸، ۷۱۷	سربستان: ۱۲۷۱
سافو: ۱۱۳۳	سریونیس (مرداب): ۹۸۰
ساکاها: ۴۱۸	سرتوریوس: ۴۹۶
ساکائی: ۱۸۹	سرگیوس: ۹۷۱، ۹۷۲
ساکسونی: ۱۷۷، ۸۰۸، ۱۰۸۷، ۱۳۷۰	سریوس تولیوس: ۴۱
سالاریانی: ۷۵۷، ۷۶۲	سریز (الهه کشاورزی در اساطیر رومی): ۹۷
سالرنو: ۱۱۳۸، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۶	سری فوس: ۲۴
۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۴	سرینتوس: ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸
سالوست: ۴۷۸، ۶۳۴، ۶۳۸، ۷۶۲	سرازیوس: ۶۶۶، ۸۹۹
سالونا: ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷	سس توس: ۴۱۴، ۴۱۶
سالونی توس: ۱۷۶	سس تیوس: ۱۴۲۹
سالویان: ۸۰۰	سغدستان: ۹۴۱، ۹
سامارا: ۶۳۶	سقراط: ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۸۲
سامریان: ۱۰۴۲	سکائی: ۱۱۰۶، ۱۱۰۹
ساموتراس: ۱۳۶۲	سکروپس: ۵۴
ساموساتا: ۳۸۲	سکرستانی: ۱۱۰۲
سام نیوم: ۴۲	سگوویا: ۵۸
سان گاریس: ۹۵۵	سلتی: ۴۶، ۴۸۰
سان گاریوس: ۶۳۹، ۱۲۷۰	سلجوقی: ۱۱۷۸
سانگی بان: ۸۱۱	سلر: ۱۰۳۳
ساو: ۴۷۲	سلس تین: ۱۰۱۶
ساو لا اوریسی نی: ۱۴۴۶	سلس تین سوم: ۱۳۹۰
	سل سوس: ۱۹۸

- سلوسیا: ۵۴۵، ۵۳۵
 سلوسیہ، ۵۶۶
 سلوکیہ: ۳۲۱
 سلیانی: ۶۸۸
 سلیم (سلطان): ۱۳۶۰
 سلیمان: ۲۷۰، ۶۱۱، ۹۵۰، ۱۱۶۶، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۲۶۷، ۱۲۶۹
 سلیمان بیگ بالطااغلو: ۱۳۳۹
 سلیمان نبی: ۶۱۱
 سمرقند: ۹۴۲
 سمنونی: ۱۷۷
 سموئیل: ۷۰۹
 سیمرامیس: ۲۰۷، ۷۳۱، ۸۸۴
 سن: ۸۰۹
 سن آثرلو: ۱۳۸۶، ۱۳۹۹، ۱۴۱۷، ۱۴۲۷، ۱۴۴۲
 سناخرب: ۵۲۰
 سن بازیل: ۱۳۸۸
 سن پل: ۱۲۱۸، ۱۲۲۴، ۱۲۴۰
 سن پیر: ۱۹۰، ۳۰۷، ۱۴۵۱
 سنت جورج: ۱۱۶۲
 سنت جیمز: ۳۲۶
 سنت ماماس: ۵۸۵
 سن تئوفاس (کلیسا): ۵۶۳
 سنجقها: ۱۳۴۷
 سند: ۹۴۲
 سن رومانوس: ۱۳۳۷، ۱۳۴۳، ۱۳۵۰، ۱۳۵۵
 سن ژرژ: ۱۱۸۰، ۱۳۹۸
 سن سوفی (کلیسا): ۴۲۴
 سن مارک: ۱۲۱۳، ۱۲۱۴
 سنکا: ۴۴، ۱۳۵، ۱۴۵، ۳۳۱، ۳۳۳، ۷۲۶، ۹۵۷، ۹۷۶، ۱۴۷۰
 سنوبیتها: ۸۶۵
 سنود: ۵۴۳
 سواسون: ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۳۷
 سوتونیوس: ۳۵۳
 سوفوکل: ۹۵۶
 سوفیای مقدس: ۹۴۹
 سوکسی سیانوس: ۱۸۳
 سوربن: ۱۴۱۷، ۱۴۱۸
 سورنا: ۶۳۸
 سوروس: ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۷۰، ۳۲۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۹، ۴۳۵، ۱۴۳۰
 سوریه: ۴۷، ۷۷، ۱۱۹، ۱۹۴، ۲۰۹، ۲۶۸، ۲۷۱، ۳۲۷، ۳۹۶، ۴۵۰، ۵۵۴، ۹۸۰
 ۱۹۰۷، ۱۱۰۳، ۱۱۰۵، ۱۱۴۸، ۱۱۵۵، ۱۱۰۶، ۱۱۷۸، ۱۳۱۰ و اغلب صفحات.
 سوزومون: ۷۶۰
 سولا: ۱۱۵۵
 سولپی سیانوس: ۱۱۶، ۱۱۷
 سولپی سیوس سوزوس: ۳۷۲
 سوماترا: ۹۴۳
 سومیاس: ۱۴۶
 سونن والد: ۱۷۷
 سونیوم: ۱۸۸
 سویس: ۱۷۵، ۱۳۱۰
 سوی وی: سوی ویان ۷۶۹، ۸۷۱، ۸۷۶
 سوثر: ۱۰۹۸
 سوئد: ۱۳۶۵
 سه سوس تریس: ۱۱۰۴، ۱۱۰۸
 سیانین: ۴۱۴
 سی باریس: ۱۱۴۲
 سی بالیس: ۲۵۵
 سیری: ۸۲۶
 سی بل (الهه طبیعت): ۴۱، ۱۰۴، ۵۸۷، ۵۸۹، ۶۳۱
 سیبیلها: ۳۳۲
 سیپرین: ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰
 ۷۹۰
 سی پیو: ۴۷، ۱۷۲، ۴۳۱، ۵۹۶، ۷۲۳، ۷۲۷، ۷۹۹، ۸۷۸
 سی پیو افریکانوس: ۱۶۱
 سی جیزموند: ۱۴۱۹

سی سی لیان: ۵۱۶	سیحون: ۹۴۱
سیسی نیوس: ۱۰۱۳	سیدنوس: ۶۳۹، ۶۴۷
سیف الله: ۱۱۶۰	سیدونیوس: ۸۳۴، ۸۴۶
سیکستوس: ۱۳۶۶، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۴۰، ۱۴۵۱	سیراکوز: ۷۳۰، ۱۱۴۸
سیک لویها: ۱۹۰	سیرتا: ۷۹۹
سیگنیا: ۱۳۸۷	سیرسن سی: ۴۲۴
سیلا: ۱۶۶، ۱۸۷، ۶۶۲، ۷۶۹، ۱۱۶۲	سیرک ا کونالیس: ۱۴۴۵
سیلان: ۶۶، ۹۴۳، ۹۴۵	سیرمیوم: ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۷، ۲۵۵، ۵۴۳
سی لانوس: ۱۶۲	۸۹۳، ۸۹۱، ۸۲۶
سی لس تیان: ۸۰۱	سیرن: ۴۳۶
سیلوانوس: ۵۶۷، ۶۴۴	سیروپولوس: ۱۳۰۹
سیلوستر سیروپولوس: ۱۰۷۹، ۱۲۹۹	سیروس: ۷۹۱
سیلویا: ۹۸۸	سیر هوس: ۸۰۲
سیلیان: ۲۱۹، ۲۲۲	سیر هوس وایباس: ۱۰۴۴
سی لی سیه: ۱۹۴، ۲۰۵، ۴۰۰، ۶۲۴، ۶۴۷	سیری: ۷۸۴
۹۳۱، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷	سیریانوس: ۵۶۲، ۵۶۳
سیماکوس: ۵۷۱، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۶	سیریل: ۵۴۲، ۵۹۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰
۹۰۰، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۹، ۹۱۰	۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷
سیمپلی سیوس: ۹۶۱، ۹۶۳	۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳
سیمپوریانی: ۵۷	۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۵
سی مریانی: ۷۳۱	سیرین: ۳۳۸
سیمریوس: ۱۸۷	سیرینا: ۷۴۳، ۷۴۲
سی مواز (نهر): ۴۱۷	سیرینی: ۵۲۰
سیمون: ۱۰۲۳، ۱۱۷۸	سیری یادیز: ۱۹۳، ۱۹۸
سیمون مونتفرت: ۱۲۱۰، ۱۲۱۷	سی زیا: ۶۵، ۱۸۶
سی میون استی لی تیز: ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸	سی زیکوس: ۱۸۶، ۱۸۷، ۴۱۶، ۷۸۰، ۱۲۹۹
سینا: ۸۵، ۶۶۲	سی ژیان (مخاغه): ۴۱۷
سینگارا: ۴۷۲، ۶۳۹، ۶۴۵	سیستو: ۱۲۰۹
سینوپ: ۶۹۷، ۱۳۶۲	سیسرون: ۲۲، ۲۴، ۴۳، ۴۶، ۱۴۷، ۲۷۷
سینجیوس: ۶۹۴	۲۷۸، ۳۱۸، ۳۸۷، ۴۳۳، ۶۸۸، ۷۶۸
سینه زیوس: ۵۲۰	۷۸۰، ۸۳۰، ۹۵۶، ۱۱۵۶، ۱۳۱۳
سیوس: ۱۸۵	۱۳۹۵، ۱۳۹۶
سی ون تر: ۶۳	سیسیل: ۲۰۳، ۷۲۲، ۹۸۶، ۱۱۰۷، ۱۱۱۳
سی وی تلا: ۱۱۵۳	۱۱۱۴، ۱۱۴۰، ۱۱۴۵، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸
سی دنا: ۱۲۹۵، ۱۴۰۵	۱۱۴۹، ۱۱۵۷، ۱۱۶۰، ۱۱۶۳، ۱۱۶۷
	۱۱۷۶، ۱۲۰۷، ۱۲۵۸، ۱۳۳۷، ۱۴۱۵
	۱۴۳۸، ۱۴۲۴

طائف: ۱۱۵۸، ۱۱۵۶، ۱۱۰۳	ش
طرابلس: ۷۹۴	
طرابوزان: ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۱۰۷، ۱۲۹۳، ۱۳۶۲، ۱۲۹۹	شاپور: ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۴۷۱، ۴۷۲، ۶۳۸
طرسوس: ۱۹۴، ۴۰۰، ۶۴۶، ۶۴۷	شاخ زرین (= بسفر): ۴۱۵
طنجه: ۷۹۴	شاراکولونا: ۱۳۸۰، ۱۳۸۹
طیبت: ۱۸۸، ۳۲۳، ۴۲۱، ۵۶۴، ۱۱۱۲، ۱۱۱۴	شارتر: ۱۲۰۹
طیبه: ۹۸۷، ۱۰۲۴	شارل: ۱۳۹
ع	شارل بوهمیائی: ۱۴۰۸
عباس: ۱۱۲، ۱۱۵۶	شارل پنجم: ۲۴۳، ۴۰۹، ۱۴۲۴
عبدالله: ۱۱۲، ۱۱۲۰، ۱۱۴۰، ۱۱۵۶، ۱۱۶۰	شارل چهارم: ۱۰۹۲، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۴۱۰
عبدالمطلب: ۱۱۱۹	شارل دوازدهم: ۱۳۸
عجمی اغلولر: ۱۲۷۲	شارل مارتل: ۱۰۷۵
عجیر: ۱۱۰۳	شارلمان: ۸۷۲، ۱۰۷۵، ۱۰۷۸، ۱۰۸۴
عدن: ۱۱۰۳	۱۰۸۵، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۱۲۹، ۱۱۳۹
عرب: ۲۱۷، ۶۷۹، ۱۱۷۱	۱۱۴۳، ۱۱۷۶، ۱۲۸۲، ۱۲۸۹، ۱۳۶۹
عربستان: ۶۶، ۶۷، ۲۰۴، ۲۱۰، ۵۰۷، ۸۶۷	۱۳۷۲، ۱۴۳۸، ۱۴۵۳ و اغلب صفحات.
۱۰۹۷، ۱۱۰۳، ۱۱۰۵، ۱۱۱۰، ۱۱۱۵	شارل هشتم: ۱۴۲۴
۱۱۱۶، ۱۱۲۲، ۱۱۲۴، ۱۱۷۱، ۱۱۶۱	شارل تون: ۱۲۸۵
عربستان سعید (یمن): ۱۱۰۲	شالون: ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۴
عربه: ۱۱۱۲	شامپاین: ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۵، ۱۲۲۴
عزی: ۱۱۴۰	۱۲۲۹، ۱۲۵۴
عزیز: ۲۸۰، ۱۱۲۳	شنسی: ۹۴۲
عکا: ۶۰۸	شیث: ۱۱۱۷
علی (ع): ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۱، ۱۱۴۴	ص
۱۱۵۱، ۱۱۵۳، ۱۱۶۹	صابئی: ۱۱۱۴
عمان: ۱۰۹۹، ۱۱۰۳	صحرای لیبی: ۱۰۲۳
عمر: ۱۱۳۹، ۱۱۵۵، ۱۰۹۹	صدوقی (فرقه): ۲۸۰
عمر و: ۱۰۹۷، ۱۰۹۸	صلاح الدین: ۱۲۰۵
عمر و عاص: ۱۱۵۵	صنعاء: ۱۱۰۲، ۱۱۰۳
عیسای مسیح (ع): ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۲	صور: ۵۴۹، ۵۵۷، ۹۴۰، ۱۲۱۲
۳۱۹، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۷	صیدا: ۹۳۸
۴۹۸، ۵۰۱، ۵۲۷، ۶۰۸، ۹۵۳، ۱۰۵۹	ط
۱۱۲۴، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۴۶، ۱۱۰۷	طاثر: ۴۷۲
۱۲۵۴، ۱۳۷۱ و اغلب صفحات.	

فریسی (فرقه): ۲۸۰	غ
فری من تیوس: ۵۰۷	
فلاسیا: ۶۶۵	غزه: ۶۲۳
فلام استید: ۹۷۷	غسان: ۱۱۱۸، ۱۱۰۵
فلامن: ۶۸۷	
فلاندرز: ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۸، ۱۲۲۴	ف
۱۲۳۶، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹	
فلاویان: ۴۵۷، ۴۵۸، ۶۶۵، ۱۰۲۷	قاب یونیوس: ۷۲۹
فلاویوس سابی نوس: ۳۵۸	قادیلا: ۱۰۶، ۱۳۴
فلاویوس کلمانس: ۳۵۸	فار کامالا: ۷۱۱
فلاویون: ۴۷۰	فاس: ۱۱۳۲
فلسطین: ۲۸۰، ۳۵۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۷۹۱	فاسیس، فاسیز: ۱۸۳، ۴۳۱، ۴۳۵
۱۰۵۲، ۱۱۰۲، ۱۱۱۷، ۱۱۸۳، ۱۲۱۹	فاطمه: ۱۱۶۷
۱۳۴۰	فالاریس: ۵۲۰
فلسطینیان: ۲۷۰	فالانکس: ۸۷۸
فلورانس: ۱۳۰۴، ۱۳۰۹، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸	فالرنیانی: ۷۶۸
۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۳، ۱۳۲۵، ۱۳۵۴	فاوا: ۸۴۶
۱۴۰۵	فدر: ۴۶۲
فلورن: ۱۳۸۲	فرات: ۳۲، ۳۴، ۴۷، ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۳۴
فلورنتیوس: ۴۷۷	۳۲۰، ۸۷۹، ۱۰۷۰، ۱۱۰۲، ۱۱۰۶
فلیتوس: ۸۴۶	۱۱۱۰، ۱۱۶۱، ۱۱۰۷، ۱۱۷۸
فلی سی سیموس: ۲۲۱	فرارا (شهر): ۱۰۷۶، ۱۲۹۸، ۱۳۰۳، ۱۴۲۳
فلیکس: ۳۹۵، ۹۸۸	فرانجی پانی: ۱۳۸۷، ۱۴۰۲
فلیکس پنجم: ۱۳۰۴	فرانزا: ۱۲۹۲، ۱۳۳۹، ۱۳۴۵، ۱۳۵۲
فلیکس مقدس: ۷۶۷	فرانسه: ۹۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۹۸، ۱۲۰۸، ۱۲۷۳
فنون ژئوپونیک: ۱۱۰۳، ۱۱۰۴	۱۲۷۸، ۱۲۸۷، ۱۳۲۶، ۱۶۳۳، ۱۳۸۲
فوتیوس: ۱۰۴۱، ۱۱۳۲، ۱۱۹۹	فرائک: ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۱۸، ۸۱۶، ۸۷۶
فورم: ۶۱، ۴۳۷	۱۱۰۶، ۱۱۲۹
فوروم: ۶۶۶، ۷۶۲، ۱۴۲۹	فرانکونیا: ۱۳۷۰
فوستا: ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴	فرانکی: ۸۰۸، ۸۱۱
فوستینا: ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۸۳۷، ۱۴۳۰	فردریک: ۸۱۲، ۱۲۴۹
فوسیا: ۱۲۶۶	فردریک باربروس، فردریک بارباروسا:
فوکاس: ۱۰۴۶	۱۲۰۱، ۱۳۷۵
فولک نوئی: ۱۲۰۸	فردریک دوم: ۱۲۰۹، ۱۲۵۱
فونتانا: ۱۴۵۱	فری تی جرن: ۸۷۰
فوندی: ۱۴۱۴	فریجیدوس: ۶۷۹
فیثاغورث: ۳۲۹، ۹۰۵، ۹۶۳، ۱۱۴۲	فریجیه: ۳۹۶، ۴۲۳، ۴۷۹، ۵۸۷، ۷۷۶
فی دیاس: ۴۲۲، ۴۲۳، ۱۰۵۵، ۱۲۴۶	۹۵۴، ۱۰۴۱

- قیصر اگوستوس: ۱۰۹۵
 قیصر اول: ۸۳، ۱۲۰
 قیصریه: ۳۲۱، ۴۶۶، ۴۹۸، ۵۴۹، ۵۸۵، ۶۲۳
 قینقاء: ۱۱۵۲
- ک
- کاپادوکیه: ۵۶، ۱۹۴، ۴۴۸، ۴۶۶، ۴۷۵، ۵۰۸، ۵۲۰، ۵۶۰، ۵۸۵، ۶۲۴، ۸۶۹
 کاپت: ۱۱۴۵
 کاپرانیکا: ۱۴۰۳
 کاپلیانوس: ۱۶۴
 کاپوآ: ۵۵۳، ۷۲۲، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۱، ۱۱۴۳، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷
 کاپوچو: ۱۴۴۶
 کاپوری یونی: ۱۴۲۲
 کاپووا: ۵۳، ۶۰، ۷۶۶، ۱۱۵۹
 کاپیتول: ۳۹، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۶۱، ۵۰۲، ۶۹۸، ۱۰۹۳، ۱۱۷۶، ۱۳۷۳
 ۱۳۸۸، ۱۳۹۳، ۱۳۹۵، ۱۳۹۹، ۱۴۲۱، ۱۴۲۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۳ و اغلب صفحات.
 کاتاپان: ۱۱۴۱
 کاتالوس: ۸۲۲
 کاتالونیائی: ۸۰۹
 کاتالین: ۴۳
 کاترین: ۱۲۵۹
 کاتولوس: ۱۴۳۰
 کاتی: ۱۷۵
 کادموس: ۴۵۸
 کاراکالا: ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۹۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۳۷۸، ۹۲۹، ۱۱۲۸، ۱۴۳۰
 کاراک تاکوس: ۲۷
 کاراکول: ۱۲۹
 کارپوکراسیانها: ۳۴۶
 کارتاز: ۵۹، ۱۶۱، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۶۷، ۳۷۰
- ۱۴۳۱، ۱۴۴۹
 فیرموس: ۲۱۷
 فیلادلفیا: ۳۲۰
 فیلاریتوس: ۱۱۷۹
 فیلفوس: ۱۳۱۱، ۱۳۵۳
 فیلوپونوس: ۱۰۹۸
 فیلیپ: ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۴، ۳۸۰، ۴۹۶، ۱۲۱۸، ۱۲۵۹، ۱۳۶۴، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱
 فیلیپ اسواییائی: ۱۲۰۸
 فیلیپ اگوستوس: ۱۲۰۲، ۱۲۰۹، ۱۲۴۸
 فیلیپ سوم: ۱۳۸۲
 فیلیپ مقدونی: ۱۳۹، ۱۰۸۹
 فین کال: ۱۲۸، ۱۲۹
 فینیقیه: ۲۶۲، ۴۴۲، ۷۸۰، ۹۷۹، ۱۱۱۵
 فی نیوس (قصر): ۴۱۴
- ق
- قاهره: ۱۱۸۳
 قبرس: ۳۲۰، ۳۳۸، ۴۶۶، ۷۸۰، ۸۵۴، ۱۱۰۷، ۱۲۰۵، ۱۴۱۵
 قرطبه: ۵۳۹، ۵۵۹
 قریش: ۱۱۰۳، ۱۱۰۷، ۱۱۱۴، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۱، ۱۱۵۴، ۱۱۵۶
 قسطنطنیه: ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۵۷۶، ۶۶۵، ۸۸۰، ۹۳۱، ۹۸۴، ۱۰۳۵، ۱۰۹۷، ۱۱۱۶، ۱۱۶۹، ۱۲۳۴، ۱۲۴۸، ۱۲۵۷، ۱۲۷۵، ۱۲۹۶، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۴۳، ۱۳۶۱
 ۱۳۶۹ و اغلب صفحات.
 قطیف: ۱۱۰۳
 قرباء: ۱۱۴۳
 قیاصره: ۶۲۵
 قیس: ۱۱۱۲
 قیصر: ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۴۳۳، ۷۳۱، ۸۱۲، ۹۹۱، ۱۱۰۷، ۱۱۲۱، ۱۱۷۰، ۱۱۷۹، ۱۲۵۷، ۱۳۷۰، ۱۳۹۶

کامپانیا: ۳۵۸، ۷۳۸، ۷۶۳، ۷۶۶، ۷۶۸، ۸۴۰، ۸۸۸، ۸۹۸، ۹۸۶، ۱۱۴۷	۵۱۴، ۵۲۳، ۶۹۷، ۷۲۷، ۷۹۳، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۱، ۸۴۲، ۸۷۸، ۹۸۷، ۱۱۱۵
کامیلوس: ۴۳	۱۱۸۱ و اغلب صفحات.
کاتاکوزینی: ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۳۱۵	کارتاژنا: ۸۴۲، ۸۴۳
۱۳۴۹	کارچ: ۶۳۷
کاندیا: ۱۲۹۸	کاردوکی: ۳۱
کاندیدیان: ۱۰۱۹	کاردینال جولیان: ۱۳۰۴
کانوسیوم: ۵۶	کارلومان: ۱۰۸۹
کانه: ۱۱۳۹، ۱۱۴۹	کارتزی: ۱۴۴۸
کاوا: ۱۳۸۸	کاروس: ۲۲۵، ۲۲۸
کانیتا: ۷۳۱	کارلووینجیائی: ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۸۱
کدموس: ۱۱۱۰	کاروسیوس: ۲۳۲
کتاب ایوب: ۱۱۲۸	کارولینجیائی: ۱۰۷۲، ۱۰۷۹
کراسوس: ۲۶، ۲۰۰	کارون: ۱۲۸
کرت: ۳۲۰، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷	کارهه: ۱۳۸، ۱۹۱
کرسونسوس توریکا: ۱۸۱	کاریا: ۱۰۱۴
کرسی: ۶۵۲	کاریبیدیس: ۷۶۹، ۱۱۶۲
کروتونا: ۱۱۴۱، ۱۱۴۲	کارینوس: ۲۲۵
کروسیوس: ۵۰۰	کازماس: ۱۰۳۹
کرون: ۱۴۲۷	کازمودیچی: ۱۳۲۳، ۱۳۲۶
کریزان تیس: ۵۹۲	کاستالیا: ۶۲۰
کریزانتیوس: ۶۰۴	کاستلا (دروازه): ۱۳۷۰
کریزوپولیس: ۴۱۴	کاستوریا: ۱۱۷۳
کریزوستوم: ۳۲۲، ۵۲۳، ۶۱۲، ۶۶۶، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸	کاستیل: ۷۶۵، ۱۴۱۵، ۱۴۲۰
۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۹۴۹، ۱۰۰۶، ۱۰۱۳	کاسینی: ۹۷۷
۱۱۳۷، ۱۰۱۸	کاسیودوروس: ۸۱۲، ۸۲۰
کریزولوراس: ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰	کافارگاما: ۷۱۰
کریسافیوس: ۱۰۲۵، ۱۰۲۸	کافارلو: ۱۴۴۶
کریسپوس: ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۵۰۴	کالابریا: ۸۹۲، ۸۹۵، ۱۱۰۷، ۱۱۴۰، ۱۱۴۲
کریس پیوس: ۱۶۷	۱۱۵۷، ۱۱۵۹، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۲۸۳
کریسوپولیس: ۲۵۷	۱۳۱۴، ۱۳۱۵
کریم قاتاری (شبه جزیره): ۱۸۱	کالسیس: ۱۹۳
کریمونا: ۷۲۰، ۱۱۰۵، ۱۱۲۴	کال فورنیوس: ۱۹۹، ۲۰۰
کعبه: ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۳۲، ۱۱۴۲	کالموک: ۸۸۳
کلبیها: ۸۵۰	کالیگلاوای: ۲۱، ۲۶۱
کلدونیه: ۱۲۸، ۱۳۰، ۳۲۷	کالیگولا: ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۱۵۶، ۲۳۹، ۹۲۹
	۹۷۹
	کالی نیکوم: ۶۷۰

- کلمون: ۳۲۵
 کلسدون: ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۵، ۴۱۵، ۷۸۱، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵
 کلسون دیلتر: ۱۲۸۷
 کل کندیلیس: ۱۳۲۱
 کلیمان پنجم: ۱۲۸۱
 کلیمانس: ۳۲۹، ۳۵۴، ۱۰۰۹
 کلیمان ششم: ۱۲۷۹، ۱۳۹۷، ۱۴۰۲، ۱۴۱۲
 کلیمان هفتم: ۱۴۱۴، ۱۴۱۵
 کلن: ۱۰۹۴، ۱۲۸۸، ۱۳۷۳
 کلودیان: ۷۲۴
 کلودیوس: ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۶۲، ۸۷، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۳۱
 ۴۳۳، ۵۲۶، ۷۵۲، ۸۹۶
 کلودیوس گوتیکی: ۴۵۷
 کلوروس: ۲۳۱
 کلویس: ۸۱۶، ۸۷۴، ۸۷۶، ۸۹۲، ۱۰۷۳
 کلیان: ۱۱۳۳
 کلیاندر: ۱۰۴، ۱۰۵
 کئیتوموس: ۷۲۱
 کلیسای اعظم ایاصوفیه: ۱۱۷، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰
 ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۶
 کلیسای سن تئوفاس: ۵۶۲
 کلیسای لاترانی: ۱۴۴۵
 کلیسیوم: ۵۳، ۵۷، ۱۴۳۰، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸
 کلئوپاتر: ۲۰۸، ۲۱۵
 کلئوداموس: ۱۸۷
 کنتی: ۱۴۴۶، ۱۳۸۷
 کنستانتین: ۶۷، ۲۴۷، ۳۲۷، ۴۲۸، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۷۵، ۴۹۳، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۴۱، ۵۷۰، ۶۵۰، ۷۱۵، ۱۰۷۹، ۱۱۰۳، ۱۱۶۴، ۱۳۰۹، ۱۳۵۶، ۱۳۶۱، ۱۳۷۰
 ۱۴۴۹ و اغلب صفحات.
 کنستانتین پلپولوگوس: ۱۳۲۹
 کنستانتین پورفیروجنی توس: ۱۱۰۳، ۱۱۲۶، ۱۱۳۲، ۱۱۲۸
 کنستانتین دوم: ۴۷۲
 کنستانتین مونوماکوس: ۱۱۵۱
 کنستانتینوس: ۳۸۸
 کنستانتیوس: ۲۳۱، ۲۵۲، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۸۴، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۷۲، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۹۵، ۶۸۹ و اغلب صفحات.
 کنستانتیوس کلوروس: ۶۳۳
 کنستانس: ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۲، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۷۰، ۱۱۲۸، ۱۲۹۵، ۱۳۲۰، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۳۸
 کنسرواتور: ۱۴۲۲
 کن سن تیا: ۷۶۹
 کنعان: ۲۶۲، ۲۶۳
 کن کردیا: ۷۲۰
 کنکورڈ (معبد): ۱۴۴۰
 کنکورڈیا: ۸۱۸
 کوارتونیسی مانی: ۱۰۱۴
 کوپید: ۹۶
 کوتانس: ۱۱۵۴
 کودروس: ۷۴۲
 کودین: ۱۱۳۹
 کورتنی: ۱۲۵۱، ۱۲۵۹
 کورجو: ۲۹۰
 کوردوئن: ۶۳۹
 کورسونسوس: ۹۷۰
 کورسی: ۱۳۸۷، ۱۴۴۶
 کورش: ۲۱۰، ۲۸۰، ۹۱۸، ۹۷۷، ۱۱۰۴
 کورفو: ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۲۲۱، ۱۳۶۳
 کورینت (تأتر): ۵۶
 کورینت (شهر): ۶۰، ۱۸۸، ۲۶۷، ۲۱۹، ۳۲۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۴، ۱۳۶۱
 کورینت (کلیسا): ۳۰۱، ۳۰۷
 کولتریم: ۸۵۱
 کول کیس: ۳۱، ۱۸۳
 کولوملا: ۶۴
 کولونا: ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۴، ۱۴۰۰، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۶

گال: ۴۰، ۵۹، ۶۴، ۱۳۱، ۲۰۷، ۲۲۰، ۳۲۵، ۴۳۶، ۴۸۳، ۵۳۶، ۵۴۴، ۵۹۲، ۶۵۱، ۶۶۲، ۶۷۵، ۶۸۰، ۶۹۱، ۷۳۶، ۸۰۶، ۸۵۳، ۸۷۱، ۸۸۳، ۹۰۴، واغلب صفحات.	۱۴۱۶، ۱۴۲۵، ۱۴۴۱، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸
گالابلاسیدیا: ۷۹۳	کوماننا: ۷۸۱
گالاتا: ۴۲۱، ۱۲۲۵، ۱۳۴۸، ۱۳۵۳، ۱۳۵۸	کومنتوس: ۱۲۵۶، ۱۳۶۲
گالبا: ۸۹	کومودوس: ۱۹، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۴۸
گالی پولی: ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۳۰۰	۱۵۶، ۳۲۱، ۳۷۸، ۹۲۹
گالوس: ۱۷۳، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۴۴، ۵۶۷، ۵۸۵، ۶۲۱	کوموم: ۸۱۸، ۸۹۸
گالریوس: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۵۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۷۱، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۰	کومونا: ۴۴۸
گالینوس: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۲، ۸۶۹، ۱۴۳۰	کومیاتا: ۹۲۰
گامالیل: ۷۱۰، ۷۱۱	کوفان مقدس: ۹۳۳
گائی تا: ۱۱۷۱	کوندیانوس: ۱۰۱
گیپیدای: ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۴۱، ۸۹۱	کونرادمون فرا: ۱۲۴۸
گت: ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۱۰، ۴۶۶، ۶۵۲، ۶۶۴، ۶۷۹، ۶۸۵، ۷۲۰، ۷۲۸، ۷۵۴، ۷۶۰، ۷۶۶، ۷۶۹، ۸۰۶، ۸۹۱، ۹۱۷، ۱۱۰۶، ۱۴۲۴، واغلب صفحات.	کونسنزا: ۱۱۵۸
گجرات: ۹۴۲	کووادی: ۹۹
گراسیان: ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۲۵، ۷۴۳	کووی رینی: ۱۲۵۳
گرانو: ۸۲۰	کوه اطلس: ۱۷۲
گراکوس، گراکوسها: ۱۵۹، ۶۹۳، ۷۲۳، ۱۴۰۷	کوه سینا: ۲۶۲
گرگوری: ۵۲۳، ۵۴۶، ۸۰۴، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۴، ۱۰۰۶، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۸، ۱۰۷۳	کوی ری فال: ۲۲۰، ۷۵۸، ۸۹۷، ۱۴۴۹
گرگوری دوازدهم: ۱۴۱۶، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹	کویرینوس: ۶۸۸
گرگوری نهم: ۱۳۷۷	کوینتیلیانی (خاندان): ۱۰۱
گرگوری هفتم: ۱۳۷۲، ۱۳۷۹، ۱۳۸۶	کویندی سمویر: ۶۸۷
	کیازا: ۸۲۰
	کی تو: ۲۲، ۴۳، ۴۳۱، ۴۹۳، ۷۳۳، ۹۰۴، ۹۰۶، ۱۳۱۶
	کیرولی (شهر): ۱۲۵۲
	کیوس: ۱۳۳۷
	کیوسوس: ۷۸۰، ۷۸۱
	ک
	گائیناس: ۷۷۲
	گاتولیا: ۸۰۱
	گادنتیوس (کنت): ۶۹۴
	گارگانوس: ۱۱۴۰، ۱۱۴۶
	گازا: ۱۳۲۷
	گاسکونی: ۱۳۸۱

- گرگوری نازیان زن: ۵۱۳، ۵۶۷، ۶۱۳، ۷۷۲، ۶۵۴
 گرگوری یازدهم: ۱۴۱۳
 گروتیوس: ۴۰۹، ۴۱۰
 کریگوری: ۱۱۷۵، ۱۱۷۶
 کریگوری هفتم: ۱۱۶۴
 گرئولند: ۱۱۶۶
 گرنفون: ۸۱۲، ۹۵۶، ۱۱۰۴، ۱۳۲۵
 گندریک: ۷۹۸
 گنگ: ۹۴۲
 گنه زرات: ۳۲۶
 گودن تیوس: ۸۲۷
 گوردیا، گوردیان: ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۹۸۸
 گوردیانوس: ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵
 گورگونیوس: ۳۸۵
 گوولف: ۱۲۰۹، ۱۳۹۰، ۱۴۴۱
 کی بلین: ۱۲۰۹، ۱۳۹۰، ۱۴۴۱
 کیتا: ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
 کیزکار: ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹
 ۱۱۶۱، ۱۱۶۴، ۱۱۶۷، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵
 ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۴
 کیوکن: ۸۲۶
- ل
- لاباروم: ۴۹۳، ۴۹۴، ۶۰۶، ۶۵۰
 لات: ۱۱۴۰
 لاتران: ۹۹۳، ۱۰۷۸
 لاترانی: ۶۹۳
 لاتونا: ۱۹۰
 لادیس لاس: ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۳۲۹
 لانقیه (شهر): ۶۰، ۳۲۰، ۶۶۶، ۱۰۰۵
 ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۱۸۰
 لاریسا: ۱۱۷۳، ۱۱۷۴
 لاس تریگون: ۸۸۸
 لاسمون: ۱۱۱۰
- لاکتان تیوس: ۲۸۲، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۹، ۴۰۵، ۴۵۹، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۰، ۷۱۴
 لاکونی، لاکونیا: ۹۵۴، ۱۱۱۱
 لامبری دیوس: ۱۴۸
 لانگر (شهر): ۵۹
 لانوویانی: ۳۲
 لاوی نیا: ۱۴۴۶
 لائیتا: ۷۶۴
 لس بوس: ۱۲۶۷
 لمبارد، لمباردی: ۱۷۹، ۸۵۵۸، ۱۰۴۵
 ۱۰۷۲، ۱۰۷۶، ۱۰۸۶، ۱۱۰۷، ۱۱۳۸
 ۱۱۴۲، ۱۱۴۸، ۱۱۵۹، ۱۱۷۵، ۱۴۵۰
 لمنوس: ۱۳۶۲
 لنا: ۸۸۳
 لننن: ۴۲۱، ۱۱۰۸، ۱۲۸۹
 لوپر گالی: ۶۸۸
 لوپی سینا: ۹۲۳
 لوتر: ۷۰۹
 لوتی سیا: ۴۷۹
 لودی: ۵۵۳
 لورا: ۱۳۹۲
 لورانس: ۹۰۰
 لورن: ۱۱۵۲
 لورن توم: ۵۸
 لورن تیوس والا: ۱۰۷۹، ۱۳۱۷
 لورترو: ۱۳۲۶
 لوزاس: ۱۷۷
 لوسی تانیا: ۵۴
 لوسیان: ۳۸، ۶۸، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۴۲، ۳۸۵، ۷۱۰
 لوسیفر گاک لیاری: ۵۵۸
 لوسیلا: ۱۰۰، ۱۰۱
 لوسیوس ویروس: ۱۰۰
 لوقای مقدس: ۷۰۸، ۷۹۱، ۱۰۵۵
 لوکا: ۱۱۱۴، ۱۴۴۱
 لوکادیا: ۱۱۱۲
 لوکاس نوقاراس: ۱۳۵۷

لیاندر: ۴۱۶	لوکانیا: ۴۲، ۴۳، ۲۲۰، ۲۴۵، ۳۹۵، ۸۹۸
لیما: ۱۴۳۳	لوکریسیا: ۱۴۴۶
لیموز: ۳۲۵	لوکرین (بندر): ۸۹۷
لیو: ۸۲۳، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۴۵، ۱۰۵۷	لوکولوس: ۷۶۸
۱۰۵۸، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵	لوگوس: ۱۰۰۰
۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸	لولیانوس: ۱۹۸
۱۱۰۴، ۱۱۲۷، ۱۱۳۲، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳	لونژینوس: ۷۰، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۶
لیوتپراند: ۱۰۷۱، ۱۱۲۴	لونه برگ: ۱۷۵
لیون: ۵۹، ۱۲۶، ۳۲۵، ۶۵۳، ۸۰۷، ۱۲۷۷	لوور: ۱۲۸۵
لئونارد آرتین: ۱۳۱۹	لويس: ۱۳۷۸
لئون تیوس پیلاتوس: ۷۸۹، ۷۹۲، ۱۳۱۷	لويس باواریائی: ۱۳۸۹، ۱۴۰۹
۱۳۱۸	لوئی: ۱۰۹۱، ۱۲۰۹
لیوونیانی: ۸۹۰	لوئیس: ۱۱۳۹، ۱۱۴۰
لی وی: ۳۲۴، ۸۷۴، ۹۴۶، ۹۸۷، ۱۳۹۶	له رینز: ۸۵۳
لیوی ایزوریائی: ۱۰۵۸	لهستان: ۱۳۸، ۱۳۲۹
لیوی پنجم: ۱۰۸۳	لی بانوس: ۹۷۹
لیوی چهارم: ۱۰۸۰	لی بانوس: ۵۸۰، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۰۰، ۶۳۹
لیوی دهم: ۱۴۲۴، ۱۴۵۱	۶۴۰، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۶۵، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۷۳
لیوی سوم: ۱۰۸۶	لی بریوس: ۵۵۸، ۵۵۹، ۸۹۴
لیوی مقدس: ۱۰۴۳	لیبی: ۳۹، ۵۶۰
لیوی نهم: ۱۳۸۶	لیپاری: ۸۲۴، ۸۵۴
لی یو: ۹۱۲	لیتوس: ۱۱۲، ۱۱۶
	لی تیوم: ۱۲۱۰
م	لیدا: ۴۱۴
	لیدی: ۶۰۴، ۷۷۶، ۱۰۱۴، ۱۰۲۱، ۱۰۴۱
ماترنوس: ۱۰۳، ۱۰۴	۱۱۷۸
ماتیوی مون مورانسی: ۱۲۲۴، ۱۲۲۹	لیریز: ۸۴۰
ماجوریان: ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷	لیسبون: ۱۱۱۳، ۱۴۳۳
۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲	لی سی یوس: ۴۲۲، ۱۲۴۵
مادی: ۳۱	لی سی نیوس: ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۵۷، ۴۰۱، ۴۰۳
مارتیا لیس: ۱۳۸	۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹
مارتین: ۶۵۴	۴۶۱، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۵
مارتین اورسی نی: ۱۴۰۴	لی سیوم: ۴۵، ۵۸
مارتین پنجم: ۱۲۹۰، ۱۲۹۳، ۱۴۲۱، ۱۴۴۲	لیقیه: ۱۱۸۰
مارتین توری: ۸۵۳	لیک تی دوس: ۱۱۷۲
مارتین مقدس: ۷۱۲	لی کوس (رود): ۴۱۵
مارتیوس: ۱۴۳۹	لی گوریا: ۶۵۴، ۸۴۱، ۹۰۱، ۹۰۲
ماردیا: ۲۵۵	لیل: ۱۳۶۴

- مارس: ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۹۰، ۶۸۷، ۶۴۸، ۸۳۰، ۸۴۰، ۹۳۴
- مارسلوس: ۲۴، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۹، ۴۰۰، ۵۳۲، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۳۰، ۹۷۱، ۱۴۳۰، ۱۴۴۲
- مارسلینوس: ۷۲۸
- مارسی: ۵۹، ۸۹۲، ۱۲۱۶
- مارسیا: ۱۰۶، ۱۱۲، ۳۷۸
- مارسیان: ۷۸۵، ۸۰۶، ۸۲۵، ۱۰۳۲، ۱۳۰۲
- مارسیانوس: ۱۹۲
- مارسیلیانی: ۸۹۸
- مارسیونیتی، مارسیونیتها: ۳۴۶، ۱۰۰۰
- مارک: ۱۲۹۹
- مارک آنتونی: ۱۱۲۷
- مارک افسوسی: ۱۳۰۴
- مارکوس: ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۶۸، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۷۷، ۳۷۸، ۵۸۲
- مارکومانی: ۹۹، ۱۸۰
- مارکونیکي: ۳۷۷
- مارکی کامرینو: ۱۱۴۳
- مارکی مون فرا: ۱۲۰۲، ۱۲۱۵، ۱۲۱۸، ۱۲۲۴، ۱۲۳۱، ۱۲۳۳، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹
- مارگوس: ۸۹۱
- ماروتیس (دریاچه): ۳۲۲، ۵۶۱
- ماره اوتیس: ۵۴۸
- ماریا: ۸۰۱، ۸۰۲
- ماریوس: ۴۳، ۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۴۳۲، ۶۶۲، ۱۱۵۵
- ماریوس هاگزیموس: ۷۳۴
- مارید: ۱۱۶۷
- ماسلوم (قعد): ۴۷۵
- ماسه دونیوس: ۱۰۳۵، ۱۰۳۷
- ماکریانوس: ۱۹۸
- ماثرینوس: ۱۳۸، ۱۳۹
- ماکورابا: ۱۱۰۲
- ماگرتیوس: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۹۹، ۴۵۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۱۶، ۷۲۵
- ماگزیموس: ۱۰۱، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۵۹۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۵۳، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۹۴، ۸۲۹، ۸۳۰، ۱۴۳۰
- ماگزیمین، ماگزیمیان: ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۹، ۴۰۸، ۴۵۷، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۵، ۵۵۹، ۱۰۲۳
- و اغلب صفحات.
- ماگنریا: ۱۳۳۲
- ماگنن تیوس: ۴۷۲، ۵۶۷
- ماگنورا: ۱۱۳۱
- مالابار (ساحل): ۶۶، ۹۴۲، ۹۴۵
- مالانتستا: ۱۴۴۶
- مالاکا: ۹۴۳
- مالداویا: ۱۱۷۳
- مالیا: ۱۱۱۱، ۱۲۲۱
- مامیا: ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۳۷۹، ۳۸۰
- مان توا: ۴۳، ۱۱۵۲
- مانش: ۲۳۲، ۱۲۸۹
- مانلیوس: ۹۰۴
- مانوی: ۷۹۶، ۱۰۰۰
- مانوئل: ۱۲۰۰، ۱۲۲۰، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۳۶۳
- مانیاسیز: ۱۱۴۸، ۱۱۵۱
- م. اوریلیوس پروبوس: ۳۲۵
- ماین (رود): ۱۷۸
- ماینتر: ۱۰۹۴، ۱۳۷۳
- متافراست: ۱۱۰۴
- مترو دوروس: ۹۴۷، ۹۴۸
- متر: ۵۸
- متلا: ۱۴۴۲
- مجارستان: ۱۳۶۵
- محمد (ص): ۱۰۹۷، ۱۱۰۹، ۱۱۱۶، ۱۱۲۱، ۱۱۲۴، ۱۱۲۷، ۱۱۳۱، ۱۱۳۶، ۱۱۴۰، ۱۱۴۲، ۱۱۴۸، ۱۱۵۱، ۱۱۵۶، ۱۱۶۰

۱۱۶۳، ۱۱۶۸، ۱۱۶۳، ۱۱۸۳، ۱۴۵۲ و	۱۱۴۲، ۱۱۵۴، ۱۱۵۶، ۱۱۶۴
اغلب صفحات.	مگن تیوس: ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۵۵
محمد بن اسمعیل بخاری: ۱۱۲۹	ملان تیاس: ۹۶۹
محمد ثانی (سلطان): ۱۳۳۰، ۱۳۳۲، ۱۳۳۵	ملانیا: ۸۶۲
۱۳۵۰، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۶۰	ملفی: ۱۱۵۷، ۱۱۶۱
۱۳۶۲، ۱۳۶۶	ملیتیوس: ۷۷۳
محمد عثمانی: ۷۷۰	ممنون: ۱۰۱۷، ۱۰۱۹
محمدی (آئین مسلمانان): ۱۱۲۴	منتوائی: ۵۰۱
مختصر تاریخ الدول: ۱۰۹۸	منسور سیوس: ۴۰۰
مدیرانه: ۶۲، ۲۱۲، ۱۴۲۳	من ماتیوی مون مورانسی: ۱۲۰۹
مدیچی: ۱۱۰۷، ۱۳۲۴	حنوفیلوس: ۱۶۷
مدینه: ۱۱۰۲، ۱۱۰۴، ۱۱۰۶، ۱۱۲۳	منه لائوس: ۵۸۰
۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹	منه لائوس: ۹۲۸
۱۱۵۰، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۹	منی (وادی): ۱۱۱۵
۱۱۶۴، ۱۱۷۱	موپ سواستیا: ۱۰۴۴
مراد (سلطان): ۱۲۶۷، ۱۲۶۹، ۱۲۷۴	مؤته: ۱۱۶۰
۱۲۸۲، ۱۲۹۸	مودتا: ۸۱۸، ۸۴۷
مراد دوم: ۱۳۳۰	مودون: ۱۲۶۷
مرقس: ۶۱۸، ۶۱۹، ۱۲۲۸	مودینا: ۱۱۱۴
مرکوری: ۳۷۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۵	موزوفل: ۱۲۳۴، ۱۲۳۵
مروویوس، مروویوسی: ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۷۱	مورسا: ۴۷۲، ۴۵۲
مریم عنرا (ع): ۲۴۹، ۵۰۱، ۷۹۱، ۹۵۳	مورون: ۱۲۹
۱۰۱۸، ۱۰۳۹، ۱۰۵۲، ۱۰۵۵، ۱۰۵۹	موریا: ۱۲۶۷، ۱۲۸۷
۱۱۲۴، ۱۱۶۷، ۱۲۶۹، ۱۳۵۵	موریتانیا: ۱۶۴، ۱۷۷، ۳۸۹، ۴۴۸، ۵۱۶
مسینا: ۷۶۹، ۱۱۴۸، ۱۱۶۲	۸۴۳
مصر: ۴۷، ۱۳۱، ۲۱۲، ۲۷۲، ۳۲۳، ۵۰۹	موریس: ۹۸۸، ۹۸۹، ۱۰۴۶، ۱۱۲۹
۵۲۶، ۵۵۱، ۵۶۶، ۶۹۷، ۸۴۷، ۹۳۸	موریه: ۶۰۸، ۱۲۲۱، ۱۲۹۳، ۱۳۰۰، ۱۳۳۷
۱۰۲۴، ۱۱۱۵، ۱۱۰۶، ۱۱۲۸، ۱۱۸۳	۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳
۱۲۵۹، ۱۳۱۰ و اغلب صفحات.	موسی (ع): ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۹، ۳۱۵، ۳۳۲
مصطفی: ۱۲۶۶	۳۵۵، ۴۸۹، ۱۱۰۰، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶
مغرب: ۱۱۰۲، ۱۱۰۳	۱۱۲۷، ۱۱۲۹، ۱۱۳۱، ۱۱۴۶، ۱۱۶۴
مغربیان: ۳۲۶	۱۱۶۷
مقابيون: ۴۸۹	موکاپور: ۲۲۵
مقدونیه: ۱۲۱، ۲۰۸، ۳۲۰، ۴۳۵، ۴۳۹	مون تانیست، مون تانیستی: ۳۷۵، ۱۰۴۰
۴۶۶، ۹۶۸، ۱۱۰۷، ۱۲۰۵، ۱۲۷۱	موندوس: ۹۳۷
مکریک: ۷۶۶	مونفرت — مونفور (سیمون): ۱۲۱۰، ۱۲۱۷
مکه: ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۶، ۱۱۱۵	مونوفی زی تی: ۱۰۲۵
۱۱۱۹، ۱۱۲۱، ۱۱۲۳، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱	مهاجرین: ۱۱۴۴

- میتريداتيس: ۴۴، ۷۵، ۱۸۲، ۱۸۵
میداس: ۶۰۵
میرمیدون: ۴۱۷
میزا: ۱۴۳، ۱۴۵
می ز نوم: ۸۴۲
می زیا: ۱۸۸، ۲۲۷
میزیان: ۸۷۱
میکائیل: ۱۱۱۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۷
۱۲۵۶، ۱۲۵۸، ۱۲۷۶
میکائیل اول: ۱۰۸۲
میکائیل پیلولوگوس: ۱۲۵۵، ۱۲۶۴
میکائیل دوم: ۱۰۸۳
میکائیل سرولاریوس: ۱۲۰۰
میکل آثر: ۱۴۵۲
میلان: ۵۹، ۲۳۴، ۲۴۴، ۳۱۱، ۴۵۰، ۵۲۳
۵۵۳، ۵۵۹، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۸
۶۷۳، ۶۷۵، ۸۱۸، ۹۰۲، ۱۰۹۳، ۱۴۲۴
و اغلب صفحات.
میل تیدانز: ۵۴
می لنگوسها: ۱۱۱۱
میلو: ۱۱۴۶، ۱۱۵۱
میلویان: ۲۵۲، ۴۹۵
میله توس: ۱۰۱۴
میلی تیوس: ۵۴۹
مینان در: ۹۴۶
می نروا: ۵۹۰، ۵۹۴، ۹۶۱، ۱۴۵۰
می نروینا: ۴۵۷
می نوتر: ۱۱۱۱
مینوس: ۲۸۵، ۴۶۳
میوتیس: ۱۸۱
میوس هورموس (بندر): ۶۶
می یاندر: ۱۱۰۷
می یونی اوس: ۲۰۹
- ن
- ناپل: ۸۹۷، ۹۰۲، ۱۱۳۸، ۱۱۴۱، ۱۱۴۵
۱۱۴۶، ۱۲۷۸، ۱۳۱۷، ۱۳۶۳، ۱۳۶۵
- ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۳۹
ناریون: ۵۹، ۶۳، ۳۲۵
نارسیس: ۹۶۵، ۹۶۷، ۹۸۵، ۱۰۳۹
نارنی: ۱۰۷۰
ناروا: ۱۳۸
نازاریوس: ۴۹۷
ناسا: ۱۰۹۲
ناصريون: ۹۹۷
نامور: ۱۲۵۱
نان تیوس: ۱۰۳۳
نانکن: ۹۴۵
ناوا: ۱۲۰۹
ناوار: ۱۴۱۵، ۱۴۲۰
ناتی سوس: ۲۵۵، ۵۷۵
نپتون: ۵۶، ۹۴۸، ۱۱۱۱
نپوتیانوس: ۴۵۸
نپوس: ۸۴۶
نتان (رون): ۸۲۵
نرسی: ۲۳۳، ۴۷۱، ۹۱۹
نروا: ۱۹، ۵۵، ۹۰، ۳۵۴، ۳۵۹
نرون: ۵۷، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۷
۱۳۵، ۱۵۶، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۴۶۴، ۶۶۴، ۹۲۹
۱۴۲۹، ۱۴۳۳، ۱۴۴۳
نستور: ۵۸۰
نستوریوس: ۷۸۶، ۱۰۰۶، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴
۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵
۱۰۲۸، ۱۰۳۴، ۱۰۴۶
نستوری، نستوریه: ۹۰۵، ۱۰۳۵، ۱۰۴۳
۱۱۱۸
نکتاریوس: ۷۷۲
نکومیدیه: ۱۳۹، ۱۸۶، ۲۳۴، ۲۴۳، ۳۸۹
۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۸۳، ۴۹۵
۵۴۱، ۵۸۴، ۷۸۰ و اغلب صفحات.
نگرویونت: ۱۲۲۱
نواسیانها، نواسیانی: ۵۹۸، ۱۰۱۰
نوافلاطونیون: ۲۵۰، ۳۸۷
نوبیان: ۱۰۲۴

نوح نبی: ۱۱۲۵، ۱۱۲۶	۱۱۶۹، ۱۱۷۵، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳،
نورماندی: ۱۱۵۴، ۱۱۶۱	۱۳۲۱، ۱۳۷۰، ۱۳۷۸، ۱۳۹۴، ۱۴۱۳،
نوریکوم: ۱۲۱، ۷۴۷، ۸۴۸، ۸۹۱	۱۴۵۰، ۱۴۵۱
نوستیک، نوستیکها: ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۳۴۶،	وارانس: ۷۱۸
۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۵۰، ۱۰۵۲، ۱۰۵۷	وارو: ۸۳۰، ۹۷۶
نولا (شهر): ۷۶۶، ۷۶۷	وارونیان (کنت): ۶۳۵
نولوباتوس: ۱۸۸	والرین، والریان: ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰،
نوما: ۱۹۹، ۵۷۱، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۱	۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹،
نومریان: ۲۲۷	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۴،
نومیدیه: ۳۱۰، ۵۱۶، ۷۳۸، ۷۹۵، ۷۹۹،	۳۳۰، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۱
۸۰۱، ۱۴۴۰	والریوس مسالا: ۴۳۷
نیتربا: ۸۵۲، ۱۰۰۹	والنتینیان: ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۰،
نیزبیس: ۱۹۱، ۴۷۲، ۶۳۹، ۶۴۳، ۶۴۴،	۶۷۰، ۶۷۴، ۶۷۶، ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۸۹،
۶۴۵، ۶۴۶، ۶۵۰	۶۹۰، ۷۳۷، ۷۹۳، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۰،
نیس: ۱۸۵، ۱۸۶، ۵۰۴، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷،	۸۹۴ و اغلب صفحات.
۵۲۹، ۵۳۰، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۸، ۱۱۰۷،	والتر، والنس: ۱۹۸، ۲۴۲، ۵۳۷، ۵۴۲،
۱۱۷۹، ۱۲۴۹، ۱۲۵۵، ۱۲۷۵، ۱۲۹۹،	۵۴۵، ۶۵۱، ۶۵۲، ۷۴۸، ۷۵۴
۱۳۰۲، ۱۳۰۷	والوا: ۱۲۵۹
نیسه تاس: ۱۲۳۴، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۲،	والونا: ۱۱۶۵
۱۲۴۵	والیا: ۸۶۹، ۸۰۶
نیسه فزوس: ۱۰۸۲، ۱۱۰۷	واندال: ۲۱۸، ۷۶۹، ۷۹۶، ۷۹۸، ۷۹۹،
نیسیه: ۵۳۱، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۸،	۸۰۲، ۸۴۰، ۸۴۳، ۸۷۱، ۸۷۶، ۸۹۰،
۵۵۹، ۵۶۰، ۵۹۸، ۱۰۲۸، ۱۰۳۱،	۹۱۷، ۹۷۲، ۱۴۲۴
۱۰۴۳، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴	وترانیو: ۴۷۲
نیکلاس: نیکولاس: ۱۱۵۷، ۱۲۵۳، ۱۳۲۴،	وتینگی تانیا: ۴۳۶
۱۳۲۵، ۱۳۶۴، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۴۰۷،	ودن: ۸۷۰
نیکوپولیس: ۷۲۶، ۱۲۴۴	وروس: ۱۴۹
نیکودیموس: ۷۱۰	ورونا: ۵۳، ۵۹، ۵۵۳، ۸۱۸، ۸۹۷، ۹۰۳،
نیکولاس: ۱۳۹۰	ورونیک: ۱۰۵۴
نیکوماکوس: ۹۰۵	وریسیمر: ۸۴۴
نیکومیدیه: ۱۲۹۹	وزر: ۱۷۵
نیم (شهر): ۵۹	وزوزیموس: ۷۰۶
نیوتن: ۹۷۷	وزوویوس: ۲۸۴
	ورژنتیوس: ۶۸۵
	وسپاسیان: ۵۳، ۸۹، ۹۰، ۲۸۱، ۴۳۳، ۱۱۲۰،
	۱۴۳۰
	وستا (معبد): ۲۹۷
	وست فالیا: ۱۷۵، ۱۰۸۷
واتاسیز: ۱۲۴۹، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵	
واتیکان: ۶۹۳، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۱۰۷۸،	

ه	وکلوز: ۱۳۹۳
	ولگا: ۸۸۳
هاپسبورگ: ۱۰۹۲	ونوس: ۹۷، ۲۷۳، ۳۶۴، ۵۶۹، ۵۸۹، ۵۹۰
هاشم: ۱۱۴۰	۶۰۸، ۶۹۷، ۱۱۱۱، ۱۲۴۵
هادریان: ۱۹، ۳۲، ۳۳، ۵۵، ۶۸، ۸۵، ۹۱	ونهسن (ایالت): ۱۳۸۲
۹۲، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۸۱	ونیز: ۸۱۹، ۸۲۶، ۱۲۰۸، ۱۲۱۰، ۱۲۱۲
۳۲۳، ۳۵۴، ۳۶۲، ۱۱۱۷، ۱۴۳۱، ۱۴۴۲	۱۲۱۳، ۱۲۱۸، ۱۲۵۶، ۱۲۸۴، ۱۲۸۷
و اغلب صفحات.	۱۲۹۸، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۸۵، ۱۴۰۵
هاریپها: ۴۱۴	۱۴۴۱
هاردوئین: ۱۲۵۶	ونیسیا: ۷۴۷، ۸۱۹
هارون (هارون الرشید): ۳۱۵، ۲۸۰، ۱۱۸۱	وورمز: ۱۰۹۳
هامبورک: ۱۲۸۸	ووروس: ۹۲۹
هامفری: ۱۱۵۳، ۱۱۵۵	ویتالیان: ۹۱۴، ۹۴۷
هانری: ۱۱۷۵، ۱۱۷۶	ویتالیانوس: ۱۶۳
هانری چهارم: ۱۲۸۶	وی تربو: ۱۰۷۰، ۱۳۷۹
هانری دان دولو: ۱۲۱۳	ویتروویوس: ۲۴۸، ۷۴۱
هانری لانکاستر: ۱۲۸۶	ویته لیوس: ۸۹، ۹۲۹
هانزیائی: ۸۸۳	ویجی لان تیا: ۹۲۳
هانیبال: ۳۰۷، ۶۹۱، ۷۲۱، ۷۲۲	ویجی لانتیوس: ۷۱۸
هانن بالیانوس: ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۶	ویجی لیوس: ۱۰۴۵
۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰	ویرژیل: ۴۳، ۴۶، ۶۸، ۲۷۵، ۵۰۱، ۹۰۴
هبری دیز: ۸۵۴	۹۴۰، ۱۳۱۳، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۴۲۸
هراکلاس: ۳۲۳	ویرجیل: ۸۲۲
هراکلیا: ۱۸۶، ۱۲۹۹	ویروس: ۹۲
هراکلیان: ۷۵۵	ویزیگت: ۷۱۶، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۹۰
هراکلیوس: ۸۲۷، ۸۳۰، ۱۱۵۹، ۱۱۶۱	ویستولا: ۸۷۲
۱۱۰۶، ۱۱۲۹، ۱۱۳۷	ویسنزا: ۸۱۸
هراکلیه: ۵۷۵	ویکتوروی تن سیس: ۸۰۰
هرکول: ۸۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	ویکتوریا: ۱۹۸
۱۵۴، ۲۳۰، ۲۴۳، ۴۸۳، ۵۲۱، ۷۰۵	ویکتورینوس: ۱۹۸
۷۳۵، ۸۰۵، ۱۳۵۵	ویل هاردوئین: ۱۲۴۱
هرکولیوس: ۲۳۱	ویلیام: ۱۱۴۸، ۱۱۵۰، ۱۱۵۵
هرمز، هرمزد: ۴۷۱	ویلیام نوگارت: ۱۳۸۰
هرمس: ۳۳۲	وین: ۵۹، ۳۲۵، ۱۲۸۷
هرمیاس: ۹۶۱	وین دکس: ۴۳۲
هرود: ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۲۰۹، ۲۶۱	ویوجینوس: ۱۳۰۲
هرودوت: ۱۳۲۵	
هرودیاس: ۶۵۷، ۷۷۹	

هرودیان: ۱۳۲۲	هیپولی توس: ۴۶۲
هرودیس آتی کوس: ۵۴، ۵۷	هیرو کلیس: ۱۴۴
هرولی: ۱۸۸، ۸۱۱، ۹۳۴	هیروم: ۹۵۵
هسی: ۱۷۵	هیستینگز: ۱۱۶۹
هشترخان: ۱۱۳۲	هی فاسیس: ۳۵
هکات: ۵۹۳	هیلاری: ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۵۸
هکتور: ۴۱۷، ۱۲۵۰	هیلاریوس: ۶۶۵، ۶۶۷
هلس بونت: ۱۸۷، ۱۸۸، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۵۹	هیلاریون: ۸۵۳، ۸۵۴
۸۹۲، ۱۰۱۴، ۱۲۰۷، ۱۲۲۱، ۱۲۳۶	هی موس: ۱۸۸، ۱۲۰۶
۱۲۵۷، ۱۲۸۱، ۱۳۳۳، ۱۳۳۸، ۱۳۶۵	
هنا: ۶۴۳، ۷۹۱	ی
هوت، هنوس: ۱۱۱۰، ۱۱۱۱	یثرب: ۱۱۴۲، ۱۱۴۹
هلوی دیوس: ۲۲	یحیی: ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۹، ۱۰۹۸
هلویوس پرتی ناکس: ۱۳۴	یحیای انتاکیه ای: ۱۰۲۰
هله بیگوس: ۶۶۶	یحیای کاپادوکیه ای: ۹۳۵
هلی: ۹۷۷	یحیای مقدس: ۹۴۹، ۱۰۶۱
هلیوپولیس: ۶۲۳	یزدگرن: ۷۸۳
همر: ۶۳، ۶۸، ۲۰۸، ۲۷۵، ۴۱۶، ۵۸۰	یشوع: ۴۸۹، ۴۹۲، ۱۲۴۴
۵۹۶، ۶۱۵، ۹۳۸، ۱۰۵۵، ۱۱۱۲	یعقوب: ۲۷۰، ۲۹۶، ۳۳۸
۱۱۵۶، ۱۱۱۲، ۱۱۳۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷	یعقوب ساروگک: ۸۰۳
۱۳۱۹، ۱۳۲۵، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۵۵	یعقوبیان: ۱۰۲۴
هند (هندوستان): ۶۶، ۶۷، ۲۰۴، ۲۱۳	یمن: ۲۶، ۱۰۹۹، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴
۲۱۸، ۲۷۹، ۴۱۹، ۴۶۷، ۵۰۷، ۵۰۹	۱۱۰۵، ۱۱۰۶
۸۶۷، ۸۸۵، ۹۸۰، ۱۱۶۱	یوبی ته، یوبیه، ۵۶، ۱۲۵۸
هنده: ۱۱۵۰، ۱۱۵۱	یوتروپیوس: ۲۳۱، ۷۷۲
هنگری: ۱۳۲۹، ۱۴۱۹	یوتی کیائی: ۹۰۵
هنوتیکون: ۱۰۳۳، ۱۰۳۴	یوتی کیز، یوتی کیزیها: ۷۸۶، ۱۰۲۲، ۱۰۲۵
هوبل (مجسمه): ۱۱۱۵، ۱۱۵۰	۱۰۳۴، ۱۰۴۳، ۱۰۴۶
هوراس: ۴۳، ۳۹۵، ۹۵۶، ۱۳۹۳	یوتی کیوس: ۱۰۹۸
هومو اوزیون: ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۵	یوجی یوس: ۶۵۲، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۱
۵۴۶، ۵۳۷	۶۸۲، ۷۰۵، ۱۲۹۳، ۱۲۹۵، ۱۳۰۹
هون: ۶۸۵، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۵، ۸۱۷	۱۳۱۰
۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۶	یوجینیوس چهارم: ۱۴۲۸، ۱۴۴۷
هیپاتیوس: ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷	یوحنا مقدس: ۵۲۵
هی پاسیا: ۱۰۱۲	یودوچیا: ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۱۱۳۳
هیو: ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۹۶	یودوکیا: ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۱
هیپودروم: ۱۱۱۷	۷۸۲، ۸۲۷، ۸۲۹
هیپوریجیوس: ۷۹۵	

یودى مون: ۸۰۱	یوتان: ۴۳، ۲۵۰، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۲،
یورك: ۵۹، ۱۳۰، ۲۵۲، ۵۲۳	۴۳۵، ۴۸۴، ۵۰۰، ۶۲۹، ۷۲۲، ۱۱۱۰،
یوزوبیوس، یوزی بیوس: ۳۸۶، ۴۰۵،	۱۱۰۷، ۱۱۱۰، ۱۱۳۳
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۷،	یونومیانها: ۵۹۸، ۶۵۰،
۴۹۸، ۵۰۰، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۳۹،	یونومیوس: ۵۳۴
۵۴۰، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۸،	یهودای گولونیتی: ۳۵۵
۵۸۴، ۵۹۲، ۷۵۰، ۱۰۵۳	یهودای مقدس: ۳۵۷
یوستاتیوس، یوستاسیوس: ۵۴۰، ۱۱۳۳	یهودای مکابی: ۱۲۵۰
یوشع: ۲۶۲	یهودائی: ۴۸۹
یوفی میا: ۹۲۳، ۱۰۲۸	یهودیہ: ۳۵۰، ۵۰۹
یولالیوس: ۹۶۱	یہوہ (معبد): ۲۶۲، ۱۰۰۱
یوناپیوس: ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸	

فهرست اسامی امپراطوران روم به ترتیب تاریخ سلطنت ایشان

از اگوستوس تا سقوط امپراطوری در مغرب

۲۷ ق. م تا ۱۴ میلادی	اگوستوس
۱۴ تا ۳۷ میلادی	تیرئوس
» ۳۷ تا ۴۱	کالیگولا
» ۴۱ تا ۵۴	کلودیوس
» ۵۴ تا ۶۸	نرون
» ۶۸ تا ۶۹	گالبا
» ۶۹	اوتو
» ۶۹	ویتیلیوس
» ۶۹ تا ۷۹	وسپاسیان
» ۷۹ تا ۸۱	تیتوس
» ۸۱ تا ۹۶	دومیسیان
» ۹۶ تا ۹۸	نروا
» ۹۸ تا ۱۱۷	تراژان
» ۱۱۷ تا ۱۳۸	هادریان
» ۱۳۸ تا ۱۶۱	انتونیوس پیوس
» ۱۶۱ تا ۱۸۰	مارکوس اورلیوس
» ۱۶۹ میلادی تا ۱۶۹	باهمکاری لوسیوس وروس از ۱۶۱ میلادی تا ۱۶۹
» ۱۷۷ میلادی	باهمکاری کومودوس از ۱۷۷ میلادی
» ۱۸۰ میلادی تا ۱۹۲ میلادی	کومودوس ۱۸۰ میلادی تا ۱۹۲ میلادی
» ۱۹۳ میلادی	پرتیناکس و پس از او دی دیوس جولیانوس ۱۹۳ میلادی

سپ تیموس سوروس با کاراکالا از ۱۹۸ میلادی و با همکاری گیتا از ۲۰۹ میلادی	
انتونیوس (کاراکالا) با همکاری گیتا (۲۱۱ - ۲۱۲) میلادی تا ۲۱۷ میلادی	
ماکریوس با همکاری دیادومی نیانوس (در ۲۱۸ میلادی) از ۲۱۷ تا ۲۱۸ میلادی	
انتونیوس (الابالوس)	۲۱۸ تا ۲۲۲ میلادی
سوروس الکساندر	۲۲۲ تا ۲۳۵ میلادی
ماگزیمینوس تراکس	۲۳۵ تا ۲۳۸ میلادی
گوردیان اول و گوردیان دوم و پوپینوس (ماگزیموس) و بالبی نوس	۲۳۸ میلادی
گوردیان سوم	۲۳۸ تا ۲۴۴ میلادی
فیلیپ عرب با همکاری پسرش فیلیپ (۲۴۷ تا ۲۴۹) ۲۴۴ میلادی تا ۲۴۹ میلادی	
دی سیوس	۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی
تربونیانوس گالوس و ولوزیانوس	۲۵۱ تا ۲۵۳ میلادی
والریان با همکاری گالینوس	۲۵۳ تا ۲۶۰ میلادی
گالینوس	۲۶۰ تا ۲۶۸ میلادی
کلودیوس دوم گوتیکوس	۲۶۸ تا ۲۷۰ میلادی
اورلیان	۲۷۰ تا ۲۷۵ میلادی
تاسیتوس (وفلوریانوس ۲۷۶)	۲۷۵ تا ۲۷۶ میلادی
پروپوس	۲۷۶ تا ۲۸۲ میلادی
کاروس	۲۸۲ تا ۲۸۳ میلادی
کارینوس و نومریان	۲۸۳ تا ۲۸۴ میلادی
دیو کلیسیان	۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی
ماگزیمیان	۲۸۶ تا ۳۰۵ میلادی
گالریوس که در مواقع مختلف با همکاری کنستانتیوس اول (کلوروس) و سوروس دوم	
ولی سی نیوس و کنستانتین اول و ماگزیمینوس دازا سلطنت کرد . در سال ۳۰۹ شش سلطان	
ملقب به اگوستوس سلطنت می کردند	۳۰۵ تا ۳۱۱ میلادی
کنستانتین اول ولی سی نیوس	۳۱۱ تا ۳۲۴ میلادی
کنستانتین اول	۳۲۴ تا ۳۳۷ میلادی
کنستانتین دوم و کنستانتیوس دوم و کنستانس	۳۳۷ تا ۳۴۰ میلادی
کنستانتیوس دوم و کنستانس	۳۴۰ تا ۳۵۰ میلادی
کنستانتیوس دوم	۳۵۰ تا ۳۶۱ میلادی
جولیان	۳۶۱ تا ۳۶۳ میلادی
جوویان	۳۶۳ تا ۳۶۴ میلادی

والن تی‌نیان اول ووالنز باهمکاری گراسیان از ۳۶۷ . ۳۶۴ تا ۳۷۵ میلادی
 والنز وگراسیان ووالن تی‌نیان دوم ۳۷۵ تا ۳۷۸ میلادی
 تئودوسیوس اول (کبیر) که با همکاری گراسیان ووالن تی‌نیان دوم از ۳۷۸ تا ۳۸۳
 سلطنت کرد و با والن تی‌نیان دوم و آرکادیوس از ۳۸۳ تا ۳۹۲ میلادی، و با آرکادیوس
 و اونوریوس از ۳۹۲ تا هنگام مرگش در ۳۹۵ . ۳۷۸ تا ۳۹۵ میلادی

تقسیم امپراطوری روم به امپراطوری غربی و شرقی

امپراطورانی که ذیلاً نام می‌بریم از اونوریوس تا رومولوس اگوستوس
 فقط در مغرب سلطنت کردند

اونوریوس	۳۹۵ تا ۴۲۳ میلادی
والن تی‌نیان سوم	۴۲۵ تا ۴۵۵ میلادی
پترونیوس ماگزیموس	۴۵۵ میلادی
آویتوس	۴۵۵ تا ۴۵۶ میلادی
ماژوریان	۴۵۷ تا ۴۶۱ میلادی
لی‌ییوس سوروس	۴۶۱ تا ۴۶۵ میلادی
آنتی‌میوس	۴۶۷ تا ۴۷۲ میلادی
اولیریوس	۴۷۲ میلادی
گلی‌سیریوس	۴۷۳ تا ۴۷۴ میلادی
جولیوس نیپوس	۴۷۴ تا ۴۷۵ میلادی
رومولوس اگوستولوس (مخلوع)	۴۷۵ تا ۴۷۶ میلادی

انقراض امپراطوری روم در مغرب

امپراطوران روم در مشرق از تقسیم امپراطوری

تا سقوط نهائی قسطنطنیه

سلسله تئودوسیوسی

آرکادیوس	۳۹۵ تا ۴۰۸ میلادی
تئودوسیوس دوم	۴۰۸ تا ۴۵۰ میلادی
مارسیان (پسرپولجی‌ریا دختر تئودوسیوس اول)	۴۵۰ تا ۴۵۷ میلادی

سلسله لیوئی

لیوی اول	۴۵۷ تا ۴۷۴ میلادی
لیوی دوم	۴۷۴ میلادی
زنون	۴۷۴ تا ۴۹۱ میلادی
آناستازیوس	۴۹۱ تا ۵۱۸ میلادی

سلسله ژوستینیانی

ژوستین اول	۵۱۸ تا ۵۲۷ میلادی
ژوستینیان اول	۵۲۷ تا ۵۶۵ میلادی
ژوستین دوم	۵۶۵ تا ۵۷۸ میلادی
تیریوس دوم	۵۷۸ تا ۵۸۲ میلادی
موریس	۵۸۲ تا ۶۰۲ میلادی
فوکاس	۶۰۲ تا ۶۱۰ میلادی

سلسله هراکلیوس

هراکلیوس	۶۱۰ تا ۶۴۱ میلادی
کنستانس دوم	۶۴۱ تا ۶۶۸ میلادی
کنستانتین چهارم	۶۶۸ تا ۶۸۵ میلادی
ژوستینیان دوم (تبعید شد)	۶۸۵ تا ۶۹۵ میلادی
لیون تیوس	۶۹۵ تا ۶۹۸ میلادی
تیریوس سوم	۶۹۸ تا ۷۰۵ میلادی
ژوستینیان دوم (دوباره امپراطور می شود)	۷۰۵ تا ۷۱۱ میلادی
باردانس	۷۱۱ تا ۷۱۳ میلادی
آناستازیوس دوم	۷۱۳ تا ۷۱۶ میلادی
تئودوسیوس سوم	۷۱۶ تا ۷۱۷ میلادی
سه امپراطور اخیر به سلسله ای تعلق ندارند و در دورانی آشفته اندک زمانی قدرت یافتند.	

سلسله ایزوربائی (بت شکنان)

لیوی سوم	۷۱۷ تا ۷۴۱ میلادی
کنستانتین پنجم کوپرونیوس	۷۴۱ تا ۷۷۵ میلادی
لیوی چهارم	۷۷۵ تا ۷۸۰ میلادی

کنستانتین ششم (مادرش ایرن، اوراکورکرد و به قتل رسانید) ۷۸۰ تا ۷۹۷ میلادی
ایرن ۷۹۷ تا ۸۰۲ میلادی

پایان سلسله ایزوریائی

نیه فوروس اول ۸۰۲ تا ۸۱۱ میلادی
امتروراسیوس ۸۱۱ میلادی
میکائیل اول ۸۱۱ تا ۸۱۳ میلادی
لیوی پنجم ۸۱۳ تا ۸۲۰ میلادی

سلسله فریجیائی

میکائیل دوم ۸۲۰ تا ۸۲۹ میلادی
تیوفیلوس ۸۲۹ تا ۸۴۲ میلادی
میکائیل سوم ۸۴۲ تا ۸۶۷ میلادی

سلسله مقدونی

بازیل اول ۸۶۷ تا ۸۸۶ میلادی
لیوی ششم ۸۸۶ تا ۹۱۲ میلادی
لیوی ششم بالکساندر ۹۱۳ میلادی
کنستانتین هفتم ملقب به پورفیروجنیتوس ۹۱۲ تا ۹۵۹ میلادی
رومانوس اول ملقب به لی کاپنوس (وی با کنستانتین هفتم سلطنت کرد و دوران سلطنت مشترک این دو تا سال ۹۴۴ میلادی دوام یافت. فرزندان کنستانتین هفتم در سال ۹۲۴ بر آن شد تا سلطنت را غصب کند).

رومانوس دوم ۹۵۹ تا ۹۶۳ میلادی
تئوفانو زن بیوه رومانوس دوم به نیابت کودکان شیرخوار خود بازیل دوم و کنستانتین هفتم (نهم) سلطنت کرد و زن نیه فوروس فوکاس شد. ۹۶۳ میلادی
نیه فوروس (دوم) ۹۶۳ تا ۹۶۹ میلادی
ژان اول ملقب به زی میس کیس (قاتل نیه فوروس) ۹۶۳ تا ۹۶۹ میلادی
مرگ بازیل دوم ملقب به بولکاروک تونوس ۱۰۲۵ میلادی
مرگ کنستانتین هفتم (نهم) ۱۰۲۸ میلادی
رومانوس سوم ملقب به آرزیروس ۱۰۲۸ تا ۱۰۳۴ میلادی
میکائیل چهارم پاف لاگونیائی ۱۰۳۴ تا ۱۰۴۱ میلادی
میکائیل پنجم ملقب به کالافاتس ۱۰۴۱ تا ۱۰۴۲ میلادی
زوئی و تئودورا امپراطریسان همکار ۱۰۴۲ میلادی

ازدواج زوئی و اعطاء وی تاج سلطنت را به :	
کنستانتین نهم (دهم) ملقب به مونوماکوس	۱۰۴۲ تا ۱۰۵۵ میلادی
مرگ زوئی	۱۰۵۰ میلادی
تئودورا یگانه امپراطریس می شود	۱۰۵۵ تا ۱۰۵۶
میکائیل ششم ملقب به استراتیوتیکوس	۱۰۵۶ تا ۱۰۵۷

پایان سلسله مقدونی و ظهور سلسله کومننوسی

ایزاک اول کومننوسی (استعفا کرد)	۱۰۵۷ تا ۱۰۵۹
کنستانتین دهم (یازدهم) ملقب به دوکاس	۱۰۵۹ تا ۱۰۶۷
رومانوس چهارم ملقب به دیوژن (کنستانتین دوازدهم)	۱۰۶۷ تا ۱۰۷۱ میلادی
میکائیل هفتم ملقب به دوکاس	۱۰۷۱ تا ۱۰۷۸ میلادی
نیه فوروس سوم بوتانیاتس (قیام نیه فوروس بری بن نیوس)	۱۰۷۸ تا ۱۰۸۱ میلادی

سلسله کومننوسیان

الکسیوس کومننوس اول	۱۰۸۱ تا ۱۱۱۸ میلادی
ژان دوم ملقب به کولیووهانس	۱۱۱۸ تا ۱۱۴۳ میلادی
مانوئل اول	۱۱۴۳ تا ۱۱۸۰ میلادی
الکسیوس دوم	۱۱۸۰ تا ۱۱۸۳ میلادی
اندرونیکوس اول	۱۱۸۳ تا ۱۱۸۵ میلادی

سلسله آنژلوسیان

ایزاک دوم (از سلطنت معزول شد)	۱۱۸۵ تا ۱۱۹۵ میلادی
الکسیوس سوم	۱۱۹۵ تا ۱۲۰۳ میلادی
ایزاک دوم (دوباره امپراطور می شود) و الکسیوس چهارم	۱۲۰۳ تا ۱۲۰۴ میلادی
الکسیوس پنجم دوکاس مورت زوفیوس	۱۲۰۴ میلادی
تسخیر قسطنطنیه در جنگ صلیبی چهارم و استقرار امپراطوران لاتینی در آن شهر	

امپراطوران روم شرقی در نیه

تئودوروس اول ملقب به لاسکاریس	۱۲۰۴ تا ۱۲۲۲ میلادی
ژان سوم دوکاس و اتاتزیس	۱۲۲۲ تا ۱۲۵۴ میلادی
تئودوروس لاسکاریس دوم	۱۲۵۴ تا ۱۲۵۸ میلادی
ژان لاسکاریس چهارم	۱۲۵۸ تا ۱۲۶۱ میلادی

میکائیل پلیولوگوس هشتم ۱۲۵۹ تا ۱۲۸۲ میلادی
 تسخیر مجدد قسطنطنیه و استقرار امپراطوران شرقی در آن شهر ۱۲۶۱ میلادی

سلسله پلیولوگوسی

میکائیل پلیولوگوس هشتم ۱۲۶۱ تا ۱۲۸۲ میلادی
 اندرونیکوس دوم ۱۲۸۲ تا ۱۳۲۸ میلادی
 میکائیل نهم و دوران هرج و مرج ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۰ میلادی
 اندرونیکوس سوم ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۱ میلادی
 ژان کنتاکوزنسوس پنجم ۱۳۴۱ تا ۱۳۷۶ میلادی
 ژان ششم ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۴ میلادی
 اندرونیکوس چهارم ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۹ میلادی
 ژان پنجم (دوباره امپراطور میشود) ۱۳۷۹ تا ۱۳۹۱ میلادی
 ژان هفتم ۱۳۹۰ میلادی
 مانوئل دوم ۱۳۹۱ تا ۱۴۲۵ میلادی
 ژان هشتم ۱۴۲۵ تا ۱۴۴۸ میلادی
 کنستانتین دراکازیس یازدهم (سیزدهم) ۱۴۴۹ تا ۱۴۵۳ میلادی
 تسخیر قسطنطنیه به دست سلطان محمد ثانی و انقراض امپراطوری روم شرقی .

